

# نقدی بر کتاب

## سیری در صحیحین

جمع و ترتیب:

عبدالغنی شاهوزهی

عنوان کتاب:	نقدی بر کتاب «سیری در صحیحین»
جمع و ترتیب:	عبدالغنی شاهوزهی
موضوع:	عقاید کلام - پاسخ به شبهات و نقد کتابها
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	۱
فصل اول: دیدگاه اهل سنت در تعریف برخی معانی و مصادر	۳
مصادر اساسی تشریح در نزد اهل سنت و شیعه	۳
مقصود از اهل بیت و تطهیر	۷
قواعد ثبت حدیث در صدر اسلام	۱۰
فصل دوم: پاسخ به شبهات	۲۷
اتهام علمای شیعه به ابوبکر و عمر و عثمان در مورد نقل حدیث و رد آن	۲۷
اتهام وارده در مورد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و رد آنها	۴۳
توضیح برخی مسائل:	۴۸
اتهام معاویه <small>رضی الله عنه</small> به حذف نام رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> از شهادتین و رد بر آن	۵۰
متهم کردن خلیفه دوم به ظلم در حق غیر عرب	۵۲
فتنه‌ی قتل عثمان	۵۳
واقعه جمل	۵۶
متهم کردن معاویه به ایجاد تغییر و تبدیل در دین	۶۲
شبهه انکار احادیث رؤیت الله متعال در قیامت و دیگر احادیث	۶۲
اعطای درجه‌ی خدایی به علی <small>رضی الله عنه</small>	۶۳
شبهه موضوع غرائیق	۶۴
شبهه منع نقل و تدوین حدیث توسط خلفا	۶۷
شبهه عدم روایت حدیث توسط صحابه	۷۴
شبهه ممنوعیت نوشتن و تدوین حدیث در عهد عمر <small>رضی الله عنه</small> و عثمان <small>رضی الله عنه</small>	۷۵

- ۷۷..... اتهامات نجمی بر معاویه رضی الله عنه و جواب آنها
- ۷۹..... روابط میان بنی امیه و خلفای ثلاثه و بنی ابوطالب
- ۸۴..... ایجاد شک و شبهه در تاریخ تدوین حدیث و جواب آن
- ۸۵..... شبهه ورود احادیث جعلی در فاصله بین رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و تدوین حدیث
- ۸۶..... شبهات وارد شده بر احادیث بخاری و جواب آنها
- ۸۶..... شبهه‌ی شماره ۱
- ۸۷..... شبهه‌ی شماره‌ی ۲
- ۸۸..... اعتراض شماره ۳
- ۸۸..... شبهه‌ی شماره ۴
- ۸۹..... شبهه‌ی شماره ۵
- ۸۹..... شبهه‌ی شماره ۶
- ۹۰..... شبهه‌ی شماره ۷ و ۸
- ۹۰..... شبهه‌ی شماره ۹
- ۹۲..... اتهام بستن به امام بخاری توسط نجمی
- ۹۷..... شبهات علیه اصحاب راویان حدیث و ورد آن
- ۱۰۸..... متهم کردن بخاری و مسلم به تعصب و رد آن
- ۱۱۵..... فصل سوم: تعریف و ترجمه برخی کلمات و مصطلحات**
- ۱۱۵..... بحث در مورد قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيَ وَلِيَّهُ» در غدیر خم
- ۱۲۰..... مطالب حول آیه‌ی تطهیر
- ۱۲۰..... احادیث موضوع در مورد علی رضی الله عنه
- ۱۲۴..... عقاید شرک آمیز در مورد علی رضی الله عنه
- ۱۳۸..... اعتراض بر بخاری در مورد عدم روایت از اهل بیت
- ۱۴۱..... حقیقت راویان شیعه
- ۱۴۹..... ادامه اعتراضات بر بخاری و مسلم و راویان آنها و رد آن
- ۱۶۵..... فصل چهارم: توحید از نظر صحیحین**
- ۱۷۱..... دیدن خدا در خواب
- ۱۷۳..... دروغ بستن محمود عظیمی بر شیخ آلبانی رحمته الله

- شبهه‌های دیگر از محمود عظیمی در مورد اسماء و صفات الهی..... ۱۷۳  
نسبت دادن رأی دروغ به اهل سنت توسط محمد صادق..... ۱۷۷

### فصل پنجم: اثبات اسماء و صفات الهی از قرآن ..... ۱۷۹

- صفت علو و قرار گرفتن الله ﷻ بالای عرش ..... ۱۷۹  
صفت قرب الله متعال ..... ۱۸۰  
شرح صفت ضحك (خندیدن) الله متعال ..... ۱۸۳  
صفات خداوند در نزد علمای شیعه ..... ۱۸۳  
اعتراض جناب نجمی بر بخاری و مسلم و ابوهریره رضی الله عنهم ..... ۱۹۱  
شبهه بر حدیث طول و عرض آدم عليه السلام ..... ۱۹۲  
صفت بینایی الله متعال ..... ۱۹۳  
خلاصه کلام در مورد توحید اسماء و صفات الهی ..... ۱۹۳  
شبهاتی در مورد اینکه الله متعال دارای اعضای متفاوت است و جواب آن ..... ۱۹۸  
شبهه‌ای دیگر بر کتب احادیثی اهل سنت و جواب به آن ..... ۲۰۴  
بررسی کافی و برخی از رجال آن ..... ۲۰۶  
ذکر احادیث بدون اسناد توسط نجمی و جواب به آن ..... ۲۱۷

### فصل ششم: نبوت از نظر قرآن، صحیحین و کتاب کافی ..... ۲۲۱

- اعتقاد نجمی به تحریف صحیحین ..... ۲۲۱  
زیر سوال بردن حدیث همبستر شدن حضرت سلیمان با ۱۰۰ زن در یک شب ..... ۲۲۹  
ایجاد شبهه در احادیث مربوط به حضرت موسی عليه السلام ..... ۲۳۲  
سوال در مورد ایمان والدین رسول الله ﷺ ..... ۲۳۷  
اتهام نجمی به بخاری در مورد اینکه پیامبر گوشت حرام می‌خورد ..... ۲۴۱  
اعتراض بر حادثه شق الصدر رسول الله ﷺ ..... ۲۴۲  
آیا پیامبر ﷺ بعد از بعثت، در نبوت خویش تردید داشت؟ ..... ۲۴۵  
اعتراض بر حدیث فراموشی رسول الله ﷺ ..... ۲۴۷  
آیا رسول خدا مؤمنان را لعنت می‌نمود؟ ..... ۲۴۹  
اعتراض بر داستان نهی رسول الله ﷺ از تلقیح درخت خرما ..... ۲۵۲

- آیا رسول خدا ﷺ عده‌ای را بدون ارتکاب جرم مجازات می‌نمود؟ ..... ۲۵۵
- آیا رسول خدا آیات قرآن را فراموش می‌کرد؟ ..... ۲۵۷
- آیا رسول خدا ﷺ ایستاده بول می‌کرد؟ ..... ۲۵۸
- داستان سحر شدن پیامبر ﷺ ..... ۲۵۹
- شبهاتی در مورد آواز خوانی در مجلس پیامبر ﷺ ..... ۲۶۰
- اتهام نجمی به اصحاب و أمهات المومنین به فساد اخلاقی و جعل احادیث ..... ۲۶۴

### فصل هفتم: خلافت از نظر صحیحین ..... ۲۷۵

- روایات صریح و آشکار در مورد خلافت و امامت ..... ۲۷۵
- دلایل شیعه برای خلافت علی ﷺ پس از پیامبر و جواب آن ..... ۲۸۲
- معنی و مفهوم کلمه‌ی «أهل» در آیه‌ی تطهیر ..... ۲۸۶
- احادیث مربوط به دوازده امیر قریشی بعد از پیامبر ..... ۲۹۰

### فصل هشتم: اوصاف امام وقت و خلیفه مسلمین ..... ۲۹۹

- امام و آشنایی با احکام ..... ۳۰۴
- چرا خلیفه، سوره‌ای را که پیامبر در نماز عید تلاوت می‌کرده، فراموش نموده؟ ۳۱۸
- اعتراض بر فتوای عثمان در مسئله جنابت: ..... ۳۲۰
- اتهام قتل و غارت به خلفا ..... ۳۲۱

### فصل نهم: تلبیس مولف سیری در صحیحین در نقل روایات حدیثی و تاریخی

- ..... ۳۲۵
- تلبیس و خیانت بزرگ نجمی بر علیه ابن کثیر و دیگران ..... ۳۲۵
- تلبیس دیگر در قصه مالک بن نویره الیربوعی التمیمی ..... ۳۲۷
- تلبیس دیگر در سرگذشت فدک و میراث پیامبر ﷺ ..... ۳۳۰
- تلبیس در روایت صلح حدیبیه ..... ۳۴۲
- اعتراض در مورد مخالفت با وصیت نامه رسول الله ..... ۳۴۸
- تحریف در املا و ترجمه جملات توسط مولف سیری در صحیحین ..... ۳۴۹
- اتهام مولف به عمر ﷺ به منع رسول الله ﷺ از وصیت برای علی ﷺ ..... ۳۵۴
- اعتراض در مورد احادیث مرفوع و نهی از متعه زنان ..... ۳۵۷

---



---

۳۶۱.....	اتهام به عمر <small>رضی الله عنه</small> در مود نماز تراویح.....
۳۶۲.....	ادامه اعتراضات بر احادیث مرفوع و جواب آنها.....
۳۶۵.....	اعتراض در مورد نماز مسافر .....
۳۶۷.....	<b>فصل دهم: فتنه انگیزی‌های یهود و همپیمانان آنها در طول تاریخ .....</b>
۳۸۲.....	معنی فتنه از دیدگاه قرآن .....
۳۸۴.....	ستایش اصحاب توسط قرآن و سنت .....
۳۹۹ .....	<b>فائده.....</b>





## مقدمه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [سبأ: ۱].

«حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و نیز حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت و او حکیم و آگاه است.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اند از الله تعالی بترسید و سخن حق بگویید. تا (در عوض) الله تعالی اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد، و هر کس از الله و رسولش اطاعت کند به رستگاری عظیمی دست یافته است.»

﴿وَالسَّالِقُونَ الْأَوْلَىٰ وَمِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ.»

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنها نیز به مانند آنچه شما (ای صحابه) ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند پس همانا ایشان در بدبختی افتاده‌اند (و از حق و صراط مستقیم) جدا شده‌اند و خداوند آنها را از تو دفع می‌کند و او شنونده و داناست.»

وصلی الله تعالی علی محمد وعلی آله و أصحابه أجمعین. وبعد، بنده می‌خواهم از طریق عدل و انصاف و بدون تعصب و افراط و بدون طرفداری از هیچ مذهبی، چه شیعه و چه سنی، در مورد صحابه و علماء حدیث که تاریخ زندگی آنان مربوط به صدر اسلام تا تقریباً قرن هفتم است، تحقیقی انجام دهم. و در ضمن، آنچه را که مخالفین در حق صحابه و محدثین عقیده دارند ذکر کرده و در حد دانش خود و میزان فهمی که از واقعیات داشته‌ام به نقد و بررسی آنها پردازم، البته لازم به تذکر است که بنده بشرم و هیچ بشری مصون از خطا نیست. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶].

«و برتر از هر صاحب علمی عالمی است.»

اما آیه‌ی زیر فقط در شأن خداوند تعالی است که فرموده:

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۹].

«و او به هر چیز آگاه است.»

همچنین همه‌ی علمای دو گروه شیعه و سنی مجازند که اگر در نوشته‌های بنده خطایی دیدند با تذکر به اینجانب و از راه تحقیق علمی آن را اصلاح نمایند و بنده از چنین افرادی قدردانی می‌کنم.

## فصل اول:

### دیدگاه اهل سنت در تعریف برخی معانی و مصادر

#### مصادر اساسی تشریح در نزد اهل سنت و شیعه

اصحاب رسول الله ﷺ به دلیل آیه (۱۳۷) سوره بقره و آیه (۱۰۰) سوره توبه و سایر آیات برای امت مسلمان از جایگاه والا و احترام خاصی برخوردارند و پیروی از خط ایشان را راه نجات و کامیابی خود می‌دانند و بغض و کینه و ناسزا گفتن به ایشان را علامت کفر و فسق و ضلالت می‌شمارند. از طرف دیگر پس از گفته‌های خدا و رسول، قول و فعل جمهور دانشمندان اصحاب را برای احکام دین اسلام حجت می‌دانند، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴].

«ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان الله تعالی از وی اطاعت شود».

و در آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ﴿۵۹﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ ﴿۶۰﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ ﴿۶۱﴾ [النساء: ۵۹-۶۱].

«وهر گاه در مسئله‌ای اختلاف داشتید آن را به الله (قرآن) و پیامبر (در زمان حیات و به حدیث صحیح رسول الله بعد از رحلت) بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به الله و روز رستاخیر ایمان دارید این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه از کتابهای آسمانی که بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (حکام و علماء و قضات باطل) بروند با اینکه به آنها دستور داده شده که ایشان

را انکار کرده (و از ایشان دور) شوند اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه دوردستی بيفکند. و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قول و دستور) تو اعراض می‌کنند».

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٨٥﴾﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر ﷺ مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان (صحابه) پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌گردانیم و سرانجام بدی است».

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾﴾ [آل عمران: ۸۶].

«چگونه الله تعالی قومی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن دلائل روشن برای آنها کافر شدند، الله تعالی قوم ستمکاران را هدایت نخواهد کرد».

مطابق همین آیات حدیثی با این عبارت روایت شده است: «قال رسول الله ﷺ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». این حدیث را مالک با سند مرسل در موطا روایت نموده است، حاکم نیز از ابن عباس و ابوهریره آن را به صورت مرفوع روایت نموده است، از زید بن ارقم هم با الفاظ زیر روایت کرده است: «وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ ﷻ». [المستدرک، ص: ۵۳۳۳، ج ۳ و صحیح ابن حبان، ص: ۱۶۷، ج ۱ و رواه البيهقي عن ابن عباس و ابی هريره ص: ۱۱۴، ج ۱۰ وقد أخرج ابن عبد البر من حديث كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن أبيه عن جده. التمهيد: ص: ۳۳۱، ج ۲۴].

الفاظ حاکم هم که از ابوهریره به صورت مرفوع روایت نموده است از این قرار است: «ترکت فيکم شیئین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله وسنتي، ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض». روایت حاکم و بیهقی نیز از ابن عباس با این الفاظ است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

خَطَبَ النَّاسَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». [مستدرک حاکم، ص ۵۳۳، ج ۳ والبيهقي، ص ۱۱۴، ج ۱۰، مرعاة المفاتيح، ص ۲۹۰، ج ۱]. ترجمه حدیث مذکور که با روایت‌های مختلف بیان شد از قرار زیر است: «رسول الله ﷺ قبل از رحلت به دارالآخرت فرمود: من برای شما دو چیز گرانبها و میراث پرگوهر گذاشتم تا زمانی که به آن دو چیز چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب الله و دوم سنت (یعنی حدیث) رسول الله ﷺ». [و احکام الأحکام، ص: ۲۴۳، ج ۲].

این بود عقیده و روایات اهل سنت که با آیات قبله هیچ‌گونه اختلاف و تعارضی ندارد و اینک عقیده و روایات اهل تشیع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا أُسُودُ بْنُ غَامِرٍ أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْرَائِيلَ -يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي إِسْحَاقَ الْمَلَائِيَّ- عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». [مسند احمد: ص ۱۴، ج ۳].

۲- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ -يَعْنِي ابْنَ طَلْحَةَ- عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ ﷻ وَعِثْرَتِي كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا بِمِ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا». [مسند احمد: ص ۱۷، ج ۳].

۳- «عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». [مسند احمد: ص ۲۶، ج ۳].

۴- «حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنِ الرَّكِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ -

أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». [مسند احمد: ص ۱۸۲، ج ۵].

۵- «قال الترمذي: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ الْأَنْمَاطِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُضْوَاءِ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي» وَقَالَ وَهَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. قَالَ وَزَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ قَدْ رَوَى عَنْهُ سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَغَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ».

۶- «قال الترمذي: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ - كُوفِيٌّ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَالْأَعْمَشُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا» هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ»، [رواه الترمذي تحفة الأحوذی، ص: ۳۴۳، ج ۴، باب: مناقب اهل بيت].

البته در مورد «عطية الكوفي بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي أبو الحسن» چنین آمده است: طبق نظر نسائی و ابوحاتم و احمد، ضعیف الحدیث است، اما با این حال، روایت هایش نوشته می شد و جزو شیعیان کوفی به شمار می رفت، برخی از مردم هم وی را قابل احتجاج نمی دانستند. ابوداود در مورد او گفته که: او چنان شخصی نیست که بتوان بر وی اعتماد نمود. ساجی هم گفته: او حجت نیست و علی را بر همه اصحاب ترجیح می داد. [تهذیب التهذیب: ص ۲۰۱-۲۰۲، ج ۷].

ابن خزیمه و ابن حبان در مورد «حبیب بن ابی ثابت قیس بن دینار که به قیس بن هند» هم مشهور بود گفته اند که او مدلس بود.

در این روایات بجای سنت کلمه: «عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي» آمده و مدار روایات مسند احمد بر شخص عطیه استوار بود که وصف او را دانستید. در روایات امام ترمذی هم زید بن الحسن وجود داشت که منکر الحدیث است.

حبيب بن ابی ثابت هم مدلس است اما ترمذی این دو روایت را حسن غریب دانسته است» که تمام سرمایه اهل تشیع، همین روایات ضعیف و حسن هستند و بر مبنای همین روایات معتقدند که اهل بیت با قرآن برابرند و مطابق حدیث الغدیر، پیامبر ﷺ علی ﷺ را برای خلافت، منصوب و معین کرده است»، شیعه بر همین اساس اهل بیت را در دوازده نفر منحصر کرده‌اند در حالی که غیر از علی ﷺ شخص دیگری خلیفه نبوده و امام دوازدهم نیز، آنگونه که آنان وصف کرده‌اند تا روز محشر هم نخواهد آمد. این بود خلاصه و نتیجه روایاتی که در کتب اهل تشیع موجود است اما عقیده جمهور اهل سنت مطابق همان حدیث اول است که احکام دین و دنیا از کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ به دست می‌آید و محبت تمام اهل بیت را بر خود واجب می‌دانند که عبارت‌اند از تمام ازواج مطهرات پیامبر ﷺ و تمام اولاد ایشان و علی ﷺ و اولاد او و تمام فرزندان فرزندان او، و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. اهل سنت محبت تمام اصحاب رسول الله ﷺ را نیز جزء ایمان خود می‌دانند و روایت هر کدام از ایشان را که با سند صحیح از پیامبر ﷺ برای ما نقل کرده‌اند بر روی دیده می‌گذارند به این شرط که آن روایت مرفوع منسوخ نشده باشد مرفوع آن منسوخ و یا استنباط او مخالف با حدیث مرفوع (حدیث صحیح پیامبر ﷺ) و قول جمهور صحابه نباشد».

### مقصود از اهل بیت و تطهیر

هفت آیه از سوره احزاب ازواج مطهرات را مخاطب قرار داده و در آیه ۳۳ سوره احزاب فرموده: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۳-۳۴].

«و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت ظاهر نشوید و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید که خداوند لطیف و خبیر است».

در آیه زیر ضمیر جمع مذکر مخاطب و کلمه اهل البیت برای یک زن هم استعمال شده است:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳].

«گفتند آیا از فرمان خدا تعجب می کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت است چرا که او ستوده و والاست».

حتی اگر طبق نظر برخی کلمه: «یطهرکم» عصمت اهل بیت را برساند، باید دانست که این کلمه در وهله‌ی اول برای ازواج مطهرات نازل شده مجاهدین صحابه را هم در برمی گیرد، آنگونه که در سوره انفال آمده است:

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيَطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱]. «(و یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود شما را فرا گرفت و آبی از آسمان برایتان فرستاد تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد».

در نتیجه تمام ازواج مطهرات به نص صریح قرآن، اهل بیت هستند، بدلیل آیه ۳۳ و ۳۴ سوره احزاب و دلیل صریحتر آیه ۷۳ سوره هود است که همسر ابراهیم علیه السلام را با همین کلمات خطاب نموده است.

و بعد از نزول آیات سوره احزاب، پیامبر صلی الله علیه و آله از الله تعالی خواست که فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام را هم به چنین فضیلتی مشرف نماید و چنین فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا».

و ام سلمه رضی الله عنها چون قبلاً بنا به بیان قرآن رسماً از اهل بیت بود، او را در زیر چادر راه نداد (بخاطر علی علیه السلام که همراه فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بود)، و فرمود: «أَنْتِ عَلَيَّ مَكَانِيكَ وَأَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٌ» مکان شما را قرآن بیان کرده لذا نیازی نیست که من شما را دو مرتبه در زیر چادر بیاورم. ترمذی این روایت را در تفسیر سوره احزاب بیان نموده و فرموده: «هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ عَطَاءٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ».

[تحفة الأوحودي: ص ۱۶۴، ج ۴].



امام مسلم نیز در صحیح خود از عائشه ام‌المؤمنین چنین روایت کرده است: «قَالَتْ عَائِشَةُ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ: غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]». [رواه مسلم باب من فضائل الحسن و الحسين عليه‌السلام: ص ۲۸۳، ج ۲].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از رحلت (در حجت الوداع در روز عرفه بنا به روایت ترمذی، از جعفر الصادق و امام محمد باقر، و روایت امام مسلم به روایت زید بن ارقم در غدیر خم) با شدت و تأکید تمام به صورت وصیت فرمود: «أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْ لُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتَّوْرُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أَدْرَكُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْرَكُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْرَكُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْرَكُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمُ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ . قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ». [رواه مسلم باب فضائل علي بن أبي طالب: ص ۲۷۹].

طبرانی هم در [المعجم الکبیر: شماره ۵۰۲۸ جلد ۵ و احمد و ابن ابی عاصم در کتاب: السنة شماره ۱۵۵۱، ص: ۶۴۳، ج ۲] این روایت را آورده‌اند. در این روایت به صراحت روشن گردید که نور و هدایت و دلیل برای دین اسلام قرآن است و به قرآن چنگ بزنید و محبت و احترام و ادب اهل بیت را رعایت نکنید. این روایت، تمام روایات ضعیفه و حسنه را تفسیر و مشکل اهل تسنن و تشیع را حل می‌کند. (والهادی من هدی الله).

بعد از مطالعه مقاله بنده از صفحه ۱- ۲۶: قضاوت بفرمائید که عقیده اهل سنت در حق قرآن و حدیث صحیح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تمام معنی چه بوده و چیست؟ و گفته‌های مرتضی عسکری را هم که در کتاب سیری در صحیحین ص ۱۰ آمده، را مورد بحث و بررسی قرار دهید.

## قواعد ثبت حدیث در صدر اسلام

فهم و تفکر دقیق، امتیازی است که محدثین و تابعین و مؤلفین صحاح اهل سنت از آن برخوردارند و در میان پیروان تورات و انجیل و مذاهب منحرف این امت هم یافت نمی‌شود، آنان در ایمان خود صادق و مخلص و در نقل حدیث امانت‌دار بوده و از کذب و دروغ پرهیز می‌نمودند و در مقابل دروغ‌گویان، بدون خوف و ملاحظه‌کاری بوده و در رسانیدن دین صحیح برای نسل‌های بعدی نقش مهم و قابل ارزش و ستایشی داشتند. امام ترمذی در جامع خود باب «تعظیم الکذب علی رسول الله ﷺ» می‌گوید:

۱- «حَدَّثَنَا أَبُو هِشَامٍ الرَّفَاعِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ حَدَّثَنَا عَاصِمٌ عَنْ زِرِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». یعنی: «کسی که بر من عمداً دروغ بگوید باید جایگاهی از آتش برای خود فراهم آورد».

۲- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ يَلْجُ فِي النَّارِ». یعنی: «بر من دروغ نگوئید زیرا اگر کسی بر من دروغ بگوید داخل دوزخ می‌شود». «ترمذی می‌فرماید: این حدیث علی بن ابی‌طالب، حسن و صحیح است».

۳- انس بن مالک نیز این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس که عمداً بر من دروغ بدهد باید خانه‌ی خود را در آتش ببیند». ابن شهاب می‌گوید که این حدیث، حسن است. این حدیث از چند طریق توسط انس از پیامبر ﷺ روایت شده است.

۴- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي حَدِيثًا وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». «کسی از طرف من حدیثی بیان کند و بداند که این حدیث دروغ است، پس او از جمله دروغ‌گویان است».

۵- ابن ماجه در همین مورد از علی بن ابی‌طالب روایاتی آورده است.

۶- مسلم و دیگران نیز از طریق سمره چنین روایاتی ذکر کرده‌اند.

۷- محدثان زیر نیز چنین حدیثی را از افراد زیر روایت نموده‌اند: ۱- از ابوبکر ﷺ:

[۱] رواه ابویعلی رقم: ۶۸] ۲- از عمر ﷺ: [رواه بویعلی رقم: ۲۵۴-۲۵۵ والطحاوی فی

مشکل الآثار: ص ۱۶۵] ۳- از عثمان رضی الله عنه: [رواه احمد: ص: ۶۵ و ص: ۷۰ و ابوداود الطیالسی، رقم: ۸۰، والطحاوی فی مشکل الآثار: ص: ۱۶۵-۱۶۶ و الهیثمی فی المجمع: ص ۱۴۳ و نسبه إلى البزار و ابویعلی]. ۴- از زبیر رضی الله عنه: [رواه البخاری: ص ۲۱، ج ۱ و ابوداود: ص ۳۵۷، ج ۳ و ابن ماجه و الدرمی و ابویعلی و احمد، ص ۱۶۵، ج ۱] ۵- از سعید بن زید رضی الله عنه: [رواه ابویعلی رقم: ۹۶۲ و الهیثمی فی المجمع: ص ۱۴۳ و نسبه إلى البزار و رواه الدار قطنی و الحاکم و الطحاوی فی مشکل الآثار: ص ۱۶۷، ج ۱]. ۶- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه: [رواه البخاری، ص ۴۹۱، ج ۱ و الترمذی، ص ۳۷۶، ج ۳ از تحفه و قال: هذا حديث حسن صحيح و احمد: ص ۱۵۹، ج ۲، ص ۱۵۸، ج ۲]. ۷- از انس رضی الله عنه: [رواه البخاری: ص ۲۱، ج ۱ و مسلم، ص ۷، ج ۱ و الترمذی: ص ۳۷۳، ج ۳ و ابن ماجه و الدارمی و احمد: ص ۹۸، ج ۳]. ۸- از جابر رضی الله عنه: [رواه ابن ماجه و الدارمی: ص ۷۶، ج ۱ و احمد، ص ۳۰۳، ج ۳] - ۹- از ابن عباس رضی الله عنهما: [رواه الترمذی: ص ۶۵، ج ۴].

همه افراد مذکور این حدیث را روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» و قال الترمذی: هذا حديث حسن. و أخرجه احمد من وجه آخر، «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». یعنی: «بپرهیزید از نقل حدیث از طرف من مگر آنچه را که می‌دانید از طرف من است، زیرا کسی که بر من عمدتاً دروغ بگوید باید جایگاه خود را در دوزخ قرار دهد و کسی که قرآن را به رأی خود، تأویل و تفسیر کند جای خود را در دوزخ قرار داده است». ابن ابی شیبه با سند صحیح روایت کرده که: «کسی قرآن را بدون علم تأویل و تفسیر و ترجمه کند جای خود را در دوزخ قرار داده است»، [هذا حدیث حسن صحیح. الترمذی: ص ۶۴، ج ۴ و أخرجه أحمد و النسائي و ابن جرير، و الدارمی: ص ۱/۶، ج ۱ و أحمد، ص: ۲۹۳، ج ۱ و ابن أبي شيبه و الطحاوي فی مشکل

الآثار: ص ۱۶۷، ج ۱-۱۰]. مسلم هم این حدیث را از ابوسعید در ج ۲، ص ۴۱۴ کتاب خود را با الفاظ زیر روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرمود: [رواه مسلم: ص ۴۱۴، ج ۲]. «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ وَحَدَّثُوا عَنِّي وَلَا حَرَجَ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ - قَالَ هَمَّامٌ أَحْسِبُهُ (يعني زيد بن أسلم) قَالَ: مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «همانا رسول خدا ﷺ فرمود از طرف من چیزی ننویسید و اگر کسی بغیر از قرآن بنویسد باید آن را محو کند. اما از من بدون حرج حدیث نقل کنید البته اگر کسی بر من عمداً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار داده است». [رواه مسلم باب الثبوت في الحديث وحكم كتابة العلم: ص ۴۱۴، ج ۲، و ابن ماجه و ابویعلی رقم: ۱۲۰۴ و ۱۲۲۴ و احمد: ص ۱۳، ج ۳ و ۳۹ و الدارمی: ص ۱۱۹، ج ۱ و المستدرک: ص ۱۲۷، ج ۱ و شرح السنة: ص ۹۴، ج ۱] وقال: «كُنَّا قُعُودًا نَكْتُبُ مَا نَسْمَعُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَحَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ: جَ مَا هَذَا تَكْتُبُونَ. فَقُلْنَا مَا نَسْمَعُ مِنْكَ. فَقَالَ «أَكْتَابَ مَعَ كِتَابِ اللَّهِ. فَقُلْنَا مَا نَسْمَعُ. فَقَالَ: اَكْتُبُوا كِتَابَ اللَّهِ مُحْضُوا كِتَابَ اللَّهِ وَأَخْلِصُوا أَكْتَابَ غَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ مُحْضُوا كِتَابَ اللَّهِ أَوْ خَلِّصُوهُ. قَالَ فَجَمَعْنَا مَا كَتَبْنَا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَحْرَقْنَاهُ بِالنَّارِ فَلْنَا أَيْ رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَحَدَّثَ عَنْكَ قَالَ: نَعَمْ نَحْدُثُوا عَنِّي وَلَا حَرَجَ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» «ما نشسته بودیم و آنچه را که از پیامبر ﷺ می شنیدیم می نوشتیم. پس او ﷺ بیرون آمد و فرمود چه می نویسید؟ ما گفتیم آنچه از شما می شنویم. فرمود: آیا کتابی به همراه کتاب الله (می نویسید)؟ گفتیم: آنچه می شنویم را فقط می نویسم، فرمود: کتاب الله را بنویسید، کتاب الله را خالص کنید، آیا کتابی به همراه کتاب الله (می نویسید)، محض و خالص کتاب الله را بنویسید. ابوسعید می گوید: آنچه نوشته بودیم را در میدانی جمع کردیم و آن را سوزاندیم و گفتیم: یا رسول الله آیا از شما حدیث بیان کنیم؟ فرمود: بلی از من حدیث بیان کنید بدون حرج و اگر کسی بر من عمداً دروغ بگوید باید جای خود را در دوزخ قرار دهد».

[الحديث مسند احمد: ص ۱۲-۱۳].

۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئًا إِلَّا الْقُرْآنَ فَمَنْ كَتَبَ عَنِّي شَيْئًا فَلْيَمْحُهُ. وَقَالَ: حَدَّثُوا عَنِّي وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

«پیامبر ﷺ فرمود: از من هیچ چیزی غیر از قرآن ننویسید پس اگر کسی از من چیزی نوشته است، باید آن را پاک کند. سپس فرمود: از من حدیث بیان کنید و اگر کسی عمداً بر من دروغ بگوید باید جای خود را در دوزخ قرار دهد». [مسند احمد: ص ۳۹، ج ۳].

منع پیامبر ﷺ از نوشتن حدیث، در آن زمان به این خاطر بود که با قرآن مخلوط و مشتبه نشود و حدیث را با کمال حفظ و دقت بیان کنند تا فرصت دروغ برای دروغگویان نباشد، - ۱۱ - عمرو بن عبسه نیز به روایت هیثمی در مجمع: [ص ۱۴۶، ج ۱ و طبرانی در الکبیر با اسناد حسن و با اسناد ابن جوزی در موضوعات: ص ۳۹، ج ۱، باب الثانی] این حدیث را روایت کرده‌اند. ۱۲ - همچنین عقبه بن عامر به روایت احمد [ص ۱۵۶، ج ۴ و ص ۱۵۹، ج ۴ و طحاوی در مشکل الآثار، ص ۱۷۲، ج ۱ و ابن جوزی در الموضوعات، ص ۳۷، ج ۱] این الفاظ را برای حدیث روایت کرده‌اند، ۱۳ - و نیز معاویه، از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [رواه احمد في المسند: ص ۱۰۰، ج ۴]. هیثمی نیز این روایت را به طبرانی در کتاب الکبیر نسبت داده و گفته که رجال آن، ثقه هستند. طحاوی هم در [مشکل الآثار: ص ۱۶۸، ج ۱، و ابن جوزی في الموضوعات: ص ۴۸، ج ۱] آن را روایت کرده‌اند. ۱۴ - بریده نیز به روایت طحاوی در [مشکل الآثار: ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵، ج ۱ و ابن جوزی في الموضوعات، ص ۴۹، ج ۱ و ص ۲۸] آن را روایت کرده است. ۱۵ - ابوموسی غافی از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ آخِرَ مَا عَهَدَ إِلَيْنَا أَنْ قَالَ « عَلَيَّكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسَتْرَجْعُونَ إِلَى قَوْمٍ يُحِبُّونَ الْحَدِيثَ عَلَيَّ فَمَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ حَفِظَ عَلَيَّ شَيْئًا فَلْيُحَدِّثْهُ » یعنی: «آخرین سفارش رسول خدا ﷺ به ما این بود که فرمود: بر شما لازم است که کتاب الله را حفظ کنید زیرا شما پیش کسانی می‌روید که آنها حدیث من را دوست دارند. پس اگر کسی بر من آنچه را نگفته‌ام بگوید باید جای خود را در دوزخ بگیرد و اگر کسی از من چیزی حفظ کرده باید آنرا (برای مردم) بیان کند». [مسند احمد: ص ۳۳۴، ج ۴. و ابن جوزی في الموضوعات: ص ۵۱، ج ۱ و البخاري في تاريخه والطحاوي في

مشکل الآثار: ص ۱۴۴، ج ۱ و مجمع الزوائد: ۱۶ ابوموسی اشعری هم به روایت الطحاوی فی مشکل الآثار: ص ۱۶۸، ج ۱ آن را روایت کرده است. ۱۷- ابوامامه هم به روایت هیثمی، ص ۱۴۷، ج ۱، و به روایت الطبرانی در الکبیر آن را روایت کرده است که البته در آن شهر بن حوشب وجود دارد که شخصی مورد اختلاف است، ابن جوزی هم در [الموضوعات: ص ۵۰-۵۱] از غیر طریق شهر بن حوشب آن را نقل نموده است.

۱۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز روایت شده که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ الَّذِي يَكْذِبُ عَلَيَّ يُنْفَى لَهُ بَيْتٌ فِي النَّارِ». «همانا رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که بر من دورغ می گوید برای او در دوزخ خانه‌ای ساخته می شود!». این روایت توسط احمد، [ص ۲۲، ج ۲ والطحاوی فی مشکل الآثار: ص ۱۶۸، ج ۱ و ابن الجوزی فی الموضوعات: ص ۳۸، ج ۱، از چهار طریق روایت شده است]. ۱۹- المنقح هم با روایت ابویعلی والبخاری در دو کتاب تاریخ والترجمه آن را آورده است. ۲۰- اوس ثقفی هم این روایت را آورده است، هیثمی در [المجمع: ص ۱۴۸، ج ۱، الطبرانی فی الکبیر با سند حسن و ابن الجوزی در الموضوعات: ص ۵۰، ج ۱] آن را بیان کرده اند. ۲۱- طلحه بن عبیدالله و. ۲۲- سعید بن ابی وقاص و. ۲۳- ابو عبیده بن الجراح و. ۲۴- عبدالله بن مسعود و. ۲۵- صهیب و. ۲۶- عمار بن یاسر و. ۲۷- معاذ بن جبل و. ۲۸- سلمان الفارسی و. ۲۹- ابوذر الغفاری و. ۳۰- ابوقتاده روایت کرده اند که پیامبر ﷺ بر منبر فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي آتِيكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَدِيثِ عَنِّي، فَمَنْ قَالَ عَلَيَّ فَلَا يَقُلْ إِلَّا حَقًّا أَوْ إِلَّا صِدْقًا، وَمَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». ابوقتاده می گوید: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر سر منبر می فرمود: «ای مردم از کثرت حدیث (بدون احتیاط) بپرهیزید، پس اگر کسی حدیث من را بیان می کند باید درست و راست بگوید. و اگر کسی بر زبان من چیزی بگوید که من نگفته ام، جای خود را از آتش فراهم آورد». [ابن الجوزی فی الموضوعات: ص ۳۹، ج ۱، از، ۳۱- حذیفه بن الیمان، و، ۳۲- حذیفه بن أسید و، ۳۳- عمران بن حصین و، ۳۴- ابوهزیره به پنج طریق، و. ۳۵- البراء بن عازب، و. ۳۶- زید بن ارقم، و. ۳۷- سلمه بن الاکوع، و. ۳۸- رافع بن خدیج، و. ۳۹- السایب بن یزید، و. ۴۰- أسامه بن زید، و. ۴۱- عمر بن مره الجهنی،

و. ۴۲- واثله بن الاسقع، و. ۴۳- عبدالله بن الزبیر، و. ۴۴- قیس بن سعد، و. ۴۵- عبدالله بن ابی اوفی، و. ۴۶- ابوقرصافه حنذره بن خیشنه، و. ۴۷- رمثه که اسم او رفاعه السهمی است و. ۴۸- ابورافع غلام رسول الله ﷺ، و. ۴۹- خالد بن عرفطه، و. ۵۰- طارق بن الاشیم والد ابی مالک الاشجعی، و. ۵۱- نبیط بن شریط، و. ۵۲- ابویعلی بن مرّه، و. ۵۳- العرس بن عمیره، و. ۵۴- یزید بن اسد، و. ۵۵- عفان بن حبیب، و. ۵۶- مردی از اصحاب و. ۵۷- مردی دیگر از صحابه و. ۵۸- مردی دیگر از اصحاب و. ۵۹- عایشه صدیقه (ام المؤمنین رضی الله عنها) و. ۶۰- ام ایمن حاضنه رسول الله ﷺ از او روایت کرده‌اند که می‌توانید تمام روایات این صحابه را در «الموضوعات ابن الجوزی الباب الثاني في قوله عليه السلام من كذب علي متعمداً» ص ۲۸ تا ۵۴ مطالعه کنید. در جامع الصغیر سیوطی و همچنین کتاب «الموضوعات ابن الجوزی» آمده است که این حدیث را ۹۸ نفر صحابه روایت کرده‌اند. الموضوعات: ص ۲۹، ج ۱ و همین عدد را الطبرانی روایت کرده و این دخیه از ۴۰۰ طریق، آن را روایت کرده و بعضی گفته‌اند که دویست صحابه روایت کرده‌اند. ابن الجوزی: ص ۲۸ و ص ۲۹، ج ۱] سبب ورود این حدیث را به سه طریق از ابن بریده و عبدالله بن الزبیر روایت کرده است و می‌گوید: قبیله بنی‌لیث به فاصله دو میل از مدینه زندگی می‌کردند، مردی قبل از اسلام از این قبیله زنی را خواستگاری کرده بود و این قبیله به این شخص جواب منفی داده بودند، سپس در زمان اسلام دوباره نزد آنها می‌رود و می‌گوید که رسول الله ﷺ به من دستور داده، هر آنچه را که بخواهم بر شما حکم کنم و شب را در هر خانه‌ای که خواستم، بگذرانم. سپس به خانه همان زنی که قبلاً او را خواستگاری کرده بود رفت. پس از این واقعه، آن قبیله کسی را پیش رسول الله ﷺ فرستادند تا او را از این جریان باخبر سازد. پیامبر ﷺ فرمودند: آن دشمن خدا دروغ گفته است. سپس کسی را فرستاد و به او دستور داد که اگر او را زنده یافتی به قتل برسان و اگر مرده یافتی جسد او را بسوزان. این شخص پس از جستجو او را در حالی می‌یابد که مرده و ماری او را گزیده است، سپس جسد او را آتش می‌زند. در این جریان بود که رسول الله ﷺ می‌فرمودند: کسی که بر من عملاً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار دهد. و ابن حزم هم این جریان را در کتاب: [الأحكام في أصول الأحكام:

در فصل «لیس کل من أدرك النبي ﷺ و رآه صحابيا» ص ۲۲۱۱، ج ۱] روایت کرده است.

خلاصه: از اهداف صدور این حدیث می‌توان به منع کتابت حدیث در آن زمان و برای برخی افراد اشاره کرد که این منع، از روایت ابوموسی غافقی، ابوسعید خدری، ابن عباس و قتاده به وضوح قابل درک است. همچنین از این احادیث، فهمیده می‌شود که به شرط حفظ و آگاهی کامل، به روایت حدیث بپردازند و علمای اهل سنت هم در میان صحابه و هم در میان تابعین به هر دو دستور پیامبر ﷺ عمل کرده و برخی اوقات و برای بعضی افراد کتابت حدیث را اجازه داده‌اند. علی رضی الله عنه می‌فرماید: «أعزم علي كل من كان عنده كتاب إلا رجع فمحا فإنما هلك الناس حيث يتبعوا أحاديث علمائهم وتركوا كتاب ربهم». «من اراده کامل و مؤکد دارم، تا کسانی که مکتوبی دارند آن را پاک کنند زیرا کسانی که احادیث علمای خود را نوشتند و کتاب پروردگار خود را رها کردند هلاک شدند». [رواه ابن عبدالبر بیان فی جامع العلم: ص ۱۷۷].

معاویه از زید بن ثابت در مورد حدیثی سؤال کرد و بعد به یکی امر کرد که این حدیث را بنویسد: زید گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنَا أَنْ لَا نَكْتُبَ شَيْئًا مِنْ حَدِيثِهِ فَمَحَاهُ». «همانا رسول خدا ﷺ ما را امر نموده که چیزی از او ننویسیم بعد آن مکتوب را پاک نمود». [رواه ابن عبدالبر فی جامع بیان العلم].

از ابن عباس روایت شده که گفت: «إنا لا نكتب العلم ولا نكاتبه». [ابن عبدالبر، ص: ۱۷۸]. یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: ما حدیث را نمی‌نویسیم و نه به دیگران دستور می‌دهیم».

«كان ابن مسعود رضی الله عنه يكره كتابة العلم». یعنی: «ابن مسعود نوشتن حدیث را نیکو نمی‌دانست». [ابن عبدالبر جامع بیان العلم: ص ۱۷۸].

«عن أبي بردة قال: كتبت عن أبي كتيبا كثيرة فقال: أئتني بكتيبك فأئتته فغسلها». «ابوهریره می‌گوید: من از ابی چیزهای زیادی نوشتم، پس گفت: همه را برای من بیار، من آوردم سپس همه را شست». [مصدر سابق].



«قال ابن سيرين: إنما ضلت بنو إسرائيل بكتب ورثوها عن آبائهم». [مصدر سابق] «ابن سيرين می‌گوید: به تحقیق بنی اسرائیل به سبب کتابهایی که از پدران خود میراث بردند گمراه شدند».

«عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه كان ينهي عن كتابة العلم و قال: إنَّ أضلَّ من كان قبلكم بالكتب». [مصدر سابق: ص ۷۹]. «ابن عباس از نوشتن احادیث نهی کرد و گفت کسانی که قبل از شما بودند به سبب کتاب‌های قبلی گمراه شدند».

پس کسانی که کتابت علم را مکروه دانسته‌اند به دو دلیل بوده است، اول نهی رسول الله صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از مشابهت با قرآن بود و دوم به این خاطر بود تا مردم بر نوشته‌های خود تکیه نکنند بلکه بر حافظه خود اعتماد کنند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عرب فرموده بود: «نحن أمة أمية لانكتب ولا نحسب». یعنی: «ما امت ناخوان هستیم نه می‌نویسیم و نه حساب بلدیم». بر این اساس عربها در حفظ ضرب المثل و مشهور بودند حتی بعضی از شعراء برای تعریف و توصیف حفظ عربها اشعاری سروده‌اند مانند: «وقال أعرابي: حرف في تامورك (علقة القلب) خير من عشرة في كتبك». یعنی: «یک حرف در دل تو بهتر است از ده حرف که در نوشته تو باشد»<sup>۱</sup>.

حال نمونه‌هایی از تاریخ بیان می‌کنیم که نشان می‌دهد پیامبر به بعضی افراد اجازه نوشتن داده‌اند: مانند اینکه پیامبر فرمود: «اكتبوا لأبي شاه يعني الخطبة» برای ابوشاه این خطبه را بنویسید. منظور خطبه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان فتح مکه ایراد فرمودند. همچنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن عمرو اجازه کتابت دادند و فرمودند که از زبان من غیر از حق بیرون نمی‌آید. صحیفه علی رضی الله عنه نیز مشهور است که شامل کتاب الصدقات و دیات و فرائض و سنن برای عمرو بن حزم بود که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده است. همچنین صحیفه عبدالله بن عمرو است که در [جامع بیان العلم: ص ۸۶-۸۵، ج ۱] وصف آن آمده است.

عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود نیز کتابی بیرون آورد و قسم خورد که این خط بدست پدر او نوشته شده است. [جامع بیان العلم: ص ۸۷، ج ۱]. ابوجعفر محمد بن

<sup>۱</sup> - جامع بیان العلم: ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

علی می‌گوید: در غلاف شمشیر رسول الله صحیفه‌ای بود و جملات: «ملعونٌ من سرق تخوم الأرض، ملعونٌ من توی غیر موالیه أو قال ملعونٌ من جحد نعمة من نعم علیه»، در آن صحیفه مکتوب بود. معنی جملات این است: کسی که نشان و حد فاصل میان دو زمین را به سرقت برد، ملعون است و کسی که غیر از مالک خود یا غیر از کسی که بر او نعمت بخشیده دیگری را مالک و منعم خود بداند ملعون است. [جامع بیان العلم: ص ۸۶، ومعانی الآثار: ص ۷۱، ج ۱].

ثمامه ۱- بن انس بن مالک گفته که پیامبر ﷺ فرمود: علم را با نوشتن مقید کنید و همین قول از عمر. ۲- بن الخطاب روایت شده وهمچنان از ابن عباس. ۳- [جامع بیان العلم: ص ۸۷، ج ۱]، و ابوقلابه. ۴- و ابوالملیح. ۵- و البراء. ۶- و انس. ۷- و ابوامامه. ۸- و عبدالله. ۹- بن عمرو و سعید. ۱۰- بن مسیب و همچنین ابن شهاب. ۱۱- زهری و معاویه. ۱۲- بن قرّه و مالک. ۱۳- بن انس و یحیی. ۱۴- بن سعید و حسن. ۱۵- (بصری) و شعبه. ۱۶- و خلیل. ۱۷- بن احمد و عروه. ۱۸- بن الزبیر و عامر. ۱۹- اتلشعبی و سلیمان. ۲۰- بن موسی و احمد. ۲۱- بن حنبل و اسحق. ۲۲- بن راهویه و یحیی. ۲۳- بن معین و ابن علیه. ۲۴- و سفیان. ۲۵- الثوری و ابن شبرمه. ۲۶- و عمر. ۲۷- بن عبدالعزیز و یحیی. ۲۸- بن ابی‌کثیر و صالح. ۲۹- بن کیسان: همه ایشان از طرف پیامبر ﷺ مجاز به کتابت بوده‌اند. [جامع بیان العلم: ج ۱، ص ۸۷-۹۳] الله تعالی در قرآن و کلام خود می‌فرماید:

﴿عَلِّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ﴾ [طه: ۵۲].

و می‌فرماید:

﴿وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [القلم: ۱].

استاد المحدثین ابن شهاب الزهری می‌گوید: «هذه نسخة كتاب رسول الله ﷺ الذي كتب في الصدقة» این نسخه نوشته رسول الله ﷺ است که درباره صدقه نوشته و این کتاب نزد آل عمر بن الخطاب موجود است و من آن را حفظ کرده‌ام و بعداً عمر بن عبدالعزیز او را از عبدالله بن عبدالله بن عمر و سالم بن عبدالله بن عمر نوشته که در آن زمان امیر مدینه بوده و به نمایندگان خود دستور داد که به این کتاب عمل کنند و به ولید بن عبدالملک نیز همین دستور را داد او نیز به نمایندگان خود امر کرد که به

این کتاب عمل کنند و بعد از ایشان همه خلفاء تا هشام بن محمد بن هانی به تمام نمایندگان خود دستور می‌دادند که به این کتاب عمل کنند.<sup>۱</sup>

پس نوشتن احادیث متفرقه در صحیفه‌های فردی و شخصی زمان پیامبر ﷺ رایج بوده و حدیث «لا تکتبوا عنی» در آغاز امر بود. در واقع هر یک از احادیث منع و اجازه در زمان خود صحیح و درست است و هیچ تعارض و تناقضی در این دو امر وجود ندارد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا علماء اهل سنت در اواخر عصر صحابه و اوایل زمان تابعین در پی تدوین احادیث بصورت کتاب نبودند؟

جواب: انسان فطرتاً بعد از مواجه شدن با دشمن، خود را مجهز به اسلحه و تکنیک برای جنگ می‌کند، ثانیاً تا زمانی که قوت و قدرت اسلام در کمال اخلاص و ایمان و جهاد پابرجا بود و ملحدین چون از دست صحابه مخلص سیلی و ضربه شدید خورده بودند در هراس بودند و افراد مکار، مانند روباه در سوراخ‌ها، خود را به خواب آلودگی زده بودند کسی جرأت دروغ‌پردازی بر زبان پیامبر را نداشت، اما بعد از شهادت خلیفه بر حق مسلمین و داماد بضعه الرسول و شهادت حیدر کرار و امام حسین و عمر بن الخطاب ﷺ، روباه‌ها از سوراخ‌ها بیرون آمده و پس از اینکه به مدت شش سال از طمع دستیابی به قدرت اسلام بودند و از ترس و خوف جرأت اقدام عملی نداشتند، این بار به تدبیر مکر و حيله پرداختند و از حلم و بردباری بی‌مثال خلیفه سوم عثمان ذی النوری ﷺ استفاده و صدای خود را در کنار و گوشه جهان اسلام به اعتراض گشودند. موج این حرکت در سال ۳۴ هجری شروع شد که در رأس این فتنه‌انگیزان شخصی به نام عبدالله بن سبا یهودی قرار داشت و در مصر و کوفه و بصره فتنه را آغاز کرد و شبهات ذیل را که از خود اختراع کرده بود برای مردم بیان می‌کرد:

۱- محمد رسول الله ﷺ از عیسیٰ ﷺ افضل است پس مثل عیسیٰ ﷺ دوباره به دنیا برمی‌گردد.

۲- پیامبر ﷺ برای علی ﷺ وصیت کرده است.

۳- محمد ﷺ خاتم الانبیاء و علی ﷺ خاتم الاوصیاء است و ایشان از عثمان ﷺ به خلافت شایسته‌تر است. این جملات را بصورت امر و نهی و از روی انکار بر علیه

۱- الإحكام في أصول الأحكام: امام ابن حزم، ج ۱، ص: ۲۳۳۵.

عثمان رضی الله عنه اظهار می‌داشت. به سبب این روش بسیاری از مردم مصر را در فتنه انداخت. سپس برای مردم عوام کوفه و بصره نامه می‌فرستاد، آنها هم با ایشان متفق شدند و بر علیه عثمان رضی الله عنه قیام کردند<sup>۱</sup>.

وقتی که خبر شهادت علی رضی الله عنه به ابن سبا رسید گفت: اگر شما مغز او را در هفتاد پوشه و لفافه برای ما بیاورید، ما هرگز تصدیق نمی‌کنیم زیرا معتقدیم که او تا زمانیکه زمین را بجای ظلم، از عدل و انصاف پر نکند، نمی‌میرد و او اکنون در میان ابرهاست<sup>۲</sup>. جنگ جمل و فتنه دوم جنگ صفین بود و ایشان بودند که صلح را بر علی رضی الله عنه تحمیل نمودند، سپس با تفسیر قرآن به رأی خود، فتوای کفر علی رضی الله عنه را صادر و قتل او را دارای پاداش بزرگی می‌دانستند. آنان به تدریج مذهب خویش را پی‌ریزی نمودند که کیسانیه و زیدیه از نتایج اعتقاد آنان است. از اعتقادات آنان این بود که می‌گفتند: محمد بن علی بن ابی‌طالب در جبل رضوی زنده است و در دو طرف او شیر و پلنگی است و ملائکه با ایشان صحبت می‌کنند و او تا زمین را پر از عدل و انصاف نکند نمی‌میرد گروه سوم این مذاهب گمراه، ناووسیه یعنی اصحاب ناووس المصری بودند که در حق جعفر بن محمد همین عقیده فاسد را داشتند که او زنده است و نمی‌میرد. یک گروه دیگر از ایشان همین عقیده باطل را در مورد اسماعیل بن جعفر داشتند. و گروه الجارودیه می‌گفتند که محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب زنده است، کشته نشده و نمی‌میرد: «حقی یملاً الأرض عدلاً کما ملئت جوراً» «تا زمین را پر از عدل کند همان گونه که پر از ظلم بوده».

و طائفه دیگری از ایشان می‌گفتند که یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، زنده است و کشته نشده و نه مرده و نمی‌میرد: «حقی یملاً الأرض عدلاً کما ملئت جوراً». «تا زمین را پر از عدل کند همان گونه که پر از ظلم بوده».

<sup>۱</sup> - البدایة والنهایة: ج ۷، ص: ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸.

<sup>۲</sup> - الفصل، ابن حزم، دارالکتب العلمیه، بیروت لبنان، ج ۳، ص ۱۱۳ والفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی دارالجلیل، ص ۴۵.

و طائفه دیگری از ایشان می‌گفتند که محمد بن القاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب در طالقان (در زمان خلافت المعتصم کشته شده بود)، زنده است و نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد «حتی یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً».

و گروه دیگری از کیسانیه می‌گفتند که ابومسلم سراج زنده است و نه مرده و حتماً ظاهر می‌شود. طائفه دیگری هم از کیسانیه می‌گفتند که عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب زنده است و در کوه‌های اصفهان زندگی می‌کند و حتماً ظاهر می‌شود، البته این عبدالله، بی‌دین و دهری مذهب و منکر صفات الله تعالی بود که ابومسلم او را کشت، ایشان در دین، عقیده فاسد وارد نموده و خط و راه یهود را پیش گرفتند زیرا یهود هم معتقد بودند که صیدق بن عامر بن فخشندی بن سام بن نوح، ابراهیم علیه السلام او را برای خواستگاری دختری بنام ریق بنت نتول بن ناحور بن تارح برای اسحق فرستاد، و الیاس علیه السلام و فنحاس بن العازار بن هارون علیه السلام زنده هستند و نمرده‌اند و همین عقیده را برخی از اهل تصوف در حق خضر و الیاس علیه السلام داشتند.<sup>۱</sup> گروهی دیگر هم که از پیروان عبدالله بن سبأ حمیری بودند به علی علیه السلام بن ابی‌طالب گفتند: «أنت هو» «شما او هستید». علی علیه السلام فرمود: منظور شما چه کسی است؟ گفتند: أنت الله - شما الله هستید. پس علی علیه السلام این عقیده را خطرناک شمرد و دستور داد که این گروه را در آتش بسوزانند، سپس قنبر غلام علی علیه السلام ایشان را در آتش انداخت. آنان در همین حال می‌گفتند:

«الآن صح عندنا أنك الله لأنه لا يعذب بالنار إلا الله». «اکنون اعتقاد ما به این که شما الله هستید ثابت شد، زیرا که عذاب دادن با آتش کار الله است». در این مضمون علی علیه السلام فرمود: «لَمَّا رَأَيْتُ الأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَجِجْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَنْبِرًا». «وقتی که اعتقاد آنها را زشت و منکر دیدم، آتش افروختم و قنبر را صدا کردم».<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - برای تفصیل بیشتر، ر. ک به: الفصل، ابن حزم والفرق بين الفرق، ج ۳، ص ۲۲-۵۴ و ص ۱۱۱-۱۲۳.

<sup>۲</sup> - الفصل في الملل والأهواء والنحل: امام ابن حزم، ج ۳، ص ۱۲۰.

وقتی که چنین بدعت عقیدتی در هر گوشه و کنار ظاهر گردید و مردم را به بیراهی و گمراهی کشاند، علماء تابعین در مقابل آن قیام کردند و به جمع‌آوری احادیث در مسائل عقیدتی و غیره پرداختند. قبل از همه الربیع بن صبیح و سعید بن ابی‌عروبه، ابواب عقیدتی را جداگانه تألیف کردند و در اواسط قرن دوم، امام مالک، الموطأ را تألیف نمود و احادیث قوی را از اهل حجاز و اقوال صحابه و تابعین و تبع تابعین جمع نمود.

ابومحمد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح در مکه و ابوعمرو عبدالرحمن الاوزاعی در شام و ابو عبدالله سفیان الثوری در کوفه و حماد بن سلمه بن دینار در بصره و هیثم در واسط و معمر در یمن و عبدالله بن مبارک در خراسان و جریر بن عبدالحمید در شهر ری هم‌عصر بودند اما در حقیقت کدام یک به جمع‌آوری احادیث عقیدتی پرداختند در علم خداست. والله اعلم. البته تدوین و تصنیف احادیث بصورت کتاب از ایشان شروع گردید.<sup>۱</sup>

حال این سؤال مطرح است که چرا در کتب محدثین بعدی آن احادیثی که در کتب و مسانید علماء متخصص و محقق قبلی بوده، دیده نمی‌شود؟

جواب: کمال بزرگ و قابل ستایش و امتیاز خاص محدثین اهل سنت در همین نکته است و به همین سبب از دیگران سبقت گرفته‌اند، زیرا اکتفا به نقل از کتاب‌ها و تقلید و دوری از تحقیق و در نهایت، سبب ملال و پشیمانی برای محقق خواهد بود و ممکن است پس از مرگ مؤلف، نقلیات او دچار تحریف گشته باشد. مثل صحیفه علی رضی الله عنه که ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: من به ابن عباس رضی الله عنه گفتم که برای من کتابی بنویس. ابن عباس فرمود: پسر خوب و خیرخواهی است، سپس صحیفه قضاوت علی رضی الله عنه را خواست و از آن برای او نوشت و از بعضی مکتوبات آن صحیفه روی می‌گرداند و می‌گفت: «والله ما قضي بهذا علی إلا أن یكون ضللاً». «قسم به نام الله که علی رضی الله عنه چنین حکمی نکرده است و اگر کرده باشد او گمراه شده است». و در روایت طاووس آمده که ابن عباس همه آن اضافات را از صحیفه علی پاک کرد و به اندازه نیم متر از آن صحیفه باقی گذاشت. ابواسحق می‌گوید: زمانی که مردم آن صحیفه را دست کاری

<sup>۱</sup> - مقدمة تحفة الأحوذی: ص ۱۳ و الإحکام فی أصول الأحکام: ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۵.

کرده بودند، یکی از اصحاب علی علیه السلام گفت: «قاتلهم الله أي علم أفسدوا». «الله تعالی ایشان را بکشد چه علم خوبی را با دروغ‌های خود فاسد کرده‌اند»<sup>۱</sup>. امام نووی شارح مسلم می‌گوید: «فَأَشَارَ بِذَلِكَ إِلَى مَا أَدَخَلْتَهُ الرَّوَافِضُ وَالشَّيْعَةُ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ وَحَدِيثِهِ وَتَقْوَلُوهُ عَلَيْهِ مِنَ الْبَاطِلِ وَأَضَافُوهُ إِلَيْهِ مِنَ الرَّوَايَاتِ وَالْأَقَاوِيلِ الْمَفْتَعَلَةِ وَالْمَخْتَلَفَةِ خَلَطُوهُ بِالْحَقِّ فَلَمْ يَتَمَيَّزْ مَا هُوَ صَحِيحٌ عَنْهُ مِمَّا اخْتَلَقُوهُ» «با این گفته به دروغ‌ها و اباطیلی اشاره دارد که روافض و شیعه در صحیفه علی داخل کرده‌اند و اباطیل خود را به علی نسبت داده‌اند و اقوال خود ساخته‌ی خود را با روایات حقه او خلط نموده‌اند، به حدی که تشخیص قول صحیح علی علیه السلام با اباطیل آنها مشکل بوده است. مغیره بن مقسم الضبی ابوهشام می‌گوید: فقط آنچه که از شاگردان عبدالله بن مسعود به نام علی علیه السلام روایت کنند قبول و درست است نه از دیگران»<sup>۲</sup>.

بنابراین علماء نقل از کتاب را در آن زمان یکی از اسباب جرح می‌دانستند، مانند روایت عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش (عبدالله بن عمرو بن عاص).

بر این اساس پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده در اواخر امت من کسانی برای شما حدیث بیان می‌کنند که شما و آباء شما آن احادیث را ننشیده‌اید از ایشان پرهیز کنید و دوری بجوید<sup>۳</sup>.

لذا محدثین و مخلصین اهل سنت برای روایت حدیث شرایط خاصی را طرح نموده و در نظر گرفتند:

اول: علم و حفظ کامل: مطابق قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده: «الله تعالی، شاد خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و دریابد و همان‌گونه که شنیده است به دیگران برساند، چه بسیارند کسانی که علم به آنها می‌رسد و بیشتر از مبلغ آن علم، حافظ آن هستند»<sup>۴</sup>.

و در روایتی چنین آمده است: «الله تعالی خوش و خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و حفظ کند و نگه دارد و به دیگران برساند، چه بسیار اند کسانی که حامل

<sup>۱</sup> - به روایت مسلم: شرح نووی، ج ۱، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - به روایت مسلم: ج ۱، ص ۱۱.

<sup>۳</sup> - به روایت مسلم: ج ۱، ص ۹.

<sup>۴</sup> - به روایت ابن ماجه و ترمذی که آن را صحیح و حسن دانسته است.

فقه (حدیث) اند اما فقیه نیستند و چه بسیار اند کسانی که حامل فقه (حدیث) اند و آن را به کسانی که از او فهمیده تر هستند می‌رسانند»<sup>۱</sup>. همچنین، پیامبر ﷺ فرموده: «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [رواه الترمذی فی التفسیر وقال حسن]. از بیان حدیث از طرف من پرهیز کنید، مگر اینکه مطمئن باشید که از جانب من است، و کسی که بر علیه من عمداً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار داده است.

بر همین اساس یکی از شرایط مهم راوی نزد محدثین، حفظ و علم کامل است حتی اگر راوی، عالم و دیندار و با تقوی باشد، اما حافظه کامل نداشته باشد، محدثین از او حدیث روایت نمی‌کنند.

شرط دوم هم این است که راوی باید مروی عنه را ببیند و اسم او را بیان کند و سند را تا پیامبر ﷺ با همین شرایط ادامه دهد، این شرط را امام بخاری بیان کرده است و امام مسلم، هم عصر بودن و دیانت و تقوی کامل را هم شرط دانسته است و نیز بیان نموده که نباید در سند و صحت آن حدیث اختلاف کنند.

با در نظر داشتن این شرایط متوجه می‌شویم که محدثین مشهور اهل سنت از دیگران سبقت گرفته‌اند. در این میان، امام مالک و امام بخاری و امام مسلم، برترین مقام را کسب نمودند. با این وجود ایشان هم بشرند و بشر به طور فطری در وجود خود خصوصیات مخالف ملائکه دارد، مثل خطا و نسیان و ناتوانی ...

بعد از این مقدمه باید عرض کنم که اهل تشیع همیشه بر علیه اهل سنت تهاجم داشته و دارند و در هر زمان، جواب خود را دیده و شنیده‌اند، اکنون هم بعضی از ایشان بر علیه کتب حدیثی و رجالی حتی بر علیه عقیده کلی اهل سنت هجوم آورده‌اند. اخیراً کتابی به نام «سیری در صحیحین» تألیف محمد صادق نجمی به دست بنده رسید، ایشان هم مثل دوستان خود با تقلید از مستشرقین و معتزلی‌ها و استفاده از کتب بدون سند یا با تکیه بر عبارات مقطوعه و نادیده گرفتن کتب و عقیده گذشتگان خود، بر علیه اهل سنت تاخته است. بنده هم با اکراه و بنا به درخواست و تقاضای دوستان، قلم به دست گرفتم، البته نه برای مقابله با ایشان بلکه برای نقل

<sup>۱</sup> - به روایت شافعی با سند صحیح و بی‌هقی در المدخل.



عبارات و عقیده پیشینیان او و اظهارکردن آنچه که در مورد اهل سنت گفته‌اند. «اللَّهُمَّ  
أرنا الحقَّ حقاً وأرزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلاً وأرزقنا اجتنابه آمين».



## فصل دوم:

### پاسخ به شبهات

#### اتهام علمای شیعه به ابوبکر و عمر و عثمان در مورد نقل حدیث ورد آن

جناب مرتضی عسکری در مقدمه «سیری در صحیحین» ص ۱۰ و نجم‌الدین طیبی در مقالات خود و محمدرضا حسینی جلالی و تیجانی چنین اظهار داشته‌اند که ابوبکر (الصدیق رضی الله عنه) پانصد حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله جمع‌آوری و تدوین نمود... اما در نتیجه تمام آن احادیث را در آتش سوزانید. آنان سند این مطلب را کتاب تذکره الحفاظ شمس‌الدین ذهبی، ج ۱، ص ۵ ذکر نموده‌اند. اما اکنون بنده آن مقداری را که ایشان حذف کرده‌اند نقل می‌کنم: «قَالَ: خَشِيتُ أَنْ أَمُوتَ وَهِيَ عِنْدِي فَيَكُونُ فِيهَا أَحَادِيثٌ عَنْ رَجُلٍ قَدْ ائْتَمَنْتُهُ وَثَقْتُ وَلَمْ يَكُنْ كَمَا حَدَّثَنِي فَأَكُونَ قَدْ نَقَلْتُ ذَلِكَ: فِهَذَا لَا يَصِحُّ: وَاللَّهِ أَعْلَمُ». [تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۱۵].

«ابوبکر فرمود: من می‌ترسم که بمیرم و این مجموعه در نزد من باشد و من از کسانی نقل کرده باشم که طبق نظر من مورد اعتماد بوده، اما در حقیقت چنین نباشند و نقل آن هم به نام من تمام شود. و علامه ذهبی می‌گوید: این داستان صحت ندارد».

آری اینست امانت‌داری محدثین اهل تشیع! ابتداء را نقل و انتهاء را حذف می‌کنند! ابن‌عبدالبر متوفی ۴۶۳ با سند «أخبرنا وحدثنا» از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که در خطبه‌ای با تأکید شدید فرمود: اگر نزد هر کدام از شما مکتوبی هست. هر کسی مکتوبی باید برگردد و آن را محو و نابود کند زیرا که مردمان گذشته با جمع کردن احادیث علماء خود و ترک کتاب خدا هلاک شدند<sup>۱</sup>. بنده به جناب مرتضی عسکری و محمدمصدق نجمی و نجم‌الدین طیبی و محمد رضا حسینی جلالی و آقای تیجانی می‌گویم: این هم دستور اهل بیت و شخص اول معصومین است، چرا سکوت کرده‌اید و

<sup>۱</sup> - جامع بیان العلم: ابن‌عبدالبر، ج ۱، ص: ۷۷.

در اینجا اشاره به گفته علی علیه السلام نمی‌کنید و تنها بر ابوبکر رضی الله عنه الصدیق و عمر فاروق حمله می‌کنید آن هم با خیانت در عبارت.

۱- مرتضی عسکری و یارانش می‌گویند: خلیفه [ابوبکر] بر این اساس، مسلمانان را از بازگویی احادیث پیامبر منع نمود و دستور داد که از پیامبر حدیث نقل نکنند و به قرآن مشغول باشند<sup>۱</sup>. [تذکره الحفاظ: ص ۱۳-۷-۸، ج ۱ = سیری در صحیحین، ص: ۱۰].

جواب: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». «الله تعالی حق (گوئی و فهمیدن حق را) بر زبان و دل عمر گذاشته است»<sup>۲</sup>.  
 علامه ذهبی می‌گوید: «فَيَا أَخِي إِنْ أُجِبْتَ أَنْ تَعْرِفَ هَذَا الْإِمَامَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ فَعَلَيْكَ بَكْتَابِي «نعم السمر في سيرة عمر» فَإِنَّهُ فَارِقٌ فَيَصُلُّ بَيْنَ الْمَسْلَمِ وَالرَّافِضِيِّ فَوَاللَّهِ مَا يَغِيضُ مَنْ عَمَرَ إِلَّا جَاهِلٌ دَائِسٌ (الزائغ عن الحق) أَوْ رَافِضِي فَاجِرٌ وَأَيْنَ مِثْلُ أَبِي حَفْصٍ فَمَا دَارَ الْفَلَكَ عَلِيٍّ مِثْلَ شَكْلِ عُمَرَ، وَهُوَ الَّذِي سَنَّ لِلْمُحَدِّثِينَ التَّثَبُّتَ فِي التَّقَلُّ وَرَبَّمَا يَتَوَقَّفُ فِي خَيْرِ الْوَاحِدِ إِذَا ارْتَابَ فَرُوي الجريري عَنِ ابِي نَضْرَةَ عَنِ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ أَبَامُوسِي سَلَّمَ عَلَيَّ عُمَرَ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فَرَجَعَ فَارْسَلَ عُمَرَ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: لَمْ رَجَعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ ثَلَاثًا فَلَمْ يَجِبْ فَلْيَرْجِعْ قَالَ لَتَأْتِيَنِي عَلَيَّ ذَلِكَ بَيْنَهُ أَوْ لِأَفْعَلَنَّ بِكَ كَذَا وَكَذَا». این حدیث را مسلم هم روایت کرده و در آخر این حدیث (تذکره الحفاظ: ص ۶) این جملات هستند «فَقَالَ عُمَرُ خَفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَلْهَانِي عَنْهُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ» و فی روایه: «(قال أبي بن كعب): يَا ابْنَ الْخُطَّابِ فَلَا تَكُونَنَّ عَدَابًا عَلَيَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَثَبَّتَ»<sup>۳</sup>. ترجمه: علامه ذهبی بعد از روایت ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: ای برادر، اگر دوست داری که این امام (عمر) را بطور کامل بشناسی، پس

۱- تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۷-۸ و ۱۳، به نقل از کتاب «سیری در صحیحین» ص: ۱۰.

۲- تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۶.

۳- مسلم: باب الاستئذان، ج ۲، ص ۲۱۱.

کتاب من «نعم السَّمَر في سيرة عمر» را بخوان، این کتاب وسیله شناخت مسلمان و رافضی است، قسم به نام الله که جز انسان جاهل یا رافضی فاجر، کسی نسبت به عمر بی احترامی نمی کند، زیرا مانند عمر، در زیر آسمان یا دور زمان (به غیر از انبیاء) یافت نمی شود، ایشان اول کسی هستند که برای محدثین تثبیت (احتیاط) در نقل حدیث را سنت (و پایه ریزی کردند) و گاهی در زمان شک در خبر واحد توقف می کردند، چنانچه جریری از ابونضره و ایشان از ابوسعید روایت کرده که ابوموسی سه دفعه بر عمر سلام دادند (برای اجازه ورود به خانه) اما جوابی نشنید و برگشت، پس عمر کسی را بدنبالش فرستاد و گفت: چرا برگشتی؟ ابوموسی گفت: من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که فرمود: وقتی کسی از شما سه دفعه سلام داد و جوابی نشنید باید برگردد. عمر چون این حدیث را شنیده بود [بنا به روایت مسلم]، گفت: باید برای این روایت شاهد بیاوری که پیامبر ﷺ چنین فرموده در غیر این صورت تو را تنبیه می کنم، سپس ابوموسی این حدیث را در مجلسی مطرح کرد و پرسید که آیا شما این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده‌اید؟ آنها گفتند: آری، بعد ابوسعید خدری را به همراه او فرستادند و او به عمر خبر داد که بلی ما این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم و در روایت مسلم آمده که عمر ﷺ گفت: این حدیث از من مخفی مانده بود زیرا ما را معامله و تجارت بازار غافل کرد. و در روایتی دیگر در مسلم آمده که ابی بن کعب هم به حدیث ابوموسی گواهی داد و گفت: ای عمر، برای اصحاب رسول الله ﷺ مانند عذاب مباش، عمر ﷺ در جواب ابی گفت: سبحان الله (من اصحاب رسول الله را عذاب نمی دهم) من چیزی شنیدم و دوست داشتم که آن را ثابت کنم. علامه ذهبی می گوید: عمر دوست داشت که خبر ابوموسی با گواهی صحابه دیگر نزد او مضبوط و محکم گردد زیرا که خبر دو نفر ثقه نسبت به خبر یک نفر ثقه ارجح و قوی تر است به همین خاطر، عمر مردم را ترغیب می داد که طرق حدیث را افزایش دهند تا از درجه ظن به درجه علم و یقین ترقی کند زیرا که بر یک نفر احتمال نسیان و خطا غالب می آید و در خبر دو نفر ثقه آن احتمال کم تر است، البته زمانی که مخالفی نداشته باشد. پس اقدام عمر ﷺ به دلیل وجود احتمال همین خوف و خطا بود، و بر همین اساس اصحاب را امر می کرد که در روایت حدیث از پیامبر ﷺ احتیاط کرده و کم روایت کنند تا مردم به خاطر روایت احادیث زیاد از حفظ قرآن غافل نشوند. علامه ذهبی بعد از این سخن، روایتی

منقطع را به عنوان استدلال برای همین قول آورده است: «وَقَدْ روي شعبةٌ وغيره عن بيانٍ عن الشعبي، عن قرظة بن كعب قال: شيعنا عمر بن الخطاب إلى ضرار فتوضأ مرتين مرتين، ثم قال: تدرون لما شيعتكم؟ قالوا: نحن أصحاب رسول الله ﷺ فقال: إنكم تأتون أهل قرية لهم بالقرآن دوي كدوي النحل، فلا تصدوهم بالأحاديث فتشغلوهم، جردوا القرآن وأقلوا الرواية عن رسول الله ﷺ امضوا وأنا شريككم، قالوا: فأتوا قرظة فقالوا: حدثنا، فقال: نهانا عمر ﷺ»<sup>۱</sup>. «قرظه می گوید: وقتی که عمر ﷺ ما را به طرف عراق فرستاد مقداری از راه ما را بدرقه کرد و به ما گفت: آیا می دانید چرا با شما آدم؟ گفتند: بلی برای احترام و اکرام ما، گفت: آری این هم هست اما مقصد من چیزی دیگر است و آن اینکه شما به نزد کسانی می روید که ایشان عاشق قرآن هستند و صدای قرآن خواندن آنها مثل صدای زنبور عسل در کندو است، ایشان را با بیان احادیث از تلاوت قرآن منع نکنید، بگذارید تا با قرآن مشغول باشند و روایت حدیث را از رسول الله ﷺ کم کنید و من هم با شما در این عمل شریک هستم». این روایت دو انقطاع دارد: اول اینکه علامه ذهبی متوفی ۷۴۸ است و شعبه متوفی ۱۶۰. دوم اینکه شعبی هم قرظه را اصلاً ندیده و از او چیزی نقل نکرده است.<sup>۲</sup> دوم اینکه روایت مذکور قول ذهبی را تأیید می کند که گفته: عمر از خوف اینکه صحابه در روایت حدیث سخن نادرستی به رسول الله ﷺ نسبت ندهند به آنها امر کرد که کمتر به روایت حدیث بپردازند تا مردم به حفظ قرآن مشغول باشند و برای روشن شدن آنچه علامه ذهبی در تذكرة الحفاظ، ص ۶، ج ۱ گفته به روایات بعدی توجه کنید:

۱- «عن قيس بن عباد قال سمعتُ عمرَ بن الخطابِ يقولُ: من سمعَ حديثاً فأذاه كما سمعَ فقد سلم»<sup>۳</sup>. «کسی که حدیثی را شنیده و همان گونه که شنیده (بدون کم و بیش) آن را به دیگران برساند، در سلامت مانده است».

<sup>۱</sup> - تذكرة الحفاظ: ج ۱، ص ۷.

<sup>۲</sup> - الإحكام في أصول الأحكام: ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۶، فصل «فضل الاكثار من رواية السنن».

<sup>۳</sup> - جامع بيان العلم: ج ۲، ص ۳۵۰ به روایت مسلم در «كتاب التمييز».

۲- «عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَالسُّنَّةَ كَمَا تَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ فَسَوَىٰ بَيْنَهُمَا». «علم فرائض و سنت را یاد بگیرید، همان گونه که قرآن را یاد می‌گیرید در این روایت، عمر رضي الله عنه تحصیل علم قرآن و حدیث را مساوی قرار داده‌است».

۳- «عَنْ مَوْزِقِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: كَتَبَ عُمَرُ رضي الله عنه تَعَلَّمُوا السُّنَّةَ وَالْفَرَائِضَ وَاللَّحْنَ كَمَا تَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup>. «همانگونه که قرآن را یاد می‌گیرید، سنت پیامبر صلى الله عليه وآله و علم فرائض و وجوه کلام را یاد بگیرید».

۴- «قال عمر رضي الله عنه: إياكم والرأي فإن أصحاب الرأي أعداء السنن أعتبهم الأحاديث أن يحفظوها»<sup>۲</sup>.

«پرهیز کنید و دور باشید از رأی (فتوی و قضاوت با رأی و قیاس بدون حدیث) زیرا اصحاب رأی، دشمن حدیث‌اند و احادیث ایشان را خسته و عاجز کرده و نمی‌توانند آن را حفظ کنند».

۵- «قال عمر رضي الله عنه: خير الهدي هدي محمد صلى الله عليه وآله. وقال رضي الله عنه: سيأتي يومٌ يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسُننِ فإنَّ أصحاب السننِ أعلمُ بكتاب الله».

«بهترین راه، راه محمد صلى الله عليه وآله است. روزی می‌آید که مردم با متشابهات قرآن با شما جدال می‌کنند در این صورت آن متشابهات را با حدیث تفسیر کنید، زیرا اصحاب حدیث به کتاب خدا آگاهتر هستند»<sup>۳</sup>.

بنده به تمام علماء و طلابی که طالب حق و حقیقت‌اند، پیشنهاد می‌کنم که برای توضیح و تفصیل بیشتر این قول عمر رضي الله عنه: «يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسُننِ» به کتاب «إعلام الموقعين» علامه ابن قیم در بحث «لا اجتهاد ما وجد النص» و در بحث «أمثلة لمن أبطل السنن بظاهر من القرآن» و بحث «السنة واجبة الاتباع ولو زائدة على ما في القرآن» از [ص ۲۶۰، ج ۲ تا ص ۳۹۴، ج ۲] مراجعه نمایند. «الدين النصيحة».

<sup>۱</sup> - به روایت ابن وهب از ابن مهدی، جامع بیان العلم: ج ۲، ص ۳۵.

<sup>۲</sup> - جامع بیان العلم: ج ۲، ص ۳۵۱.

<sup>۳</sup> - جامع بیان العلم: ج ۱، ص ۳۵۱ و الإحكام في أصول الأحكام: ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵.

۶- «عن طاووس: أَنَّ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: أَذْكَرُ اللَّهَ امْرَأً سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي الْجَنِينِ شَيْئاً، فِقَامَ حَمَلِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّابِغَةِ فَقَالَ: كُنْتُ بَيْنَ جَارَيْنِ لِي يَعْنِي ضَرْتَيْنِ فَضَرَبْتُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِمَسْطِجٍ فَأَلْقَتْ جَنِيناً مَيْتاً فَقَضِيَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَغْرَةً، فَقَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: لَوْ لَمْ أَسْمَعْ فِيهِ لَقَفِينَا بغيره». [الرسالة لحبر الأمة الشافعي: ص ۴۲۷]. «عمر رضی الله عنه می فرماید: هر کسی که از پیامبر صلى الله عليه وسلم در مورد حکم جنین حدیثی شنیده من او را به الله قسم می دهم (که ما را خبر کند)».

بعد حمل بن مالک بپا خواست و بیان کرد که من در میان دو همسایه یعنی دو زن که یک شوهر داشتند بودم که یکی از آنها دومی را با چوبی (مسطح<sup>۱</sup>) زد، سپس آن مضروبه، سقط جنین کرد، رسول الله صلى الله عليه وسلم برای آن، دیه‌ی غره (یک غلام یا یک کنیز) را تعیین نمود. پس عمر رضی الله عنه فرمود: اگر این حدیث را نمی شنیدم حکم دیگری می کردم.

۷- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمَسِيْبِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه كَانَ يَقُولُ: الدِّيَةُ لِلْعَاقِلَةِ وَلَا تَرْتِ الْمَرْأَةُ مِنْ دِيَةِ زَوْجِهَا شَيْئاً حَتَّىٰ أَحْبَرَهُ الصَّحَّاحُ بْنُ سَفْيَانَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ يُورَثَ امْرَأَةً أَشِيْمَ الصَّبَابِيِّ مِنْ دِيَتِهِ فَرَجَعَ إِلَيْهِ عُمَرُ رضی الله عنه». «از سعید بن مسیب روایت شده که عمر رضی الله عنه معتقد بود که زن از دیه (خون بها) شوهری خود میراث نمی برد تا اینکه ضحاک گفت که پیامبر صلى الله عليه وسلم برای من نوشته که زن اشیم را از دیه (خون بهای) شوهرش میراث بدهید. پس عمر رضی الله عنه از حکم قبلی خود رجوع کرد»<sup>۲</sup>. با این تفصیل، باز می پرسیم که آیا عمر بن خطاب طالب احادیث الرسول هست یا مانع از جمع آوری آن شده است، در حالی که از ایشان پانصد و اندی احادیث روایت شده است<sup>۳</sup>.

۱- محمد صادق نجمی و یارانش می گویند: عمر سه نفر از محدثین معروف به اسامی ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد و تا کشته شدنش این سه نفر تحت نظر او زندگی می کردند<sup>۴</sup>. مرتضی

<sup>۱</sup> - مسطح، چوب تنور الصوبیح، یا چوب خیمه، اعواد الخباء والفسطاط، احمد شاکر.

<sup>۲</sup> - الرسالة: شافعی، ص ۴۲۶.

<sup>۳</sup> - الإحكام في أصول الأحكام: ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۷.

<sup>۴</sup> - میری در صحیحین، ص ۳۹ به نقل از تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷ و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹.



عسکری و ابوریه هم در کتاب خود به نام «أضواء على السنة» همین اعتراض را بر عمر فاروق رضی الله عنه کرده و به کتاب الاحکام ابن حزم و تاریخ ابن عساکر رجوع داده و نجم‌الدین طبسی هم از ایشان تقلید کرده و عبارت ایشان را در مقاله کنفرانس چابهار نقل کرده است که البته در کنفرانس زاهدان سال ۱۳۸۲ پاسخ وی داده شد. والله الحمد والمِنَّة.

۲- جناب نجمی دنباله عبارت «مجمع الزوائد» را قطع کرده و چنین آورده است: «قلت: هذا أثر منقطع وإبراهيم ولد سنة عشرين ولم يدرك من حياة عمر إلا ثلاث سنين وابن مسعود كان بالكوفة ولا يصح هذا عن عمر»<sup>۱</sup>. هیشمی مؤلف مجمع می‌گوید: این اثر منقطع است زیرا ابراهیم در زمان شهادت عمر رضی الله عنه سه ساله و متولد بیست هجری بوده است و ابن مسعود در این وقت در کوفه بوده پس این اثر از عمر رضی الله عنه صحیح نیست سند دوم نجمی کتاب «تذكرة الحفاظ» بود و در «تذكرة الحفاظ» این اثر با همین سند منقطع نقل شده اما به نظر من جناب نجمی «تذكرة الحفاظ» را ندیده و از جملات قطع شده و بریده معلوم می‌شود که او هم مقلد دیگران بوده است. اکنون بنده، عبارت «تذكرة الحفاظ» را که در ص ۱۳ و ۱۴ بوده می‌آورم! ابن مسعود الامام الربانی رضی الله عنه: «أبو عبدالرحمن عبد الله ابن ام عبد الهذلي صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و خادمه وأحد السابقين الأولين» و از بزرگان اهل بدر و فقهاء و قاریان است و در اداء حدیث بسیار تفکر و احتیاط می‌کرد و در روایت آن هم بسیار متشدد بود (مثل عمر رضی الله عنه) و شاگردان خود را نسبت به سستی در ضبط الفاظ (حدیث) توبیخ می‌کرد. عمر رضی الله عنه برای اهل کوفه نوشت: من عمار بن ياسر را برای شما به عنوان امیر و عبدالله بن مسعود را به عنوان معلم و وزیر، نزد شما که ایشان از برگزیدگان اصحاب رسول اللہ صلى الله عليه وسلم و اهل بدر هستند، فرمان آنها را بشنوید و به ایشان اقتداء کنید، من شما را نسبت به عبدالله بن مسعود بیشتر از خودم توصیه می‌نمایم. یک بار عمر رضی الله عنه به ابن مسعود نگاه کرد و گفت: «كنيفٌ ملي علماً» «کیسه‌ایست پر از علم».

۱- مجمع الزوائد: ج ۱، ص ۱۴۹.

ابن مسعود بسیار کم حدیث روایت می‌کرد و در الفاظ حدیث متورع (پرهیزگار) بود وی در سال ۳۲ در مدینه وفات کرد.<sup>۱</sup>

ابوعمر و الشیبانی می‌گویند که من کنار ابن مسعود می‌نشستم (یک سال) درین مدت نمی‌گفت: «قال رسول الله ﷺ» و اگر می‌گفت: «قال رسول الله ﷺ» چنان حالتی پیدا می‌کرد که گویا رعد و برق بر او افتاده و به خاطر تقوای خدا می‌گفت: «هكذا، أو نحوذا أو قریباً من ذا أو...». یعنی: «همین طور، یا مثل این، یا قریب از این یا یا». علامه ذهبی در پایان می‌گوید:

«وكل إمامٍ يؤخذ من قوله ويترك إلا إمام المتقين الصادق المصدوق الأمين المعصوم صلوات الله وسلامه عليه فيا للعجب من عالم يقلد دينه إماما بعينه في كل ما قال مع علمه بما يرد على مذهب إمامه من النصوص النبوية، فلا قوة إلا بالله»<sup>۲</sup>. ترجمه «هر امام (از ائمه این امت) بعضی از اقوال او پذیرفته (و به آن عمل می‌شود) یا پذیرفته نمی‌شود، مگر امام المتقین که راست‌گو است و همه به صدق او ایمان دارند و معصوم است، رحمت و درود الله تعالی بر او باد».

یا الله بسیار عجیب است که یک عالم، امامی را مقلد دین خود کند و هرچه را او گفته است می‌پذیرد با آنکه از نصوص نبویه بر علیه مذهب امام او احادیثی وجود دارد. اکنون سند ابوریه را هم بخوانید و حذف و اضافه او را نگاه کنید. او دو سند داده است، یکی از ابن عساکر و دیگری از کنز العمال، با همان سند که در «مجمع الزوائد» هم آن را اینگونه نقل کرده است: «عن إبراهيم بن عبدالرحمن بن عوف قال: والله ما مات عمر بن الخطاب حتى بعث إلى أصحاب رسول الله ﷺ فجمعهم من الآفاق عبد الله ابن حذافة وأبا الدرداء وأبا ذر وعقبة بن عامر فقال: ما هذه الأحاديث التي قد أفشيتم عن رسول الله ﷺ في الآفاق قالوا: أتئاننا قال: لا أقيموا عندي لا والله لا تفارقوني ما عشت فنحن أعلم نأخذ ونرد عليكم فما فارقه حتى مات». «(عمر بن الخطاب) برای اصحاب رسول الله ﷺ پیام فرستاد و ایشان را از آفاق جمع کرد، [این افراد] عبدالله بن

<sup>۱</sup> - تذكرة الحفاظ: ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.

<sup>۲</sup> - تذكرة الحفاظ: ج ۱، ص ۱۵ و ص ۱۶.

حذیفه و ابودرداء و ابوذر و عقبه بن عامر بودند، سپس گفت: این احادیث که از رسول الله ﷺ پخش می‌کنید چیست، ایشان گفتند: مگر ما را از پخش احادیث منع می‌کنید، فرمود: نه باید در نزد من باشید، والله تا من زنده‌ام از من جدا نمی‌شوید ما از شما داناتر هستیم، از شما می‌گیریم و بر شما باز می‌گردانیم، پس ایشان تا موت او جدا نشدند». این عبارت را از [کنز العمال ج ۱، ص ۲۳۹] نقل کرده اما ابوریه قول مؤلف کنز العمال را که در خطبه کتاب مذکور آمده، لحاظ نکرده است و آن اینست «إِنَّ كُلَّ مَا عَزَى فِيهِ إِلَيَّ تَارِيخُ ابْنِ عَسَاكِرَ فَهُوَ ضَعِيفٌ». «هر چه که از تاریخ ابن عساکر نقل شده ضعیف است». دوم اینکه عبدالله بن حذیفه غیر؟ نداریم بلکه عبدالله بن حذافه است که یک حدیث هم از ایشان روایت نشده است، سوم: اصحاب رسول الله ﷺ در تمام آفاق، فقط این چهار نفر نبوده‌اند، بلکه هزارها صحابه بوده‌اند که در آفاق، احادیث بیان کرده‌اند. رابعاً در سند ابن عساکر، شخصی به نام ابراهیم است که صاحب «مجمع الزوائد» گفته او عمرؓ را ندیده است. سند دوم ابوریه به کتاب الاحکام ابن حزم است با همان سند ابن عساکر و تذکره الحفاظ و مجمع الزوائد و در اینجا گفته که عمرؓ سه نفر را زندان کرده: ابن مسعود و ابوموسی و ابودرداء اما دنباله عبارت را نیاورده و آن این است که ابن حزم می‌گوید، این مرسل و مشکوک فیه از شعبه است و صحیح نیست پس احتجاج به این روایت جائز نیست. «ثانیا آنچه ابن حزم از عمرؓ در کتاب: [الاحکام: ص ۲۵۷ و ذهبی در تذکره الحفاظ: ص ۱۳-۱۴] از علم ابن مسعود و فرستاده شدن او توسط عمرؓ به عنوان یک معلم به کوفه را روایت کرده‌اند و کذب ابوریه را به صراحت ثابت کرده است» در حقیقت دروغ حبس این سه نفر صحابی را بعضی مالکی‌ها بر عمرؓ بسته و نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup>

۴- مرتضی عسکری و ابوریه در «اضواء علی السنة» ص ۲۴ می‌گویند: عمرؓ نیز در دوران حکومتش سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نموده و یک بار که به منظور تظاهر به آزادی در حکومتش مسأله نقل و نوشتن احادیث پیامبر ﷺ را به مشورت گذاشت و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام داشتند با زیرکی خاصی پس از یک

۱- الإحکام فی أصول الأحکام: ج ۱، ص ۲۵۷.

ماه اندیشیدن، راه چاره را یافت و به میان مردم آمده و اعلام نمود، من می‌خواستم سنت‌های رسول خدا را بنویسم اما امت‌های گذشته را به یاد آوردم که با نوشتن بعضی کتاب‌ها و توجه زیاد به آنها از کتاب آسمانی خود بازماندند، لذا من هرگز کتاب خدا (قرآن) را با چیزی درهم نمی‌آمیزم<sup>۱</sup>. البته عبارت ابوریه با عبارت ابن عبدالبر برابر است و مانند سخنان مرتضی عسکری کلمات توهین‌آمیز ندارد.

جواب

اصل عبارت «جامع البیان» در ج ۱ ص ۷۸، اینست که عروه بن الزبیر از عمر رضی الله عنه روایت کرده است که ایشان درباره تدوین حدیث از صحابه، استفتاء یا بصورت مشوره، مسئله را با آنها مطرح کرد، صحابه پیشنهاد نوشتن را دادند. سپس، عمر رضی الله عنه به مدت یک ماه استخاره کرد بعد از استخاره، الله تعالی در دل او عزم عدم کتابت را الهام کرد، پس گفت: من کتابت قوم گذشته را بیاد آوردم که ایشان کتاب نوشتند و تمام توجه‌شان به آن کتاب بود و کتاب الله را رها کردند، پس به خدا قسم، من کتاب الله را با چیزی درهم نمی‌آمیزم.

اولاً: این سند، منقطع است و دلیل انقطاع آن، اینست که تولد عروه بن الزبیر در آخر خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه در سال بیست و سه هجری یا شش سال بعد از خلافت ذی‌النورین بوده است<sup>۲</sup>.

ثانیاً: عروه بن الزبیر معتقد به عدم کتابت بوده و بعداً پشیمان شد<sup>۳</sup>.

علی بن ابی‌طالب هم همان دلیلی را که عمر رضی الله عنه برای عدم تدوین حدیث ذکر کرده بود، بیان می‌کند<sup>۴</sup>.

و همچنان زید بن ثابت و ابوسعید الخدری و ابن عباس و ابن مسعود و ابوموسی الاشعری و ابن سیرین و ابن عمر و قاسم و ابراهیم و عبیده و در روایتی دیگر، ابوهریره

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۱ به نقل از محمد بن سعد، کاتب واقدی در طبقات کبری و جامع بیان العلم: ص ۶۴-۶۵.

<sup>۲</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۱۶۵.

<sup>۳</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۱۶۵.

<sup>۴</sup> - جامع بیان العلم: ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۷۷.

و سعید بن عبدالعزیز و الشعبی و منصور بن المعتمر و مغیره، و الاعمش و الازاعی و یحیی بن سعید، همه قائل به عدم کتابت حدیث بوده‌اند.<sup>۱</sup> دلیل مانعین و کارهین کتابت عبارت است از:

۱- همان حدیث مرفوع ابوسعید الخدری که مسلم و ابن عبدالبر در جامع خود روایت نموده است.

۲- اشتغال به نوشته‌های خود، و عدم توجه به کتاب الله. این دلیل علی رضی الله عنه و ابن سیرین و ابن مسعود و الضحاک و ابن عباس بوده است.

۳- انگیزه استفاده از قدرت حافظه. زیرا معتقد بودند که کتابت، حافظه را کم می‌کند. هر چند که برخی از ایشان پس از مدتی پشیمان شدند که چرا ما مکتوبات خود را از بین بردیم. نگارنده هم معتقد به تدوین حدیث الرسول صلی الله علیه و آله هستم، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله بعداً کتابت حدیث را اجازه و دستور دادند. و قرآن هم می‌گوید:

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي﴾ [طه: ۵۲].

«موسی علیه السلام فرمود: علم مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است پروردگارم هرگز آنها را گم و فراموش نمی‌کند».

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [القلم: ۱].

«سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند».

﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ [العلق: ۴]. «همان ذاتی که بوسیله قلم تعلیم داد».

بنده می‌گویم (و برای اظهار این حسرت از الله تعالی، طلب بخشش می‌کنم، زیرا «کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ بِقَدْرِ» یعنی: «همه چیز در ازل نوشته شده»، ای کاش که علی رضی الله عنه پس از رسیدن به خلافت قبل از همه خون خلیفه بر حق، عثمان ذی‌النورین را از قاتلین و مارقین می‌گرفت: این عثمان رضی الله عنه همان عثمان است که در حق او سوره الفتح نازل شده و خداوند چنان فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰].

۱- جامع بیان العلم: ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۷۷ تا ص ۸۳.

«کسانی که با شما بیعت می‌کنند همانا ایشان با الله تعالی بیعت می‌کنند، دست الله بالای دست‌هایشان است.»

و نیز:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ۱۸].

«همانا الله تعالی از مؤمنین که با شما در زیر درخت بیعت می‌کنند راضی شده و آنچه را که در دل آنهاست می‌داند و برایشان سکینه نازل کرده است - (مرجع ضمیر (علیهم) قبل از همه عمر بن الخطاب است) - و به ایشان فتح قریب عنایت کرده است.»

محمد صادق نجمی وارث عبدالله بن سبأ باز هم در مورد عثمان رضی الله عنه می‌گوید: دوران خلافت دوازده ساله عثمان از دوران‌های تاریک و نکبت‌بار در تاریخ اسلام است.<sup>۱</sup> من به نجمی می‌گویم: ای نجمی این سخنان بی‌دلیل در نامه‌ی اعمال تو ثبت شده و روز قیامت در میدان محشر در حضور الله تعالی چه جوابی داری؟

شبهه دوم این است که اگر عمر رضی الله عنه تدوین تمام احادیث خاتم‌الانبیاء را بعهدہ می‌گرفت، همان طوری که ابوبکر رضی الله عنه تدوین قرآن را به عهده گرفت و مسلمین عجم را از تفرق و اختلاف نجات داد او نیز می‌توانست مردم را از تفرقه نجات دهد.

جواب: باز هم در این کار (یعنی در عدم کتابت و تدوین رسمی) حکمت الهی بوده و الله تعالی خواسته که این امت وسط را امتحان کند و ایمان و عملشان را به یهود و نصاری نشان بدهد که چگونه وصیت و میراث گران‌بهای (قرآن و حدیث) پیامبر صلی الله علیه و آله خود را از آداب تا عقائد و فرائض و محرمات دین اسلام، تا قیام قیامت به طریق صحیح و کامل محفوظ می‌کنند و تمام اقوال و افعال خاتم‌الانبیاء و امام‌البشر را مستقیماً و چشم‌به‌چشم و دهن از دهن (بدون نقل از کتاب‌های قبلی) می‌گیرند و در اختیار مسلمین جهان قرار می‌دهند. آری این فضیلت بزرگ شامل حال محدثین اهل سنت گردید و به ایشان توفیق داد که بعد از گذشت یک قرن، کمر همت بسته و قلم به دست گرفته و تا اواسط قرن سوم تمام بیانات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را بطور صحیح و

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۴۰.

کامل جمع کرده و برای نسل‌های بعدی بر سر سفره گذاشتند. «رضی الله تعالی عنهم ورضوا عنه».

آنان نه تنها احادیث صحیح را جمع کردند، بلکه اسامی دجالان و دروغ‌گویان را با روایات موضوعه و ضعیف هم به جهان اسلام معرفی کردند. به عنوان مثال اسامی چند نفر را برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم:

۱- «عمرو بن ثابت أبي المقدم بن هرمز الكوفي» با کنیه‌ی «ابوثابت»، ابن معین گفته: «لیس بشيء». نسائی هم گفته: «متروك الحديث»، و ابن حبان هم گفته: او احادیث جعلی را روایت می‌کند ابوداود گفته: او جزو رافضی‌هایی است که همه‌ی افراد پس از پیامبر ﷺ را بجز چهار نفر، کافر می‌داند.<sup>۱</sup> عبدالله بن مبارک هم بر سر منبر می‌گفت: ای مردم حدیث عمرو بن ثابت را رها کنید و به آن اعتماد نکنید زیرا او به سلف این امت بدو بیراه می‌گوید.<sup>۲</sup>

۲- محمد بن سعید: کسی که عباد بن کثیر از او روایت نموده است. سفیان ثوری در مورد او می‌گوید: او دروغ‌گوست.<sup>۳</sup> و دارقطنی هم می‌گوید که او متروک است. احمد بن حنبل در مورد او گفته که او عمداً به جعل حدیث می‌پرداخت. نسائی هم گفته: افرادی که به جعل حدیث معروف هستند، عبارتند از:

ابن ابی یحیی (در مدینه)، والواقدی (در بغداد) و مقاتل بن سلیمان (در خراسان)، و محمد بن سعید (در شام)،<sup>۴</sup> ابواحمد الحاکم گفته: محمد بن سعید، حدیث جعل می‌کرد و معتقد بود که اگر برای سخن خوب سندی جعلی درست کنید عیبی ندارید.<sup>۵</sup>

۱- میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۲۴۹.

۲- صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۲.

۳- به روایت مسلم: ج ۱، ص ۱۳.

۴- موضوعات ابن جوزی: ج ۱، ص ۲۳ و میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۵۶۲.

۵- میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۵۶۲.

۳- روح بن غطیف: عبدالله بن المبارک در مورد او گفته: من از رفقای خود شرمم می‌آید که مرا با روح بن غطیف ببینند، زیرا سخنان او دروغ است<sup>۱</sup>. ابن معین هم او را به لفظ «واهی» و نسائی به لفظ «متروک» وصف نموده‌اند.

زهري از ابوسلمه از ابوهریره به صورت مرفوع یکی از احادیث جعلی او را نقل نموده است: «تَعَادُ الصَّلَاةُ مِنْ قَدْرِ الدَّرْهِمِ مِنَ الدَّمِ» اگر خونی به اندازه یک درهم از بدن خارج شود باید نماز اعاده گردد<sup>۲</sup>.

۴- الحارث الاعور الهمدانی:

شعبی می‌گوید: او بسیار دروغ‌گوست<sup>۳</sup>. ابن مدینی می‌گوید: حارث دروغ‌گوی بزرگی است. مغیره هم می‌گوید: حارث از علی رضی الله عنه حدیث درست روایت نمی‌کرد. شعبی هم می‌گوید: «ما کذب علی أحد من هذه الأمة ما کذب علی رضی الله عنه»، «بر هیچ کسی آن اندازه که بر علی رضی الله عنه دروغ گفته شده، دروغ بسته نشده است».

«وقال أيوب: كان ابن سيرين يري أن عامة ما يروى عن علي رضی الله عنه باطل» «قریب به تمام آنچه از علی رضی الله عنه روایت شده است باطل است».

«عن أبي إسحاق قال: زعم الحارث الأعور -وكان كذاباً- قال الحارث: القرآن هين، الوحي أشد من ذلك»<sup>۴</sup>. «یاد گرفتن قرآن سهل است، اما یاد گرفتن وحی سخت است».

«تَعَلَّمْتُ الْوَحْيَ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ وَالْقُرْآنَ فِي سِنَتَيْنِ» «من وحی را در مدت سه سال یاد گرفتم و قرآن را در دو سال»<sup>۵</sup>. ابن حبان گفته است: «كان الحارث غالباً في التشيع واهياً في الحديث»<sup>۶</sup>. «حارث جزو شیعیان غالی و در نقل حدیث واهی بود».

«و حديث الحارث في السنن الأربعة مع تعنته في الرجال فقد احتج به وقوي أمره والجمهور علي توهين أمره مع روايتهم لحديثه في الابواب، فهذا الشعبي يكذب به ثم يروي

<sup>۱</sup> - به روایت مسلم: ص ۱۴.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۶۰.

<sup>۳</sup> - مسلم: ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۳۶.

<sup>۵</sup> - مسلم: ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۶</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۳۶.



عنه». «میزان الاعتدال در سنن اربعه از حارث حدیث روایت شده با اینکه به مردم عیب می‌زند و بدگویی می‌کند، در بعضی روایات از روایت او بعنوان متابع استفاده شده اما جمهور با اینکه از او حدیث روایت می‌کنند او را ضعیف می‌دانند، مثلاً شعبی که او را دروغ‌گو می‌داند با این وجود از او روایت می‌کند».

۵- «المغیره بن سعید و ابوعبدالرحیم فأنهما کذابان». «هر دو نفر دروغ‌گو هستند»<sup>۱</sup>.

۶- جابر بن یزید الجعفی.

«قال جریر: لقیته جابر بن یزید الجعفی فلم أکتب عنه کان یؤمن بالرجعة». «جریر گفته من جابر را ملاقات کردم و از او حدیث نوشتم، او به رجعت علی عقیده داشت». مسعر و سفیان گفته‌اند که جابر جعفی قبل از اینکه مبتلا به عقیده جدید (بدعی) گردد، مردم از جابر حدیث روایت می‌کردند و بعد از عقیده بدعی اعتقاد به رجعت مردم او را ترک کردند. جراح بن ملیح می‌گوید که جابر گفته در نزد من هفتاد هزار حدیث (موضوع و جعلی) از ابوجعفر هست که تمام این احادیث از پیامبر ﷺ هستند و در روایت زهیر و سلام بن ابومطیع از جابر مذکور پنجاه هزار حدیث (جعلی) آمده است، سفیان می‌گوید: کسی از جابر پرسید که معنی آیه زیر چیست؟

﴿فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [یوسف: ۸۰]. «برادر بزرگ‌شان گفت من از این سرزمین (مصر) حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا اینکه الله درباره من داوری کند که او بهترین حکم‌کنندگان است».

جابر جعفی در جواب سائل گفت: تأویل (معنی) این آیه تا حال نیامده است. سفیان گفت: دروغ گفته است. پس ما از سفیان پرسیدیم که جابر در معنی این آیه چه اراده‌ای دارد؟ سفیان مقصد جابر جعفی را از این آیه چنین بیان می‌کند که رافضه عقیده دارند که علی بن ابی‌طالب زنده و در میان ابرها است و تا زمانی که علی ﷺ از آسمان به ما اجازه خروج را اعلان نکرده است ما نمی‌توانیم که به همراه فرزندان علی ﷺ خروج کرده و جنگ کنیم، ایشان (یعنی علی) خود اعلان می‌کند که

<sup>۱</sup> - مسلم: ص ۱۵.

«أَخْرَجُوا مَعَ فَلَانٍ» به همراه فلانی برای جنگ بیرون روید و این معنی آیه مذکور است. سفیان فرمود: جابر دروغ گفته این آیه درباره برادران یوسف علیهم السلام است. سفیان گفته من از جابر شنیدم که سی هزار حدیث جعلی با خود داشت و من حلال نمی‌دانم که یکی از آن سی هزار حدیث را بیان کنم و در عوض آنها پولی به من داده شود.<sup>۱</sup>

۷- الحَرَّثُ بْنُ حَصِيْرَةَ: «يَصْرُّ عَلَى أَمْرِ عَظِيمٍ» که بر بدعت بزرگی اصرار می‌ورزید، مثل جابر جعفی.<sup>۲</sup>

۸- عبدالکریم ابوامیه: ایوب او را در روایت حدیث به بدی وصف می‌کرد.<sup>۳</sup>

۹- ابوداود الاعمی: دروغ‌گو است.<sup>۴</sup>

۱۰- «ابوجعفر (عبد الله بن مسورالمدايني) الهاشمي المَدَنِي كَانَ يَضَعُ أَحَادِيثَ كَلَامٍ حَقٍّ وَ لَيْسَتْ مِنْ أَحَادِيثِ النَّبِيِّ ﷺ وَ كَانَ يَرُويهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ» «حدیث وضع می‌کرد، کلام و سخن حق را بنام پیامبر ﷺ روایت می‌کرد در حالی که پیامبر ﷺ آن را نگفته است»<sup>۵</sup>.

۱۱- عمرو بن عبید که در حدیث دروغ می‌گفت.<sup>۶</sup>

۱۲- ابوشیبه قاضی واسط مجروح و غیر معتمد است.<sup>۷</sup>

۱۳- صالح المرّی: او دروغ‌گو است.<sup>۸</sup>

۱۴- الحسن بن عماره: دروغ می‌گوید.<sup>۹</sup>

۱۵- زیاد بن میمون: دروغ‌گو است.<sup>۱</sup>

۱- به روایت مسلم: ج ۱، ص ۱۵.

۲- مسلم: ج ۱، ص ۱۶.

۳- همان منبع.

۴- همان منبع.

۵- همان منبع.

۶- مسلم: ج ۱، ص ۱۷.

۷- همان.

۸- همان.

۹- همان.

۱۶- خالد بن مجدوح: دروغ گو است.<sup>۱</sup>

۱۷- ابان بن ابی عیاش (راوی کتاب سلیم بن قیس الهمالی) دروغ گو است.<sup>۲</sup>

### اتهام وارده در مورد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و رد آنها

مرتضی عسکری می‌گوید: ابوبکر وفات یافت و در وصیتنامه خویش خلافت را به عمر واگذار نمود و دوران خلافت عمر بدینسان سپری شد.<sup>۳</sup> عثمان نیز با دسته‌بندی خاصی که پدید آمده بود به خلافت رسید.<sup>۴</sup>

عثمان برای جلوگیری از بازگویی بیانات و روش پیامبر ﷺ یاران بزرگ وی را شکنجه و تبعید کرد، چنانکه ابوذر را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به ربه تبعید نمود و نیز عمار یاسر را چنان زد که بیهوش بر زمین افتاد.<sup>۵</sup>

در بیست و پنج سال دوران حکومت سه خلیفه، یاران پیامبر ﷺ و تابعین و دیگر دست‌پرورده‌های اسلام، در چنین فشاری به سر می‌بردند، تا سرانجام صبر آنها به سرآمد و با یک قیام عمومی، بنیان خلافت عثمان را درهم کوبیده و وی را کشتند و سپس به علی روی آورده وی را به اصرار فراوان به خلافت برگزیدند.<sup>۶</sup>

تمام آنچه مرتضی عسکری گفته جزو اعتقادات عبدالله بن سبأ یهودی بوده و نتوانسته از تاریخ واقعی اسلام، هیچ مرجع و منبع صحیح و معتبری بیاورد. و پیشرفت اسلام و تاریخ آن به بوچ بودن قول مرتضی عسکری، گواهی داده و می‌دهد.

اولا: خلافت یا سلطنت یا امامت کبری با موافقت اهل شوکت و قدرت و اطاعت جمهور، حاصل می‌گردد. ثانیا: اهداف امامت و خلافت، با قدرت و شوکت بدست می‌آید و اگر با این شرایط با کسی بیعت شد، آنگاه آن شخص امام یا خلیفه می‌گردد و بدون چنین بیعتی، با بیعت یک یا چند نفر، به خلافت یا امامت نمی‌رسد. بنابراین ما

۱- مسلم، ج ۱، ص ۱۸.

۲- همان.

۳- همان.

۴- به نقل از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸، خطبه سوم شمشقیه.

۵- همان.

۶- به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۴۹.

۷- سیری در صحیحین، ص ۱۱-۱۳.

می‌گوئیم که ابوبکر رضی الله عنه تنها با بیعت عمر رضی الله عنه و عمر تنها با وصیت ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما تنها با بیعت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه خلیفه نشده‌اند، بلکه با بیعت و اطاعت تمام صحابه به خلافت رسیده‌اند، البته قبل از بیعت تمام صحابه، خلافت ابوبکر صدیق با امر و تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده است و نصوص آن در صفحات بعد خواهد آمد. اما اینکه عمر رضی الله عنه برای بیعت ابوبکر سبقت گرفته به این خاطر است که در هر بیعت، ضروریست که شخصی پیش‌قدم شود و بیعت را آغاز کند. خلاصه بحث اینست که خلافت و امامت با بیعت چند نفر ثابت نمی‌شود و از طرف دیگر هم رویگردانی چند نفر از بیعت، نظر اکثریت را باطل نمی‌کند. و در بیعت با عثمان رضی الله عنه تمام مسلمانان شرکت کردند - از افریقا تا خراسان و از سواحل شام تا یمن - و مدت خلافت ایشان دوازده سال بود اما در زمان ایشان افرادی بودند که با کراهت در اسلام داخل شدند و بعداً سبب فتنه گردیدند. مثل عبدالله بن سبا یهودی و اوباش قبائل که در میان مسلمانان ناشناخته بودند. نکته‌ی دیگر اینکه قاتلین علی رضی الله عنه خود را اهل زهد و عبادت می‌دانستند و در مورد او فتوی کفر صادر کردند در حالی که قاتلین عثمان رضی الله عنه اشخاصی بی‌دین بودند و عثمان رضی الله عنه را ظالم می‌دانستند نه کافر، و نسبت به قاتلین علی رضی الله عنه بسیار کم بودند علاوه بر این قاتلین علی رضی الله عنه از لشکریان ایشان بودند و معتقد بودند که علی مرتد شده است و قتل ایشان را برای خود سبب تقرب به خدا می‌دانستند، همچنین به تواتر ثابت شده، کسانی که با عثمان رضی الله عنه بیعت کرده‌اند چندین برابر افرادی بودند که با علی رضی الله عنه بیعت نمودند. با توجه به این مطالب، سخن مرتضی عسکری مبنی بر این که عثمان رضی الله عنه یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را شکنجه و تبعید کرد، سخن درستی نیست بلکه ساختگی و بدون سند است، زیرا عثمان رضی الله عنه در تمام دوران خلافت دوازده ساله خود، حتی یک نفر از مخالفین خود را نکشته و شکنجه نداده است، در حالیکه علی رضی الله عنه چهار هزار نفر از مخالفین خود را در جنگ نهروان به قتل رسانید. البته اینکه عثمان رضی الله عنه چنین کاری نکرده به خاطر ضعف او نبود، زیرا قدرت و توانائی لشکر ایشان چند برابر، بیشتر از توانائی لشکر علی رضی الله عنه بوده اما با این وجود خود را به کشتن داد و هیچ کس از قاتلین خود را نکشت. ابوذر رضی الله عنه بعد از وفات ابوبکر صدیق به میل خود به سرزمین شام رفت و در آنجا با معاویه رضی الله عنه در بعضی مسائل اختلاف نظر پیدا کرد که در نتیجه، عثمان او را

به مدینه احضار کرد. «فكتب عثمان<sup>ؓ</sup> إلى أبي ذرأن يقدم عليه المدينة فقدمها فلامه عثمان على بعض ما صدر منه واسترجعه فلم يرجع فأمره بالمقام بالربذة وهي شرقي المدينة»<sup>۱</sup>. «عثمان<sup>ؓ</sup> نامه برای ابوذری<sup>ؓ</sup> فرستاد تا به مدینه بیاید، پس ابوذری<sup>ؓ</sup> به مدینه آمد و عثمان<sup>ؓ</sup> او را از آن مسائل که عقیده داشت و ایجاد اختلاف می کرد برحذر داشت اما ابوذری از عقاید خود باز نگشت و عثمان دستور داد که به ربذه برود». در روایتی دیگر چنین آمده: «أنه سأله عثمان أن يقيم بها وقال: إن رسول الله<sup>ﷺ</sup> قال: إذا بلغ البناء سلعاً فاخرج منها وقد بلغ البناء سلعاً فأذن له عثمان بالمقام بالربذة وأمره أن يتعاهد المدينة في بعض الأحيان حتى لا يرتد أعرابياً بعد هجرته ففعل فلم يزل مقيماً بها حتى مات»<sup>۲</sup>.

«ابوذری<sup>ؓ</sup> از عثمان اجازه گرفت تا در ربذه بماند و گفت که رسول الله<sup>ﷺ</sup> فرموده هر وقت که ساخت و ساز مکان به کوه سلعا رسید از مدینه بیرون شوید و اکنون ساخت و ساز مدینه به سلعا رسیده است، پس به من اجازه بدهید که در ربذه بمانم، عثمان<sup>ؓ</sup> به او اجازه داد و گفت گاه گاهی به مدینه بیا تا صحرانشین نباشی، ابوذری<sup>ؓ</sup> قبول کرد و تا وقت مرگ در ربذه مقیم شد آنگاه عثمان<sup>ؓ</sup> فرستاد تا اهل و عیال ایشان را بیاورند و به همراه اهل و عیال خود آنها را اسکان داد». (نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن بغض المعاندین الکاذبین).

از سوی دیگر عمار بن یاسر با عباس بن عتبه بن ابی لهب درگیر شد و به عباس ناسزا گفت. پس عثمان<sup>ؓ</sup> هر دو را به عنوان تادیب و تنبیه کتک زد. عثمان<sup>ؓ</sup> بی اندازه مهربان بود و مردم او باش از حلم او سوءاستفاده می کردند و به ایشان کلمات بی ادبانه می گفتند. در نتیجه صحابه از او خواستند که او باش را تنبیه کند اما عثمان<sup>ؓ</sup> آنها را بخشید. زیرا به خاطر خود انتقام نمی گرفت. حلم و عفو ایشان سبب گردید که گروه های سرکش بر او بشورند و او را به شهادت برسانند<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۶۵.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۵.

<sup>۳</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

مرتضی عسکری می‌گوید: علی علیه السلام موقعیت زمان خویش را چنین بیان می‌نمایند: خلفای پیش از من، کارهای بسیاری انجام داده‌اند که در آنها آگاهانه با رسول خدا مخالفت نموده‌اند، آنان پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند؟<sup>۱</sup>

جواب:

جناب مرتضی عسکری نتوانسته که برای اعتراضات خود از منابع و مراجع صحیح و معتبر استفاده کند. یکی از منابع مهم مورد استفاده او کتاب کافی کلینی است، اما این کتاب در قرن سوم جمع‌آوری شده و از نظر تحقیقی استناد به آن درست نیست. بعنوان مثال در اصول کافی کتاب الحجه باب: اسلحه و متاعی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ائمه است، [ص ۳۴۳، ج ۱] حدیثی به این مضمون روایت کرده است: «الأغ با پیامبر صلی الله علیه و آله به سخن درآمد و گفت: پدر و مادرم قربانت، پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته از پشت این الأغ، الأغی آید که سید پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، خدا را شکر که مرا همان اُلاغ قرار داد». عاقلان خود می‌دانند که از زمان نوح علیه السلام تا زمان خاتم الانبیاء چندین قرن گذشته است، اکنون این سؤال مطرح است که به طور طبیعی این شش اُلاغ چند سال عُمر کرده‌اند.

ضمناً پدر اُلاغ در دنیا مشخص و معین نیست زیرا که ماده خر هر روزی با یک نرخری همراه است.

همین اعتراضات را گروه عبدالله بن سبأ (که از مصر آمده بودند و در جحفه اقامت و منزل داشتند) بر علیه عثمان رضی الله عنه مطرح کردند و عثمان رضی الله عنه علی رضی الله عنه را فرستادند تا به ایشان جواب بدهد «فانطلق علی بن ابي طالب إليهم وهم بالجحفه، وكانوا يعظموه ويبالغون في أمره فردهم وأنبهم وشمهم فرجعوا على أنفسهم بالملامة وقالوا: هذا الذي تحاربون الأمير بسببه وتحتجون عليه به»<sup>۲</sup>.

«پس علی رضی الله عنه به جحفه پیش گروه سبائی رفتند، و ایشان در مورد علی رضی الله عنه بسیار مبالغه و تعظیم کردند، وقتیکه علی رضی الله عنه اعتراضاتشان را شنید و جواب داد، به ایشان

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۲، به نقل از: کافی، کلینی: ج ۸، ص ۶۱-۶۳.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۷۱.

بد و بیراه گفت و پرخاش کرد و با ذلت آنها را بیرون کرد و آنان در حالی که در نفس خود احساس پشیمانی می کردند به یکدیگر رو کردند و گفتند به سبب همین علی علیه السلام با عثمان رضی الله عنه می جنگید». و اعتراض می کرد اصل ماجرای تاریخ اسلام در حق خلفاء چهارگانه این است. ولی متأسفانه جناب مرتضی عسکری وقت ندارد تاریخ را با اسناد اسلامی مطالعه کند، پس مجبور می شود که از کتابهای بی سند و بی تحقیق تقلید کند و سنت افتراق و اختلاف مبتدعین و دشمنان اسلام را در بین مسلمین احیاء و شعله ور نماید.

علی رضی الله عنه در تمام امور سیاسی، مذهبی، قضائی، جهادی، وزیر و مشاور خلفاء پیش از خود بوده؛ عمل خلفاء ثلاثه در اموال بنی نضیر و فدک و مابقی خمس خیبر به همان صورتی بوده که رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده اند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه قسم می خورد که من هیچ چیزی را از صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله از همان حالتی که رسول الله صلی الله علیه و آله تقسیم و عمل نموده تغییر نمی دهم، و قسم بذاتی که جان من در دست اوست نزدیکان رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد من محبوبتر از نزدیکان خودم هستند، بعد از شنیدن این سخن علی رضی الله عنه می فرمایند: بعد از ظهر امروز با شما بیعت می کنم و بیعت ایشان بعد از ظهر همان روز در حضور صحابه صورت گرفت.

و همین نظم و ترتیب و تعهد را عمر فاروق رضی الله عنه به عهده گرفت، ولی اموال مذکور را پس از مدتی در اختیار علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه گذاشت.

و از آنها تعهد گرفت که به همان طریق و روش رسول الله صلی الله علیه و آله: عمل کنند و فرمود اگر و اگر نمی توانید اموال را به من برگردانید پس من طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنم. این گفتگو در حضور عثمان رضی الله عنه، عبدالرحمن بن عوف، مالک بن اوس و زبیر و سعد و علی و عباس رضی الله عنه انجام گرفت و تمام ایشان حدیث: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» و بیانات عمر فاروق را تأیید و قبول کردند به غیر از دشمنان صحابه<sup>۱</sup>. اما مسئله زیادبودن حقوق بعضی از بیت المال و یا از اموال غنیمت برای بعضی افراد مطابق قدر و منزلت آنها مثل ازواج مطهرات، یا در برابر پاداش عمل شان بوده یا برای ترغیب آنها، که این موارد از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مرسوم بوده، و به عنوان مثال غنیمت های

<sup>۱</sup> - مسلم باب حکم الفیء: ص ۹۰ و ۹۱، ج ۲.

غزوه حنین به بعضی افراد صد شتر می دادند و به بعضی ها هیچ چیزی تعلق نمی گرفت این مسئله مربوط به رأی امام و در حیطةی وظیفه او است.

### توضیح برخی مسائل:

مسئله یکم: مسح بر پاپوش های چرمی مسئله مورد اتفاق بین صحابه است، حتی ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها برای ثبوت مسح بر پاپوش چرمی مردم را نزد علی رضی الله عنه می فرستاد و می فرمود که ایشان در سفر با رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند و این مسئله را از ما بهتر می داند.

مسئله دوم: متعه حج تنها مسئله ای است که علی رضی الله عنه با عمر فاروق رضی الله عنه مخالفت کرده، و اهل سنت بر قول عمر رضی الله عنه عمل نکرده اند، و در نزد اهل سنت انفراد صحابه حجت نمی باشد و می گویند: «لا حجة فی قول أحد دون رسول الله صلی الله علیه و آله» هیچ کس به جز رسول الله صلی الله علیه و آله حجت نمی شود در این مضمون تمام اهل سنت متفق اند. اما حرمت متعه زنان را ائمه اربعه و امام بخاری و اهل سنت بعد از ایشان از روایت و قول علی رضی الله عنه حجت گرفته اند. جناب مرتضی عسکری در این مسئله بدون دلیل نعره می زند و صحیح بخاری را مطالعه نکرده است.

مسئله سوم: تکبیر نماز میت را اهل سنت پنج یا شش بار جایز می دانند و در بعضی جاها عمل می کنند و پنج بسم الله را با صدای بلند جایز دانسته و در بعضی جاها با صدای بلند می خوانند.

مسئله چهارم: طلاق ثلاثه به یک کلام یا در یک مجلس، نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه و امام مسلم یک طلاق حساب می شود و جمهور برای احتیاط آن را سه طلاق حساب می کنند و علی رضی الله عنه در این مسئله با اهل سنت است نه با مرتضی عسکری.

مسأله پنجم: رفتار با اسیران جنگی مسئله ای اتفاقی است در بین صحابه و بعد از جنگ بدر میان اصحاب اختلاف وجود نداشته.

مسئله ششم: روش عمر فاروق رضی الله عنه در نماز تراویح عملی برابر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، و زید بن ثابت نقل پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان می کند که ایشان صلی الله علیه و آله حجره ای از حصیر در مسجد (مدینه) برای خود درست کردند و در آنجا چند شبی نماز



می خواندند اصحاب خبردار شدند و پشت سر رسول الله ﷺ نماز خواندند بدون امر رسول الله ﷺ در همین مورد ایشان ﷺ فرمودند: ای مردم در خانه هایتان این نماز را بخوانید افضل ترین نماز مردم (از نظر اثواب) در خانه اوست مگر نماز فرض<sup>۱</sup>.

روایت دوم از ابوذر رضی الله عنه است که می گوید: پیامبر ﷺ با ما در شب بیست سوم تا یک ثلث شب نماز خواندند و در شب بیست پنجم تا نصف شب و در شب بیست هفتم به همه مردم حتی به اهل بیت خود امر کرد که در نماز این شب شرکت کنند. و تا سحر با جماعت نماز خواندند<sup>۲</sup>. و محمد بن نصر مروزی می گوید: نماز رسول الله ﷺ این بود و عمر فاروق رضی الله عنه همین روش را دنبال کرد.

سائب بن یزید می گوید: که عمر رضی الله عنه به ابی بن کعب و تمیم الداری دستور داد: در ماه رمضان با مردم نماز جماعت بخوانید یازده رکعات (وتر). در این روایت آمده که امام قرائت های طولانی می خواند و تا سحر نماز ادامه داشت<sup>۳</sup>. و در روایت عبدالرحمن بن عبدالقادر آمده که شبی با عمر رضی الله عنه به مسجد رفتیم و دیدیم که مردم بصورت متفرقه نماز (سنت) می خوانند عمر رضی الله عنه فرمودند: اگر پشت سر یک قاری نماز بخوانند بهتر است بعد به ابی دستور داد پیش نماز مردم شود. شبی دیگر دوباره به مسجد آمدیم و مردم با امام خود نماز می خواندند عمر رضی الله عنه فرمود: بدعت عجیبی است این (جماعت در اول شب و ترک قیام در آخر شب).

نماز در آن وقت که می خواید بهتر است یعنی نماز آخر شب را ترجیح دادند از جماعت اول شب<sup>۴</sup>.

نماز تراویح با جماعت برای کسانی که قاری قرآن نیستند و در آخر شب قادر به ادای نماز نیستند در اول شب جایز است زیرا اصل جماعت در اول شب از پیامبر ﷺ ثابت شده.

<sup>۱</sup> - رواه البخاري و مسلم: مشکاة باب قیام شهر رمضان، ص ۱۱۴.

<sup>۲</sup> - رواه ابوداود و الترمذی: وقال حسن صحیح والنسائی و ابن ماجه.

<sup>۳</sup> - رواه مالک فی الموطا.

<sup>۴</sup> - رواه البخاري: مشکاة، ص ۱۱۵.

و کسانی که قاری قرآن هستند و می‌توانند که در آخر شب قیام کنند برای‌شان آخر شب بهتر است البته در تمام سال. با استناد بر حدیث:

«عن عائشه رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ» [متفق علیه، مشکاة، باب القصد في العمل]. «وعنها قالت: قال رسول الله ﷺ: خُذُوا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا<sup>۱</sup> وَكَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَحَبَّ أَنْ يُدَاوِمَ عَلَيْهَا<sup>۲</sup>».

«رسول الله ﷺ فرموده نزد الله تعالی بهترین اعمال همان است که همیشه انجام شود. اگرچه کم باشد».

«رسول الله ﷺ فرمود آنچه می‌توانید از اعمال انجام دهید زیرا که الله تعالی از دادن ثواب خسته نمی‌شود و شما باید که از انجام و دوام یک عمل خسته می‌شوید. پیامبر ﷺ نماز سنتی را که می‌خواند دوست داشت که همیشه آن را بخواند».

### اتهام معاویه رضی الله عنه به حذف نام رسول الله ﷺ از شهادتین و رد بر آن

مرتضی عسکری می‌گوید: معاویه گفته: بخدا سوگند تا این نام (یعنی: أشهد أن محمدا رسول الله) را از روی زمین بر نیاندازم از پای نخواهم نشست<sup>۳</sup>.

جواب:

کسی که مسلمان است می‌داند که این قول نادرست و نقل بی‌سند عسکری دلیل صریح و روشنی است بر عدم صحت و ثبوت باقی گفته‌هایش.

<sup>۱</sup> - بخاری و مسلم.

<sup>۲</sup> - الحدیث رواه مسلم: مشکاة باب الوتر.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین» ص ۱۴ بحواله مروج الذهب، المسعودی، ص ۴۱، ج ۴.

## دلیل اول:

خود مسعودی متوفی ۳۴۶ معتزلی مذهب است، و مذهب معتزله در انکار حدیث رسول الله ﷺ و بغض و عداوت نسبت به صحابه اظهر من الشمس اند.<sup>۱</sup>  
ثانیاً: علی مسعودی با حکومت بنی امیه کینه‌ی دیرینه دارد.  
ثالثاً: عثمان ذی‌النوری رضی الله عنه قرائت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را در جمع کردن قرآن حاضر دخالت نداد.

رابعاً: مأمون خودش معتزلی مسلک بود و قرآن را مخلوق می‌دانست و عداوت خلفاء بنی عباس با خلفای بنی امیه بر کسی پوشیده نیست و مأمون می‌خواست که از چنین دروغ دنباله‌داری بر علیه معاویه رضی الله عنه استفاده کند و نمی‌دانست که تمام ملت او بر علیه آن شورش می‌کنند و وقتی که متوجه شد از رأی خود برگشت<sup>۲</sup> [حال سند دروغین مسعودی را بخوانید: «ایشان این قصه را از راوی مأمون نقل کرده و از کتاب «الاحبار بالموفقیات» الزبیر بن بکار قاضی مکه که واضع و منکر الحدیث و متوفی ۲۵۶ است نقل کرده است و زبیر بن بکار از علی بن محمد المدائنی الاخباری روایت کرده است در حالی که المدائن متوفی ۲۲۴ یا ۲۲۵ است و مغیره بن شعبه متوفی پنجاه هجری قمری است.<sup>۳</sup> و اصل عبارت مروج الذهب این است: «فأی عمل یبقی مع هذا، لا أم لك والله إلا دفنا دفنا». یعنی: «با این، دیگر چه عملی باقی خواهد ماند، - ای بی‌مادر-، به خدا قسم بجز دفن شدن (در خاک دیگر چیزی باقی نخواهد ماند)».  
و ابن عدی در کامل گفته که المدائنی در نقل حدیث قوی نیست.<sup>۴</sup> و مدائنی به دنبال کسب مال و درهم بود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - برای اثبات این قضیه به منابع ذیل مراجعه فرمائید: الف - کتاب الام حبر الامة. ج ۷. باب حکایه قول الطائفة التي ردت الاخبار كلها. ص ۲۸۷. ب - کتاب تأویل مختلف الحدیث لامام ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، متوفی ۲۷۶. ص ۱۴ تا ۲۲. ج - اصول الکرخی: ص ۱۱.

<sup>۲</sup> - تاریخ مروج الذهب: ج ۴، ص ۴۱، واقعه‌ی ۲۱۲.

<sup>۳</sup> - البداية و النهایة: ص ۴۸، ج ۸.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۱۵۳.

<sup>۵</sup> - تاریخ بغداد: ج ۱۲، ص ۵۵.

و در مورد زبیر احمد بن علی سلیمانی می‌گوید: «یضع الحدیث، منکر الحدیث»<sup>۱</sup>.

### متهم کردن خلیفه دوم به ظلم در حق غیر عرب

مرتضی عسکری می‌گوید: خلیفه دوم فرمان داده بود که اسیران جنگی عرب را آزاد کنند در حالی که اسیران فارس را حتی به مدینه پایتخت اسلام راه نمی‌دادند. از جمله مخالفت‌های دیگر او با سنت رسول الله این بود که به فرزندان از غیر زن عرب باشند و یا در غیر سرزمین عربی به دنیا آمده باشند ارث نمی‌داد<sup>۲</sup>. و علی علیه السلام گفته آه که چه کشیدم از این امت و مخالفت‌هایشان با من و فرمانبریشان از پیشوایان گمراه، فرمانبرداری از پیشوایانی که مردم را به سوی آتش می‌خوانند<sup>۳</sup>.

جواب:

«حکم اسیران جنگی را قرآن در اختیار خلیفه و امیر مسلمانان قرار داده که فدیة بگیرد یا بقتل برساند یا منت بگذارد و بدون فدیة آنها رها کند. اما مسئله ارث عجم و عرب: جناب مرتضی عسکری موطا مالک را مطالعه نکرده بنا به تقلید از دیگران به موطا مالک نسبت داده حال بنده عبارت کامل موطا را نقل می‌کنم: «میراث أهل الملل: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ» «مسلمانان از کافر ارث نمی‌برد». محمد بن اشعث به عمر رضی الله عنه گفت: عمّهی یهودی یا نصرانی من مرده میراث او به چه کسی می‌رسد عمر رضی الله عنه فرمود: «يَرِثُهَا أَهْلُ دِينِهَا» «هم دین او از اموالش ارث می‌برد». «أَبِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُورَثَ أَحَدًا مِنَ الْأَعَاجِمِ إِلَّا أَحَدًا وُلِدَ فِي الْعَرَبِ».

عجمی: به کافری که اگر یکی از نزدیکانش مسلمان بوده باشد باز هم از آن ارث نمی‌برد مراد از عرب اسلام است نه مطلق عجم و عرب، و امام مالک بعد از روایت عمر رضی الله عنه می‌گوید: امر متفق علیه در نزد ما سنتی است که در آن اختلاف نیست و فتوای علما در منطقه‌ی ما این است «أَنَّه لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ بِقَرَابَةٍ وَلَا وَلَاً وَلَا فِي

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۶۶ و تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۲۶۹.

<sup>۲</sup> - حواله الموطا مالک: ج ۱، ص ۸۵.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۳.

رَحِمَ وَلَا يَحْجُبُ أَحَدًا عَن مِّيرَاثِهِ». «مسلمان از کافر به سبب قرابت بدون ولاء و رحمت ارث نمی‌برد و کسی که وارث نیست دیگران را از میراث محروم نمی‌کند»<sup>۱</sup>.

و در روایت دیگر از موطا چنین آمده: «أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَا نَرِثُ أَهْلَ الْمَلَلِ وَلَا يَرِثُونَنَا» «ما از دیگران و آنها از ما میراث نمی‌برند (مراد از اهل ملل غیر مسلمان است)»<sup>۲</sup>.

### فتنه‌ی قتل عثمان

اما عبارت سوم مرتضی عسکری که می‌گوید: علی رضی الله عنه آه و ناله می‌کشید از دست این امت و پیشوایان‌شان بنده یک خلاصه از دوران خلافت امام را نقل می‌کنم تا معلوم شود که آه و ناله و دل خونی امام از کی و از چه کسانی بوده.

بعد از شهادت خلیفه سوم به دست عده‌ای جاهل تا پنج روز مدینه الرسول خلیفه نداشت و غافقی بن حرب سردسته قاتلین امیر مدینه بود و گروهی که از مصر آمده بودند برای شهادت خلیفه اصرار داشتند که علی رضی الله عنه خلیفه شود و علی رضی الله عنه فرار می‌کرد، کوفی‌ها زبیر را و بصری‌ها طلحه را می‌خواستند. هیچ یکی از ایشان اجابت نمی‌کردند و اشرار می‌گفتند ما که عثمان را کشتیم اگر به شهرهایمان برگردیم بدون تعیین خلیفه، بعد از ما مردم مدینه اگر کسی را به عنوان امیر انتخاب کنند. برای ماها خیری نخواهد داشت. و جان ما در خطر است لذا برگشتند و به علی رضی الله عنه اصرار ورزیدند که شما خلافت را قبول کنید ایشان در همین گفتگو بودند که اشرار نخعی دست علی رضی الله عنه را گرفت و بدست او بیعت داد و بعد از ایشان مردم بیعت نمودند تاریخ: روز پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجه سال ۳۵ بود فردای روز جمعه علی رضی الله عنه خطبه دادند و اول کسی که با ایشان بیعت نمود طلحه با دست فلج خود بود و مردم می‌گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ». قسم به خدا که این بیعت و خلافت ناقص شده و کامل و تمام نخواهد گردید زیرا اولین بیعت با دست شل بود و طائفه‌ای از انصار فرار کردند و

<sup>۱</sup> - موطاء: ص ۶۶۷ و اوجز المسالك شرح موطا، ج ۱۲، ص ۴۴۸.

<sup>۲</sup> - التمهيد لابن عبد البر: ج ۹، ص ۱۶۳.

بیعت ندادند و همچنان گروه دیگری نیز از بیعت سربازدند و به مکه رفتند و زیبر می‌گفت که من به علی رضی الله عنه بیعت دادم در حالی که شمشیر اشرارها بر گردنم بود!<sup>۱</sup> و بعد از استقرار امر بیعت گروهی از بزرگان صحابه مانند طلحه و زیبر پیش امام رضی الله عنه رفتند و تقاضای قصاص خون عثمان رضی الله عنه را از طائفه خوارج نمودند: علی رضی الله عنه در جواب اظهار داشتند که گروه قاتلین زیادند و انتقام گرفتن در حال حاضر میسر نمی‌باشد زیبر و طلحه گفتند: که امارت کوفه و بصره را بما بدهید تا از آنجا لشکری برای انتقام جوئی خون عثمان رضی الله عنه بیاوریم و بر طائفه خوارج غالب شویم؛ علی رضی الله عنه فرمودند: مهلت بدهید تا در این امر فکر کنم بعداً مغیره رضی الله عنه بن شعبه و ابن عباس رضی الله عنهما بعنوان خیرخواهی نظر دادند ولی علی رضی الله عنه قبول نکرد و «طاع أمر أولئك الأمراء عن أولئك الخوارج من أهل الأمصار».

ولی علی رضی الله عنه دستورات گروه امراء خوارج را قبول کرد و بعد از این امر ۳۶ نماینده‌ی خود را معین کرد و سهل بن حنیف را به عنوان امیر شام فرستاد و در تبوک با سربازان معاویه رضی الله عنه ملاقات کرد و بعد از سوال جواب ایشان به سهل اجازه رفتن به شام را ندادند و او را برگردانیدند و قیس بن سعد را به مصر فرستادند و اکثر مردم مصر با او بیعت کردند ولی یکی از طائفه‌ها بیعت نکردند و گفتند تا خون عثمان را نگیریم بیعت نمی‌کنیم و همچنان اهل بصره و کوفه امراء جدید را نپسندیدند و متقاضی خون عثمان رضی الله عنه شدند و از آن طرف تمام صحابه و تابعین شام تقاضای قصاص خون عثمان را کردند و معاویه رضی الله عنه در ماه صفر ۳۶ طومار فرستادند و تقاضای قصاص را داشتند و طائفه‌ی خوارج که قاتلین عثمان و مشاورین علی رضی الله عنه بودند حمله کردند که نام‌رسان معاویه رضی الله عنه را بکشند ولی او با زحمت زیاد جان سالم بدر برد. در ظرف دو ماه و چند روزی ابتدای خلافت فتنه و آشوب شد اتفاق و اتحاد از بین رفت و اختلاف جایگزین شد، علی رضی الله عنه برای نمایندگان خود نامه فرستاد تا برای جنگ با شامیان و آماده باشند و خودش به قصد جنگ با شامیان از مدینه بیرون آمد و قثم بن عباس را امیر مدینه کرد در این زمان مصلح بزرگ و خیرخواه مسلمین و مبشر است امام حسن بضعه الرسول: فرمود: «یا ابا تی! دع هذا فإنّ فيه سفك دماء المسلمین و وقوع الاختلاف

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۲۷.

بینهم» «ای پدر، این اراده را رها کن و برگرد در این کار شما جز ریختن خون مسلمانان و وقوع اختلاف بین آنها چیزی دیگری نخواهد بود». اما علی علیه السلام همان طوری که پیشنهاد مغیره بن شعیبه و ابن عباس را قبول نکرد و رد نمود امام حسن علیه السلام را ناامید و قول گوهر بار او را قبول نکرد و رد نمود و تصمیم جدی گرفت بر قتال اهل شام، و لشکر خویش را مرتب و منظم کرد و پرچم جنگ را به دست محمد بن حنفیه داد و از مدینه به قصد شام بیرون آمد و به اهل مدینه اعلام کرد که برای جنگ اهل شام به همراهشان بیرون روند اما اهل مدینه از بیرون رفتن برای جنگ با مسلمانان شام انکار کردند و بیرون نرفتند در همین اثناء ناگهان خبر تجهیز لشکرشکی برای گرفتن خون عثمان به طرف بصره و کوفه به علی علیه السلام رسید در نتیجه لشکرشکی به شام را متوقف و برای جنگ جمل رو به بصره حرکت کرد<sup>۱</sup>.

تمام صحابه و تابعین شام، بصره، کوفه، مکه و طائفه‌ای از مصر و مدینه خواهان گرفتن خون عثمان علیه السلام شدند و ابتدای بیعت به دست علی علیه السلام از طرف گروه قاتلین عثمان علیه السلام انجام گرفت و طلحه و زبیر را هم بزور وادار کردند که بیعت دهند همان طوری که خود ایشان اظهار می‌داشتند.

و جنگ جمل را همین گروه به راه انداختند.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله که بطور معجزه خبر داده بود در ابتدای خلافت علی علیه السلام علناً دیده و شنیده شد.

۱- «تدور رحا الإسلام لخمس وثلاثین». «آسیاب اسلام تا سی و پنج سال می‌چرخد».

۲- «لیت شعری أیتکن التي تنبها کلاب الحواب». «خوشا به حال کسی از شما که سگ‌های حواب بر او عوعو کند».

۳- «عن علی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: بَشْرُ قَاتِلِ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّارِ» «قاتل زبیر را بشارت دوزخ بدهید». (ای عمرو بن جرموز) و علی علیه السلام فرمود: «بشروه بالنار ولا تأذنوا له» «عمرو بن جرموز را بشارت دوزخ بدهید و اجازه دخول در خیمه من را به او ندهید».

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۳.

۴- «وحدیث الفتنة: النائم فيها خير من اليقظان واليقظان خير من القاعد والقاعد خير من القائم والقائم خير من الراكب والراكب خير من الساعي: فاغمدوا السيوف.. الحدیث». «کسی که خواب است بهتر است از کسی که بیدار است و بیدار بهتر است از کسی که نشسته است و نشسته بهتر است از کسی که ایستاده و کسی که ایستاده بهتر است از کسی که سوار است و او هم بهتر است از کسی که تند می‌رود».

۵- «ويحك تقتلك الفئة الباغية». «وای بر شما که گروه باغی شما را بکشد».

۶- «قال ﷺ: يا زبير! أما والله لتقاتلنه (أي عليا) وأنت ظالم له». «ای زبیر قسم به خدا که شما با علی می‌جنگید در حالی که شما در حق او ظالم هستید».

۷- «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَإِذَا لَقِيَتْهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «از دین خارج می‌شوند مانند خارچ شدن تیر از کمان پس وقتی که آنها را دیدید بکشیدشان البته در قاتل ایشان نزد خداوند مأجور است». [متفق علیه].

۸- «فِيهِمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ مُخْذَجٌ الْيَدِ فِي يَدِهِ شَعْرَاتٌ سُودٌ» [رواه احمد] «فوجدوه في حربة فأتوا به عليا وفي رواية أحمد: وَخَرَّ عَلَى سَاجِدًا مَعَنَا» «درمیانشان مردی سیاه رنگ و بر دست او چند عدد مو موجود است سپس این مرد را در خرابه دیدند و پیش علی ﷺ آوردند و علی برای صدق روایت خود سر به سجده انداخت»<sup>۱</sup>.

### واقعه جمل

سه هزار نفر از مکه به قصد بصره حرکت کردند و شب در مسیر خود به یک آب رسیدند و سگ‌های آن محل عوعو می‌کردند عائشه صدیقه پرسید: اسم این مکان چیست؟ گفتند حوآب: ایشان دست روی دست گذاشت و متأسف شد و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من برمی‌گردم، مردم به ایشان گفتند: چرا؟ عائشه رضی الله عنها حدیث شماره دو را بیان فرمود و اصرار کرد که من را برگردانید: «والله من صاحب آب الحوآب شدم» یک شب و روز در آنجا قیام کردند و بنا به روایت «البدایة والنهاية»

<sup>۱</sup> - البدایة والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۱ تا ۲۹۲.



عبدالله بن زبیر اسم این مکان را بنام الحواب تکذیب نمود و بعد به طرف بصره حرکت کردند.

و از آن طرف علی علیه السلام اهل مدینه را تشویق نمود که با او به بصره بیایند چهار یا شش نفر از اهل مدینه دعوت ایشان را اجابت کردند: سپس علی علیه السلام تمام بن عباس را بر مدینه و قثم بن عباس را بر مکه حاکم گردانید. در آخر ماه ربیع الثانی سال ۳۶ از مدینه خارج شدند. عبدالله بن سلام در ریزه بود بلند شد و لگام اسب علی علیه السلام را گرفت و گفت: ای امیرالمؤمنین از مدینه خارج نشوید به خدا قسم خارج شوید اگر سلطان مسلمین دوباره به مدینه بر نمی‌گردد بعد از آن امام حسن بن علی علیه السلام به پیش پدر خود آمد و گفت: من شما را نهی کردم از خارج شدن و شما به حرف من گوش ندادی فردا کشته می‌شوید و ناصری برای خود نمی‌بینید با این همه علی علیه السلام به سفر خود ادامه داد و به بصره نامه فرستادند و منتظر جواب بودند در بصره امام حسن و عمار بر سر منبر از مردم می‌خواستند که به علی علیه السلام ملحق بشوند زیرا که ایشان برای اصلاح مردم آمده‌اند نه برای جنگ در این اثنا عمار رضی الله عنه از کسی شنیده که به عائشه رضی الله عنها بد می‌گفت عمار به او گفت: «أُسْكُتُ مقبوحا منبوحا والله إنها لزوجة رسول الله في الدنيا والآخرة».

«خاموش باش ای مقبوح منبوح این کلمات دشنام هستند ایشان (عائشه) به والله در دنیا و آخرت همسر رسول الله هستند». پس از بیانات امام حسن و عمار مردم جمع شدند و سران قوم به ملاقات علی علیه السلام رفتند، بعد از ایشان القعقاع بن عمرو را به خدمت عائشه رضی الله عنها فرستادند.

قعقاع به بصره رفت و از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها شروع کرد و به وی گفت: مادر جان، برای چه سوی این ولایت آمده‌ای؟ عائشه گفت: پسر من برای اصلاح میان مردم. پس قعقاع از وی خواست تا کسی را نزد طلحه و زبیر بفرستد تا آن دو حاضر شوند تا در حضور عائشه با آنان صحبت نماید.

\* گفتگوی قعقاع با طلحه و زبیر رضی الله عنهما

وقتی که آن دو حاضر شدند قعقاع در مورد سبب حضورشان از آنان سؤال کرد و آنان هم به مانند عائشه رضی الله عنها گفتند: برای اصلاح بین مردم. قعقاع به آن دو گفت: به من بگویید طریقه‌ای اصلاح چیست؟ به خدا اگر آن را بدانیم همراه با شما به اصلاح

دست زنیم و اگر ندانیم آن را انجام نمی‌دهیم. آن دو گفتند: کار قاتلان عثمان است که باید به کشته شوند، زیرا اگر بدون قصاص رها شوند این ترک قرآن و تعطیل کردن احکام آن است و اگر از آنان قصاص گرفته شود این احیای قرآن و دستورات آن است. قعقاع گفت: در بصره ششصد نفر از قاتلان عثمان حضور داشتند که شما همه را جز حرقوص بن زهیر سعدی به قتل رساندید و چون او از دست شما فرار کرد نزد قومش از بنی سعد پناهنده شد و هنگامی که شما خواستید او را از آنان بگیرید و به قتل برسانید قومش شما را از این کار منع کرد و شش هزار نفر از مردم بنی سعد که از شما کناره گرفته بودند برای حمایت از او بپاخواستند و به مانند فرد واحدی در مقابل شما ایستادند. حال اگر شما حرقوص را ترک کنید و او را نکشید، در واقع شما چیزی را که خود می‌گویید و آن را از علی درخواست می‌کنید ترک کرده‌اید و اگر به خاطر دستیابی به حرقوص با علی بجنگید و آنان بر شما غلبه یابند و شما را شکست دهند در محذور قرار می‌گیرید و آنان را تقویت می‌کنید و گرفتار چیزی می‌شوید که خوشایند شما نیست. شما به خاطر اینکه حرقوص را مطالبه کردید ربیعه و مضر را به خشم آوردید، زیرا آنان برای کمک به بنی سعد برای جنگ با شما و رها کردن آنان اجتماع کردند. این وضعیت که برای شما روی داد، برای علی هم روی داد، زیرا قاتلان عثمان در سپاه وی حضور داشتند.

راه حل پیشنهادی قعقاع رضی الله عنه:

راه حل وی صبر و درنگ و حفظ آرامش بود. ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و همراهانش تحت تأثیر منطق قعقاع و استدلال مقبول وی قرار گرفتند و ام المؤمنین به وی گفت: ای قعقاع، به نظر تو باید چکار کرد؟ قعقاع گفت: علاج این کار حفظ آرامش است و در گرفتن قصاص از قاتلان عثمان باید بردباری و تأمل کرد و چون اختلافات به پایان رسید و امت در مورد امیر المؤمنین علی به اتفاق نظر دست پیدا کرد وی برای گرفتن قصاص از قاتلان عثمان فراغت می‌یابد. اگر شما با علی بیعت کنید و با او هم نظر گردید این نشان خیر و آثار رحمت و توانایی بر گرفتن انتقام عثمان است، اما اگر از این کار ابا بوزرید و به تکلیف گرایش یابید این نشان شر و از دست رفتن انتقام است. پس عافیت را مرجح دانید تا از آن بهره‌مند شوید. کلید خیر باشید چنان که در ابتدا هم چنین بودید. به معرض بلیه مروید و ما را هم در معرض آن قرار ندهید که هم ما و هم شما را از پای درآورد. به خدا قسم این سخنان با شما می‌گویم و بیم آن دارم که

کار سامان نیابد تا خدا این امت را که کارش آشفته و این حادثه بر آن فرود آمده به محنت افکند که این حادثه را نباید آسان گرفت که چون کارهای دیگر نیست و چنان نیست که یکی یکی را کشته باشد یا گروهی یکی را و یا قبیلهای قبیلهای را کشته باشند. آنان به سخن قانع کننده و از سر صدق و اخلاص قعقاع قانع شدند و در مورد دعوت وی به صلح موافقت کردند و به وی گفتند: نکو گفتمی و صواب آوردی، بازگرد، اگر علی بیاید و رأی او نیز همانند تو باشد این کار به اصلاح گراید. قعقاع که در مأموریت خود موفق شده بود به ذی قار و نزد علی برگشت و ماجرا را برای علی بیان کرد و امیرالمؤمنین علی بسیار خوشحال شدند و قوم منتظر صلح بودند و گروهی در دل خود از این صلح ناراضی بودند که همان گروه قاتلین خلیفه سوم (عثمان) بودند پشت سر قعقاع ام‌المؤمنین به علی علیه السلام گفتند که ما برای صلح آمده‌ایم از این خبر تمام مردم دو گروه خوشحال و مسرور گشتند بعد امیرالمؤمنین بلند شد و بیانات پرمحتوای ایراد فرمودند: «فذكر الجاهلية وشقائها وأعمالها وذكر الإسلام وسعادة أهله بالألفة والجماعة، وإن الله جمعهم بعد نبيه صلى الله عليه وآله على الخليفة أبي بكر الصديق رضي الله عنه ثم بعده على عمر بن الخطاب رضي الله عنه ثم على عثمان ثم حدث هذا الحدث الذي جرى على الأمة أقوام طلبوا الدنيا وحسدوا من أنعم الله عليه بها!!»

ثم قال: ألا إني مرتحل غدا فارتحلوا ولا يرتحل معي أحد أعان على قتل عثمان بشيء من أمور الناس فلما قال هذا، اجتمع من رؤسهم جماعة كالأشتر النخعي وشريح بن أوفى وعبد الله بن سبأ المعروف بابن السوداء وسالم بن ثعلبة وغلاب بن الهيثم وغيرهم في ألفين وخمسمائة و ليس فيهم صحابي. ولله الحمد». ترجمه: «عمل و بدبختی دوران جاهلیت را ذکر نمودند و همچنان سعادت مردم را در دوران اسلام بیان کردند و فرمودند که الله تعالی بعد از رحلت پیامبر صلى الله عليه وآله مسلمانان را بر خلافت ابوبکر صدیق جمع و متحد نمودند و بعد از او بر خلافت عمر بن الخطاب و بعد بر خلافت عثمان متفق و متحد گردانید. بعد از عثمان این اتفاقات به وجود آمد و سبب اتفاقات کسانی بودند که دنیاطلب بوده و بر کسانی که الله تعالی به آنها نعمت و فضیلت نازل فرموده حسادت می‌کنند و هدفشان بازگرداندن مردم به جاهلیت بوده ولی الله تعالی دین را کامل و دستورات خود را تمام می‌کند و من فردا حرکت می‌کنم و شما هم حرکت کنید و کسانی که در قتل عثمان رضي الله عنه کوچک‌ترین دستی داشته اجازه ندارد که به همراه من

بیایند. بعد از خطبه سراسر رحمت و صلح و اتحاد بین مسلمین امیرالمؤمنین، آتش سوزان و رعب و وحشت در بدن گروه عبدالله بن سبا یهودی انداخت و جماعتی از سران ایشان مانند اشتر نخعی و شریح بن اوفی و عبدالله بن سبا معروف به ابن سوداء و سالم بن ثعلبه و غلاب بن الهیثم و چند تن دیگر که دو هزار و پانصد نفر بودند جمع شدند و در بین ایشان یک نفر از صحابه هم وجود نداشت<sup>۱</sup>. والله الحمد».

گروه سبا به دو چیز یقین و اعتراف نمودند: ۱- علم علی علیه السلام بکتاب الله ۲- عمل ایشان به آن یعنی قصاص گرفتن از قاتلین بدستور کتاب الله: «وقد قال ما سمعتم: غداً یجمع علیکم الناس، وإنما یرید القوم کلهم أنتم، فکیف بکم وعددکم قلیل فی کثرتهم». «و شما آنچه را که ایشان فرمودند شنیدید فردا همه مردم را جمع می کند و همه قوم می دانند که قاتل شما یید با این عدد قلیل چه حال و روزگاری بر شما می گذرد». اشتر نخعی گفت: ما تا امروز رای علی را نمی دانستیم که او (علی) با آنها صلح می کند. «فإنما اصطلحو علی دمائنا فإن کان الأمر هكذا ألحقنا علیا بعثمان: فرضی القوم منا بالسکوت».

«صلح آنها سبب ریختن خون ما می شود اگر هدف آنها چنین باشد ما علی علیه السلام را با عثمان ملحق می کنیم یعنی او را هم می کشیم از این مشورت و پیش نهاد اشتر قوم شان راضی و سکوت نمودند». اما ابن سوداء گفت: «بئس ما رأیت، لو قتلناه فإننا یا معشر قتله عثمان فی ألفین وخمسائة وطلحة والزبیر فی خمسة آلاف لا طاقة لکم بهم».

معنی: «رأی شما رأی بدی است ما اگر علی را بکشیم کشته می شویم؛ ما ای گروه قاتلین عثمان دو هزار و پانصد نفر هستیم و طلحه و زبیر و یاران شان پنج هزار نفر هستند توانایی شما با آنها برابر نیست و هدفشان شما هستیم». «فقال غلاب بن الهیثم دعوهم وارجعوا بنا حتی نتعلق ببعض البلاد فنمتنع بها» «پس غلاب گفت: ایشان را رها کنید و برگردیم تا در بعضی شهرها خودمان را مخفی کنیم و خود را نجات دهیم». «فقال ابن السوداء بئس ما قلت إذا والله کان یتخطفکم الناس» پس ابن سوداء به

۱- البدایة والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۷-۲۳۹.

غلاب گفت: شما چیز بدی گفتید. به خدا قسم در آن وقت مردم شما را می‌ریابند. «ثم قال ابن السوداء: قبحه الله، يا قوم! إن غيركم في خلطة الناس فإذا التقى الناس فانشبوا الحرب بين الناس ولا تدعوهم يجتمعون». «بعد ابن سوداء گفت: ای قوم، کاروان شما در داخل آنها است هر وقت که آنها با هم روبرو شدند جنگ را در بین آنها راه بیندازید و نگذارید که با هم متحد شوند». «وبات الناس بخير ليلة وبات قتلة عثمان بشر ليلة وباتوا يتشاورون وأجمعوا على أن يثيروا الحرب من الغلس، فنهضوا من قبل طلوع الفجر وهم قرب من أفي رجل فانصرف كل فريق إلى قرابتهم فهجموا عليهم بالسيوف فثارت كل طائفة إلى قومهم ليمنعوهم وقام الناس من منامهم إلى السلاح فقالوا: طرقتنا أهل الكوفة ليلاً وبيتونا وغدروا بنا، وظنوا أن هذا عن ملاء من أصحاب علي فبلغ الأمر علياً فقال: مال الناس؟ بيتنا أهل البصرة فثار كل فريق إلى سلاحه ولبسوا اللامة وركبوا الخيول ولا يشعر أحد منهم بما وقع الأمر عليه في نفس الأمر وكان أمر الله قدراً مقدوراً وقامت الحرب على ساق وقدم وتبارز الفرسان وجالت الشجعان فنشبت الحرب... والسائبة أصحاب ابن السوداء قبحه الله لا يفترون عن القتل ... وقد قتل مع هذا خلق كثير جدا حتي جعل علي عليه السلام يقول لابنه الحسن: يا بني! ليت أباك مات قبل هذا اليوم بعشرين عاماً. فقال له: يا أبت! قد كنت أنهاك عن هذا». ترجمه: «بعد از اتفاق و اتحاد و اطمینان هر دو طرف علی عليه السلام و عائشه رضی الله عنها و همراهانشان شب راحتی را گذرانیدند و قاتلین عثمان رضی الله عنه شب ناراحتی را می‌گذرانیدند و نمی‌خواستیدند و با یکدیگر مشورت نمودند و تصمیم گرفتند که جنگ را در تاریکی آغاز کنند و قبل از طلوع بامداد بلند شدند، آنها قریب دو هزار نفر بودند و بر علیه لشکر عایشه و طلحه و زبیر حمله نمودند و آنها گمان کردند که اهل کوفه به آنها حمله و شیخون زدند سپس بلند شدند و اسلحه به دست حمله کردند و لشکر علی رضی الله عنه گمان کردند که اهل بصره بر ما حمله و عهدشکنی کردند سپس آنها هم اسلحه به دست گرفتند و سوار بر اسب شدند و جنگیدند و هیچ یکی از دو گروه واقعیت امر را نمی‌دانستند، و تقدیر الله هم بر این بود. جنگ با تمام شدت در گرفت و جنگ تن به تن با هم شروع شد، و گروه ابن سودا از این فرصت استفاده کردند، و از دو طرف مسلمانان بسیاری به شهادت رسیدند. علی رضی الله عنه می‌گفت: ای پسر، من کاش پدرت بیست سال جلوتر از این روز مرده بود، امام

حسن در جواب گفت: ای پدر: من شما را از این کار نهی می‌کردم». علی رضی الله عنه فرمود: «إنا لله يا حسناي أي خير يرجي بعد هذا». بعد از این روز چه خیر و خوشی باقی مانده<sup>۱</sup>؟ تاریخ این حادثه آخر جمادی‌الثانی سال سی و شش بود تا روز شهادت امیرالمؤمنین از گروه عبدالله بن سبا آه و ناله می‌کشید و در عاقبت بدست آنها شهید شد. «إنا لله وإنا إليه راجعون».

### متهم کردن معاویه به ایجاد تغییر و تبدیل در دین

مرتضی عسکری می‌گوید: معاویه همه چیز اسلام را مسخ و وارونه نموده و در نتیجه اسلام راستین و حقیقی را به اسلام مسخ شده و قابل توجیه با دستگاه خلافت تبدیل نمودند.<sup>۲</sup>

جواب:

«هدف مرتضی عسکری از اسلام راستین همان اسلام عبدالله بن سبا است نه اسلام چهار خلیفه، به خطبه‌های امیرالمؤمنین علی در همین کتاب مراجعه فرمائید».

### شبهه انکار احادیث رؤیت الله متعال در قیامت و دیگر احادیث

مرتضی عسکری: احادیث رؤیت الله را در روز قیامت، و حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: بار الها، نفرین‌های مرا سبب پاکی مؤمنان بنما و مایه برکت آنها قرار ده، و حدیث گرده‌پاشی درخت خرما را به باد تمسخر گرفته و انکار نموده.<sup>۳</sup>

جواب:

جناب مرتضی عسکری در این مسائل با الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف دارد نه با اهل سنت زیرا خداوند در سوره القیامه می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامه: ۲۲-۲۳]. «در آن روز

صورت‌هایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می‌نگرد».

از ایشان بپرسید که این احادیث را اگر معاویه و ابوهیره ساخته‌اند پس بفرمائید که

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۴۱.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۵.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۶.

این آیه را چه کسی ساخته؟

### اعطای درجه‌ی خدایی به علی علیه السلام

خدا. در آیین مرتضی‌عسکری فقط همین اسم است مسمی ندارد مسمی با تمام اسماء و صفات که در کتب آسمانی و در گفته‌ای تمام انبیاء آمده فقط علی و اهل بیت او هستند. «ولایة علی مکتوبة فی جمیع صحف الأنبیاء ولن یبعث الله رسولا إلا بنبوّة محمد صلی الله علیه و آله ووصیه علی»<sup>۱</sup>. «ولایت علی در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده جز به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی علیه السلام». یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است «ما من نبی جاء قط إلا بمعرفة حقنا وتفضیلنا علی من سوانا». «هیچ پیغمبری نیامده مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران»<sup>۲</sup>. نه حدیث در این باب به همین مضمون آورده.

در حالی که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ رسولی را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا پرستش کنید».

۱- ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ [الشعراء: ۱۹۳]. «جبرئیل قرآن را به زبان عربی واضح بر دل تو نازل کرد». [مراد ولایت امیرالمؤمنین است].

۲- ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ﴾ [الأحزاب: ۷۲]. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم». [آن امانت، ولایت امیرالمؤمنین است].

۳- ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...﴾ [الأنعام: ۸۲]. «کسانیکه ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم آلوده نکردند». یعنی به ولایتی که محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده ایمان آورند و آن را به ولایت فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) نیامیختند آن ایمان آلوده به ستم نیست.

<sup>۱</sup> - اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۰، کتاب الحجّة.

<sup>۲</sup> - اصول کافی: باب فيه تنف و جوامع من الرواية في الولاية، ج ۲، ص ۳۲۰.

در این موضوع نود و دو آیه آورده و گفته هدف از این آیه‌ها ولایت علی است.

۴- ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُحِذْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾ [طه: ۱۱۵]. «قبلاً به آدم سفارش کردیم و او فراموش کرد پس برایش (پایه‌های) پایداری پیش‌بینی نکردیم». یعنی درباره محمد و امامان بعد از او به وی سفارش کردیم ولی تصمیم نگرفت و ترک پیمان کرد و پیغمبر این که اولوالعزم نامیده شدند از این جهت است که خدا درباره‌ی محمد ﷺ و اوصیاء بعد از او خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او به ایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند: که مطلب چنین است و اعتراف نمودند<sup>۱</sup>.

جناب مرتضی عسکری و محمد کلینی و جواد مصطفوی درجه اولوالعزمی را از آدم ﷺ گرفتند، پس اصحاب پیامبر ﷺ چه کسانی باشند؟ این است همان اسلام راستینی که مرتضی عسکری مدعی آن بود. و اهل سنت واقعاً چنین اسلام راستینی که مرتضی و هم‌عقیده‌هایشان دارند را قبول ندارد.

به عقیده ما اهل سنت سه خلیفه بیست و چهار سال ولایت نمودند و حکومت اسلام را از شرق به خراسان و از غرب به مصر و آفریقا و از جنوب به یمن و از شمال تا روم رسانیدند در حالی که هیچ پیامبری برای اعلام ولایت‌شان مبعوث نشده و علی ﷺ کم‌تر از پنج سال خلافت نمود و در این مدّت تقریباً یک صد و بیست هزار صحابه و تابعین کشته شدند و هیچ شهر جدیدی از دست کفار فتح نشده در حالی که تمام انبیاء غیر از آدم بگفته خودشان برای اعلام ولایت او مبعوث شده‌اند حال خوانندگان عزیز از راه انصاف بدون طرفداری از کسی قضاوت فرمایید که اسلام راستین در مقام ترازوی اهل سنت قرار گرفته یا در مقام ترازوی مرتضی عسکری. «الإنصاف خیر الأوصاف».

### شبهه موضوع غرائق

مرتضی عسکری می‌گوید: اهل سنت روایت نموده‌اند که روزی پیامبر ﷺ در شهر مکه سوره نجم را قرائت می‌فرمود تا بدین آیه رسید ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّكْتَ وَالْعُرَىٰ ﴿۱۱﴾ وَمَمَوَّةَ

<sup>۱</sup> - باب فيه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية، اصول کافی: ج ۲، ص ۲۷۶-۲۸۳.



الْثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ﴿٢٠﴾ [النجم: ۱۹-۲۰]. «آیات و عزى و منات و آن بت سومین را می‌بینید؟». با خواندن این آیه، شیطان بر زبان مبارکش القاء کرد که بگوید: «تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترتجى». «به آن بتها که چون پرندگان سفیدند امید شفاعت می‌رود»<sup>۱</sup>.

جواب:

اهل خانه از داخل خانه خبر دارد، نه مهمان اجنبی، آن هم مهمانی که دنبال بهانه‌جویی بگردد!!! اصل واقعه از این قرار است که بعضی از مفسرین روایات غیر صحیح و بدون سند متصل و بدون بیان شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج و بدون تحقیق صحت و سقم آن را نقل کرده‌اند، مثل: ابوبکر جصاص، زمخشری، ابن جریر طبری و حتی ابن حجر نامدار لیکن در مقابل ایشان کسانی مثل ابن کثیر، قاضی عیاض، ابن خزیمه متولد ۲۲۳ و متوفی ۳۱۱، قاضی ابوبکر، ابن العربی، امام رازی، ابوعبدالله القرطبی، بدرالدینی، شوکانی، آلوسی و بیهقی می‌گویند که قصه غرائق کاملاً نادرست است» یکی از دلائل نادرست بودن این قصه این است که سوره نجم مکی است و این داستان ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الْثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ﴿۲۰﴾ [النجم: ۱۹-۲۰]. و سجده پیامبر ﷺ و مسلمانان و مشرکین بعد از هجرت حبشه بوده و هجرت حبشه در ماه رجب سال پنجم است و از شنیدن صلح دروغین سه ماه بعد از همین سال در ماه شوال مهاجرین به مکه برگشتند. و سوره بنی اسرائیل بعد از معراج نازل شده و معراج از تاریخ معتبر در سال یازده یا دوازده بعثت واقع شده و آیه ۷۳-۷۵ سوره بنی اسرائیل که پیامبر ﷺ را توبیخ و تهدید می‌کند تقریباً پنج یا شش سال بعد از سوره نجم و قضیه‌ی آن نازل شده و سوره حج و آیه ۵۲ تا ۵۳ بعد از نه سال نازل می‌شود این ربط از نقل و عقل سلیم بعید است و آیه‌های سوره‌ی حج هیچ ربطی با آیه سوره‌های نجم ندارد: حال آیه‌های سوره حج را بخوانید و صحیح ترجمه بکنید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْفَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ ۗ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾ [الحج: ۵۲].

<sup>۱</sup> - مراجعه به تفسیر المنثور: ج ۴، ص ۳۶۸، سیری در صحیحین: ص ۱۶.

در آیه ۵۲-۵۴ کلمه ﴿تَمَتَّى﴾ به معنی خواند و هم به معنی سخن گفتن است حرف «فی» در ﴿فِي أُمَّيَّتِهِ﴾ بجای «عند» می‌آید به این معنی است هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه سخن می‌گفت: شیطان (انس یا جنی) القائاتی همزمان (با خواندن و حرف‌زدنشان) در گوش و دل کفار می‌کرد (و کفار هم آن را از قول پیامبر گماشته و اشاعه می‌دادند) اَمَا اللّٰهُ تَعَالٰی الْقَائَاتِ شَيْطَانَ رَا از میان می‌برد سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. هدف این بود که الله تعالی القای شیطان را فتنه قرار دهد برای آنها که در دل‌هایشان بیماری است، و آنها که سنگدلند، و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته‌اند و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حَقُّی است از سوی پروردگارت. و در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و الله تعالی کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند (۵۴).<sup>۱</sup>

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۸].

«فرعون به موسی علیه السلام گفت آیا ما تو را در کودکی با خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از زندگیت با ما نبودی».

مرتضی عسکری آنچه را در ص ۱۷-۲۱ سیری در صحیحین گفته: ادعائی شخصی است و بدانید فاصله شما با ابوذر غفاری رضی الله عنه فاصله زمین تا آسمان است ایشان در در مدینه‌ی روستایی سکونت نکردند و صحراء ربنده را مأوا و مسکن خود قرار دادند و شما در کاخ‌های شاهی و مجلل و در هوای دل‌بخواه خود زندگی می‌کنید و نزد شما در عوض صحیح البخاری، کتابی ارزش دارد که شیخ الحدیث او عفیر و سهل فاسد الدین اهل غلو بن زیاد و مفضل بن صالح (کذاب) و سعد ابن طریف (ناؤوسی شاعر ضعیف قاص) و ابن فضال (واقفی مذهب) و حسن بن الجهم (به ضد عقل و قرآن روایت می‌کند) و سین بن عمیره (لعنه الأئمه) و ابوالجارود و لعنه الصادق (فاسد المذهب) و احمد بن محمد بن خالد (که از قم بیرونش کردند) و محمد بن سنان (کذاب فاسد المذهب غالی) و ابراهیم بن اسحاق الاحمر (فاسد لادین و اهل غلو) و علی بن

<sup>۱</sup> - تفسیر قرطبی: ص ۵۴-۵۶ و حرف فی رد آیه ۱۸ سوره‌ی الشعراء است.

ابراهیم (معتقد به تحریف قرآن بوده) و النوفلی (غالی) و هشام بن الحکم (شاگرد ابوشاکر زندیق و امام کاظم او را مطیع هوا و هوس و غافل از امر خدا خوانده) باشند و برای شما کتاب «التحریف» احمد بن محمد بن خالد البرقی و کتاب «التنزیل والتغییر» محمد بن خالد البرقی و کتاب «التنزیل من القرآن و التحریف» علی بن الحسن بن فضال و کتاب «التحریف والتبذیل» محمد بن الحسن الصیرفی و کتاب: «التنزیل و التحریف» حسن بن سلیمان الحلّی و کتاب «قرأه أمير المؤمنين وقرأه أهل بیت» محمد بن علی بن مروان الماهیار المعروف به ابن الحجام و کتاب «قرأه أمير المؤمنين» ابوطاهر عبدالواحد بن عمر القمی و فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب «رب الأرباب» للمیرزا حسین بن محمدتقی النوری الطبرسی و گفته و قرآن که هفده هزار آیات دارد و اصول کافی، خوب است که بخواند نه قرآن اهل سنت را که خلیفه سوم آن را منتشر کرده است، جناب عسکری با تمام آن بغض و کینه که با فاتحین جهان اسلام و یاران جان فدای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داشت نتوانست کوچکترین ضعف برای آنان را از منابع صحیح و معتبری ثابت کند. لکن در پرخاش، بدگوئی، بدبینی، بدنویسی، بدعقیدتی، بدون دلیل، بدون مدرک، صدها درجه بالاتر از مقتدای خود عبدالله بن سبأ، نمره می‌گیرد،

### شبهه منع نقل و تدوین حدیث توسط خلفا

حال برویم به طرف کتاب اصلی سیری در صحیحین حجة الاسلام محمد صادق نجمی.

«مسلمانان از نظر کتابت و تدوین حدیث به دو دسته متمایز تقسیم گردیده‌اند که عده‌ای طرفدار نوشتن حدیث (علی رضی الله عنه و پیروان آن حضرت) و عده دیگر مخالف کتابت حدیث (ابوبکر رضی الله عنه و پیروانش)<sup>۱</sup>. تدوین حدیث در زمان علی رضی الله عنه با استناد صحیح بخاری و امام باقر و طومار علی رضی الله عنه به استناد رجال نجاشی ترجمه احمد ابن عذافر» و آمار و طبقات نویسندگان حدیث و تدوین حدیث در دوران امام صادق رضی الله عنه و کتب اربعه

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۳۳.

این جوامع از دوران حضرت رضا علیه السلام مرجع و ملجأ شیعه در مسائل دینی و احکام بوده تا مرحوم کلینی متوفی سال ۳۲۹ کتاب کافی را تألیف و با اسلوب جدید و خاصی اخبار را در آن جمع‌آوری نموده»<sup>۱</sup>.

جواب:

بنده در تدوین حدیث و منع آن مفصلاً در صفحات گذشته بحث کرده‌ام. حالا آنچه محمد صادق نجمی در تدوین حدیث در میان شیعه «از صحیفه علی علیه السلام و امام باقر و طومار علی علیه السلام برای خود دلیل می‌گیرد» جای تاسف و حیرت است: مسأله اول: اینکه علی علیه السلام را با امام باقر در صف مذهب شیعه قرار داده. دوم: صحیفه علی علیه السلام را بنام طومار یا کتاب مدوّن در حدیث نام گذاشته. سوم: ضبط و جمع‌آوری حدیث ابوبکر الصدیق رضی الله عنه را به کتاب تذکرة الحفاظ مرجع داده بدون کامل کردن عبارت تذکرة الحفاظ. مسئله اوّل صحیفه: ابوجحیفه به علی علیه السلام می‌گوید: «هل عندکم کتاب؟ قال: لا إلا کتاب الله... أو ما فی هذه الصحیفة». «آیا با شما کتابی هست؟ فرمود: نه، مگر کتاب الله (قرآن) یا آنچه در این صحیفه است». من گفتم: در صحیفه چه چیزی وجود دارد؟ فرمود: «العقل (دیه) و ترغیب در آزاد کردن اسیر از زندان اسارت و اینکه مسلمان در عوض کافر نباید کشته شود»<sup>۲</sup>. و عبارت این روایت در باب حرم، ص ۲۵۲، مدینه این است ابراهیم نیمی از پدر خود و او از علی علیه السلام روایت کرده «ما عندنا شیء إلا کتاب الله وهذه الصحیفة عن النبی صلی الله علیه و آله». «در نزد ما غیر از کتاب الله و این صحیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی دیگری موجود نیست». دوم: هر کسی در مدینه بدعتی را ایجاد کرد یا بدعت‌گذاری را پناه داد بر آن کس لعنت الله تعالی و ملائکه و تمام مردم باد و از آن کس عبادت سنت و فرض قبول نمی‌شود و پناه‌دادن مسلمین مساوی است (میان مرد و زن) پس اگر کسی عهد داد مسلمانی را نقض کند که بر آن لعنت الله و ملائکه و تمام مردم باد و از آن عبادت سنت و فرضی قبول نشود یا عدل به معنی فدیة

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۳۷.

<sup>۲</sup> - بخاری: باب کتابة العلم، ج ۱، ص ۲۱.

و کسی که دیگری را برای خود ارباب و آقا قرار بدهد بر آن هم لعنت الله و ملائکه و تمام مردم باد.<sup>۱</sup>

در تمام این ابواب و اطراف کلمه صحیفه و چند مسئله آمده که در مقدمه صحیح مسلم ص ۱۰ طبع پاکستان آمده که ابن عباس این صحیفه را طلب کرد و آنچه را که شیعه در این صحیفه بنام علی علیه السلام داخل کرده بودند ابن عباس آنها را محو (پاک) کرد و قسم خورد که علی علیه السلام اینها را نگفته و این صحیفه، را به اندازه یک ذراع تقریباً پنجاه سانت پرت کرد و فرمود: «قاتلهم الله أي علم أفسدوا». «الله تعالی ایشان را بکشد چون علم را فاسد کردند».

در نتیجه علی علیه السلام سنی بوده نه شیعه «و از صحیفه جواز کتابت حدیث ثابت می شود» و به یک صفحه کتاب گفته نمی شود و این قول نجمی که فرزند امام باقر است کتابی آورد بسیار بزرگ و درهم پیچیده که غلط است و صحت ندارد ثانیاً امام باقر علیه السلام مثل دیگران احادیث را مشابهاً از صحابه روایت می کرد چنانچه علامه الذهبی می گوید: ابو جعفر: «الإمام الثبت الهاشمي العلوي المدني أحد الأعلام -روي عن أبيه- وجابر بن عبدالله وأبي سعيد، وابن عمر وعبدالله بن جعفر وعدد وأرسل عن عائشه وأم سلمة وابن عباس وحدث عنه ابنه جعفر بن محمد وعمرو بن دينار والاعمش والاوزاعي وابن جريج وقره بن خالد وخلق، مولده سنة ست وخمسين (۵۶)، وروايته في سنن النسائي عن جده لأمه الحسن وكذا فيه روايته عن عائشة»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - الحدیث: و در باب: ذمة المسلمین وجوارهم واحده یسعی بها أدناهم، ج ۱، ص ۴۵۰، و باب إثم من عاهد ثم غدر، ج ۱، ص ۴۵۱. و باب فکاک الأسیر، ج ۱، ص ۴۲۸. و باب إثم من تبرأ من مواليه، ج ۱، ص ۱۰۰۰. و مسائل جراحات و دندان شتر اضافه شده و در باب مایکره من التعمق کتاب الاعتصام والتنازع والغلو فی الدین و البدع، ج ۲، ص ۱۰۸۴. در اینجا آمده «خطبنا علی منبر من آجر وعلیه سیف فیہ صحیفة معلقة». و در این روایت آمده که آن صحیفه در غلاف شمشیر بوده و در کتاب: الدیات، باب: لا یقتل مسلم بالكفر، ج ۲، ص ۱۰۲۰-۱۰۲۱.

<sup>۲</sup> - تذکرة الحفاظ: ج ۱، ص ۱۲۴.

و همچنان امام جعفر سنی بوده نه شیعه علامه الذهبی می‌گوید: «جعفر بن محمد بن علی ابن الشهید الحسین بن علی بن ابی‌طالب الهاشمی الامام ابو عبدالله العلوی المدنی الصادق أحد السادة الأعلام وابن بنت القاسم بن محمد وأم أمه هي أسماء بنت عبدالرحمن بن أبي بكر فلذلك كان يقول ولدني أبو بكر الصديق مرتين، حدث عن جده القاسم وعن أبيه أبي جعفر الباقر وعبيدالله بن أبي رافع وعروة بن الزبير وعطاء ونافع وعدة، وعنه مالك والسفيايان وحاتم بن إسماعيل ويحيى القطان وابوعاصم النبيل وخلق كثير، قيل: مولده سنة ثمانين (۸۰) فالظاهر أنه رأى سهل بن سعد السعدي، وثقه الشافعي ويحيى بن معين وعن أبي حنيفة قال: ما رأيت أفقه من جعفر بن محمد». و حفص بن غياث از اياشن روايت می‌کند: «ما أرجو من شفاعتي لي ﷺ شيئاً إلا وأنا أرجو من شفاعته أبي بكر مثله لقد ولدني مرتين». به همان اندازه که به شفاعت علی امیدوارم به همان اندازه هم از شفاعت ابوبکر امیدوارم چون ایشان به دو واسطه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر مرا بدنیا آورده است.<sup>۱</sup>

جناب نجمی و مرتضی عسکری و نجم‌الدین طوسی و تیجانی و ... بدانید حساب شما از این ائمه جدا است «بی‌فائده زحمت نکشید، ائمه شما کسانی هستند که خلیفه سوم عثمان ذی‌النورین را شهید و از ترس انتقام توسط علی ﷺ قبل از همه با او بیعت کردند و زمانی‌که علی ﷺ برای انتقام خون عثمان ﷺ تصمیم گرفت آنها جنگ جمل را به راه انداختند و بعداً تا علی ﷺ را به شهادت نرسانیدند از پا ننشستند».

ائمه شما عبارتند از یزید بن معاویه و محمد بن مسلم و ابوبصیر و هشام بن حکم شاگرد ابوشاکر زندق و حمران بن اعین که گفته: الله تعالی در طائف با علی گفتگو کرده<sup>۲</sup>. و هاشم بن ابی‌عمار که به دروغ از علی ﷺ روایت می‌کند که ایشان گفته‌اند من چشم و دست و پهلوی الله تعالی هستم<sup>۳</sup>، و زراره بن اعین که امام جعفر صادق او را سه مرتبه لعن و نفرین کرده<sup>۴</sup>. آری اینها ائمه شما هستند.

<sup>۱</sup> - تذکرة الحفاظ: ج ۱، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۳۲۲.

<sup>۳</sup> - الصغار بصائر الدرجات: ص ۸۱، منشورات الاعلمی تهران.

<sup>۴</sup> - به رجال کشی: ص ۱۳۳ در ترجمه زراره، نگاه کنید.

و درباره زراره، امام جعفر فرموده: «نعم: زراره شر من اليهود و النصارى»<sup>۱</sup>. امام شما بعد از ایشان محمد بن یعقوب کلینی است که از اینها و از عفر یک مجموعه برای شما تألیف کرده و شما کجا و سیزده معصوم کجا. از این دعوی بلاعمل دست بردارید. محمد صادق نجمی می گوید: تدوین حدیث در میان سنی‌ها ممنوع بوده و در عهد ابوبکر هم چنین بود در مورد عهد عمر ابومنذر گفته: ای عمر، برای اصحاب رسول خدا در دسر و ناراحتی نباش چون عمر سه نفر از محدثین معروف را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد تا کشته شدن این سه نفر به صورت حبس نظری زندگی می کردند<sup>۲</sup>.

جواب:

بنده جواب این همه تلبیسات را با عبارات کامل و تحقیق سند و استناد به کتب معتبر مفصلاً (بدون طرفداری از مذهبی و از کسی) داده‌ام.

دقت کنید که جناب نجمی مثل برادران خود عسکری و طبسی و کاردان و تیجانی مقلد است به صفحه پنج تذکره الحفاظ با سند منقطع حواله می دهد لیکن صفحه چهارده تذکره الحفاظ را نگاه نمی کند که عمر رضی الله عنه می فرماید: «إِنِّي قَدْ بَعَثْتُ عَمَارًا أَمِيرًا، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ مُعَلِّمًا وَوَزِيرًا، وَهُمَا مِنَ الثُّجَبَاءِ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَأُحُدٍ، فَاقْتَدُوا بِهِمَا، وَاسْمَعُوا مِنْ قَوْلِهِمَا، وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ عَلَى نَفْسِي». «همانا من برای شما عمار بن یاسر را به عنوان امیر و ابن مسعود را به عنوان معلم و وزیر فرستادم، ایشان اهل بدر و از برگزیدگان اصحاب محمد صلى الله عليه وآله هستند به ایشان اقتداء و از ایشان بشنوید من به عبدالله نیاز داشتم ولی شما را بر خود ترجیح دادم این شخص کیسه‌ی پر از علم است»<sup>۳</sup>.

صادق نجمی می گوید: ابومنذر گفت: پسر خطاب برای اصحاب رسول خدا در دسر و ناراحتی نباش<sup>۴</sup>.

جواب:

<sup>۱</sup> - رجال کشی: ص ۱۲۴.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۳۷ تا ۳۹.

<sup>۳</sup> - تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۴</sup> - با استناد صحیح بخاری: ج ۶، باب الاستئذان.

این استناد در صحیح بخاری در باب استئذان وجود ندارد البته نجمی عبارت را به طور عمدی یا غیرعمدی قطع کرده و در اصل این جمله در صحیح مسلم روایت شده است بعد از سخن ابومنذر، عمر رضی الله عنه جواب می‌دهد: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُتَبِّتَ» «از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من چیزی شنیدم و دوست داشتم که در آن موضوع مطمئن باشم»<sup>۱</sup>.

ولی جناب نجمی، یا به طور عمدی آخر عبارت را حذف کرده یا مقلدانه و بدون تحقیق از دیگران آن عبارات را نقل کرده است.

محمد صادق نجمی می‌گوید: ابوسلمه به ابوهریره گفت: «آیا در زمان عمر نیز مانند امروز در حدیث گفتن آزاد بودی؟» ابوهریره در جواب وی گفت: اگر در زمان عمر حدیث نقل می‌نمودم جواب مرا با تازیانه می‌داد»<sup>۲</sup>.

جواب:

اولاً: این قول را الدروردی از محمد بن عمرو روایت کرده و علامه الذهبی در «میزان الاعتدال» از امام احمد بن حنبل نقل کرده که ایشان گفته‌اند: «الدروردی عبدالعزیز بن محمد إذا روی عن حفظه و لیس بشيء جاء بأباطیل». و ابوحاتم گفته: «لا یجتمع به» او چیزی نیست و، وهم دارد...! پس در نتیجه از روایت ایشان حجت گرفته نمی‌شود<sup>۳</sup>. یحیی بن معین می‌گوید: «مردم از حدیث او پرهیز می‌کنند» پس الدروردی و محمد بن عمرو متکلم فیہ هستند<sup>۴</sup>.

ثانیاً: این وظیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود که در روایت احادیث به نام پیامبر صلی الله علیه و آله تحقیق و احتیاط لازم را مبذول نماید تا برای فرصت‌طلبان مجال حدیث ساختن نباشد و همچنان علی رضی الله عنه اگر از کسی حدیثی می‌شنید او را قسم می‌داد و بعد از قسم حدیث او را تصدیق می‌کرد ولی ابوبکر صدیق حدیث او را مطلقاً تصدیق و قبول

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: باب الاستئذان، ج ۲، طبع پاکستان، ص ۲۱۱.

<sup>۲</sup> - استناد به تذکرة الحفاظ: ج ۱، ص ۷، سیری در صحیحین، ص ۳۹.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۶۳۴.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۶۷۳.



می‌کرد.<sup>۱</sup> قضیه‌ی قرظه و ابوموسی و ... همه حکایت از احتیاط بیش از حد در نقل حدیث دارد چنانچه بعد از خلفاء اربعه رضی الله عنهم فرصت طلبان و رجالیانی مثل جابر جعفی و زراره و حمران بن اعین و ابان بن ابی‌عیاش و ... که میدان را خالی دیدند احادیث بسیاری جعل کردند و آنها را درمیان مردم رواج دادند همین عمل سبب شد که در اواخر قرن تابعین علماء اهل سنت همت گمارند برای جمع‌آوری احادیث و تحقیق اسناد، قلم بدست بگیرند و فتوی دهند که «الإسناد من الدین لولا الإسناد لقال من شاء ما شاء». «تحقیق و بحث در مورد سند (روایات) جزء دین است اگر این طور نباشد هر کسی هر چه بخواهد، می‌گوید»<sup>۲</sup>. و یا اینکه بگویند: «إن هذا العلم دین فانظروا عمن تأخذون دینکم». «این علم (حدیث) دین است پس دقت کنید که از چه کسانی دین خود را یاد می‌گیرید»<sup>۳</sup>.

و این قضیه‌ی نجمی: که عمر رضی الله عنه سه نفر از محدثین معروف را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد و تا کشته‌شدنشان این سه نفر به صورت حبس نظری زندگی می‌کردند.<sup>۴</sup> سند منقطع و دروغ صریح و دنباله‌دار است. در حالی که عمر رضی الله عنه ابن مسعود را به عنوان معلم به کوفه و بصره فرستاد و فرمود: من به او نیاز داشتم ولی شما را بر خودم ترجیح دادم»<sup>۵</sup>.

نکته: بنده آنچه را که می‌نویسم برای آگاهی‌سازی اهل سنت است نه برای جواب نجمی و طبعی و کاردان زیرا که مذهب ایشان در حق صحابه از آواخر خلافت عثمان رضی الله عنه تا روز قیامت مشخص است.

در مورد زراره بن اعین امام جعفر صادق این الفاظ را به کار برده است: «لعن الله زرارة، إنه من أهل النار». و در جای دیگر گفته: «زرارة شر من اليهود والنصارى ومن قال إن الله ثالث ثلاثة!».

<sup>۱</sup> - تذكرة الحفاظ: ج ۱، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۲.

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۱.

<sup>۴</sup> - استناد به تذكرة الحفاظ: ج ۱، ص ۷ و ۱۴.

<sup>۵</sup> - احکام فی اصول الأحکام لابن حزم: ج ۱، ص ۲۵۶ و مجمع الزوائد: ج ۱، ص ۱۴۹.

ابوعبدالله<sup>ع</sup> زراره را لعنت کرده و در مورد او گفته: «او دوزخی است و بدتر از یهود و نصاری است»<sup>۱</sup>. علت نفرین امام جعفر صادق این بوده که ایشان به دروغ از امام ابوجعفر در ترجمه آیه: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ [الانشقاق: ۱۹]. روایت کرده که امام ابوجعفر گفت: «ای زراره مگر این امت بعد از پیغمبر خود طبقه‌ای را بعد از طبقه دیگر نسبت بامر فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) و فلان (عثمان) مرتکب نشده» یعنی این امت هم قدم خود را جای قدم امت‌های سابق گذاشت و بعد از پیغمبر خویش خلیفه بر حق را رها کردند و دنبال گوساله و سامری و فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) رفت<sup>۲</sup>.

و در حال حاضر جناب نجمی و مرتضی عسکری و نجم‌الدین طوسی و تیجانی و کاردان و ... مقلدین دائرة المعارف الاسلامیه لمستشرقین و جرجی زیدان و کریمی و لفلوتن و ادوار جرجس و جبرئیل جبور و کارل بروکمال و جولد تسیهر و ابوریه و عبدالحسین شرف‌الدین هستند. همین علت سبب گشته که اینها در استناد و نقل عبارت و کتب امانت و تحقیق سند را رعایت نکنند، و ما هم بحمد خدا و یاری او نه تنها هیچ مشکلی نداریم بلکه علماء اهل سنت روز به روز به خیانت‌های این افراد، آگاه‌تر می‌شوند.

### شبهه عدم روایت حدیث توسط صحابه

سائب بن یزید متوفای سال ۸۰ می‌گوید: من با سعد بن مالک از مدینه تا مکه همسفر شدم سعد در طول این سفر حتی یک حدیث هم از رسول خدا نقل ننمود و شعبی می‌گوید: یکسال با عبدالله بن عمر هم مجلس شدم در طول این یک سال هیچ حدیثی از رسول خدا بازگو نکرد<sup>۳</sup>.

جواب:

بنده بارها گفته‌ام که ایشان در نقل عبارت و استناد کردن امین نیستند.

<sup>۱</sup> - رجال کشی: ص ۱۴۲ و ۱۳۳ در ترجمه‌ی زراره.

<sup>۲</sup> - اصول کافی: کتاب الحجّة، روایت شماره ۱۰۹۶، ج ۲، ص ۲۸۱.

<sup>۳</sup> - استناد به سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۴، و بخاری کتاب: الخبّار الأحاد باب خبر المرأة الواحدة، ج

۲، ص ۱۰۷۹، در سیری در صحیحین: ص ۴۰.

از سه روایتی که به ترتیب اصلاح شده یک روایت نقل کرده است و روایت دیگر جا مانده که باید ذکر و ترجمه شود در باب التوقی (احتیاط و محافظه) فی الحدیث عن رسول الله ﷺ روایت عبدالرحمن از زید ابن ارقم و ایضا روایت شعبی از ابن عمر رضی الله عنهما و روایت سائب بن یزید از سعد بن مالک به ترتیب چنین آورده است که عبدالرحمن می‌گوید: گفتیم به زید ابن ارقم که برای ما از رسول الله ﷺ حدیث بیان کن زید در جواب گفت: «کبرنا ونسینا والحدیث عن رسول الله ﷺ». «ما از نظر عُمر پیر و مسن شده‌ایم و فراموش کرده‌ایم». و نقل حدیث از رسول الله ﷺ سخت است. و در همین باب از انس بن مالک روایت نموده‌اند ایشان وقتیکه از رسول الله ﷺ حدیثی روایت می‌کرد و فارغ می‌شد می‌گفت: «کما قال رسول الله ﷺ». «همانگونه که رسول الله ﷺ فرموده است». و در همین باب از عمرو بن میمون روایت کرده‌اند که ایشان فرموده‌اند: من در بعد از ظهر روز پنج‌شنبه‌ها نزد عبدالله بن مسعود می‌رفتم و یکبار از ایشان نشنیدم که بگوید: قال رسول الله ﷺ. اتفاقاً در بعد از ظهری فرمود: قال رسول الله ﷺ بعد من به طرف ایشان نگاه کردم او را در حالی دیدم که دکمه‌های پیراهنش باز، هر دو چشمش پر از اشک، و رگهای گردنش باد کرده‌اند. می‌گوید: «أودون ذلك، أو فوق ذلك، أو قریباً من ذلك أو شیبهاً بذلك». یعنی: «از بس می‌ترسید که مبدا چیزی خلاف آنچه را که رسول الله ﷺ فرموده گفته باشم. می‌گفت: یا کم‌تر از این گفته من، یا زیادتر از این گفته من، و یا نزدیک گفته من، یا شبیه گفته من». این است ایمان اصحاب‌هایی که مو به مو به گفتار و کردار پیامبر ﷺ عمل می‌کردند: و علت آن همه خوف و احتیاط در روایت الفاظ حدیث رسول الله ﷺ است. در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ فرموده: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «کسی که بر من عمداً دروغ ببندد باید اول جای خود را در دوزخ آماده سازد». این فضیلت احتیاط را الله تبارک و تعالی نصیب علمای محدث اهل سنت گردانیده است بالخصوص مؤلفین کتب صحاح سته فن اسماء الرجال این بود و علت حدیث نه گفتن سائب از سعد بن مالک و شعبی از ابن عمر این بود نه آنچه را که نجمی مغرض می‌گوید.

### شبهه ممنوعیت نوشتن و تدوین حدیث در عهد عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنهما

صادق نجمی می‌گوید. ممنوع بودن کتابت و تدوین حدیث در عهد عمر.

جواب:

«جناب نجمی در این عبارت خود تلبیس نموده در حالیکه کتابت غیر از تدوین است کتابت حدیث در زمان پیامبر ﷺ و بدستور ایشان جایز و صادر شده مثل مکتوب عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما و ابوشاه رضی الله عنه و صحیفه علی رضی الله عنه اما تدوین حدیث بصورت کتاب در عصر پیامبر ﷺ و صحابه نبوده و قضیه‌ی مشهور عمر رضی الله عنه با صحابه برای تدوین حدیث از نظر سند منقطع است زیرا که تولد عروه بن زبیر زمانی بوده که شش سال از خلافت عثمان رضی الله عنه گذشته بود.<sup>۱</sup> ثانیاً: در این قضیه علت هم بیان شده که اهل کتاب چنین کاری را نمودند و کتاب خدا را ترک کردند.<sup>۲</sup> و عمر رضی الله عنه مردم را به تعلیم حدیث امر می‌کرد و می‌فرمود: «سَيَأْتِي قَوْمٌ يُجَادِلُونَكُمْ بِشَهَاتِ الْقُرْآنِ فَخَذُّوهُمْ بِاللِّسَانِ، فَإِنَّ أَصْحَابَ السُّنَّةِ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». «قومی می‌آید و با شما و با متشابهات قرآن جدال می‌کنند شما ایشان را با بیان حدیث بفهمانید، اصحاب حدیث به کتاب الله عَزَّ وَجَلَّ عالم‌ترند».<sup>۳</sup>

محمد صادق نجمی در مورد حدیث در عهد عثمان می‌گوید:

«دوران خلافت دوازده ساله‌ی عثمان از دوران‌های تاریک و نکبت‌بار در تاریخ اسلام است».<sup>۴</sup>

جواب:

«نه تنها دوران عثمان رضی الله عنه بلکه دوران ده ساله بعد از هجرت پیامبر ﷺ و دوران دو خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله برای یهودی‌های بنی قریظه و بنی نضیر و بعد برای عبدالله بن سبا (ابن السوداء) و همراهانش، به سبب حسودی آنها، دوران تاریک و ذلت‌باری بوده اما در حق مسلمانان دوران درخشان و برکت‌باری بوده در این مدت با برکت روح اسلام و حق و عدالت و وسعت قلمرو حکومت اسلام به اوج اعلا‌ی خود رسید، و بیت‌المال مسلمانان و حقوق آنها به چندین برابر رسید حتی دشمنان اسلام مثل

<sup>۱</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۱۶۵.

<sup>۲</sup> - جامع بیان العلم لابن عبدالله: ج ۱، ص ۷۸.

<sup>۳</sup> - الإحکام فی أصول الأحکام لابن حزم: ج ۱، ص ۲۵۷.

<sup>۴</sup> - سیری در صحیحین: ص ۴۰.

عبدالله بن سبأ و پیروان او، از این دریای رحمت و نعمت و حلم و عدالت خلیفه سوم به جای شکر و سپاس، به حسادت و عداوت سربلند کردند، و یکی از آثار و یادگاری جاودانه خلافت ایشان، جمع و ترتیب و تدوین و انتشار قرآن پاک است که شما آن را یقیناً نمی‌خوانید و منتظر قرآن مهدی هستید، مراجعه بکنید به اصول کافی خود».

صادق نجمی می‌گوید: عثمان بالای منبر علناً نقل حدیث را ممنوع نمود<sup>۱</sup>.

جواب:

«چنین چیزی در مسند امام احمد موجود نیست».

### اتهامات نجمی بر معاویه رضی الله عنه و جواب آنها

محمد صادق نجمی می‌گوید: در دوران معاویه علناً و در بالای منبر نقل هر نوع حدیث را به استثنای حدیث‌هایی که در عهد عمر نقل می‌گردید ممنوع اعلام نمود<sup>۲</sup>.

جواب:

بنده گفته بودم که ایشان در نقل و استناد: امین نیستند حال عبارت مسلم را بخوانید: «فأمر معاوية رجلاً أن يبيعها في عطيات الناس فتسارع الناس في ذلك فبلغ عبادة بن الصامت فقام فقال: إني سمعت رسول الله ﷺ نهى عن بيع الذهب بالذهب الحديث سواء بسواء عينا بعين فمن زاد أو ازداد فقد ربي، فرد الناس ما أخذوا، فبلغ ذلك معاوية فقام خطيباً فقال: ألا ما بال رجال يتحدثون عن رسول الله ﷺ أحاديث قد كنا نشهده ونصحه فلم نسمعها منه فقام عبادة فأعاد القصة ثم قال: لنحدثن بما سمعنا من رسول الله ﷺ وإن كره معاوية أو قال وإن رغب ما أبالي أن لا أصحابه في جنده ليلة سوداء»<sup>۳</sup>.

در یک غزوه معاویه رضی الله عنه امیر بود و اموال زیادی به غنیمت گرفته بودند و در اموال و غنیمت‌ها ظرف‌های نقره هم موجود بود معاویه رضی الله عنه به یکی امر نمود که این ظروف را به صورت نسیه بفروشد تا زمانی که حقوق بگیرند و مردم هم به سرعت این معامله را انجام دادند بعد این خبر به عباده بن صامت رسید و ایشان حدیث مرفوع ربا را بیان

<sup>۱</sup> - استناد شده به مسند امام احمد: ص ۳۶۳، سیری در صحیحین: ص ۴۱.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: باب النهي عن المسئلة و باب الصرف ربيع الذهب، سیری در صحیحین: ص ۴۱.

<sup>۳</sup> - الحديث مسلم باب الربا: ج ۲، ص ۲۴.

نمودند بعد از بیان حدیث مردم معامله ظروف را تا زمان حقوق گرفتن فسخ کردند سپس معاویه مردم را بر سر منبر خطاب کردند و گفتند که ما در مجالس رسول الله ﷺ حاضر و همراه او بوده‌ایم این حدیث را ما از ایشان شنیده‌ایم. عبادۀ بار دیگر حدیث را بیان نمود و گفت: ما هر چه از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم آن را می‌گوییم اگرچه معاویه آنرا مکروه بداند یا بینی او به خاک مالیده شود من پروایی ندارم که به همراه لشکر او یک شب تاریک همراهی نمی‌کنم.

این بود اصل ماجرا، نه آنکه نجمی گفته و استناد نادرست کرده بلکه عمل معاویه ﷺ برعکس گفته نجمی است. «قال معاویة: اکتب لِي بِشِيءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكُتِبَ إِلَيْهِ أَنِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا قِيلَ وَقَالَ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ»<sup>۱</sup>. معاویه ﷺ برای مغیره بن شعبه نامه فرستاد و فرمود: آنچه از رسول الله ﷺ شنیده‌اید برای من بنویس. پس مغیره برای او نوشت که من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که فرمود: الله تعالی برای شما سه چیز را منع کرده است قیل و قال (اختلاف) و ضایع کردن اموال (خرج کردن اموال بدون فایده) سؤال کردن بسیار (بدون ضرورت). و در روایت دوم چنین آمده: «سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ ثَلَاثًا وَنَهَى عَنْ ثَلَاثٍ حَرَّمَ عُقُوقَ الْوَالِدِ وَوَأَدَ الْبَنَاتِ وَلَا وَهَاتِ وَنَهَى عَنْ ثَلَاثٍ قِيلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». «همانا الله تعالی سه چیز را حرام و از سه چیز نهی کرده: نافرمانی پدر و زنده به گور کردن دختر و بی‌حکمتی را حرام کرده و از قیل و قال (اختلاف) و سؤال بی‌جا و بی‌فایده و ضایع کردن مال نهی کرده است»<sup>۲</sup>.

محمد صادق نجمی می‌گوید: معاویه برای تمام کارکنان و فرماندارانش بطور هماهنگ و طی بخشنامه‌ای چنین نوشت: من خود را از کسانی که درباره فضیلت ابوتراب ﷺ و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری الذمه نمودم و از وی حمایت نمی‌کنم. و کسانی که در فضائل سه خلیفه و صحابه حدیث نقل کنند از جائزه‌ها و عطیه‌های

<sup>۱</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۷۶.

<sup>۲</sup> - مسلم: باب «كثرة المسائل من غير حاجة ولا نهي عن منع وهات والامتناع من أداء حق لزمه أو طلب مالا يستحقه»، ج ۲، ص ۷۶.

مخصوص معاویه برخوردار می‌شدند و طرفداران علی از سهمیه‌ی بیت المال محروم می‌گشتند. و همچنان دوران خلافت بیست و یک ساله عبدالملک بن مروان که در اذیت شیعه دست کمی از معاویه نداشت پس از مدتی که از روش معاویه و عمالش درباره‌ی جعل حدیث و درباره‌ی فضائل سه خلیفه و صحابه گذشت معاویه به استانداران و مسئولانش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: «مراقب باشید که هر کس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچک‌ترین دلیل بر این اتهام پیدا شود اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت المال قطع نمائید»<sup>۱</sup>.

جواب:

«جناب نجمی، برای ثبوت ادعای شخصی خود به منبع و مصادر صحیح و معتبر از تاریخ اسلام نتوانست استناد کند در پایان بحث مجبور شده به شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید معتزلی و شیعه استناد داده و ایشان در عداوت با صحابه اگر از شما مافوق نباشند دست کمی از شما ندارند و بنده پیش‌تر گفته‌ام که حساب شما از حساب اهل بیت جدا است و میان شما و آنها فاصله زمین تا آسمان است.

### روابط میان بنی‌امیه و خلفای ثلاثه و بنی‌ابوطالب

حال بنده یک خلاصه‌ای از تعلقات و روابط میان بنی‌امیه و خلفای ثلاثه و بنی‌ابوطالب را بقید قلم در می‌آورم تا حقیقت شما کمی بیشتر روشن گردد.

۱- زندگی دوستانه و بیعت علی علیه السلام با خلفاء ثلاثه در تمام مذاهب هفتاد و سه‌گانه مشهور و اظهر من الشمس است.

۲- علی علیه السلام عمر رضی الله عنه را داماد خود کرده و این قضیه در تمام تاریخ دنیا به ثبت رسیده «علی رغم أنف من أنکر أو سخط أو تأول».

۳- علی رضی الله عنه عضو مجلس شوری خلفای ثلاثه بوده.

۴- علی رضی الله عنه مفتی بدون تقیه در زمان خلفای ثلاثه بود.

۵- دفاع علی رضی الله عنه از خلیفه سوم و جوابش از طرف خلیفه به گروه جاهلان قبائل و حزب عبدالله بن سبا، بر مسلمین جهان مخفی نیست.

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۴۲-۴۴ نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱، ص ۴۴-۴۶.

- ۶- برای علی علیه السلام مدعیان انتقام خون خلیفه سوم از باغی‌های گروه سبأئیه مشخص نبود و مقتولین‌شان را در جنگ جمل شهید و بر حق و به حجت دانسته<sup>۱</sup>.
- ۷- علی علیه السلام به قعقاع بن عمرو دستور داد تا به هر یک از دو نفری که به ام‌المؤمنین عایشه صدیقه کلمات بی‌ادبانه‌ای گفته بودند، بعد از جنگ جمل صدتازیانه بزند و لباسشان را بکشد<sup>۲</sup>.
- ۸- و همچنان عمار بن یاسر رضی الله عنه کسی را که به ام‌المؤمنین کلمه بدی گفته بود به او رو کرد و گفت: «أُسکت مقبوحاً منبوحاً»<sup>۳</sup>. «علی سخط من سخط من ذلك». و علی علیه السلام: عمرو بن جرموز قاتل زبیر را بشارت دوزخ داد و فرمود: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: قاتل پسر صفیه را مژه‌های دوزخ بده<sup>۴</sup>.
- ۹- علی علیه السلام به قاتلین خلیفه سوم در ذیقار فرمود که فردا حرکت می‌کنم و کسی از آنها اجازه ندارند که با کاروان من بیایند<sup>۵</sup>.
- ۱۰- علی علیه السلام در ذیقار خطبه‌ای ایراد فرمودند و در این خطبه مناقب و اوصاف پر افتخار خلفاء ثلاثه را بیان نمودند<sup>۶</sup>.
- ۱۱- علی علیه السلام به منزل ام‌المؤمنین عایشه صدیقه در بصره تشریف آوردند و اداء احترام نمودند و تمام لوازم سفری ایشان از بصره به مدینه را مهیا و در اختیارشان قرار دادند<sup>۷</sup>.
- ۱۲- صلح و دوستی امام حسن و حسین با معاویه در تاریخ اسلام و کفر به ثبت رسیده است.

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية لابن كثير: ج ۷، ص ۲۳۹.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۴۶.

<sup>۳</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۷.

<sup>۴</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۵۰.

<sup>۵</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۹.

<sup>۶</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۸.

<sup>۷</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۴۶.



۱۳- امام حسن و حسین علیهما السلام بعد از صلح با معاویه رضی الله عنه: هر چند وقت یک بار نزد ایشان می‌آمدند و معاویه رضی الله عنه برایشان اکرام و احترام فوق‌العاده قائل بود و می‌گفت: مرحباً و اهلاً. و در یکی از روزها دویست هزار درهم به آنها داد<sup>۱</sup>. و روزی امام حسن به حسین و عبدالله بن جعفر فرمود: که در روز اول ماه آینده هدایای معاویه رضی الله عنه می‌رسد و در همان روز هدیه‌ها رسیدند و این سه نفر بعد از ادای دیون خود اموال باقی‌مانده را بر اهل و عیان و پیروان خود تقسیم نمودند<sup>۲</sup>.

۱۴- معاویه رضی الله عنه به امیر مدینه مروان بن حکم دستور داد که به جوانان قریش حقوق بدهند روزی علی بن حسین نزد مروان رفت و ایشان از او پرسیدند که نام شما چیست؟ گفتم: علی بن حسین فوراً برای من حقوق مقرر نمود<sup>۳</sup>. و همچنان عقیل بن ابی‌طالب هدایا و هبه از معاویه دریافت می‌نمود و در یکی از روزها معاویه به ایشان صد هزار درهم داد<sup>۴</sup>. و معاویه رضی الله عنه اول کسی بوده که به حسین یک میلیون بخشش عنایت نموده و به هر یک از حسنین، ابن عباس و عبدالله بن جعفر هر سال یک میلیون حقوق می‌داد<sup>۵</sup>. معاویه رضی الله عنه برای امام حسین رضی الله عنه هر سال یک میلیون دینار بغیر از هدایا، از اجناس مختلف می‌فرستاد<sup>۶</sup>.

۱۵- و امام حسن و حسین پشت سر مروان بن حکم نماز می‌خواندند.

۱۶- مدائنی از ابراهیم و او از جعفر بن محمد باقر روایت نموده که مروان بن حکم شش هزار دینار به علی بن حسین قرض داده تا به مدینه بیاید و به وقت موت به پسر خود عبدالملک وصیت نمود که این قرض را از علی بن حسین نگیرد بعداً زین‌العابدین این مال را برای عبدالملک ارسال نمود و ایشان دوباره برای علی بن حسین این مال را

۱- البدایة والنہایة: ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- جلاء العیون مجلسی: ص ۳۷۶.

۳- الکافی فی الفروع کتاب العقیقه باب الأسماء و لکنی: ج ۶، ص ۱۹.

۴- الأمام طوسی: ج ۲، ص ۳۳۴، طبع نجف.

۵- شرح ابن ابی‌الحدید: ج ۲، ص ۸۲۳.

۶- مقتل ابی‌مخنف: ص ۷.

فرستادند و علی امتناع می‌ورزید پس عبدالملک بسیار اصرار کردند تا علی بن حسین پذیرفت.<sup>۱</sup>

۱۷- در سال پنجاه و یک امام حسین در غزوه القسطنطنیه (در زمان امارت معاویه رضی الله عنه) با یزید بن معاویه همراه بود.<sup>۲</sup>

۱۸- این موضوع به تواتر رسیده و بیشتر از هشتاد بار آمده که علی رضی الله عنه بالای منبر کوفه می‌فرمود: «خیر هذه الأمة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر»<sup>۳</sup>.

۱۹- نام فرزندان علی رضی الله عنه، ۱- ابوبکر، (در کربلا شهید شد و اسم مادر او لیلی بنت مسعود بود)، ۲- عمر (و اسم مادر او ام‌حبیبه بنت زمعه است.) و ۳- عثمان بود. (و اسم مادر او ام‌البنین بنت حرام است.) علی رضی الله عنه چهارده پسر و هفده دختر داشته و در زمان شهادت چهار زن در نکاح او بوده، و دختر او ام‌کلثوم بنت فاطمه رضی الله عنها در نکاح عمر بن الخطاب بوده و پسران او بنام عباس و جعفر و عبدالله و عثمان و عبیدالله و ابوبکر با امام حسین در کربلا شهید شدند، و شیعیان از آنها نام نمی‌برند، و اسم مادر محمد ابن حنیفه، خوله بنت جعفر بن قیس بود و از قبیله بنی‌حنیفه بود و این قبیله در زمان خلافت ابوبکر صدیق مرتد گشتند و ابوبکر صدیق دستور جهاد دادند و خالد بن ولید را امیر لشکر برای حمله بر آنها آماده کرد و پیروز گشت و خوله جزء اسیران بوده و به سهم علی رضی الله عنه افتاد.<sup>۴</sup> و دوباره در کتب شیعه آمده که علی و حسن و حسین و اولادهایشان پسران خود را ابوبکر و عمر و عثمان اسم می‌گذاشتند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۸، ص ۲۵۸، که ابن کثیر از امام شافعی و او از جعفر بن محمد باقر روایت نموده است.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۸، ص ۱۵۱.

<sup>۳</sup> - رواه البخاري وغيره، حملة الإسلام الأوّلون لمحّب الدين الخطيب: ص ۱۲.

<sup>۴</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۳۳۲.

<sup>۵</sup> - اعلام الوري طبرسي: ص ۲۰۳ تا ۲۱۳. الارشاد للمفيد: ص ۱۸۶، تاريخ يعقوبي: ج ۲، ص ۲۱۳ تا ۲۲۸، مقاتل الطالبين لابي الفرج الاصفهاني: ص ۱۴۲ و ۷۸ و ۱۱۹، كشف الغمّة لأربلي: ج ۲، ص ۶۴، جلال‌العيون للمجلسي: ص ۵۸۲، و منتهي الامال: ج ۱، ص ۲۴۰ والتنبیه والاشرف للمسعودي الشيعي: ص ۲۶۳.

و رمله دختر علی علیه السلام در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود.<sup>۱</sup> خدیجه دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود.<sup>۲</sup>  
و یک دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالملک بن مروان اموی بود.<sup>۳</sup>  
و سکینه دختر حسین علیه السلام در نکاح زید بن عمرو بن عثمان علیه السلام بود.<sup>۴</sup>  
و نفیسه دختر زید بن حسن بن علی علیه السلام در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود.<sup>۵</sup>

و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأموی بود<sup>۶</sup> و این حسن مثنی به همراه عموی خود حسین در واقعه کربلا به شدت مجروح گشت. خلاصه: شش نفر از نوه‌های امام حسن در نکاح امویهای بزرگ بوده‌اند حتی اصحاب انساب بیشتر از بیست مصاهره و قرابت میان اموی‌ها و علی و اولاد او به ثبت رسانیده‌اند و همچنان بنی‌هاشمی‌ها با دختران اموی‌های بعد از معاویه علیه السلام و علی علیه السلام وصلت نکاحی داشته‌اند که از محققین تاریخ مخفی نیست.

و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله اکبر بن عمرو بن عثمان بود و ام‌کلثوم دختر جعفر ذی جناحین در نکاح حجاج بن یوسف بوده.<sup>۷</sup>  
خود علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام امامه دختر ابوالعاص و نوه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر زینب را نکاح کرد.

<sup>۱</sup> - الارشاد للمفید: ص ۱۸۶، اعلام لوری طبرسی: ص ۲۰۳.

<sup>۲</sup> - الاعلام طبرسی: ص ۶۷ و ارشاد مفید: ص ۶۸.

<sup>۳</sup> - البدایة والنہایة: ج ۹، ص ۶۹.

<sup>۴</sup> - نسبت قریش للزبیری: ج ۴، ص ۱۲۰ و المعارف لابن قتیبه: ص ۹۴ و جمهرة أنساب العرب: ج ۱، ص ۸۶۰. و طبقات ابی‌سعد: ج ۶، ص ۳۴۹.

<sup>۵</sup> - عمدة الطالب في أنساب أبي‌طالب: ص ۷۰ و طبقات ابن سعد: ج ۵، ص ۲۳۴.

<sup>۶</sup> - جمهرة أنساب العرب.

<sup>۷</sup> - حملة رسالة الإسلام الأولون: ص ۱۱.

حال خوانندگان! میان گفته‌های نجمی و ابن ابی‌حدید و نقل تاریخی صحیح مقایسه کنید فکر کنید و انصاف را حاکم و قاضی قرار بدهید و منابع و مصادر هر یک را مورد بحث و بررسی قرار دهید، حق و واقعیت خود به خود ظاهر و باطل و کاذب خجل و شرمنده خواهد گردید.

«وما علينا إلا البلاغ، وما على الكاذب إلا الخجل».

### ایجاد شک و شبهه در تاریخ تدوین حدیث و جواب آن

محمد صادق نجمی می‌گوید: آنها تاریخ تدوین حدیث را نزد اهل سنت مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و بعد از ایشان حسن صدر متوفای ۱۳۵۴ تاریخ تدوین حدیث را در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز و جمع‌آوری ابوبکر بن حزم و ابن شهاب زهری که امام بخاری در صحیح خود نقل نموده، مشکوک دانسته و رد کرده‌اند و اختلاف در اقوال علماء و مورخین اهل سنت و عدم وجود کتاب مدون در حدیث را دلیل و علت شک و تردید خود گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

جواب:

تدوین حدیث به صورت مجموعه کتاب به اتفاق اهل سنت در اواخر عصر تابعین آغاز گردید. علامه ابن حزم در «الأحكام في اصول الأحكام» می‌نویسد: اولین کسی که در جمع حدیث تألیف را شروع کرد حماد بن سلمه در بصره (متوفای ۱۶۷) و معمر متوفای ۱۵۳ در یمن و مالک متوفای (۱۷۹) در مدینه بودند.<sup>۲</sup> و ابن حجر اسم عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج را در مکه و ربیع بن صبیح را در بصره و علمای دیگر را که هم‌عصر بوده‌اند اضافه نموده و علامه ذهبی اسم سعید بن عروب را ذکر نموده که در بصره به تدوین حدیث مشغول بوده و احمد بن حنبل می‌گوید که سعید بن عروب کتابی نداشته بلکه احادیث را حفظ می‌کرد، و امام بخاری می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم دستور داد که احادیث را بنویسد، خلاصه بحث این است که همه این اقوال بجای خود صحیح‌اند و از مجموع آن، نتیجه می‌گیریم که در اواخر عصر تابعین تدوین حدیث به صورت کتاب آغاز گردید و علت اصلی تدوین حدیث در

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۴۴ تا ۴۶.

<sup>۲</sup> - الإحكام في أصول الأحكام: امام ابن حزم، فصل في فضل الاكثار من الرواية للسنن: ج ۱، ص ۲۵۵.

این عصر، شیوع بدعتها و مسائل قدر و جبر و اعتزال و حدیث‌سازی برای منافع دنیوی و مذهب‌سازی در حد وسیع از هر طرف بود به این خاطر علمای محدث اهل سنت قیام نمودند، قلم برداشتند و برای روایت حدیث شرایطی قائل شدند و مطابق شرایط مذکور احادیث را از اشخاص مشهور و معتبر بدون نقل از صحائف و کتب روایت نمودند حتی آن مجموعه صحف و کتب مدوّن «کأن لم یکن» تلقی شدند یا حداقل به شهرت نرسیدند «إلا ما شاء الله»، و از آن همه کتاب. امام مالک و مصنف ابوبکر بن ابی شیبه مشهورند. امام بخاری از امام مالک فقط از طریق عبدالله بن یوسف روایت نموده نه از کتاب او و همچنان از خود ابوبکر بن ابی‌شیبه حفظاً (شفاهاً) روایت دارد نه از کتاب او حتی روایت عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده از کتاب جدش و عبدالله بن عمرو بن العاص بوده: درجه نقل او از قوت صحت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار نیست زیرا احتمال خطر در صحف و کتب آن زمان یاد بود مثل صحیفه علی علیه السلام که مبتدعین آن را پر از خرافات خود نمودند و ابن عباس همه را محو نمود و فرمود «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَيَّ عِلْمٍ أَفْسَدُوا» «الله تعالی ایشان را بکشد چه علم خوبی را فاسد کردند»<sup>۱</sup>.

### شبهه ورود احادیث جعلی در فاصله بین رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و تدوین حدیث

محمد صادق نجمی، می‌گوید: در فاصله رکود و تعطیل نقل و تدوین حدیث مدعیان جعل و جعل‌کنندگان زیاد بوده و در میان احادیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث‌های جعلی و بی‌اساسی به وجود آمده است.<sup>۲</sup>

جواب:

اهل سنت شرایط شدید و سختی را برای صحت و سقم حدیث به صورت قانون اساسی تصویب نموده و مشخصات جعل، و جعل‌کنندگان را از تاریخ تولد، تا تاریخ وفات برملا و افشاء نموده و حتی بسیاری از علمای معتبر و دین‌دار و مشهور را به سبب کوچک‌ترین احتمال برکنار کردند مثل امام شافعی و محمد بن اسحق و امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل و غیرهم «رحمهم الله» و تمام حالات و گفتار و کردار پیامبر

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۴۸.

اسلام را از تاریخ تولد تا تاریخ رحلت از دنیا به بهترین صورت تا قیامت بر سر سفره اهل علم گذاشتند و این مصداق وعده و تعهد الهی در حفظ و کامل کردن دین اسلام است. اما افسوس که حسودان و جاهلان از حسادت و بهانه‌جوئی دست نمی‌کشند و روز روشن را شب می‌دانند و جهل و تاریکی را روز می‌دانند در واقع اینها واقعیت‌ها را انکار می‌کنند. ﴿أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [الرعد: ۳۱].

### شبهات وارد شده بر احادیث بخاری و جواب آنها

محمد صادق نجمی می‌گوید: فتوهای جالب بخاری:

#### شبهه‌ی شماره ۱

جایز است زن به مردها خدمت و از آنان پذیرایی کنند گرچه جوان و نوعروس باشند<sup>۱</sup>.

جواب:

«نمی‌دانیم که برای نجمی گریه کنیم یا بخندیم ولی در کل باید فکر کنیم. و من فکر می‌کنم که امینی صاحب‌الغدیر او را در چنین چاهی عمیق انداخته است». حال نمی‌دانیم که جناب نجمی با عمل زن‌ها در ایران از راهنمایی تا دانشگاه و درمانگاه تا بیمارستان‌ها و از فرمانداری تا مجلس و صدا و سیما و مسابقه ستاره‌ها و ... موافق است یا مخالف اگر موافق است پس همان ضرب‌المثل بلوچی درست است و اگر با نظام انقلاب مخالف است پس اعتراض او بر بخاری و پیامبر اسلام و مسلمین نادرست و یا از کم‌علمی او بوده. عبارت صحیح بخاری را نقل می‌کنیم، باب حق إجابة الولیمة والدعوة حدیث چهارم این باب، «دَعَا أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ يَوْمَئِذٍ خَادِمَهُمْ وَهِيَ الْعُرْسُ قَالَ سَهْلٌ تَدْرُونَ مَا سَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْقَعَتْ لَهُ تَمْرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرِ فَلَمَّا أَكَلَ سَقَتْهُ إِيَّاهُ». «رسول الله ﷺ را در مراسم عروسی خودم دعوت نمودم و ایشان خادم دیگری نداشتند پس همان عروس، زن اسید خدمت‌مهمانان را به عهده گرفت و در پایان مراسم شربت آب خرما می‌خوردیم شده را به پیامبر ﷺ هدیه دادند»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۵۲.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۷۷۸ و ص ۷۷۹.

این حدیث را امام بخاری با سه طریق مختلف از سهل بن سعد روایت نموده، ثانیاً در این دعوت خود پیامبر ﷺ حضور داشته و اعتراض ننموده و جناب نجمی بعد از هزار و چهار صد سال بر پیامبر ﷺ رخنه می‌گیرد که این خود مسئله‌ی مهمی است، ثالثاً: این جریان قبل از دستور حجاب و در نبودن خدمه صورت گرفته و نبودن خدمه خود یک عذر است. رابعاً: زن با شوهر و در جلسه رسول اکرم ﷺ که قوه مقننه است حضور داشته از همان اول اگر اسم پیامبر ﷺ را به جای امام بخاری می‌گرفتی مسئله حل شده و عقیده شما روشن‌تر می‌شد، باز هم «لا حول ولا قوة إلا بالله».

### شبهه‌ی شماره‌ی ۲

برای زنها لازم نیست خودشان را از غلام (خود) بپوشانند گرچه غلام متعلق به دیگری باشد.

جواب:

در مسئله حجاب امام بخاری سه باب را نوشته: [باب لا یخلون رجل بامرأة إلا ذو محرم والدخول علی المغیبه]. و متن حدیث: إن رسول الله ﷺ قال: «إِيَّاكُمْ وَالذُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَرَأَيْتَ الْحُمُو. قَالَ: الْحُمُو الْمَوْتُ»<sup>۱</sup>. «پرهیز کنید از رفتن به خانه زن (اجنبی و نامحرم) یکی از انصار پرسید یا رسول الله برادر شوهر (خویشاوندان شوهر) چطور؟ فرمود: مرگ است». یعنی خطر بزرگ خلوت با برادر شوهر (خویشاوندان شوهر) است شیعه‌ها فکر نمی‌کنم از برادر شوهر حجاب داشته باشند.

«مَا يَجُوزُ أَنْ يَخْلُوَ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ عِنْدَ النَّاسِ» متن حدیث: «جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَخَلَا بِهَا» زنی از انصار آمد و رسول الله ﷺ با ایشان سخن گفت. باب سوم «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» [النور: ۳۱]. «و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان»، در این آیه آمده<sup>۲</sup>:

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ج ۲، ص ۷۸۷، باب لا یخلون.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: باب دوم، ص ۷۸، ج ۲.

﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّبِيعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْوَالِدِ الَّذِينَ لَمْ يُظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَتِ النِّسَاءِ﴾ [النور: ۳۱]. «یا برای بردگان شان یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند».

در این آیه غلام خود زن آمده نه غلام و آنچه نجمی می‌تراشد. در بخاری هم چنین چیزی نیامده

### اعتراض شماره ۳

نجمی می‌گوید: بخاری گفته است که منی لباس را نجس نمی‌کند.  
جواب:

هر عاقلی می‌داند که عین منی هرگاه از بین رفت و زائل گردید پاک می‌شود.<sup>۱</sup> و در متن صحیح بخاری فرک نیامده و در متن صحیح مسلم آمده: «أَفْرُكُهُ مِنْ تَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ». «من می‌خراشیدم آن را از لباس رسول الله ﷺ».<sup>۲</sup>

### شبهه‌ی شماره ۴

اعتراض شماره چهار نجمی: «بر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است و بنام امام بخاری ﷺ تمام نموده».

جواب:

امام بخاری در این مسئله دو باب بسته: اول «باب التقاء الختاتان، إِذَا التَّقَى الْخِتَاتَانِ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». «هنگام جماع بدون انزال غسل واجب است». حدیث مرفوع از شیخ الاسلام که دشمن شما امام ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است:

و در این باب امام بخاری می‌گوید: «هذا أجود وأوكد وإنما بينا الحديث الآخر لاختلافهم والغسل أحوط». غسل بهتر و لازم است، حدیث بعدی را برای روشن کردن اختلاف روایت کردیم، غسل کردن در این مورد بهتر و مؤکدتر است در نتیجه غسل احوط است در وجوب. جناب نجمی در معنی احوط اشتباه کرده و سخنان امام بخاری را ندیده یا عمداً زیرپا کرده است.

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: باب غسل المنی، ص ۳۶.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: ص ۱۴۰ طبع پاکستان.



باب دوم: «غَسَلَ مَا يُصِيبُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ» در این باب روایت اول از عثمان رضی الله عنه است و ایشان می‌گویند: «سمعت من رسول الله ﷺ» من از پیامبر ﷺ این را شنیده‌ام و روایت دوم از علی رضی الله عنه و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و ابی بن کعب و ابویوب است در این روایت هم آمده «إنه سمع ذلك من رسول الله ﷺ» ایشان این مسئله را از رسول الله ﷺ شنیده‌اند باز هم امام بخاری رحمته الله می‌گوید: «والغسل أحوط وذلك الآخر إنما بينا لاختلافهم والسماء أنقي». «غسل احوط است (در وجوب) و ما این روایت آخر را به خاطر اختلاف صحابه و، آب پاک‌کننده‌تر است آورده‌ایم»<sup>۱</sup>. پس امام علی رضی الله عنه با پنج صحابه دیگر، غسل را با جماع بدون انزل واجب نمی‌دانند.

### شبهه‌ی شماره ۵

اعتراض شماره پنج نجمی: باز هم بر امیرالمؤمنین است (به اصطلاح صحیح) اما به اسم بخاری تماش کرده است!

جواب:

در مواقع ضروری مانند جنگ، می‌توان نماز را ترک نمود و بعداً قضای آن را بجا آورد، در این مسئله امام بخاری دو باب آورده، اول، باب: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيَصَلِّ إِذَا ذَكَرَ» و این عنوان همان قول پیامبر ﷺ است، دوم باب: «قضاء الصلوات الأولى فالأولى» در این باب همان جریان غزوه خندق را آورده که پیامبر ﷺ بعد از غروب آفتاب قضای نماز فوت شده را اداء نمودند و بعد نماز مغرب را خواندند. در این باب، ص ۸۴، ج ۱ قول عمر رضی الله عنه را نقل فرموده‌اند و در باب غزوه الخندق، ص ۵۹۰، ج ۲: «عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ مَلَأَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا كَمَا شَعَلُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ». و روایت دوم از عمر رضی الله عنه است. پیامبر ﷺ در روز خندق فرمودند: الله تعالی خانه و قبر ایشان را از آتش پر کند که نماز عصر را بر ما قضا کردند. این قضیه قبل از نزول صلاه خوف بوده در اینجا هم اعتراض حجه الاسلام بدون دلیل است.

### شبهه‌ی شماره ۶

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۴۳ طبع پاکستان.

اعتراض نجمی: تا می‌توان با روغن میتة (حیوان مرده) بدن را روغن مالی نمود.  
جواب:

از میتة اگر هدف شما ماهی دریا است امام بخاری در باب غزوه سیف‌البحر ص ۶۲۵ و ص ۶۲۶، ج ۲ و ص ۸۲۵، ج ۲ چنین روایتی دارند و حلال است، و قول شما بدون دلیل است و اگر هدف شما حیوان مرده خشکی است پس چنین چیزی در بخاری نیست.

### شبهه‌ی شماره ۷ و ۸

- استعمال شانه که از استخوان میتة است. استفاده از آن جایز است و در بخاری نیامده است.
  - در مساجد بازی نمودن با وسائل جنگ مانند شمشیر و نیزه، و شعرخواندن اشکالی ندارد.
- جواب:

بلی امام بخاری در صحیح خود می‌گوید: در باب «الْحِرَابِ وَالْدَّرَقِ يَوْمَ الْعِيدِ يَلْعَبُ السَّوَادَنُ بِالْدَرَقِ وَالْحِرَابِ...» وقال رسول الله ﷺ: «دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفَدَةَ». حبشی‌ها با سپر و آلت جنگی بازی می‌کردند پس پیامبر ﷺ فرمودند: ای حبشیها به بازی خود ادامه دهید و این بازی در حقیقت آموزش جنگی بوده و در جلو چشم رسول الله ﷺ این عمل انجام گرفته، اعتراض شما بی‌فائده است و در یک روایت دیگر آمده: «والحبشة يلعبون بحراب هم نجاب»<sup>۱</sup>. اما مسئله شعر خواندن، رسول اکرم ﷺ به حسان بن ثابت شاعر انصاری می‌گوید: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَن رَّسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» اشعاری که دفاع از اسلام است جایز و اشعاری که خلاف اسلام باشد در خارج از مسجد نیز حرام است<sup>۲</sup>.

### شبهه‌ی شماره ۹

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۶۵.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: باب الشعر في المسجد، ج ۱، ص ۶۴، طبع پاکستان.

احکام رضاع بوسیله شیر حیوان هم ثابت و سبب نشر حرمت می‌گردد<sup>۱</sup>.

جواب:

این دروغ را صاحب کفایه از مبسوط سرخسی نقل کرده ولی امام بخاری از چنین اتهامی دور است و بانی و سازنده این دروغ بزرگ، ابوحفص الکبیر احمد بن حفص حنفی است<sup>۲</sup>.

هرچه در صحیح بخاری فتوایی موجودند، محمد صادق نجمی می‌گوید: همان صحاح ششگانه، از نظر آنان (سنّی‌ها) هر مطلبی که در یکی از این شش کتاب به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده واقعاً یا از میان دو لب مبارک آن حضرت صادر گردیده و یا عملاً آنرا تصدیق و تایید نموده است؟<sup>۳</sup>

جواب:

جناب نجمی فقط دیدگاه خود را مطرح کرده و بنده او را اگر ناآگاهانه این مطلب را گفته معذور می‌دانم و اگر عملاً حقیقت را نگفته است مسئول می‌دانم و اکنون رتبه‌بندی کتاب‌های حدیثی را از نظر محدث مشهور هند (شاه ولی‌الله دهلوی) بیان می‌کنم. ایشان در کتاب حجت الله البالغه می‌فرماید: کتب احادیث به اعتبار صحت و شهرت بر چهار طبقه می‌باشند:

۱- بالاترین اقسام حدیث، آن است که به تواتر ثابت و امت بر قبول و عمل بر آن اجماع داشته باشند. ۲- سپس آنکه با طرق متعدد مستفیض گردد بگونه‌ای که در آن هیچ گونه شبهه‌ای نباشد و فقهای امصار بر عمل به آن متفق باشند یا حداقل علماء حرمین در آن باهم اختلافی نداشته باشند. ۳- پس از آن، آنکه سندش صحیح یا حسن باشد و علماء حدیث بر آن گواهی بدهند.

هرگاه صحت و شهرت با هم در یک کتاب جمع باشند آن کتاب حدیثی جزو طبقه اولی است، مانند موطا مالک و صحیحین. کتب طبقه دوم که به پایه اول نرسیده‌اند، و در ردیف دوم قرار دارند، مصنفین آنها به وثوق و عدالت و حفظ و تبحر در فنون حدیث شهرت دارند، و عامه علوم بر آنها مبتنی می‌باشند، مانند سنن ابی‌داود و جامع

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین، ص ۵۲ به استناد به اصفهانی و صاحب کفایه شرح الهدایه.

<sup>۲</sup> - فوائد البهیة، ص ۱۸.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ص ۵۷.

ترمذی و مجتبی نسائی. کتب طبق سوم که شامل احادیث صحیح، حسن، ضعیف، معروف، غریب، شاذ، منکر، خطا، صواب، ثابت و مقلوب می‌باشند ... مانند مسند ابی علی، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابی بکر بن ابی‌شیبه و مسند عبد بن حمید، مسند طیالسی، کتب بیهقی، و طحاوی و طبرانی، که هدف ایشان فقط جمع‌آوری احادیث بوده است نه تلخیص و تهذیب و نزدیک‌گردانیدن آنها به عمل. کتب طبقه چهارم کتاب‌هایی است در مورد ضعفاء مانند ابن حبان، کامل ابن عدی، کتب خطیب، ابی‌نعیم، جوزقانی، ابن عساکر، ابن النجّار، و دیلمی، و مسند خوارزمی. بهترین احادیث این طبقه همان است که ضعیف باشند و بدترین آن است که موضوع یا مقلوب و شدید الانکار باشد، کتاب موضوعات ابن جوزی از همین طبقه می‌باشد.

کتب طبقه پنجم: برخی از آنها آنست که بر زبان فقها، صوفیان، مؤرخان، و امثال آنها شهرت دارند، اما پایه‌ای در طبقات چهارگانه قبلی ندارند و برخی از آنها را افراد بی‌دین، فصیح، و بلیغ، در دین وارد نموده‌اند. این گروه مصیبت بزرگی در اسلام ایجاد کرده‌اند<sup>۱</sup>. سنن ابن ماجه و مسند احمد هم در طبقه دوم حساب شده و اهل سنت غیر از این کتب ذکر شده کتب صحیح دیگری هم دارند مانند: [صحیح ابن خزیمه، صحیح ابن حبان، صحیح ابوعوانه، صحیح ابن السکن، صحیح الاسماعیلی، و کتب الجوامع، المسانید، المعاجم، الاجزاء، المستخرجات، المستدرکات، کتب العلل، کتب الاطراف، الاشراف، جمع الجوامع جامع الأصول] و غیره، برای تفصیل به مقدمه «تحفة الأحوذی شرح الترمذی» مراجعه گردد.

### اتهام بستن به امام بخاری توسط نجمی

محمد صادق نجمی می‌گوید: صحیح بخاری و صحیح مسلم از دیدگاه علم و تحقیق، و صحیحین از نظر ذهلی، صحیحین از نظر ابوذرعه، صحیحین از نووی، صحیحین از نظر ابن حجر، صحیحین از نظر قاضی ابوبکر باقلانی، صحیحین از نظر ابی همام، صحیحین از نظر شیخ محمد عبده، صحیحین از نظر احمد امین، صحیح بخاری از نظر مسلم، صحیحین از نظر ما نظریات ذکر شده نظر هر یک ذکر شود.

۱- حجة الله البالغة: ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۶.

(سیری در صحیحین ص ۶۷ تا ص ۷۲).

جواب:

و به نستعین،، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن شر الحاسدين المعاندين.  
ابن حجر می گوید: آنچه به امام بخاری در مورد قرآن نسبت داده اند او از آن مبّرّا است.

۱- عقاید امام بخاری به شرح زیر است: «أفعالنا مخلوقة وألفاظنا من أفعالنا». «افعال ما مخلوق هستند و تلفظ ما از افعال ما هستند».

۲- «القرآن كلامُ الله غير مخلوق وأفعال العباد مخلوقة والامتحان بدعة». «قرآن كلام الله و غير مخلوق است و افعال بندگان مخلوق اند و امتحان گرفتن بدعت است».

۳- «حركاتهم وأصواتهم وأكسابهم وكتابتهم مخلوقة فأما القرآن المبين المثبت في المصاحف الموعى في القلوب فهو كلامُ الله غير مخلوق». «حرکات از او، کسب و کتابت انسان مخلوق هستند اما القرآن مبین ثابت در مصاحف محفوظ و کلام الله هست نه مخلوق».

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ [العنكبوت: ۴۹]. «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جا دارد».

۴- «مَنْ زَعَمَ مِنْ أَهْلِ نِيشَابُورَ وَغَيْرِهَا، إِنِّي قَلْتُ لَفِظِي بِالْقُرْآنِ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَذَّابٌ فَإِنِّي لَمْ أَقُلْهُ إِلَّا إِنِّي قَلْتُ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ». «هر کسی از اهل نیشابور و یا از شهرهای دیگری گمان کرده که من گفته ام لفظ من به قرآن مخلوق است او دروغگوی بزرگ است من این را نگفته ام بلکه من گفته ام که افعال بندگان مخلوقند».

۵- «الایمان قولٌ وعملٌ یزید وینقصُ والقرآنُ کلامُ الله غیرُ مخلوقٍ وأفضلُ أصحابِ رسولِ الله أبوبکرٍ، ثم عمرٌ، ثم عثمانٌ، ثم علي، علي هذا حیثُ وعليه أموتٌ وعليه أبعث إن شاء الله». «ایمان قول و عمل است و زیاد و کم می شود و قرآن کلام الله و غیرمخلوق است برترین اصحاب رسول الله ﷺ ابوبکر بعد عمر بعد عثمان بعد علی

است، برین عقیده زندگی کرده‌ام و برین عقیده می‌میرم و بر این عقیده محشور می‌شوم انشاءالله»<sup>۱</sup>.

و عقیده کل اهل سنت همین است و به «ذهلی» اشتباه نسبت داده‌اند و ایشان بر صحیحین هیچ اعتراض نداشته‌اند اما ابوزرعه، محمد بن حریث می‌گوید که من از ابوزرعه نسبت به ابولهیعه پرسیدم، ایشان در جواب گفتند: ترکه ابو عبدالله یعنی البخاری، او را ترک نموده‌اند. عجلی می‌گوید که من ابوزرعه و ابوحاتم را دیدم که به بیان احادیث امام بخاری گوش می‌کردند و ایشان یعنی بخاری چند برابر در علم از محمد بن یحیی الذهلی عالم‌تر بودند<sup>۲</sup>.

امام نووی می‌گوید: اولین مصنف در صحیح مجرد صحیح بخاری است بعد مسلم و این دو صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآنند و بخاری نسبت به مسلم صحیح‌تر و فوائد بیشتر دارد و بعضی گفته‌اند که مسلم اصح است اما قول اول صحیح‌تر است و بخاری مقدم است<sup>۳</sup>. و امام مسلم فرموده که من در این کتاب، احادیثی را آورده‌ام که بر صحت آن اجماع شده است، در زیر این قول نووی می‌گوید که بعضی این قول مسلم را انکار کرده‌اند، و جواب‌شان این است که این عقیده مسلم است بدون اینکه از کسی دیگر تقلید کند<sup>۴</sup>.

اما ابن حجر از ابوعمر و بن صلاح نقل کرده که همگی به قبولی و صحت صحیح بخاری اجماع نموده‌اند و ابن صلاح اظهار داشته که در چند جا علامه الدارقطنی و غیره انتقادات داشته‌اند، ابن حجر می‌گوید: این طعن الدارقطنی مبنی است بر بعضی قواعد بعضی از محدثین و بسیار ضعیف و مخالف نظریه جمهور علمای اهل فقه و اصول و غیرهم است «فلا تغترّ بذلك» اعتراض الدارقطنی بر احادیث معلقه است و این مورد از موضوع کتاب صحیح بخاری نبوده و آنچه در احادیث مسنده بوده همگی آن در بخاری و مسلم یکصد و ده احادیث‌اند در سی و دو حدیث هر دو مشترک‌اند و در هفتاد و هشت حدیث مسلم منفرد بوده و بعد ابن حجر به جواب اینها می‌پردازد اجمالاً و

۱- هدی الساری: ج ۱، ص ۴۹۰-۴۹۱.

۲- هدی الساری: ص ۴۸۴.

۳- التقریب، امام نووی: ص ۸۸ و ص ۹۱.

۴- شرح مسلم: ج ۱، ص ۱۷۵ طبع پاکستان.

تفصیلاً و در جواب اجمالی می‌گوید: آنچه بر بخاری انتقاد شده آنها از علی بن مدینی و ابن شهاب الزهری و ذهلی گرفته‌اند و علی بن مدینی و محمد بن یحیی الذهلی آگاه به علم حدیث در عصر خود بوده‌اند و بعد به جواب تفصیلی آنها می‌پردازد<sup>۱</sup>.

حال از نجمی بپرسید که ابن حجر معترض بوده یا جواب‌دهنده اما قاضی ابوبکر الباقلانی داستان نماز خواندن پیامبر ﷺ را بر عبدالله بن ابی مطلقاً انکار نموده است و امام الحرمین گفته این حدیث در صحیح نیامده و غزالی گفته این خبر صحیح نیست و داودی گفته این حدیث محفوظ نیست، این انکار به خاطر حمل او در آیه ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. بر تسویه و حمل سبعین بر مبالغه باشد در این صورت قاضی و همراهانشان صحت حدیث را انکار نموده‌اند نه بخاطر اینکه در بخاری آمده، اما ابن حجر می‌گوید که این حدیث بنا به کثرت طرق و اتفاق شیخین و سائر کسانی که احادیث صحیح روایت را می‌کنند همه اتفاق بر تصحیح این حدیث دارند و ابوبکر الباقلانی بخاطر عدم اطلاع او بر معرفت و کثرت طرق این حدیث انکار نموده<sup>۲</sup>. اما ابن همام، جناب نجمی سند صحیح نداده و سند ابوریه درست نیست: زیرا که خود او دشمن اهل سنت است و در ترتیب صحیح همان طور که عبدالحق دهلوی گفته، درست است. اول: «ما رواه الصحيحین، ۲- ما رواه البخاری منفرداً، ۳- ما رواه مسلم منفرداً، ۴- آنکه موافق شرایط شیخین باشد ۵- آنکه موافق شرط بخاری ۶- موافق شرط مسلم ۷- آنکه غیر از شیخین روایت کنند و بگویند که این حدیث صحیح است.

اما به نظر شیخ محمد عبده و سید محمدرشید رضا و دکتر احمد امین آنها به حدی نرسیده‌اند که اعتراض‌شان اعتباری داشته باشد.

اما اعتراض مسلمه، و سرقت عملی: سند نجمی در تهذیب التهذیب: خیانت است ابن حجر می‌گویند قضیه‌ی علل ابن مدینی که امام بخاری او را گرفته و برای خود بدون اجازه ابن مدینی نوشته است، «ظاهر الفساد وحسبك أنها بلا اسناد»، سند ندارد و فساد این قضیه ظاهر است و امام بخاری در زمان موت علی بن مدنی در شهر خود

<sup>۱</sup> - برای تفصیل به هدی الساری مراجعه گردد، ص ۳۴۶، الفصل الثامن.

<sup>۲</sup> - فتح الباری: ج ۸، ص ۳۸۸.

مقیم بوده و کتاب علل را غیر از امام بخاری بسیاری از علی شنیده‌اند، و این قصه نجمی یک دروغ خود ساخته است.<sup>۱</sup> والله الموفق.

حال اسامی کسانی را نقل می‌کنیم که امام بخاری را یک امام فوق‌العاده و حافظ کامل در علم حدیث می‌دانند.<sup>۲</sup> ابن حجر در «فتح الباری» می‌گوید:

«ذکر ثناء الناس علیه وتعظیمهم»، اول مشایخ امام بخاری: مشایخ امام بخاری:

۱- سلیمان بن حرب!

بیان تمجید و تعظیم مردم برای امام بخاری:

- ۲- احمد بن حفص ۳- اسماعیل بن ابی‌اویس ۴- احمد بن ابی‌بکر الزهری ۵- ابراهیم بن المنذر ۶- وابوکریب محمد بن العلاء ۷- ابراهیم بن موسی هو الفراء ۸- احمد بن حنبل ۹- اسحق بن راهویه ۱۰- ابوبکر بن ابی‌شیبه ۱۱- احمد بن اسحق السرماری ۱۲- ابن اشکاب ۱۳- الحمیدی ۱۴- الحسین بن علی الخلوانی الخلال ۱۵- الحسین بن حریث ۱۶- حجاج بن منهال ۱۷- رجاء بن رجاء الحافظ ۱۸- سلیمان بن حرب ۱۹- سعید بن ابی‌مریم ۲۰- عبدان بن عثمان المروزی ۲۱- عبدالله بن یوسف التنیسی ۲۰- عمرو بن علی الفلاس ۲۱- عبدالله بن منیر ۲۲- عبدالله بن محمد المسندی ۲۳- عمرو بن زراره ۲۴- عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر ۲۵- فتح بن نوح النیسابوری ۲۶- قتیبه بن سعید ۲۷- محمد بن ابی حاتم ۲۸- مهیار ۲۹- محمد بن یحیی بن ابی عمر ۳۰- محمد بن بشار ۳۱- محمد بن سلام البیکندی ۳۲- علی بن المدینی ۳۳- محمد بن عبدالله بن نمیر ۳۴- محمد بن رافع ۳۵- نعیم بن حماد ۳۶- یعقوب بن ابراهیم الدورقی ۳۷- یحیی بن جعفر البیکندی ۳۸- محمد بن میمون الخیاط ۳۹- ابوسعید عبدالله بن سعید الاشبح ۴۰- علی بن حجر ۴۱- سعید بن ابی‌مریم ۴۲- ابوعاصم النبیل.<sup>۳</sup>

طرف من ثناء أقرانه و طائفة من أتباعه علیه تنبیهاً بالبعض علی الكل ۱- ابوحاتم ۲- ابوزرعه ۳- الحسین بن محمد ابن عیید المعروف بالعجلی ۴- عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی ۵- ابوالطیب حاتم بن منصور ۶- ابوسهل محمود بن النضر الفقیه

<sup>۱</sup> - تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۶ و ۴۷.

<sup>۲</sup> - فتح الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۲.

<sup>۳</sup> - فتح الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۲-۴۸۴.



۷- صالح بن محمد جزره ۸- ابوالعباس الفضل بن العباس المعروف بفضلك الرازی  
 ۹- امام الأئمة ابوبکر محمد بن اسحق بن خزیمه ۱۰- ابو عیسی الترمذی ۱۱- احمد  
 بن سيار ۱۲- یحیی بن محمد ابن صاعد ۱۳- ابو عمرو الخفاف ۱۴- عبداللهبن حماد  
 الابلی ۱۵- سلیم بن مجاهد ۱۶- موسی بن هارون الحمال الحافظ البغدادی ۱۷-  
 عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر ۱۸- الحافظ ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید  
 بن عقده ۱۹- الحاکم ابواحمد امام بخاری را ثنا گفته اند ابوسهل می گوید: من بیشتر  
 از سی علمای مصر شنیدم که می گفتند آرزوی مادر دنیا این است که به محمد بن  
 اسمعیل نگاه کنیم.<sup>۱</sup>

«قال ابو عمرو الخفاف: حدثنا التقي النقي العالم الذي لم أر مثله محمد بن إسمعیل،  
 وهو أعلم بالحديث من إسحاق وأحمد وغيرهما بعشرين درجة، ومن قال به شيئاً فعليه  
 مني ألف لعنة»<sup>۲</sup>.

ابوجعفر عقیلی می گوید: امام بخاری بعد از تصنیف کتاب صحیح خود کتاب تألیف  
 شده خود را برعلی ابن مدینی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیرهم عرضه  
 نمود همه تحسین نمودند و بر صحت آن گواهی دادند مگر در چهار حدیث! که عقیلی  
 می گوید: قول امام بخاری در این چهار حدیث درست است، یعنی این چهار حدیث  
 صحیح هستند.<sup>۳</sup>

این است شخصیت علمی امام بخاری که علماء دنیا ملاقات و دیدن او را آرزو  
 می کنند. و در اصول مصطلح الحدیث، جرح و تعدیل کسی معتبر است که با فرد  
 مجروح یا توثیق شده همزمان و هم عصر و جرحش، با دلیل و بدون عناد مذهبی باشد  
 و خود جارح یا توثیق کننده نیز لیاقت جرح و تعدیل را داشته باشد.

### شبهات علیه اصحاب راویان حدیث و ورد آن

محمد صادق نجمی در ص ۷۳ هفت اعتراض دیگر بر صحیح امام بخاری نموده که  
 بتوفیق الله تعالی در صفحات آینده جواب داده می شود.

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱۴، ص ۴۸۴-۴۸۶.

<sup>۲</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۴۶.

<sup>۳</sup> - هدی الساری: ص ۴۸۹.

۱- عده از راویان صحیحین افرادی هستند که گذشته از دروغ‌گویی و جعل حدیث و خبرسازی، عداوت و دشمنی با علی علیه السلام یکی از صفات بارزشان بوده است.

۲- و شیخ معتزله ابوجعفر اسکافی در این مورد می‌گوید: معاویه یک عده از اصحاب و تابعین را وادار نمود که احادیثی در طعن و تبری از علی جعل کنند، از جمله: ابوهیره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر<sup>۱</sup> بوده‌اند از شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ص ۴۳، ج ۴.

جواب:

تا اینجا بحمدالله دروغ‌های شاخدار نجمی برملا گردید ایشان با زیرکی خاصی و احتیاط تدریجی عقیده خود را که همان عقیده گروه سبائی است علناً اظهار کرده اما در ظاهر نام علی علیه السلام و یک عده معدودی را برای خود سپر نموده؛ حال جرئت او بیشتر شده و حمله خود را متوجه صحابه علیهم السلام کرده و این مسیر همان مسیر عبدالله بن سبأ است ما هم مجبوریم که عقیده مذهب سبائی را که دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه بوده‌اند آشکار سازیم. ابوجعفر اسکاف به گفته شما شیخ معتزله و ابن ابی‌حدید هم معتزلی است، اگر این گفته شما واقعی بود چرا یک مثال از منابع معتبر که قبل از ابن ابی‌حدید بوده‌اند نیاوردید و به آن استناد نکردید. درینجا شما گفتید که ابوهیره علیه السلام از معاویه رضی الله عنه پول گرفته و حدیث جعل نموده پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام که میلیون‌ها میلیون حقوق و جاززه از معاویه رضی الله عنه دریافت می‌نمودند، پس در حق ایشان چه می‌گویید<sup>۲</sup>. و امام حسن و حسین علیهما السلام پشت سر مروان بن حکم نماز می‌خواندند و نماز را دوباره اعاده نمی‌نمودند<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه: ابن ابی‌حدید، ج ۴، ص ۴۳.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۸، ص ۱۴-۱۵ و شرح ابن ابی‌الحدید: ج ۲، ص ۸۲۳ و مقتل ابی‌مخنف: ص ۷ والکافی فی الفروع کتاب العقیقه باب الاسماء و الکنی: ج ۶، ص ۱۹ لا امام طوسی: ج ۲، ص ۳۳۴ طبع نجف.

<sup>۳</sup> - روایت امام محمدباقر تاریخ البداية والنهاية: ج ۸، ص ۲۵۸.

و مروان بن الحکم به علی بن حسین شش هزار دینار داد و وصیت نمود که آن را از ایشان پس دست نگیرند.<sup>۱</sup>

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹].

ابوسلام دالانی در عین خطبه‌ی علی علیه السلام بلند می‌شود و می‌پرسد: آیا این قوم برای طلب خون عثمان رضی الله عنه حجت دارند؟ علی رضی الله عنه جواب می‌دهد: بلی؛ بعد می‌پرسد که شما هم برای تأخیر گرفتن خون عثمان رضی الله عنه حجتی دارید؟ جواب می‌دهد: بلی، و بعد علی رضی الله عنه می‌گوید: هر کسی از ما و آنها دل پاکی داشته باشد و در این جنگ کشته شود الله تعالی او را به داخل جنت داخل می‌کند.<sup>۲</sup>

بر شما لازم است که برای جرح یک راوی اهل سنت به علمای متقدمین و جارحین همان مذهب استناد کنید شما کسانی را که اهل سنت را مجروح و متروک و وضاع می‌داند شما به آنها استناد می‌کنید جرح شما را نسبت به اهل سنت مانند جرح عرب مکه می‌دانیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را صابی و ساحر و مجنون می‌گفتند:

۱- عمرو بن عاص کسی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوای او را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup> باب «إذا خاف الجنب علي نفسه الأرض أو الموت أو خاف العطش تيمم». و قرآن هم می‌گوید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹]. «خودکشی نکنید خداوند نسبت به شما مهربان است». «فذكر ذلك للنبي صلی الله علیه و آله و سلم فلم يعنفه». «فتوا و دلیل عمرو به پیامبر خدا رسید بعد به عمرو چیزی نگفت».

۲- و عمرو بن العاص را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر جیش ذات السلاسل امیر کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۸، ص ۲۵۸.

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۳۹.

<sup>۳</sup> - صحيح بخاری: ج ۱، ص ۴۹.

<sup>۴</sup> - صحيح بخاری: ج ۲، ص ۶۲۵ باب غزوة ذات السلاسل.

۳- این عمرو بن عاص است که از رسول الله ﷺ روایت نموده: مجتهدی که بر حق صابه کند دارای دو اجر است و مجتهدی که خطا کند یک اجر دارد که آن هم اجر اجتهاد است و همین حدیث را ابوهریره و ابوسلمه از پیامبر ﷺ روایت نموده‌اند، و در این باب مسائل زیادی بیان شده است؛ همه مذاهب اسلامی حتی شما هم بر این اصول اتفاق دارید<sup>۱</sup>. حالا بفرمایید که در این سه روایت به عنوان مثال کدام یکی برخلاف اسلام بوده؟! البته براساس عقیده شما می‌شود که بر محمد رسول الله ﷺ هم انکار و اعتراض کرد که مثلاً چرا عمرو بن عاص را بر جیش ذات‌السلاسل امیر نموده؟ و در واقع هم، شما این طور هستید، لکن اسم رسول خدا ﷺ را در ظاهر مورد رخنه قرار نمی‌دهید.

اما ابوموسی الاشعری رضی الله عنه نام ایشان عبدالله بن قیس بن حضار بن حرب است پیامبر ﷺ ایشان را با معاذ بن جبل به عنوان نماینده خود به یمن می‌فرستند.  
۲- و بعد از نزول آیه:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«الله تعالی قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند». رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: ایشان از قوم شما هستند یعنی قوم مذکور در آیه.

۳- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا». اهل سنت بر این عقیده‌اند که دعای رسول الله ﷺ در حق مؤمنین مخلصین مردود نخواهد شد.

۴- علی رضی الله عنه می‌گوید: ابوموسی رضی الله عنه در مخزن علم رنگ شده و بیرون آمده.

۵- ابوموسی در زمان رسول الله ﷺ در یمن مفتی بوده<sup>۲</sup> و ایشان از رسول الله ﷺ روایت نموده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به سه گروه دو اجر می‌رسد. یک مولی که: کنیزی را تعلیم و تأدیب و آزاد می‌کند و بعد او را نکاح می‌کند. ۲- اهل کتاب: که به

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۰۹۲ باب «اجر الحاکم إذا اجتهد فاصاب أو اخطأ».

<sup>۲</sup> - تذکره الحفاظ: ج ۱، ص ۲۳-۲۴ و صحیح بخاری: ج ۲، ص ۶۲۲-۶۲۳ باب بحث ابی موسی ومعاذ إلى الیمن قبل حجة الوداع.

نبی خود ایمان آورده و بعد به محمد رسول الله ﷺ ایمان می آورد. ۳- غلامی که حق مولی خود را و حق پروردگار خود را ادا می کند<sup>۱</sup>.

حال از جناب نجمی می پرسیم که این سه مسئله را از پیامبر ﷺ قبول دارند یا نه؟ و خود ایشان برخلاف این روایات از چه کسی دلیل و روایت دارند. بنده آنچه نقل می کنم برای مردم بلوچستان می نویسم ما با نجمی و عسکری، و نجم الدین طبسی و ابوریه و تیجانی و کاردان و عبدالرحمن چابهار کی کاری نداریم، آنها نام گرامی علی ﷺ و چند نفر خاصی را از اولاد ایشان برای خود سپری آهنین و روپوش قرار دادند و در حقیقت مقلد دروغ های ابوجعفر اسکافی و ابن ابی حدید و زراره بن اعین و هشام بن حکم و عفیر و ... شدند و قطب ساحل نام محترم لسان بن ثابت را برای خود پرده زرین کرده و مقلد کسانی شده که توهین قرآن را جایز و نوشیدن مسکر و مال و ناموس دیگران را از راه ظلم و باطل حلال می دانند.

اما ابوهریره رضی الله عنه، اسم او خاریست بر چشم دشمنان اهل سنت و روایات او از امام الانبیاء از قومی است در دهان و حلق عمرو بن عبید و جهم بن صفوان و رهبران منکرین قدر قدریه، و جبریه و دشمنان مهاجرین و الانصار و ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَاحْسَنُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. رسول الله ﷺ می فرماید: از این مال غنیمت سوال نمی کنید ابوهریره می گوید: آنچه الله تعالی به شما تعلیم داده می خواهم که به من تعلیم بدهید، بعد پیامبر ﷺ چادر مرا کشید و در میان من و خودش انداخت و برای من حدیث بیان نمود تا من از بیان شیرین ایشان سیراب شدم به من فرمود: چادر خود را جمع کن، پس از این دعای پربرکت حرفی را از احادیث او رضی الله عنه جا نمی انداختم<sup>۲</sup>.

روزی رسول الله ﷺ می فرمود: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ عُبَيْدَكَ هَذَا - يَعْنِي أَبَا هُرَيْرَةَ - وَأُمَّهُ إِلَى عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَحَبِّبْهُمَ إِلَيْهِمَا». «یا الله این غلامک خود را با مادرش به بندگان مؤمن خود دوست بگردان و ایشان را دوست آن دو نفر بگردان»، ۱- برکت همین دعاء است که تمام اهل سنت ابوهریره را دوست دارند و منافقین هنگامی که اسم ابوهریره را

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۷۶۱ طبع پاکستان.

<sup>۲</sup> - تذکرة الحفاظ: ج ۱، ص ۳۵.

می‌شنوند مریض می‌شوند.<sup>۱</sup> امام شافعی رحمه الله (مبعوض مقلدین مبتدعین) می‌فرماید: ابوهیره از همه‌ی راویان حدیث حافظ‌تر است رهبران شیعه هم از ایشان حدیث روایت نموده‌اند مثل کمیل بن زیاد النخعی.<sup>۲</sup>

مروان امیر مدینه می‌گوید: یا اباهیره برای ما آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌اید نقل کنید. ایشان می‌فرمایند: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: کسانی که متولی امری می‌شوند آرزو می‌کنند که کاش از ثریا به زمین می‌افتادند و متولی امری نمی‌شدند، مروان می‌گوید: از این بیشتر حدیث بیان کنید. ابوهیره می‌گویند: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هلاکی این امت به دست نوجوانان قریش خواهد بود.<sup>۳</sup>

کسانی که از ابوهیره رحمه الله حدیث روایت نموده‌اند از صحابه و تابعین اسامی هفتصد و بیست شش نفر را عبدالمنعم صالح العلی العزی در کتاب خود، «دفاع عن ابی هریره» درج نموده. از اسماء واضحه بدون نسبت: و امام بخاری فرموده که هشتصد نفر از ابوهیره حدیث روایت نموده‌اند، تاریخ وفات سال ۵۸ یا ۵۹ یا ۵۷ بوده «دفاع عن ابی هریره»<sup>۴</sup>.

ابوریه در کتاب خود که به نام ابوهیره است، ص ۶۳ گفته که من از اوثق مصادر و اصلح الاسانید ثابت می‌کنم که ابوهیره از ماه صفر (۷) تا ذی‌قعدة (۸) با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و بعد منتقل شده به بحری به همراه العلاء بن حضرمی و تا زمان خلافت عمر رضی الله عنه در بحرین با العلاء بوده، بنده می‌گویم: جناب ابوریه در این گفته خود تلبیس کرده، مردم بی‌اطلاع را فریب داده است.

۱- «أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ (أَي حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ) أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رضی الله عنه بَعَثَهُ فِي الْحُجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَدُّنَ فِي النَّائِسِ إِلَّا لَا يَجُجُ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْمَيْتِ عُرْيَانًا»<sup>۵</sup>. «ابوهیره را ابوبکر صدیق

۱- منبع قبلی: ج ۱، ص ۳۵.

۲- مسند امام احمد: ج ۲، ص ۵۲۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۲، ص ۵۲۰.

۴- والإصابة: ج ۴، ص ۲۰۵.

۵- صحیح بخاری فتح الباری: ج ۸، ص ۳۲۰.

زمان امارتش در حج قبل از حجه الوداع در گروه اعلام کنندگان می فرستد تا در میان مردم اعلان کند بعد از امسال هیچ مشرکی برای حج به مکه نیاید و کسی حق ندارد که بیت الله را در حالت عریان طواف کند».

۲- «بعثنی أبو بکر فی تلك الحجة فی مؤذنین یوم النحر تؤذن بمنی ان لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عریان»<sup>۱</sup>. «ابوبکر مرا به همراه اعلام کنندگان در حج (فرستاد) آن روز، روز عید بود که در منی اعلام کنند هیچ مشرکی بعد از امسال حج نکند و به دور بیت الله در حالت لختی طواف نکنند».

۳- «قال أبوهريرة: فاذن معنا علي يوم النحر في أهل مني براءة وأن لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عریان»<sup>۲</sup>. «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: علی رضی الله عنه در روز عید در منی با ما اعلام می نمود و اینکه دوباره هیچ مشرکی برای حج نیاید و بیت الله را در حالت عریان طواف نکند».

۴- «فكنت أنادي حتى صحل». «(گلو گرفته شد) گرفتی صدای <sup>۳</sup> من اعلام می کردم در حالیکه صدایم به سبب اعلام گرفته شد».

۵- «فكانت يده (أي ابوهريرة) يدور معه أي رسول الله ﷺ حيث دار إلى أن مات ﷺ»<sup>۴</sup>. دست ابوهریره همراه دست رسول خدا ﷺ بود.

۶- «قال حميد الحميري: صحبت رجلاً صحب النبي ﷺ أربع سنين كما صحبه أبوهريرة»<sup>۵</sup>. «حمید حمیری می گوید: من همراه یک صحابی بودم که چهار سال همراه پیامبر ﷺ بوده به اندازه همراهی ابوهریره».

«وقال أبوهريرة صحبت رسول الله ﷺ ثلاث سنين<sup>۶</sup>. أسلم أبوهريرة عام خيبر

<sup>۱</sup> - بخاری: فتح الباري: ص ۳۱۷.

<sup>۲</sup> - همان منبع قبلی.

<sup>۳</sup> - صوتی رواه احمد و النسائي و فتح الباري: ج ۸، ص ۳۲۱.

<sup>۴</sup> - الحاكم اباحمد، الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۶.

<sup>۵</sup> - الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۶.

<sup>۶</sup> - الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۶.

وشهدها مع رسول الله ﷺ ثم لزمه وواظب عليه رغبة في العلم راضيا بشعب بطنه فكانت يده مع يد رسول الله ﷺ وكان يدور معه حيث دار وكان من أحفظ أصحاب رسول الله ﷺ وكان يحضر ما لا يحضر سائر المهاجرين والأنصار لاشتغال المهاجرين بالتجارة والأنصار بجوائظهم الإستيعاب في معرفة الاصحاب»<sup>۱</sup>. «ابوهريه می گوید: سه سال همراه رسول خدا ﷺ بودم، ابوهريه در سال فتح خيبر مسلمان شده و در غزوه خيبر همراه رسول خدا ﷺ حاضر بوده، و بعد از آن رسول الله ﷺ جدا نشده، به خاطر رغبتی که در تحصیل علم داشت به فقر مالی قانع بود. و دست او به همراه دست رسول خدا ﷺ بود به همین خاطر در میان اصحاب در علم حدیث از درجه‌ی والایی برخوردار بود و در مجالسی که صحابه مهاجرین و انصار به سبب اشتغال در امور تجارت فرصت حضور را نداشته‌اند ابوهريه در تمام مجالس حاضر و مقصدش تحصیل حدیث بوده».

سبب کثرت حفظ احادیث از ابوهريه ﷺ برکت دعاء رسول الله ﷺ بوده<sup>۲</sup>.

پس جناب نجمی و ابوریه و ... از رسول الله ﷺ ناراضی‌اند که چرا برای حفظ ابوهريه دعاء نموده و احادیث پیامبر ﷺ را در مسائل عقیده و احکام به ائمت رسانیده است.

بشارت دوم برای ایمان اهل سنت و نفاق مبتدعین «قال أبوهريه ﷺ: فقلت: يا رسول الله! ادع الله أن يحبني وأمي إلى المؤمنين فدعا»<sup>۳</sup>. «ابوهريه می گوید: به رسول الله ﷺ گفتم: یا رسول الله، از خدا بخواه که من و مادرم را در دل همه مؤمنان محبوب گرداند، و رسول خدا هم بر ایشان دعا کرد».

۲- «قال: أما والله ما خلق الله مؤمناً يسمع بي ولا يراني إلا أحبني»<sup>۴</sup>. «ابوهريه می گوید: آگاه باشید به خدا قسم هر مؤمنی که مرا ببیند و نام مرا بشنود با من محبت می کند».

<sup>۱</sup> - الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۸ و البداية والنهاية: ج ۸، ص ۱۰۴.

<sup>۲</sup> - رواه احمد و البخاری و مسلم و نسائی و ابویعلی و ابونعیم و ابن عساکبر، استناد به، الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۷.

<sup>۳</sup> - الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۶ و البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۰۵.

<sup>۴</sup> - رواه احمد، الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۶ و البداية والنهاية: ص ۱۰۴.



اهل سنت بر این عقیده‌اند که دعای پیامبر آخر زمان ﷺ در حق مبلغین و داعیان اسلام مقبول دربار الهی شده است و جناب نجمی و ابوریه و مستشرقین و معتزله الآن باید به انجام و عاقبت خود متوجه و پی ببرند، در نتیجه محبت با انصار و علی ﷺ و ابوهیره و کل اصحاب رسول الله ﷺ علامت صحت ایمان و بغض با ایشان علامت نفاق و بی‌دینی است اما اینکه ابوهیره با العلاء بن حضرمی به بحرین رفته این قول فاقد اعتبار است و روایت ایشان ضعیف‌اند و قابل حجت نیست.

ابوهیره ﷺ می‌گوید که عمر ﷺ به من فرمود: شما با ما روزی در خانه فلان بودید؟ من گفتم: بلی، در همان روز رسول الله ﷺ اظهار داشت کسی که بر من دروغ ببندد باید اول جای خود را در دوزخ بگیرد، بعد عمر ﷺ فرمود: حالا برو و حدیث بیان کن.<sup>۱</sup>

جناب ابوریه مدعی‌اند که عمر ﷺ به ابوهیره ﷺ فرموده روایت حدیث را رها کن و اگر نه شما را به سرزمین دوس تبعید می‌کنم. با استناد ابن عساکر و در جاء دیگر می‌گوید که عمر ﷺ ابوهیره را به جرم بیان حدیث زده و استناد کرده به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌حدید از ابوجعفر الاسکافی بدون بیان اعتبار سند. و در جای دیگر استناد می‌کند به «البدایه والنهایه» بدون اینکه عبارت مذکور را تکمیل کند. ابن کثیر در البدایه از قول ابوزرعه و ایشان از محمد بن زرعه رعینی از مروان بن محمد (ضعفه ابن حزم و قال یحیی: کان مرجئا)<sup>۲</sup>. «قال عمر ﷺ: «الترکتک الحدیث أو لألحقنک بأرض القردة. قال ابوزرعه: وسمعت ابا مسهر یذکره عن سعید بن عبدالعزیز نحو آمنه ولم یسند، وهذا محمول من عمر علی أنه خشی من الأحادیث التي قد تضعها الناس علی غیر مواضعها». و بعد ابن کثیر می‌گوید: وقد جاء أن عمر أذن له بعد ذلك في التحديث به این جمله: «أما إذا فاذهب فحدث». [رواه مسدد]<sup>۳</sup>. عمر ﷺ به ابوهیره در روایت حدیث اذن عام داده‌است حال برو و حدیث بیان کن.

<sup>۱</sup> - أخرجه مسدد في مسنده و الإصابة: ج ۴، ص ۲۰۹ و البدایه والنهایه: ص ۱۰۷.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۹۳.

<sup>۳</sup> - البدایه والنهایه: ج ۸، ص ۱۰۷.

وقتی که مروان اجازه نداد که امام حسن را در جوار رسول الله ﷺ دفن کنند ابوهیریه بر سرش فریاد کشید و فرمود: «والله ما أنت بوال وإن الوالي لغيرك فدعه». «به خدا سوگند شما لایق امارت نیستید کسانی غیر از شما لایق امارت اند از این امارت دست بردار». و ابوهیریه می گوید: من به همراه رسول الله ﷺ بوده‌ام تا زمان وفات او «فكنت والله أعلم الناس بحديثه». «به خدا سوگند من از همه نسبت به حدیث رسول الله عالم‌تر هستم» و مردم از مهاجرین و انصار می دانند که من همیشه با رسول الله ﷺ بوده‌ام حتی اصحابی همانند عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر از من احادیث پیامبر ﷺ را می پرسند. «فلا والله ما نجفي علي كل حديث كان بالمدينة وكل من أحب الله ورسوله وكل من كانت له عند رسول الله منزلة وكل صاحب له»<sup>۱</sup>. «به خدا سوگند هر حدیثی از رسول خدا در مدینه و هر کسی که خدا و رسول او را دوست دارند، و هر کسی که در نزد رسول خدا منزلتی دارد و هر یک از اصحاب او بر من مخفی نمانده است».

بنده هرچه در مورد فضیلت ابوهیریه رضی الله عنه بنویسم کم نوشته‌ام و جناب نجمی و ابوریه هرچه تلاش کنند منبع معتبری غیر از ابن ابی حدید یا ابوجعفر اسکافی ندارند و یا کارشان تلبیس، قطع و بریدن عبارت و یا آوردن سند بدون تحقیق است و مقصدشان چیزی جز اظهار عداوت و بغض و کینه با اصحاب رسول الله ﷺ و یا راضی کردن اربابانشان از مستشرقین نیست، هرچه شما اظهار نظر کنید دروغ‌هایتان ظاهرتر و علمای اهل سنت آگاه‌تر می شوند و اسرار و رموزتان را برملاء می کند. ان شاء الله تعالی.

اما عبدالله بن زبیر رضی الله عنه: جناب نجمی از قرآن خود به زبان ابن ابی حدید در حق ایشان هم لب به سخن گشوده و خطبه‌ای پر مهر و محبت امام علی رضی الله عنه را در ذی قار و بصره و کوفه و رفتار و گفتارشان را با زبیر و طلحه و ابن زبیر و عایشه رضی الله عنها زیرپای خود دفن نموده و بنده در این مضمون مفصلاً سخن گفته‌ام نیازی به تکرار نیست، نجمی در کتاب خود ص ۸۲ می گوید که علی رضی الله عنه زبیر را مخاطب قرار داد و گفت: ما تو را از افراد نیک فرزندان عبدالمطلب می شمردیم، تا فرزند ناشایسته تو بزرگ شد و میان ما

۱- البدایة والنهائة: ج ۸، ص ۱۰۸.

تفرقه انداخت.<sup>۱</sup> چنین عبارتی در تاریخ طبری موجود نیست و عبدالله بن زبیر کسی است که چهل و چهار نفر از علمای بزرگ تابعین از ایشان حدیث روایت نموده‌اند.<sup>۲</sup> اما در استیعاب چنین عبارتی بدون سند آمده که علی علیه السلام فرمود: «ما زال الزبیر یعد منا أهل البيت حتى ذُشأ عبد الله»<sup>۳</sup>. بالفرض هم که علی علیه السلام به عبدالله علیه السلام هرچه بگوید به شما ربطی ندارد شما کجا و علی علیه السلام کجا. زمانی که علی علیه السلام در ذی قار آن خطبه مهم را در تعریف اسلام و سعادت مسلمین و شقاوت جهال و اتفاق امت برخلافت راشدهی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان رضی الله عنهم را بیان فرمودند، و اعلام نمودند که من به طرف بصره حرکت می‌کنم و به رهبران و ائمه شما علناً اخطاریه دادند که با کاروان من نیایند و جرمشان را که همانا مساعدت، مشارکت و بغاوت بر علیه خلیفه سوم که نهایتاً منجر به شهادتشان شد اعلام کرد بعد از این اعلامیه رهبران و ائمه شما برای تصمیم‌گیری بر علیه علی علیه السلام و عایشه و طلحه و زبیر اجتماع کردند و نقشه شوم خود را بر علیه دو گروه مسلمانان مطرح نمودند. بنده اسامی چند نفر از بزرگان شما را در تاریخ طبری و ابن کثیر نقل می‌نمایم: ۱- علباء بن الهیثم. ۲- عدی بن حاتم. ۳- سالم بن ثعلبه العبسی. ۴- شریح بن اوفی ابن ضبیعه. ۵- الاشر فی عدهی ۶- جامعهم المصریون ابن السوداء ۷- خالد بن ملجم<sup>۴</sup>. و تعدادشان دو هزار و پانصد نفر بودند.<sup>۵</sup>

جناب نجمی در کتاب خود ص ۸۲-۸۳ بر علیه عبدالله بن زبیر سه دروغ گفته و به تاریخ طبری، ص ۴۵۸، ج ۳ استناد کرده درحالیکه چنین عبارتی با سند درستی در تاریخ طبری مذکور نیست، ممکن است که ایشان از ابن ابی حدید تقلید نموده و ابن ابی‌الحدید در عدم امانت‌داری ید بیضائی دارد. امّا عمران بن حطان: جناب نجمی تا حال هرچه گفته و نوشته دروغ بوده، یا تلییس یا از نظر سند ضعیف و منقطع و مفتخر است که دارای چنین اوصافی است امّا عمران بن حطان که دشمن امام علی علیه السلام

<sup>۱</sup> - استناد کرده به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۸.

<sup>۲</sup> - تهذیب الکمال: ج ۱۴، ص ۵۹.

<sup>۳</sup> - هامش اصابه: ج ۲، ص ۳۰۲.

<sup>۴</sup> - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۵۰۷.

<sup>۵</sup> - البدایة والنهایة: ج ۷، ص ۲۳۹.

است، دروغ‌گو را کافر و لباس حریر (ابریشم) را برای مرد مسلمان حرام و تصاویر و تصالیب را در خانه و مساجد و معابد ناجایز و خلاف توحید و اسلام می‌داند و برای حرمت لباس ابریشم و شکستن بتها و تصاویر و تصالیب با سند صحیح و قوی و متفق علیه از قول خاتم الانبیاء ﷺ دلیل گرفته و روایت می‌کند<sup>۱</sup>.

امام بخاری در باب حرمت لباس حریر (ابریشم) نه حدیث به نه طریق روایت نموده، در یکی از این طرق نام عمران بن حطان آمده و در باب دوم دو حدیث بر این قضیه و تخریب تصویر و عکس روایت نموده، و در یکی از این دو طریق نام عمران بن حطان آمده پس وزّاجی که دروغ را کفر و ابریشم و تصاویر را حرام می‌داند نود و نه درجه از شما بهتر و در لهجه صادق‌تر است. ثانیاً خوارج معتقد به تحریف قرآن نیستند و به خاطر تفسیر با رأی یک آیه: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ لقب مارقین به ایشان داده شد، و به تفاسیر اهل تشیع و اصول کافی و فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب مراجعه فرمایید و بعد بر بخاری حمله کنید.

### متهّم کردن بخاری و مسلم به تعصب و رد آن

نجمی می‌گوید: آنان فضائل مهم و مشهور علی علیه السلام را که بیانگر اولویت آن حضرت به مقام خلافت، و از دلائل تقدم آن بزرگوار است نقل نموده‌اند. فضائلی که در کتب معتبر اهل سنت، و صحاح دیگرشان نقل گردیده و از مسلمات تاریخ، و از مطالبی است که در میان فرقه‌های مختلف از موارد مورد اتفاق به شمار می‌رود.

مانند حدیث غدیر، و آیه تطهیر، و حدیث طایر مشوی و سد ابواب، و حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَ...» که هر یک از این فضائل را، ده‌ها نفر از صحابه نقل نموده‌اند و در کتب معتبر اهل سنت ضبط گردیده است<sup>۲</sup>.

جواب:

و لله الحمد اما امام بخاری و جامع صحیح او باید گفت که اولاً جناب نجمی مقلد

<sup>۱</sup> - بخاری باب: لبس الحریر وافتراشه للرجال و قدر ما يجوز منه، ج ۲، ص ۸۶۷ کتاب اللباس، باب

نقض الصور.

<sup>۲</sup> - سیری بر صحیحین: ص ۸۶.

است نه محقق، ثانیاً علمشان شاید به یک صدم علم بزرگانش نرسد و عادت مؤلفین متقدمینشان از ابوبصیر و زراره و حمران بن اعین والوشاء، و احمد بن محمد السیاری و هشام بن الحکم و ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، متوفی ۳۲۹، فقط جمع‌آوری اقوال، مطابق مذهبشان بوده و راوی هر کسی که باشد و هرچه گفته باشد به آن اهمیت نمی‌دادند و نمی‌دهند و اگر کسی برخلاف مذهبشان چیزی گفته باشد ولو اینکه گوینده خود پیامبر ﷺ یا علی علیه السلام باشد آن گفته را به صدها حيله و تأویل مردود می‌دانند حتی نص صریح و ظاهر قرآن را به طرف خود می‌کشند مثل: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [طه: ۱۱۵]. و آیه تطهیر و آیه ۱۱۵ از سوره طه و....

برای مصداق آنچه بنده گفتم به کتاب اصول کافی و مراجعات شرف الدین و الغدیر امینی و به همین سیری در صحیحین نجمی مراجعه فرمایید حالا بنگریم به جواب محمد صادق نجمی که بر بخاری و مسلم اعتراض داشته است.

اولاً هیچ یکی از علمای اهل سنت نگفته‌اند که امام بخاری تمام احادیث صحاح را در این کتاب خود جمع نموده بلکه این کتاب مختصر و منحصر در صحیح است چنانچه خود امام بخاری ﷺ فرموده که روزی ما در مجلس اسحاق بن ابراهیم الحفظی معروف به ابن راهویه بودیم ایشان به اهل مجلس خطاب فرمودند: «لَوْ جَمَعْتُمْ كِتَابًا مُخْتَصِرًا لَصَحِيحٌ سَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: قَالَ فَوْقَ ذَلِكَ فِي قَلْبِي فَأَخَذْتُ فِي جَمْعِ الْجَامِعِ الصَّحِيحِ»<sup>۱</sup>. کاش شما کتاب مختصری برای احادیث صحیح رسول خدا ﷺ تألیف می‌کردید. امام بخاری می‌گوید: این سخن در دل من افتاد پس برای این مقصد شروع به جمع‌آوری احادیث کردم.

و این سخن مشهور است که امام بخاری بر خود لازم دانسته که احادیث صحیح را جمع کند نه احادیث ضعیف، و موضوع، و جای ایراد را؛ بنابراین قانون امام بخاری در مورد فضائل صحابه و بالخصوص خلفای اربعه و بالاخص علی ﷺ این بود که روایات صحیح و ثابت را جمع و روایت نماید آن هم به اختصار. و از روایات موضوعه و مختلفه و مخترعه پرهیز و خود را برای الذمه کرده است و به مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی ابی الحسن ﷺ اکتفا کرده است.

<sup>۱</sup> - هدی الساری: ص ۹.

- ۱- «وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». «تو از منی و من از تو».
- ۲- «وَقَالَ عُمَرُ تُوَفِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ». «عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالیکه او از علی رضی الله عنه راضی بود».
- ۳- «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ». «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به مردی می دهم که الله تعالی منطقه را بدست او فتح می کند».
- ۴- «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ - أَوْ لِيَأْخُذَنَّ الرَّايَةَ - عَدَا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ - أَوْ قَالَ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ - يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَدِيثَ». «فردا پرچم را به مردی می دهم یا می گیرد که الله و رسول او را دوست دارند یا او الله و رسولش را دوست دارد و الله تعالی برای او فتح می کند».
- ۵- «فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّنَ ابْنِ عَمِّكَ. قَالَتْ فِي الْمَسْجِدِ... فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ فَيَقُولُ: اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ مَرَّتَيْنِ». «پیامبر می فرمود: ای فاطمه، پسر عموی تو کجاست؟ فرمود در مسجد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک را از پشت او پاک می کرد و فرمود: بنشین ای ابوتراب) دو دفعه تکرار نمود».
- ۶- «جاء رجل إلى ابن عمر... ثم سأله عن عليّ؟ فذكر محاسن عمله، قال: هو ذاك، بيته أوسط بيوت النبي ﷺ، قال: لعل ذاك يسوؤك؟ قال: أجل، قال: فأرغم الله أنفك، انطلق فأجهد عليّ جهدك». «مردی نزد ابن عمر آمد و در مورد علی سؤال کرد، ابن عمر اوصاف خوب علی را برایش گفت و بعد فرمود: خانه علی در وسط خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله است بعد فرمود: شاید همین مسئله تو را ناراحت کرده؟ آن مرد گفت: بله. ابن عمر فرمود: الله تعالی (بینی تو را به خاک بمالد برو برو و هر چه می توانی بر من بگو».
- ۷- «فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا... فَفَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي». «هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آوردند عایشه رضی الله عنها نسبت به آمدن فاطمه خبر داد پس پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه رضی الله عنها آمد در حالیکه ما بر بستر خواب بودیم

سپس او علیه السلام بین ما نشستند من سر پاهایش را بر سینه احساس نمودم فرمود: آیا به شما بهتر از آنچه که شما سؤال کرده‌اید نیاموزم؟».

۸- «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی رضی الله عنه فرمود: آیا تو راضی نمی‌شوی از اینکه نسبت به من مانند هارون برادر موسی علیه السلام باشی».

۹- «عن علي رضی الله عنه قال: اقضوا في عدم بيع أم ولد كما كنتم تقضون أن لا يبعن فإني أكره الاختلاف يعني مخالفة أبي بكر و عمر حتى يكون الناس جماعة، أو أموت كما مات أصحابي أي لا أزال على ذلك حتى أموت»<sup>۱</sup>. «علی رضی الله عنه می‌گوید: در مسئله‌ی ام ولد همان قضاوت را بکنید که قبلاً کرده‌اید یعنی ام ولد نباید فروخته شود من اختلاف را با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه مکروه می‌دانم و مردم باید متحد باشند. و من تا مرگم باید با ابوبکر و عمر متفق و متحد باشم».

۱۰- «قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، (صد) ... وَيَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَاتَلَهُمْ وَأَنَا مَعَهُ. الْحَدِيثُ». بخاری و فی روایة مسلم: «تَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: گروهی از دین بیرون می‌شوند مثل بیرون شدن تیر از هدف یعنی (کمان) و این در زمانی صورت می‌گیرد که مردم با هم اختلاف پیدا می‌کنند، زمان اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما. طائفه‌ای که به حق نزدیکتر است با آنان می‌جنگند. ابوسعید می‌گوید: من گواهی می‌دهم که این حدیث را از رسول خدا شنیدم و گواهی می‌دهم که علی رضی الله عنه با آنان جنگید و من همراه او بودم».

۱۱- «قال علي رضی الله عنه سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَإِنَّمَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [رواه البخاري كتاب المناقب باب علامات النبوه في الاسلام]<sup>۲</sup>. «علی رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم می‌فرمودند: این گروه از اسلام بیرون

<sup>۱</sup> - رواه البخاري: ج ۸، ص ۶۶۰ تا ۶۶۳، فتح الباري: طبع دار ابی حیان.

<sup>۲</sup> - فتح الباري: صحيح بخاری، ج ۸، ص ۵۲۶.

می‌شوند مثل بیرون شدن تیر از هدف، ایمان آنان از حلقوم تجاوز نمی‌کند هر جا آنان را دیدید، بکشیدشان زیرا در روز قیامت برای کشتن آنها ثواب در نظر گرفته می‌شود».

این یازده حدیث با سند صحیح و معتبر و مرفوع در فضائل علی علیه السلام روایت نموده‌ایم، ولی جناب نجمی مثل دیگران جاهل است نه اهل مطالعه و تحقیق.

باب قول النبي صلی الله علیه و آله سدوا الأبواب إلا باب أبي بكر.

۱- «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ مِنْ أَمَنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتُهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ». «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان تمام مردم نسبت به همراهی و اموال خود ابوبکر بر من احسان نموده است و اگر من غیر از پروردگار خود کسی را دوست قلبی بگیرم ابوبکر را خلیل می‌گرفتم، ولی برادری اسلامی و دوستی آن بین ما است تمام دروازه‌های مردم که به مسجد باز اند باید بسته شوند مگر دروازه‌ی ابوبکر».

۲- «وَلَكِنْ أُخِي وَصَاحِبِي». «مگر دروازه ابوبکر، او برادر و همراه من است».

۳- «فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فُقُلْتُمْ كَذَبْتُمْ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ. وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ» «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا الله تعالی مرا برای شما مبعوث نمود ولی شما مرا در ابتدای امر تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با مال خود غمخوار من بود».

۴- «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. فَقُلْتُ مِنَ الرَّجَالِ فَقَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [الحدیث]. «عمرو بن العاص می‌فرماید: از رسول خدا پرسیدم: چه کسی در میان مردم نسبت به شما محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه، بعد گفتم: در میان مردان چه کسی را دوست دارید؟ فرمود: پدر عایشه رضی الله عنها».

۵- «قَالَ (أَبُوبَكْرٍ): هَلْ يُدْعَى مِنْهَا (أَي أَبْوَابِ الْجَنَّةِ) كُلُّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ». «ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله آیا کسی هست که از تمام دروازه‌های بهشت صدا کرده شود. رسول خدا فرمود: بله و من امیدوارم که شما از آنان باشید ای ابوبکر».



- ۶- «قال علي عليه السلام: خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله أبو بكر ثم عمر». «علي عليه السلام می گوید بهترین مردم بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله ابوبکر و عمر هستند».
- ۷- «ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ». «ای ابوبکر داخل شو و رسول خدا تو را بشارت بهشت می دهد».
- ۸- «قال صلى الله عليه وآله: اثْبُتْ أَحَدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»<sup>۱</sup>، «رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای کوه احد آرام بگیر همانا بالای تو نبی و صدیق و دو شهید قرار دارند».

<sup>۱</sup> - رواه البخاري: ج ۸، ص ۵۷۰-۵۸۲ فتح الباري.



## فصل سوم:

### تعريف و ترجمه برخی کلمات و مصطلحات

بحث در مورد قول پیامبر ﷺ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ» در غدیر خم

۱- «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تُخْلِفُونِي فِيهِمَا؟ فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا وَوَيْ كُلِّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ أَحَدٌ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». «العترة قال الخليل: عترة الرجل هم أقرباؤه من ولده وولد وبني عمه»<sup>۱</sup>.

حدیث خصائص علی بن ابی طالب در این سند حبیب بن ابی ثابت مدلس موجود است، أخرجه البزار، والطبرانی في الكبير وفي الاوسط والحاكم والبخاري في المناقب، و احمد و ابن حبان و ابن عساکر: «بروایه فطر بن خلیفه فهو صدوق رمی بالتشیع» و در طبرانی به روایت فطر بدون زیادت «وال من والاه» آمده، و نزد حکیم بن جبیر ضعیف، و رمی بالتشیع و ترمذی هم روایت کرده بدون زیادت «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» و گفته حسن صحیح است، و در یک نسخه حسن غریب آمده و در حاکم و ابن عساکر هم زیادی «ووال من والاه» نیامده و در سند حاکم و ابن عساکر محمد بن سلمه بن کهیل راوی بسیار ضعیف است. و همچنان در مسند احمد و طبرانی و ابن عساکر، عطیه العوفی موجود است «صدوق یخطیء کثیراً وکان شیعیاً مدلساً» و نزد یزید بن عبدالملک مجهول است<sup>۲</sup>. «تلید بن سلیمان. ضعیف رافضی، و اسماعیل بن عمرو الجبلی ضعیف، و یحیی بن سلمه متروک، ثویر بن فاخته ضعیف، رمی بالرفض».

<sup>۱</sup> - عجم مقایس اللغة: ج ۴، ص ۲۱۷.

<sup>۲</sup> - لسان المیزان: ج ۵، ص ۱۸۳ و التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۱۴ و خصائص علی تخریج: احمد سیرین

- ۲- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ وَلِيَّتُهُ»<sup>۱</sup>.
- ۳- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [صحیح أخرجه البزار] رجوع کنید به خصائص.
- ۴- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [صحیح، أخرجه ابن ابی شیبة في المصنف].
- ۵- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [صحیح، ابن ماجه، خصائص].
- ۶- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [احمد و البزار والطبرانی و ابن عدی و ابن عساکر] در این سند میمون ابی عبدالله ضعیف است.
- ۷- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [اسناده حسن بمتابعاته] در این سند هانی بن ایوب العنقی الکوفی ضعیف است و عمیره بن سعد معتمد علیه نیست<sup>۲</sup>.
- ۸- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». [صحیح أخرجه احمد و ابن عساکر، خصائص].
- ۹- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». [قال ابو عبدالرحمن (النسائي): عمران بن ابان ليس بقوي في الحديث] در این سند شریک بن عبدالله ضعیف است و عبدالله بن احمد در زوائد المسند و ابن ابی عاصم و البزار و ابن عساکر روایت کرده‌اند بدون زیادتی «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» این زیادتی منکر است. و فطر بن خلیفه موصوف به غلو در تشیع است. و عمرو بن ثابت، متروک است و یزید بن ابی‌زید، ضعیف است و علی بن زید بن جدعان هم ضعیف است. خلاصه، حدیث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ». صحیح و شاید متواتر باشد<sup>۳</sup>.
- اما زیادتی: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» امام احمد این جمله را به شدت رد کرده در اصل راوی این زیادتی حسین الاشقر است این شخص متوفی ۲۰۸ بوده و در معایب ابوبکر<sup>ؓ</sup> و عمر<sup>ؓ</sup> یک باب تألیف نموده و شخصی دروغ‌گو است<sup>۴</sup>. این بود سرمایه نجمی برای مقام خلافت بلافضل علی<sup>ؓ</sup> در مکان غدیر خم بنده از اهل سنت

<sup>۱</sup> - صحیح، أخرجه ابن ابی شیبة في المصنف و احمد وابن ابی‌عاصم و الحاكم والطبرانی في الصغير

و عبدالرزاق مرسلاً، ر. ک، خصائص: ص ۹۸.

<sup>۲</sup> - خصائص: ص ۱۰۰.

<sup>۳</sup> - خصائص: ص ۱۰۳ تا ۱۰۶.

<sup>۴</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۹۱.

بلوچستان می‌خواهم که جناب نجمی و عسکری و علامه امینی صاحب کتاب الغدير و ... را ملامت نکنند چون آنها از کلمه مولا معنی خلافت را استنباط نموده‌اند، زیرا زبان مادری آنها فارسی ایرانی است و کلمه ولی، و والی، و مولا: لغت عربی‌اند، و فهم آن برای غیر عرب مشکل است که معنی متفاوت و مختلف این سه کلمه را تشخیص بدهد. بنده حدیث غدیر خم را با نه طریق صحیح نقل نموده‌ام و معنی عربی اصلی این کلمه در دو طریق شماره اول و دوم برای طلبه مبتدی اهل لغت عربی مشخص است که کلمه ولی به معنی دوست است نه به معنی والی یا خلیفه. ثانیاً زمان مطرح نمودن این خطبه در غدیرخم تمام اهل مجلس و مخاطبین پیامبر ﷺ عرب زبان بودند حتی خود علی و عباس رضی الله عنهما حضور داشتند و بعد بنا به یک روایتی اگرچه سند آن ضعیف است عمر رضی الله عنه به علی رضی الله عنه تبریک عرض می‌کند «هَٰئِنِيَّا لَكَ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ» [رواه أبويعلي الموصلي الحسن بن سفيان] به روایت علی بن زید بن جدعان و ابوهارون العبدی، ابوزرعه گفته: که این دو نفر ضعیف‌اند<sup>۱</sup>.

علت اصلی این خطبه در تمام کتب تاریخی این بوده که بعضی از سپاه علی رضی الله عنه در بازگشت از یمن بنابر یک مسئله نسبت علی رضی الله عنه اعتراض نمودند و از ایشان ناراضی شدند و نزد پیامبر رضی الله عنه شکایت کردند و حقیقتاً در این مسأله حق با علی بود و به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله در مکان غدیر خم مابین مکه و مدینه، نزدیک جحفه، بیان فرمودند: « لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (من أن يشكي) ». از علی رضی الله عنه شکایت نکنید به والله قسم ایشان در ذات الله تعالی یا در راه الله تعالی سرسخت‌ترین مردم هستند و حق با ایشان بوده و شما در اشتباه بوده‌اید، کسی که مرا دوست دارد باید علی را دوست داشته باشد یا کسی که من دوست او باشم علی رضی الله عنه هم دوست اوست<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۵، ص ۲۱۰.

<sup>۲</sup> - برای تفصیل بیشتر در این مضمون به تاریخ طبری و ابوالقاسم بن عساکر و برای صحت و سقم روایات به تاریخ البداية والنهاية: ج ۷ و ص ۳۴۷-۳۵۰ و ج ۵، ص ۲۰۸-۲۱۴ و خصائص علی به تحقیق و تخریج شهید اعظم بلوچستان دکتر احمد میرین کاوانی رحمت‌الله علیه ص ۹۶ تا ص ۱۱۰، طبع مکتبه وادی الحور الشارقة مراجعه فرمایید.

حال به جناب نجمی و هم عقیده هایش می‌گویم که اهل سنت می‌توانند که سه سوال تاریخی را مطرح کنند؟ اول اینکه چرا خاتم الانبیاء ﷺ خلافت بلافضل علی ﷺ را در مدت بیست و سه سال نبوت در میان مردم اعلام نکردند.

سؤال دوم: در خطبه غدیرخم چرا کلمه خلیفه و امام را برای علی ﷺ اظهار نداشتند؟ سؤال سوم: چرا در مدت مریضی خود به ابوبکر صدیق دستور جدی دادند که برای مردم امامت کند نه به علی ﷺ خلیفه.

ممکن است که جناب نجمی و علامه امینی و عبدالحسین شرف‌الدین صاحب المراجعات و ابوریه و علامه حلی و محمد بن یعقوب الکلینی و کاردان و نجم‌الدین طبری و ... بگویند و جواب رسمی بدهند که بله محمد رسول الله ﷺ از عمر بن الخطاب ترسیده «نعوذ بالله من ذلك» و از طریق تقیه در غدیرخم کلمه مشترک المعنی (مولا) را اعلام کرده‌اند و علی ﷺ با عباس ﷺ متوجه معنی کلمه مولا نشده‌اند به همین خاطر سکوت نمودند. در این صورت «عوفان ترك دینا أو ضیاعاً فلیاتنی وأنا مولا»<sup>۱</sup>.

(مشایخ و اساتید زیادی در تمجید و تعظیم برای امام بخاری فرمایشاتی را نقل کرده‌اند از جمله: ۱- سلیمان بن حرب ۲- احمد بن حفص ۳- محمد بن ابی‌حاتم ۴- اسماعیل بن ابی‌اویس ۵- ابومصعب احمد بن ابی‌بکر الزهری ۶- عبدان بن عثمان المروزی ۷- ابوعاصم النبیل ۸- قتیبه بن سعید ۹- مهیار ۱۰- سعید بن ابی‌مریم ۱۱- حجاج بن منهال ۱۲- الحمیدی ۱۳- نعیم بن حماد ۱۴- محمد بن یحیی بن ابی‌عمر العدنی ۱۵- الحسین بن علی الحلوانی الخلال ۱۶- محمد بن میمون الخیط ۱۷- ابراهیم بن المنذر ۱۸- ابوکریب محمد بن العلاء ۱۹- ابی‌سعید عبدالله بن سعید الاشبیح ۲۰- ابراهیم بن موسی الفراء و امثالهم - ۲۱- امام احمد بن حنبل ۲۲- یعقوب بن ابراهیم الدورقی ۲۳- بندار محمد بن بشار ۲۴- عبدالله بن یوسف التنیسی ۲۵- محمد بن سلام البیکندی ۲۶- اسحق بن راهویه ۲۷- فتح بن نوح النیسابوری ۲۸- علی بن المدینی ۲۹- عمرو بن علی الفلاس ۳۰- رجاء بن رجاء الحافظ ۳۱- ابوبکر بن ابی‌شبه ۳۲- احمد بن اسحق السرماری ۳۳- ابن اشکاب

<sup>۱</sup> - فتح الباری: باب النبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم، حدیث شماره: ۴۷۸۱، ج ۱۰، ص ۵۳۳.

۳۴- عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر ۳۵- عبدالله بن محمد المسندی ۳۶- علی بن حجر ۳۷- محمد بن عبدالله بن نمیر ۳۸- عبدالله بن نمیر ۳۹- الحسین بن حریث ۴۰- عمرو بن زراره ۴۱- محمد بن رافع ۴۲- سعید بن ابی مریم ۴۳- ابی سعید عبدالله بن سعید الاشبح).

اینها همگی اساتید امام بخاری بوده‌اند و او را تعریف و در سطح بالا توصیف نموده‌اند.<sup>۱</sup>

باز هم از جناب نجمی بنده سؤال می‌کنم که اگر معنی کلمه: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». معنی خلافت و امامت بوده پس چرا عباس رضی الله عنه به علی رضی الله عنه می‌گوید: با من بیا و از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امر خلافت بعد از وفاتشان سؤال می‌کنیم، اگر خلافت حق ما است پس ما باید بدانیم و مطمئن باشیم و اگر حق دیگران است پس برای ما وصیت (و سفارش) کند(تا ما را اذیت و آزاری نرسانند) علی رضی الله عنه در جواب می‌گوید: «إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَهَا لَا يُعْطِيهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». «سوگند به خدا اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مضمون سؤال کنیم و او به ما ندهد بعداً مردم امر خلافت را به ما نمی‌دهند و از ما منع می‌کنند. سوگند به خدا، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره سؤال نمی‌کنم»<sup>۲</sup>. و در روایتی دیگر چنین آمده: «قَالَ عَلِيٌّ وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَهَا لَا يُعْطِيهَا النَّاسُ أَبَدًا فَوَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهُ أَبَدًا». «علی رضی الله عنه می‌گوید: سوگند به خدا اگر در مورد خلافت از رسول خدا سوال کنیم و او ما را ندهد، بعداً مردم مانع ما می‌شوند و تا ابد خلافت را به ما نمی‌دهند من هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمی‌کنم»<sup>۳</sup>.

امام بخاری این روایت را با ۳ سند آورده.

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱۴، ص ۴۸۲ تا ۴۸۴.

<sup>۲</sup> - البخاری: کتاب المغازی باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته، شماره حدیث ۴۴۴۷، ج ۹، ص ۷۷۱، فتح الباری.

<sup>۳</sup> - البخاری: کتاب الاستئذان باب المعانقة وقول الرجل كيف أصبحت، شماره حدیث ۶۲۶۶، ج ۱۴، ص ۸۸، فتح الباری.

## مطالب حول آیهی تطهیر

آیه تطهیر در قرآن مفصلاً و مفسراً آمده و نیازی ندارد که بخاری حتماً آن را روایت نماید.

اول در سوره الانفال برای مجاهدین در غزوه بدر نازل شده:

﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱]. دوم در سوره [الاحزاب: ۲۸-۳۴] الله تعالی ازواج مطهّرات پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده و به ایشان دو امتیاز خاص عنایت و تصریح نموده «پاداش او را دوچندان خواهیم داد».

۲- الله تعالی می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. و با همین صیغه جمع مذکر مخاطب زن ابراهیم عليها السلام را در قرآن خطاب فرموده:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳]. امّا حدیث کساء (چادر). عن ام سلمه<sup>۱</sup>.

و دوباره امام مسلم از عائشه صدیقه رضی الله عنها در فضائل حسن و حسین رضی الله عنهما روایت نموده<sup>۲</sup>.

و روایت عمر بن ابی سلمة ریبب النبی رضی الله عنه را ترمذی روایت کرده<sup>۳</sup>. و گفته غریب «من هذا الوجه» در فضائل اهل سنت هیچ اختلاف و انکاری نداشته‌اند و ندارند. این شماست که این حدیث را برای خود علم کرده‌اید و اهل بیت را که قرآن مشخص کرده انکار می‌کنید.

## احادیث موضوع در مورد علی رضی الله عنه

امّا حدیث طایر (مرغ) مشوی (کباب شده): این حدیث موضوع واهی مفتعله مختلقه است.

<sup>۱</sup> - رواه الترمذی فی فضل، فاطمه و گفته حسن صحیح، ج ۴، ص ۳۶۱، تحفة الاحوذی.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۲۸۳، چاپ پاکستان.

<sup>۳</sup> - در تفسیر سوره‌ی احزاب، ج ۴، ص ۱۶۴ و ۳۴۳ در تحفه الاحوذی.



قاضی ابوبکر الباقلانی متکلم در رد این حدیث یک کتاب بزرگ نوشته و همچنان حدیث «النظر إلى وجه علي عبادة» و ذکر علی عباده همه موضوع و کار کذابین و دجالین و غلات روافض بوده است.<sup>۱</sup> برای تفصیل و اطلاع از چنین احادیث دروغینی به تاریخ البدایه والنهایه ابن کثیر و خصائص علی<sup>علیه السلام</sup> به تخریج شهید احمد میرین کاروانی رحمت الله علیه و موضوعات ابن الجوزی مراجعه فرمایید. اهل سنت در فضائل همه اصحاب و اهل بیت احادیث صحیح و ثابت و مشهوری از کتب معتبر دارند و نیازی به چنین احادیث خود ساخته‌ای ندارند.

اما حدیث سد ابواب: از نظر سند به خاطر راوی‌های کذاب و وضاع صحیح نیست. بنده اسامی آنها را برای نجمی نقل می‌کنم: ۱- عبدالله بن شریک: کان کذاباً غالباً فی التشیع ۲- عبدالله بن الرقیم ۳- حارث بن مالک نسائی می‌گوید: من این دو نفر را نمی‌شناسم هشام بن سعد می‌گوید: لیس بشئی، لیس هو محکم الحدیث، ابوبلج یحیی بن سلیم، قال احمد: «روي حديثاً منكراً سدوا الابواب»، و ابن حبان می‌گوید: «يخطي» ۵- و یحیی بن عبدالحمید قال احمد: «كان يكذب جهالاً، و الح» بن عبیدالله الابدازی، «كان كذاباً يضع الحديث» ۷- ابومیمونه سلیم کان یبیع الصور بتفروش بود ۸- عیسی الملائی، متروک است ۹- و میمون مولی عبدالرحمن بن سمره، «قال يحيى بن سعيد: هو لا شيء!» اما حدیث جابر در این سند ابوعبدالله العلوی متفرد است و باقی روایات سند مجاهیل هستند.<sup>۲</sup>

اما حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»:

۲- «أنا دارالحكمة وعلي بابها».

«أنا مدينة الفقه وعلي بابها».

این حدیث مضطرب است و ثبوتی ندارد. اولاً سماع سلمه بن گھیل از صنابحی ثابت نشده و ۱- محمد بن عمران الرومی دروغگو است. «لا يجوز الاحتجاج به» بحال

<sup>۱</sup> - البدایة والنهایة: ج ۷، ص ۳۵۱-۳۶۲.

<sup>۲</sup> - الموضوعات لابن الجوزی، ج ۱، ص ۲۷۲ تا ۲۷۴. شماره‌ی حدیث: ۱۴ و خصائص علی للنسائی به تحقیق شهید بلوچستان.

ابن حبان ۲- عبدالحمید بن بحر دروغگو و سارق الحدیث از ثقاه بوده. «لایحوز الاحتجاج بحال» از ابن حبان ۳- و محمد بن قیس مجهول است، و راوی‌های طریق پنجم همه مجهول و نامعلوم‌اند، جعفر بن محمد البغدادی الفقیه، سارق الحدیث است ۵- رجاء بن سلمه ۶- عمر بن اسماعیل بن مجالد و همچنان عثمان بن اسماعیل، ابن معین گفته: «لیس بثی، کذاب، خبیث، رجل سوء»، «وقال الدارقطني. متروک» ۷- در اصل این حدیث را ابوالصلت عبدالسلام بن صالح بن سلیمان بن میسره الهروی ساخته و وضع نموده و به نام ابومعاویه تمام کرده و دیگران از ابوالصلت الهروی گرفته‌اند ۸- احمد بن سلمه ابن عدی گفته: این شخص دزد و اهل باطل است ۹- سعید بن عقبه (ابوالفتح الکونی)، مجهول است و ثقه نیست ۱۰- ابوسعید العدوی، دروغگوی بزرگ و حدیث‌ساز است ۱۱- اسماعیل بن محمد بن یوسف، ابن حبان گفته: این شخص دزد و سندساز است احتجاج به او جایز نیست. ۱۲- حسن بن عثمان: ابن عدی گفته: یضع الحدیث: مخترع و سازنده حدیث است ۱۳- احمد بن عبدالله ابوجعفر المکتب، ابن عدی گفته: «کان یضع الحدیث» حدیث می‌ساخت. ۱۴- احمد بن طاهر بن حرمله، کان أكذب الناس: (خلاصه) این حدیث موضوع را ابوالصلت الهروی ساخته و اصل و ثبوتی از رسول الله ﷺ ندارد. امام احمد بن حنبل فرموده: «قبح الله أباالصلت» و در اصل ۱- عمر بن اسماعیل بن مجالد ۲- محمد بن جعفر العبدی ۳- محمد بن یوسف ۴- عثمان بن خالد عثمان ۵- احمد بن سلمه ۶- رجاء بن سلمه ۷- جعفر بن محمد البغدادی ۸- ابوسعید العدوی ۹- ابن عقبه و غیرهم: همه ایشان این حدیث را بدون اصول و موضوع را از ابوالصلت الهروی گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

۱- ابن عدی گفته: این حدیث به نام ابوالصلت الهروی شناخته می‌شود و ابوالصلت آن را به نام ابومعاویه تمام کرده و احمد بن سلمه و جماعتی از ضعفاء این حدیث موضوع را از ابوالصلت الهروی در دیده‌اند.

<sup>۱</sup> - اللآلی: ج ۱، ص ۳۲۹ و تنزیه، ج ۱، ص ۳۷۷ و الفوائد المجموعه: ص ۳۴۸ و النکت البدیعات: ص ۲۹۰ و تاریخ بغداد: ج ۷، ص ۱۷۳ و میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۳۲۹ و الموضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۵ حدیث شماره ۱۰ و البداية والنهاية ابن كثير: ج ۷، ص ۳۵۹.

۲- احمد بن محمد بن القاسم بن محرز از ابن معین و ایشان از ابن ایمن روایت نموده‌اند که ابومعاویه یک مدتی این حدیث را بیان کرد «ثم كف عنه» بعد از روایت این حدیث خودداری نمود و ابوالصلت یک شخص دنیادار و سرمایه‌دار بود و مشایخ آن زمان به خانه‌شان می‌آمدند و او هم به آنها اکرام و احترام می‌گذاشت و مشایخ هم در عوض برای او هر نوع حدیث ضعیف و موضوع را بیان می‌کردند. و ابن عساکر هم آن روایت‌های ساختگی را با اسناد تاریک نقل نموده از آن جمله، روایتی از جعفرالصادق از پدرش از جدش از جابر بن عبدالله در این مضمون روایت کرده. ابن عدی گفته: «وهو موضوع أيضاً و ابوالفتح الازدي مي‌گوید: لا يصح في هذا الباب شيء»<sup>۱</sup>.

اما ابوالصلت الهروي عبدالسلام بن صالح:

شیعی جلد- قال ابوحاتم: «لم يكن عندي بصدوق، و ضرب ابوزرعة علي حدیثه»، وقال العقيلي: رافضي خبيث وقال ابن عدي: متهم، و قال النسائي: ليس بثقة، وقال الدارقطني: رافضي خبيث متهم بوضع حدیث الايمان اقرار بالقلب، و في نسخة (بالقول) و نقل عنه أنه قال: كلب للعلوية خير من بني أمية». اما يحيى گفته که ابوالصلت دروغ نمی‌گوید<sup>۲</sup>. در اصول مصطلح الحدیث جرح مقدم بر تعدیل است.

اما ابومعاویه: «قال امام احمد وابن خراش: هو في غير الاعمش مضطرب، وقال الحاكم: احتج به الشيخان، وقد اشتهر عنه الغلو اي في التشيع. و قال ابن معين: روي ابومعاوية عن عبيدالله احاديث مناكير، و قال العجلي: ثقة يري الإرجاء، و قال أبوداود: كان مرجئاً (والله أعلم)»<sup>۳</sup>.

در فضائل و مناقب علی عليه السلام به نام خصائص علی عليه السلام ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب بن علی النسائي یکصد و نود و چهار روایت را تدوین کرده است از اقسام مختلف صحیح، حسن، ضعیف، موضوع، جمع‌آوری کرده‌اند و اهل سنت در فضائل صحابه و خلفاء اربعه به احادیث صحیح و ثابت معتقدند و بدان قناعت می‌کنند و از فضائل

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ج ۷، ص ۳۵۹.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۶۱۶.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۵۷۵.

موضوعه و مختلقه اجتناب و بلکه بشدت آن را ردّ و برملا کرده‌اند تا مردم بی‌علم و بی‌اطلاع به آن مبتلا نگردند. افراط علماء شیعه از سال چهل هجری تا سال هزار و چهارصد و بیست و پنج هجری در فضائل علی طول شهیده و از علی نقل و قیاس گذشته انتها ندارد ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی کتاب الحجة جلد دوم باب «فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية» نود و دو آیه قرآن را تفسیر بالرأی از رواة غلات به نام ائمه نقل نموده و در باب «فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولاية» نه روایت از رواة وضّاع به نام ائمه: با این مضمون آورده که تمام انبیا و رسل فقط برای بیان اعلان ولایت ائمه مبعوث شده‌اند. و صاحب کتاب: «منهاج الکرامة فی معرفة الإمامة» برای پادشاه وقت به نام خدا بنده، از چهل آیه قرآن برای امامت علی علیه السلام دلیل گرفته، یعنی آیاتی که برای توحید و حصر الوهیت و یا در مسائلی دیگر نازل شده‌اند. کلینی و حلی برای امامت علی و ائمه علیهم السلام به رأی خود قرآن را تأویل و تحریف نموده‌اند.

### عقاید شرک آمیز در مورد علی علیه السلام

و در عصر حاضر جناب حسن بن صادق الحسینی ال‌المجدد الشیرازی حقیقت و مقصد تمام متقدمین خود را روشن و تصریح نموده که علی علیه السلام: شریک الله تعالی است حال آنکه در تمام ادیان آسمانی از آدم تا خاتم الانبیاء علیهم السلام گفته شده که ذکر الله تعالی عبادت است:

۱- ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ﴿١٨﴾

[الرعد: ۲۸].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است آگاه باشند. تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد».

۲- ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ ﴿١٥٢﴾ [البقرة: ۱۵۲]. «پس مرا

یاد کنید تا شما را یاد کنم. و شکر مرا گوید کفران نکنید».

۳- ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل‌عمران: ۱۹۱].

«همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند یاد

می‌کنند».

۴- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵].

«(پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و خاص از تو یاری می‌جوییم».

۵- ﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا الْكٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾﴾ [الکافرون: ۱-۲].

«بگو ای کافرون آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم».

ولی جناب حسن آل‌المجدد می‌گوید: «ذکر علی عبادت، النظر إلى وجهه علی عبادت». تعجب در اینجا است که چنین دروغ شاختاری را به عایشه صدیقه و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و ابن عباس و ابن مسعود و جابر و ثوبان و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین و محدثه اسلام ابوهیره و معاذ بن جبل و عمر بن صین و ابوذر الغفاری و وائله بن الاسقع و عمرو بن العاص، و معاذ الغفاریه و ورجل من الانصار نسبت می‌دهند. جناب حسن حسینی در این سریال نقشی خوب و هدفداری را بازی کرده.

ایشان مذهب تیجانی و ابوریه و محمدصادق نجمی و نجم‌الدین طبسی و کاردان و ... را به باد بطلان گرفته و نقش بر آب کرده است زیرا که آنها اصحاب مذکور را غیر عادل حتی مرتد می‌دانند و روایتی که از غیرعادل و مرتد باشد مردود و غیرقابل عمل است.

دوم اینکه جناب حسن آل‌المجدد ثابت کرد که این صحابه‌ها دوست علی علیه السلام بوده‌اند و با یکدیگر کوچکترین بغض و کینه و عداوتی نداشته‌اند و علی علیه السلام را دوست می‌داشتند حتی ذکر او را مثل ذکر نام الله تعالی و عبادت دانسته‌اند.

سوم اینکه مذهب اهل سنت نسبت به صحابه و دوستی علی علیه السلام با ایشان و دوستی آنها با علی علیه السلام (بدون مسئله شریک با خدا) حق است. لکن جناب حسن حسینی آل‌مجدد شیرازی خادم حدیث شریف و سنت مطهر تا حلا نفهمیده و ندانسته که شریک و شریک‌گرفتن مخلوق با خالق و عابد با معبود بر حق کفر و گناه و اکبرالکبائر و حرام است. و چهارم اینکه روایت کذابین و دجالین و ضعفاء مردود و متروک و غیرقابل قبول و احتجاج است. جناب خادم حدیث شریف این قانون کلی و اتفاقی را زیر پا گذاشته. پنجم اینکه مردم قبل از اسلام ذکر نام ابراهیم و اسماعیل ولات و ... و دوستی فوق‌العاده ایشان را عبادت می‌دانستند و بعد از بعثت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله این مذهب شرکی را ترک و عبادت و دوستی و الوهیت را برای الله تعالی حصر نمودند.

قرآن: عقیده و ایمان مشرکین را قبل از اسلام چنین بیان فرموده.

۱- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند. آنها را همچون خدا دوست می دارند اما آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است».

۲- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است».

۳- ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«آنها غیر از خدا کسانی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشند و می گویند. اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».

۴- ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«و آنها که غیر خدا را اولیاء خود قرار دادند (دلیل شان این بود که) اینها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

۵- ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹].

«بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر شما می دانید. به زودی (در پاسخ تو) می گویند (همه) از آن خداست. بگو آیا متذکر نمی شوید. بگو چه کسی رب آسمان های هفتگانه و رب عرش عظیم است. به زودی خواهند گفت (همه اینها) از آن الله است. بگو آیا از او نمی ترسید. و دست از شرک در الوهیت بر نمی دارید. بگو اگر

می‌دانید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه‌دادن ندارد. خواهند گفت: (همه اینها) از آن الله است بگو با این حال چگونه سحر شده‌اید. و حصر الوهیت را برای الله قبول نمی‌کنید».

۶- ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾ [یونس: ۳۱]. «بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند به زودی (در پاسخ) می‌گویند الله بگو پس چرا از الله نمی‌ترسید. و اولیاء را در عبادت او شریک می‌کنید».

۷- ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«آنهايي را که غير از خدا می‌خوانید بندگانى همچون خود شما هستند: آنها را بخوانید و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)» - ترجمه از مکارم شیرازی -

جناب حسن حسینی آل مجدد بت را جماد می‌گویند و جماد مانند انسان متحرک و ناطق نمی‌شود

۱- قرآن اولیاء من دون الله را، عباد امثالکم می‌گوید. حال اسامی آن دجالان و کذابین و وضاعین که چنین دروغ و افترای را به آن صحابه پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند نقل می‌نمایم که عبارت‌اند:

از محمد بن زکریا الغلابی، محمد بن راشد، حارثه بن ابی‌الرجال، محمد بن القاسم بن مجمع الطایکانی الطائی، عبدالسلام بن صالح ابوالصلت، موسی بن القاسم، احمد بن بدیل الیامی، یحیی بن عیس الرملی، منصور بن ابی‌الاسود الکوفی من الشیعة الکبار<sup>۱</sup>، عاصم بن عمرو الجبلی<sup>۲</sup>، عاصم بن علی، عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه الیهذلی

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۱۸۳.

<sup>۲</sup> - اللآلی المصنوعة: ج ۱، ص ۳۱۴ و میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۵۶.

المسعودی الکوفی<sup>۱</sup>، عمران بن خالد الخزاعی<sup>۲</sup>، عبدالله بن محمد بن سالم القزاز المفلوج آتی بما لا يعرف<sup>۳</sup>، هارون بن حاتم الکوفی ومن مناکیره: النظر إلی وجه علی عبادة<sup>۴</sup>، و ابن نعیم<sup>۵</sup>، اما در روایت ابن عباس رضی الله عنهما یزید بن ابی زیاد موجود است و لا یحتج به، من أئمة الشیعة<sup>۶</sup>، دوم الحمانی، در سند او به نام جباره بن المغلس ابو محمد الحمانی الکوفی، است و او منکر الحدیث، و متروک و متکلم فیه است<sup>۷</sup>.

دومی به نام یحیی بن عبدالحمید بن عبدالله بن میمون بن عبدالرحمن الحمانی الحافظ ابوزکریا الکوفی لقب جد او بشمین، است این مرد دروغگوی بزرگی بوده، و معاویه رضی الله عنه را خارج از دین اسلام می دانست و جباره بن المغلس امام و یحیی بن عبدالحمید مؤذن او در مسجد بنی حمان بوده است، جباره می گوید که من یحیی بن عبدالحمید را در مناره مسجد با پسر بیچه خشگل با کار فحش گرفتم<sup>۸</sup>. اما در روایت دوم جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه، این را ابوسعید الحسن بن علی بن زکریا البصری

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۵۷۴.

<sup>۲</sup> - مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۹، میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۲۳۶.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۴۹۲.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۲۸۳ و لالی. ج ۱، ص ۳۴۳، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲ و الفوائد المجموعة: ص ۳۵۹.

<sup>۵</sup> - فی حلیة الاولیاء: ج ۵، ص ۸۵.

<sup>۶</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۴۲۳، لالی، ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعة: ص ۳۶۱-۳۵۹.

<sup>۷</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۵۰، میزان الأعتدال: ج ۱، ص ۳۸۷.

<sup>۸</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۱۱، ص ۲۱۳-۲۱۷ و میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۳۹۲ و موضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۷۱.



العدوی روایت کرده. و ابوسعید العدوی کذاب و دجال است، متروک یضع الحدیث است.<sup>۱</sup>

دوم عباد بن کثیر الثقفی البصری، متروک الحدیث است، و لیس بشی<sup>۲</sup>. و عباد بن کثیر الرملی الفلستانی متروک و ضعیف الحدیث است.<sup>۳</sup> سوم العباس بن بکار الضبی کذاب و منکر الحدیث است «ومن أباطيله مكتوب على العرش لا إله إلا الله وحدي، محمد عبدي ورسولي، أيدته بعلي»<sup>۴</sup>.

۲- اما راویان روایات ثوبان رضی الله عنه، یحیی بن سلمه بن کهیل، منکر الحدیث، متروک، لیس بشی<sup>۵</sup>، لا یکتب حدیثه است.<sup>۵</sup>

۳- اما راویان روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، محمد بن عبدالله الجعفی، و ابوالحسین محمد بن احمد بن مخزوم، و محمد بن الحسن الرقی، و مؤمل بن رهاب و احمد بن عیسی الوشاء، و الحسن بن علی العدوی، و ابن شاذان مسؤل و سازنده چنین دروغ‌هایی شده‌اند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۹، لالی، ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعة: ص ۳۵۹، موضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۶۹.

<sup>۲</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۸۸ و میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۷۲.

<sup>۳</sup> - تهذیب: ج ۵، ص ۸۹ و میزان: ج ۲، ص ۳۷۰.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۸۲.

<sup>۵</sup> - میزان: ج ۴، ص ۳۸۱ و تهذیب: ج ۱۱، ص ۱۹۷ و لالی: ج ۱، ص ۳۴۵ و تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعة: ص ۳۵۹ و ابن عدی فی الکامل: ج ۷، ص ۱۹۷.

<sup>۶</sup> - نگاه کنید به تاریخ دمشق ترجمه امیرالمؤمنین علی، ج ۲، ص ۳۹۱ و ص ۳۹۳ و لالی: ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۴ و لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ در ترجمه احم بن عیسی الوشاء، الموضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۷۱ و کتاب المجروحین: ج ۱، ص ۲۴۱، ابن حبان.

۴- اما در روایت عثمان رضی الله عنه: این دروغ را یونس غلام رشید از مأمون معتزلی نقل و بعد از او محمد بن غسان و جعفر بن الحسین بن عمر الزیات بخورد دیگران دادند به تاریخ ابن عساکر نگاه کنید<sup>۱</sup>.

۵- روایت عبدالله بن مسعود را هارون بن حاتم الکوفی ساخته و وضع نموده<sup>۲</sup>.

۶- حدیث ابوهریره رضی الله عنه را حسن بن علی بن صالح بن زکریا بن یحیی بن صالح بن عاصم بن زفر ابوسعید العدوی کذاب از الصباح و احمد بن عبده و لؤلؤ بن عبدالله روایت نموده<sup>۳</sup>.

۷- حدیث معاذ بن جبل را محمد بن اسماعیل الرازی اختلاق و وضع نموده: و محمد بن ایوب هوذه بن خلیفه ابن جریج و ابوصالح را ندیده<sup>۴</sup>.

۸- حدیث عمران بن حصین را محمد بن یونس بن موسی القرشی السامی الکدیمی البصری الحافظ که جزء متروکین است و بیشتر از هزار حدیث ساخته وضع نموده، ابن حبان می‌گوید: او کذاب است<sup>۵</sup>. و در روایت الطبرانی فی الکبیر، عمران بن خالد بن طلیق بن عمران بن حصین الخزاعی عن آبائه روایت نموده: «النظر إلى علی عبادة». و عمران بن خالد الخزاعی ضعیف است<sup>۶</sup>. مجمع الزوائد. «وقال الدارقطني: لا

<sup>۱</sup> - لالی المصنوعه: ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳، تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، الفوائد المجموعه: ج ۱، ص ۳۵۹.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۲۸۳، الفوائد المجموعه: ص ۳۵۹ و ابونعیم فی حلیه الاولیاء: ج ۵۰، ص ۸۵ و میازن الاعتدال: ج ۴، ص ۴۰۱، الموضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۶۹.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۰۵ و لکامل فی الضعفاء: ج ۲، ص ۳۳۹، لالی: ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲، موضوعات ابن الجوزی: ج ۱، ص ۲۶۹.

<sup>۴</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۴۸۵، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱، الموضوعات: ج ۱، ص ۲۶۹ و تاریخ ابن عساکر: ج ۲، ص ۳۹۸.

<sup>۵</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۷۴، و تهذیب، ج ۹، ص ۴۷۵، لالی: ج ۱، ص ۳۴۵، تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعه: ص ۳۵۹، الموضوعات ابن جوزی: ج ۱، ص ۲۷۰ و تاریخ ابن عساکر: ج ۲، ص ۴۰۲.

<sup>۶</sup> - مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۹ و میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۲۳۶.

یحتج به ای طلیق بن محمد بن عمران بن حصین و ابنه خالد بن طلیق، و سلیمان التیمی وثقه ابن حبان»<sup>۱</sup>.

۹- حدیث انس را حسن بن علی العدوی ساخته و وضع نموده و مطربن ابی اسم ابومطر میمون است مطر هم منکر الحدیث و واضع این روایت بوده باضافه جمله «إن أخي ووزیري وخیفتي في أهلي وخیر من أترك بعدي علي، وأیضا حدیث هذا حجتي علي أمتي يوم القيامة». مطر: وضع نموده<sup>۲</sup>. و حدیث چهارم: «أنا وهذا حجة الله علي خلقه». عبیدالله بن موسی از مطر روایت کرده و در «تهذیب التهذیب» به نام مطر بن میمون المحاربی الاسکاف ابوخالد الکوفی آمده متروک و منکر الحدیث است<sup>۳</sup>. و محمد بن القاسم الاسدی ابوابراهیم الکوفی شامی الاصل قیل إن لقبه کاو، کذاب و وضاع است<sup>۴</sup>.

۱۰- اما حدیث عایشه رضی الله عنها را عباد بن صهیب البصری که جزو متروکین است ساخته و وضع نموده، امام بخاری، و النسائی و ابن حبان و علی بن المدینی، عباد را جرح نموده‌اند، و ابواسحاق السعدی: گفته که عباد در بدعت غالی و به اباطیل خود مخاصم است<sup>۵</sup>.

۱۱- اما راویان حدیث ابوذری رضی الله عنه از ابوالفضل تا همام بن نافع مجاهیل‌اند و در کتب رجال اهل سنت نام و نشانی ندارند، و در مسانید ابوذری این حدیث نیامده و به حساب ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی است و جناب حسینی نتوانسته که به منابع معتبر اهل سنت استناد کند و سند مسند الفردوس و تاریخ ابن عساکر را نقل نموده است.

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۵، لسان المیزان: ج ۴، ص ۳۴۵.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

<sup>۳</sup> - تهذیب: ج ۱۰، ص ۱۵۴، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۳۳۹.

<sup>۴</sup> - تهذیب، ج ۹، ص ۳۶۱ و لالی، ج ۱، ص ۳۴۴ و تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳ و الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹، الموضوعات و ابن جوزی: ج ۱، ص ۲۷۰.

<sup>۵</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۶۷، لالی، ج ۱، ص ۳۴۵، تنزیه: ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد: ص ۳۵۹،

الموضوعات: ج ۱، ص ۲۷۱، کتاب المحروجین، ج ۲، ص ۱۶۴، لسان المیزان: ج ۳، ص ۲۳۰،

الكامل في ضعفاء الرجال: ج ۴، ص ۳۴۸.

۱۲- اما حدیث علی علیه السلام را محمد بن زکریا الغلابی وضع نموده<sup>۱</sup>. و محمد بن احمد بن علی بن الحسین یا حسن بن شاذان احادیثی زیادی را در شأن علی علیه السلام ساخته و وضع نموده‌اند و خطب خوارزم و ابوطالب الزینبی نورالهدی از او روایت کرده‌اند<sup>۲</sup>.

۱۳- اما حدیث واثله بن الاسقع را محمد بن راشد رافضی از مکحول ساخته و به نام او تمام کرده و امام احمد بن حنبل در مسانید واثله بن الاسقع چنین حدیثی را در مسند خود روایت نکرده.

۱۴- اما حدیث معاذه الغفاریه را حارثه بن ابی‌الرجال وضع نموده و حارثه متروک و منکر الحدیث است<sup>۳</sup>. و جناب حسینی به الاصابه استناد کرده و آنچه ابن حجر در اصابه گفته نیاورده: «قال العقيلي: لا يعرف إلا لموسي بن القاسم قال البخاري: لا يتابع عليه وفي سنده عبدالسلام بن صالح أبوالصلت وقد كذبوه (قلت): حارثة ضعيف»<sup>۴</sup>. در میزان الاعتدال علامه الذهبی گفته محمد بن القاسم الاسدی الکوفی کذاب و وضاع است<sup>۵</sup>. و محمد بن القاسم بن مجمع الطایکانی گفته: ابوجعفر حدیث‌ساز و وضاع است<sup>۶</sup>.

۱۶- اما حدیث الانصاری را از محمد بن القاسم تا یزید بن هارون به ابوسلمه علیه السلام و ابوهریره علیه السلام نسبت داده‌اند که خلاف واقع است. امام احمد در مسندشان چنین حدیثی را روایت ننموده، اما حدیث ابن مسعود را که طبرانی در «معجم الکبیر» روایت کرده در سند او احمد بن بدیل الکوفی موجود است که ضعیف و منکر الحدیث است<sup>۷</sup>. و هارون بن حاتم الکوفی از یحیی بن عیسی الرملی این حدیث موضوع را

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۵۵۰.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۴۶۷.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۴۶ و اسد الغابة: ج ۷، ص ۲۶۸.

<sup>۴</sup> - الإصابة: ج ۴، ص ۴۰۳.

<sup>۵</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۱۱.

<sup>۶</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۱۱.

<sup>۷</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۸۵، مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۹.

روایت کرده و هارون منکر الحدیث است.<sup>۱</sup> «ویحیی بن عیسی الرملی التمیمی النهشلی الفاخوری الکوفی نزیل الرملة: قال ابن معین: ضعیف لا یکتب حدیثه: لیس بشيء» والنسائی می گوید: «لیس بقوی»<sup>۲</sup>. اما تمسخر جناب حسینی و شهاب الدین العماری بر علامه الذهبی: در مستدرک حاکم گفته حدیث عمران بن حصین موضوع و ساختگی است و شاهد او صحیح است که همان روایت عبدالله بن مسعود می باشد. و دوباره می گوید: حدیث عبدالله بن مسعود موضوع و ساختگی است و متابعی دیگری بر روایت مسعودی آورده<sup>۳</sup>. مقصد علامه این بوده که متن روایت ابن مسعود موضوع و ساختگی است زیرا در مسانید عبدالله و در مسند احمد و غیره چنین حدیثی نیامده: اما این قول علامه که شاهد او صحیح است مرادش اسناد است که در ظاهر چندان جرح بزرگ و متیقن ندارد. ولكن باز هم در منابع «عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه بن عبدالله بن مسعود الهذلی المسعودی الکوفی سیء الحفظ». موجود است که در آخر عمر در حافظه او اختلال و اختلاط آمده و سماع ابوالنضر و عاصم بن علی بعد از اختلاط بوده<sup>۴</sup>.

جناب حسینی! شما این متن موضوع و ساختگی را به شانزده صحابه نسبت دادید و نتوانستید که یک روایت از مسانید این صحابه یا از یک کتاب حدیثی معتبر با سند صحیح ثابت کنید استناد جناب عالی از کتابهای جرح و تعدیل بوده اند که این متن را همان طوری که خود شما اظهار داشته اید: به شدت ردّ و جرح نموده اند، غیر از مستدرک حاکم و علماء محدثین تصحیح او را علی الانفراد مثل گوز شتر می دانند! این کثیر در «تاریخ البدایة والنهایة» می گوید: حدیث آخر، روایت شده از ابی بکر الصدیق و عمر و عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و عمران بن حصین و انس و ثوبان و عائشه و ابی ذر و جابر: «إن رسول الله ﷺ قال: «التَّظَرُّ إِلَى وَجْهِ عَائِي عِبَادَةٌ». و في

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۲۸۳.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۴۰۱.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۵۷۴.

<sup>۴</sup> - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱.

حدیث عائشه: «ذكر علي عبادة»، ولكن لا يصح شيء منها فإنه لا يخلو كل سند منها عن كذاب أو مجهول لا يعرف حاله هو شيعي»<sup>۱</sup>.

اما حدیث عایشه رضی الله عنها «ذكر علي عباده» را حسن بن صابر الکسائی الکوفی ساخته و وضع نموده و ایشان به گفته ابن حبان: منکر الحدیث است<sup>۲</sup>. دلیل دوم ساختگی بودن متن مذکور این است که امام احمد در مسانید عایشه صدیقه چنین روایتی را نیاورده.

متن مذکور: علی رضی الله عنه را با خدا در عبادت شریک می کند که این خود برخلاف تمام ادیان آسمانی است، در منابع اول محمد بن علی بن معمر الکوفی و حمدان بن المعافى و ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان المنزنی مجهول اند، و وکیع و هشام بن عروه چنین روایتی را از عایشه رضی الله عنها نقل نکرده اند و در منبع دوم سلیمان بن الربیع و کادح بن رحمہ هر دو متروک و کذابند و این دو حدیث بعدی را روایت کرده اند، سلیمان بن الربیع جزء متروکین است «قال حدثنا كادح حدثنا الحسن بن أبي جعفر عن ابن الزبير عن جابر مرفوعاً: أبو بكر وزيري، والقائم في أمّتي من بعدي وعمر حبيبي ينطق علي لساني وعثمان مني وعلي أخي وصاحب لوائي» اما اهل سنت سلیمان و کادح را متروک و کذاب گفته اند<sup>۳</sup>. اما حدیث امیر المؤمنین (ذکره عباده) محمد بن زکریا الغلابی وضع نموده<sup>۴</sup> و امام احمد در مسند امام علی رضی الله عنه متن مذکور را نیاورده.

اما حدیث ابن عباس: «ذكر الله ﷻ عبادة وذكر علي عبادة وذكر علي عبادة» را اصبع بن نباته ساخته و وضع نموده و ایشان به گفته ی یحیی بن معین و النسائی: «متروک و ليس بشيء» است<sup>۵</sup>. و ابوبکر بن عیاش گفته: الاصبغ ابن نباته التمیمی الحنظلی و ابوالقاسم الکوفی و هیثم هر دو از دروغ گویان هستند. الدار قطنی گفته: منکر الحدیث

۱- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۳۵۸.

۲- میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۹۶.

۳- میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۳۹۹ و الکمال فی ضعف الرجال: ج ۶، ص ۸۴.

۴- میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۵۵۰.

۵- الکمال فی ضعف الرجال: ج ۱، ص ۴۰۷.

است. ابن سعد گفته: که اصبح ضعیف است و کان علی شرطة علی رضی الله عنه<sup>۱</sup>. و شاگرد اصبح، علی بن الجزور مثل استاد خود کذاب و هالک است و به گروه عایشه و طلحه و زبیر و معاویه رضی الله عنهم لقب ناکشین و قاسطین را داده است<sup>۲</sup>. اما حدیث عایشه رضی الله عنها: «علی خیر البشر من ابي فقد كفر»، را حسن بن عرفه از یزید بن هارون روایت نموده و هر دو مجهول اند و خود ابن شاذان از جعل کنندگان حدیث در مناقب علی رضی الله عنه است<sup>۳</sup>. و امام احمد متن مذکور را در مسند عایشه رضی الله عنها نیآورده. احادیث مذکور نمونه‌هایی از آن احادیثی است که جناب نجمی به سبب آن از امام بخاری اظهار شکایت و ناراضیتی کرده که چرا او احادیث مذکور در مناقب امام علی رضی الله عنه را در جامع صحیح خود نیآورده در جوابشان باید گفت: امتیاز امام بخاری در روایت حدیث نسبت به سایرین در همین جاست که از صد هزار حدیث صحیح چهار هزار و اندی را در مختصر صحیح خود جمع و برگزیده اگر امام بخاری در مناقب یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله یک حدیث موضوع و مختلف را در جامع خود می‌آورد علمای متخصص علم حدیث کتاب او را در آخرین طبقه کتب احادیث قرار می‌دادند و به صحیح او کلمه و لقب أصحاب کتب بعد کتاب الله را نمی‌دادند. والحمد لله والعلم لله ولا معبود إلا الله.

محمد صادق نجمی می‌گوید: افتراء خنده‌آور مسلم نسبت به شیعه: مسلم در مقدمه صحیح خود می‌گوید: از جمله حدیث‌های جعلی حدیثی است که شیعه درباره علی رضی الله عنه نقل نموده‌اند و آن حدیث این است که علی رضی الله عنه در میان ابر است «ان الرافضة تقول: إن علي في السحاب»<sup>۴</sup>.

جواب:

در جواب شکایت جناب نجمی از مسلم بن حجاج باید عرض کنم که جای تعجب و تأسف است که شخصی مثل نجمی از مذاهب مختلف اهل تشیع خبری نداشته و کتاب تنقیح المقال مامقانی را مطالعه نکرده باشد. لذا بنده مجبورم که عبارت صحیح مسلم

<sup>۱</sup> - تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۳۱۶.

<sup>۲</sup> - میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۳، ص ۱۱۸.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۴۶۷.

<sup>۴</sup> - سیری در صحیحین: ص ۸۷.

و مذاهب شیعه را بطور اختصار ترجمه و نقل نمایم. و اول باید از الغدیر ترجمه دکتر سیدجمال موسوی، شروع کنم<sup>۱</sup>. ایشان می‌گویند: در حالیکه هزارها کس از شیعیان که استادان و رجال بزرگ اهل سنت بوده‌اند، اهل سنت روایات خود را در زمینه مذهب از آنها گرفته‌اند، و راویان احادیثشان در صحاح سنّه و سایر روایات مسنده شیعیان تشکیل می‌دهند این روایات در حقیقت مرجع عقائد، احکام و آراء دینی این قوم است و اینک برخی از مشایخ اهل سنت که شیعه مذهب‌اند به ترتیب حروف ذکر می‌شوند: ابان بن تغلب تا یزید بن ابی‌زید نود و سه نفر را نام برده از جمله جابر بن یزید جعفری است: حال عبارت مسلم و عقیده جابر را بخوانید: «حدثني سلمة بن شبيب قال: نا الحميدي قال: نا سفیان قال: سمعت رجلا سأل جابراً عن قوله تعالى: ﴿فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتَنِّي لِئِ أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَكَمِينَ﴾ [يوسف: ۷۹]. قال: فقال جابر: لم يجي تأويل هذه. قال سفیان: و كذب. فقلنا وما أراد بهذا؟ فقال: إن الرافضة تقول: إن علياً في السحاب فلا نخرج مع من يخرج من ولده حتى ينادي مناد من السماء يريد علياً أنه ينادي أخرجوا مع فلان، يقول جابر، فهذا تأويل هذه الآية وكذب، كانت في إخوة يوسف». جابر می‌گوید: معنی و مصداق این آیه تا به حال نیامده. سفیان گفت: جابر دروغ می‌گوید. حال باید بدانیم: که جابر چه چیزی را انتخاب کرده است؟ سفیان می‌گوید: روافض می‌گویند که علی علیه السلام زنده و در ابر است. ما به همراه هیچ کسی از اولادان او متحد نمی‌شویم تا از آسمان صداکننده صدا کند حالا همراه فلانی بیرون آید. جابر جعفری می‌گوید: معنی و تأویل آیه سوره یوسف همین است. سفیان می‌گوید: جابر دروغ می‌گوید این آیه درباره برادران یوسف علیهم السلام است. و جریر می‌گوید: که جابر عقیده رجعت دارد و همچنان سفیان گفته: که جابر ایمان به رجعت دارد یعنی علی علیه السلام در آخر زمان از آسمان به زمین رجوع می‌کند این عقیده جابر با این صراحت در صحیح مسلم ص ۱۵ موجود است. باز هم جناب نجمی می‌گوید: این قصه خنده‌آور است اما حارث بن عبدالله همدانی الخارفي ابوزهير الكوفي «وكان كذاباً» «قال الحارث: القرآن هين، الوحي أشد.. تعلمت القرآن في سنتين والوحي في ثلث سنين!».

<sup>۱</sup> - الغدیر: ترجمه‌ی موسوی، ج ۵، ص ۱۶۷.



«دروغ‌گوی بزرگی است: حارث می‌گفت: یادگرفتن قرآن آسان است. یادگرفتن وحی سخت است. من قرآن را در دو سال یاد گرفتم. و وحی را در سه سال»<sup>۱</sup>.

امام عبدالقاهر البغدادی متوفی ۴۲۹ می‌گوید: «وأما الروافض فإن السبائية منهم أظهروا بدعتهم في زمان علي عليه السلام فقال بعضهم لعلي: انت الإله فاحرق علي قوماً منهم ونفي ابن سبا إلي سباط المدائن ... تم افترت الرافضة بعد زمان علي عليه السلام أربعة احناف: زيدية، وإمامية، وكيسانية، وغلاة»<sup>۲</sup>. و ابن حزم هم بحث مفصلي در فرق اهل بدع دارد: «المعتزله، والخوارج، والمرجئه، والشيعه» باز می‌گوید: «اهل الشيع من هذه الفرقة: ثلاث طوائف: أولها الجارودية من الزيدية ثم الامامية من الرافضة ثم الغالية»<sup>۳</sup>. می‌گوید: «وقالت السبئية اصحاب عبدالله بن سبا الحميري اليهودي مثل ذلك في علي عليه السلام بن أبي طالب و زاد وأنه في السحاب وقال عبدالله بن سبا: اذ بلغه قتل علي، لو أتيتمونا بدماعه في سبعين صرة ما صدقنا موته ولا يموت يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً»<sup>۴</sup>. می‌گفتند: علی عليه السلام در ابر است و عبدالله بن سبا گفت: هنگامیکه خبر قتل علی به او رسید گفت: شما اگر دماغ او را در هفتاد کیسه بیارید ما تصدیق نمی‌کنیم او تا زمانی که زمین را پر از عدل و داد نکنند نمی‌میرد همان گونه که پر از ظلم بود.

برای تفصیل بیشتر به کتب کلامیه و عقائد شیعه و سنی مراجعه فرمایید بالخصوص [تنقیح المقال مامقانی و الفصل في الملل والنحل ابن حزم والفرق بين الفرق عبدالقاهر البغدادي والغدير<sup>۵</sup> وأسماء الرجال شيعه وسني وأصول كافي باب الاشارة والنص علي الحسن بن علي عليه السلام<sup>۶</sup> كتاب الحجّة وباب فيه نكتت و ننف من

<sup>۱</sup> - صحيح مسلم: ج ۱، ص ۱۴ و ميزان الاعتدال: ج ۱، ص ۴۳۵ و تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۱۲۶ والكمال في ضعفاء الرجال: ج ۲، ص ۱۸۵.

<sup>۲</sup> - الفرق بين الفرق: ص ۱۵-۴۵ و ۴۸، امام عبدالقادر البغدادي.

<sup>۳</sup> - ابن حزم: ص ۱۱۱-۱۱۲ از فصل في الملل و الاهواء و النحل.

<sup>۴</sup> - منبع قبلي، ابن حزم، ص ۱۱۳.

<sup>۵</sup> - ج ۵، ص ۱۶۷.

<sup>۶</sup> - ج ۲، ص ۶۲ تا ۶۵.

التزئیل فی الولاية<sup>۱</sup>] چیزهای زیادی می بینید و می فهمید، بعداً بر بخاری و مسلم حمله کنید.

### اعتراض بر بخاری در مورد عدم روایت از اهل بیت

محمد صادق نجمی در ص ۸۹ از امام بخاری گله و شکایت کرده که چرا از امام صادق علیه السلام حدیث روایت ننموده.

جواب:

در جواب باید گفت که امام بخاری شخصاً امام صادق را ملاقات نکرده است زیرا ایشان متوفی ۱۴۸ هجری اند و شاگردان امام صادق و ابوجعفر الباقر مثل جابر جعفی و ابوبصیر و زراره و حمران بن اعین و ابوحزمه ثمالی و عبدالحمید بن ابی الدیلم و یونس بن رباط و کامل التمار و ایان بن تغلب و حماد بن عثمان الی آخره چه دروغ‌های بر علیه امام جعفر، ابوجعفر گفته‌اند و روایت نموده‌اند به کتاب الحجة اصول کافی مراجعه فرمایید تا حقیقت را بدانید. خاصتاً بیان صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام، پس امام بخاری نمی‌تواند که از ایشان چنین چیزهای را روایت نماید. و همچنان از امام شافعی رحمته الله حبرالامت و امام ابوحنیفه رحمته الله حدیث روایت نکرده است و عدم روایت از کسی دلیل جرح آن شخص نیست. شماها با وجود جفر و جامعه و مصحف فاطمه و ... که مستقیماً به واسطه جبرئیل نازل شده‌اند. چه نیازی دارید که امام بخاری از ائمه شما برای شما روایتی داشته باشد، کسانی به مختصر صحیح بخاری نیاز دارند که جز قرآن کتاب دیگری ندارند.

امام بخاری رحمته الله با کسی تعصب و دشمنی نداشته ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی رضی الله عنه برای او فرقی ندارند حال آنکه برای فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نه حدیث و برای فضیلت علی یازده حدیث آورده و همچنان روایات حدیث علی رضی الله عنه اگر از روایات ابوبکر صدیق بیشتر نباشند کم‌تر هم نیستند و همچنان روایات خاندان علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه از روایات خاندان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چندین برابر بیشتر است. کسانی که از کتب تاریخ معتبر و احادیث صحیح و کتب عقیده اطلاع کامل دارند می‌توانند با جرأت بگویند که عداوت آشکار نجمی و هم‌عقیده‌هایش با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و خاندان‌شان هزار برابر بیشتر از

<sup>۱</sup> - ج ۱، ص ۲۷۶ تا ۳۲۱.

سَنِيهَا بوده چنان که از عقیده جابر بن یزید جعفی شیعی و حارث همدانی معلوم گشت. همچنان علی علیه السلام با سه خلیفه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم چه رفتار و کرداری داشته و شما چه عقیده‌ای با خلفاء اربعه دارید و علی رضی الله عنهما بر پسران خود نام ابوبکر و عمر و عثمان را انتخاب نموده و این دو پسر یعنی ابوبکر و عثمان در جنگ کربلا با امام حسین کشته شدند و شما نام‌شان را در مراسم ماه محرم نمی‌گویید، و همچنان علی رضی الله عنهما دختر فاطمه بنت رسول را به نام ام‌کلثوم به عقد عمر رضی الله عنهما درآورده شما از او یادی نمی‌کنید و شما نسبت به ناموس علی و خود او توهین و تحقیر را علناً در تمام زندگی خود اعلام می‌کنید و می‌گویید که در حیات علی رضی الله عنهما فاطمه بضعة الرسول بنا به ضربه عمر رضی الله عنهما شهید شده و علی رضی الله عنهما به جای انتقام همسرش بعنوان جایزه دختر خود را در نکاح عمر درآورد و او را با صد افتخار داماد کرد و ... . بازهم با صدها حيله و مکاری در دنیا اعلام می‌کنید و قلم به دست می‌گیرید که شیعه‌ها علی و خاندان او را دوست می‌دارند و امام بخاری و اهل سنت با علی و خاندان او عداوت و دشمنی می‌کنند مردم دنیا از مسلمان و کافر در عصر حاضر چشم باز کرده‌اند و کتب تاریخ معتبر اسلام را شب و روز ورق می‌زنند و مطالعه می‌کنند و از اسرار شما با خبر شده‌اند. در اصل مدار و مرکز شرط امام بخاری برای روایت اقوال و افعال روایت شده از او بر صدق لهجه و حفظ کامل راوی و نیز دیانت و تقوی در اسلام است نه بر فضیلت نسبی و عبادت زیاد. مثل شخصی که در عبادت و ورع مشهور است اما در حافظه نقص دارد یا در صدق لهجه بنا بر حسن ظن نقص دارد و در اصل شخص صالح و عابد و متقی است علماء محدث به روایت او اعتماد نمی‌کنند یا شخص مسلمانی ادعای اسلام می‌کند و نود و نه درصد در ادعای خود صادق است و یک یا دو درصد نظریه خاصی در عقائد برخلاف جمهور مسلمین دارد اما در لهجه صادق و از حفظ امل برخوردار است و مؤلف حدیث صد در صد تسلط کامل بر روات و احادیث و مسائل و احکام اسلام دارد در این صورت اگر از شخص مذکور روایتی در غیر مسائل حلال و حرام و فرائض و واجبات اصالت یا متابعت روایتی نقل کند هیچ عیب و اعتراضی بر آن وارد نمی‌گردد. مثلاً: عمران بن الحطان از گروه خوارج است دروغ را کفر و دروغگو را کافر می‌داند و پوشیدن لباس ابریشم را که در تمام مذاهب اسلامی حرام است حرام می‌داند حال اگر امام بخاری از ایشان روایتی و آن هم متابعتاً در حرمت لباس حریر آورده در این صورت شخصی جاهل یا متجاهل اعتراض می‌کند نه شخصی عالم

فهمیده اما روایات «علی بن حسین بن علی بن ابی طالب حدّث عن أبیه وصفیه بنت حبی بن اخطب، والمسور بن مخرمة ومروان بن الحارث وعمرو بن عثمان، وسعيد بن مرجانة، روي عنه الزهري، وزيد بن أسلم، والحكم بن عتيبة، في التهجد، والجمعة والحج وغير موضع<sup>۱</sup>. كتاب التهجد باب تحريض النبي ﷺ علي قيام الليل والنوافل من غير إيجاب وطرق النبي ﷺ فاطمة وعليا عليهما السلام ليلة<sup>۲</sup>».

و كتاب «الجمعة باب من قال في الخطبة بعد الثناء» اما بعد علی بن حسین عن المسور بن مخرمه: حديث شماره ۹۲۶، بخاری، ص ۱۲۷، ج ۱ و باب توريث دور مكه و بيعها، ص ۲۱۶، ج ۱ و كتاب: «الحج باب التمتع والقرآن والافراد بالحجج وفسخ الحج لمن لم يكن معه هدي، علي بن حسين عن مروان بن الحكم قال: شهدت عثمان وعليا». حديث شماره: ۱۵۶۳.

اما روايت علی عليه السلام بن ابی طالب مجموعاً ۲۹ حديث اند «روي عنه ابوجحيفه وابناه الحسن ومحمد ابن الحنفية ومروان بن الحكم و ... ۱- في العلم باب من الستحي فامر غيره بالسؤال ...».

۱- محمد بن الحنفية عن علی بن ابی طالب<sup>۳</sup> ۲- باب: كتابة العلم حديث شماره: ۱۱۱ وفضائل المدينة. ۳- باب: «حرم المدينة.. عن علي عليه السلام قال: قَالَ مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.. الحديث». شماره: ۱۸۷۰ و در مواضع زيادی امام بخاری از علی عليه السلام بن ابی طالب و علی بن حسین و محمد بن علی در صحيح خود حديث روايت نموده اند در حالی که از ابوبکر صديق ۲۲ حديث روايت کرده. اين گفته با دجالان و کذابان خرافاتی که حديث از خود ساخته و بنام ائمه اهل بيت تمام کرده

<sup>۱</sup> - رجال صحيح البخاري: الكلابزي، ج ۲، ص ۵۲۷.

<sup>۲</sup> - صحيح بخاری: ج ۱، ص ۱۵۲، شماره حديث ۱۱۲۷، چاپ پاکستان.

<sup>۳</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۲۴، حديث شماره ۶۳۲، كتاب العلم.

و نسبت داده‌اند. تناقض دارد مثلاً ابان بن تغلب سی هزار حدیث ساخته و وضع نموده و به امام جعفر الصادق نسبت داده<sup>۱</sup>.

و محمد بن مسلم بن رباح، از امام باقر سی هزار حدیث و از امام صادق شانزده هزار روایت نموده. البته این ادعای اوست<sup>۲</sup>.

جابر بن یزید الجعفی که مدعی بازگشت امام علی علیه السلام بوده ادعا می‌کند که من هفتاد هزار حدیث از امام جعفر روایت کرده‌ام<sup>۳</sup>. الحر العاملی در «خاتمة الوسائل» گفته: که جابر هفتاد هزار و در روایتی صد و چهل هزار حدیث از امام باقر روایت کرده<sup>۴</sup>.

### حقیقت راویان شیعه

باز هم مدعی هستند که چرا امام بخاری از این موضوعات روایت نکرده و عبدالحسین و نجمی و ابوریه و ... دنیا را به هم زده‌اند که ابوهیره در روایت حدیث افراط نموده و آن هم پنج هزار واندی حدیث را که روایت کرده حدیث: «مات وفات صفت الإنصاف من أبي رية وأخوانه» و جناب عوف العقیلی را لقب خمّار (شراب‌خور بزرگ) داده‌اند و باز هم می‌گویند: یؤذی الحدیث كما سمع (حدیث را همان گونه که شنیده می‌رساند<sup>۵</sup>). و به محمد بن ابی‌عباد می‌گوید: محمدمهدی در کتاب خود «الجامع لرواة وأصحاب الامام الرضا» می‌گوید: «وكان مشتهراً بالسماع وبشرب النبيذ»<sup>۶</sup>. در حالیکه این شخص شراب‌خور و عاشق موسیقی بود و حفص بن البختری شطرنج‌باز از امام صادق و ابوالحسن حدیث روایت می‌کند و می‌گویند که حفص ثقه

<sup>۱</sup> - رجال النجاشی: ج ۱، ص ۷۸-۷۹ و خاتمه و مسائل الشیعه: ج ۲۰، ص ۱۱۶ و المراجعات عبدالحسین رقم ۱۱۰، ص ۴۱۵.

<sup>۲</sup> - رجال النجاشی: ص ۹.

<sup>۳</sup> - رجال الکشی: ص ۱۶۳ و ۲۶۴، خاتمة الوسائل: ج ۲۰، ص ۳۴۳.

<sup>۴</sup> - خاتمة الوسائل: ج ۲۰، ص ۱۵۱.

<sup>۵</sup> - رجال کشی: ص ۹۰.

<sup>۶</sup> - همان منبع قبلی: ج ۲، ص ۳۱.

است.<sup>۱</sup> و یکی از محدثین ایشان حماد بن عیسی است امام صادق به او می‌گوید: ای حماد! شست سال عمر دارید و تا حال نماز خواندن را نمی‌دانید؟! در حق حماد مذکور! ریاض محمد در کتاب [الواقفة دراسة تحليلية، ص: ۳۱۱-۳۱۷] می‌گوید: «حماد بن عیسی الجهني البصري أصله كوفي ... له كتب». ثقه یکی دیگر از محدثین بزرگ نجمی و إخوانه أبو حمزة الثمالي ثابت بن دینار شراب‌خور بزرگ است.<sup>۲</sup>

و همچنان علی بن ابی حمزه البطائنی از بیت‌المال خمس ائمه سرقت می‌کرد. ریاض محمد می‌گوید: «إنه من الواقفة الملعونین الكذابين ... إلى غير ذلك، علي بن أبي حمزة كذاب متهم، ورجل سوء، كذاب ملعون فاسد المذهب والعقيدة وروي عنه مشايخنا الثقات»<sup>۳</sup>. مذهب ابو حمزه واقفی بوده<sup>۴</sup> در مجلس فی بحار می‌گوید: واقفی‌ها مشرک و زنادقه‌اند. کتب حدیثی ما پر از دلائل حدیثی هستند بر کفر «الزیدی و أمثالهم من الفطحية والواقفة وغيرهم من الفرق المضلّة المبتدعة» و در حق ابو حمزه می‌گوید: «فساد مذهبه وعقيدته لأنه من الواقفة والواقفة كقار عند أصحاب الإمامية لأنهم لا يقرّون بالأئمة الاثني عشر»<sup>۵</sup>. متأسفانه جناب نجمی و ابوریه و عبدالحسین و حسن الحسینی آل مجدد شیرازی و نجم‌الدین طبسی و کاردان و سید محمود عظیمی و حسین غیب غلامی الهرسawy، بر همه این محدثین و سارقین و شاربین الخمر پرده و حجاب چند لایه گذاشته‌اند و فقط امام بخاری و ابوهیره را دیده‌اند، حسبنا الله ونعم الوكيل ونعم النصير.

<sup>۱</sup> - رجال النجاشی: ج ۱، ص ۳۲۴.

<sup>۲</sup> - رجال کشی: ج ۲۷۲، ص ۷۶ و تنقیح المقال ما مقا؟، ص ۱۹۱.

<sup>۳</sup> - الواقفیه در اسه تحلیلیه: ج ۱، ص ۴۱۸ تا ۲۲۸ و رجال کشی: رقم ۷۶، ص ۴۶۷.

<sup>۴</sup> - مجلس در بحار: ص ۳۴ تا ۳۷.

<sup>۵</sup> - نگاه کنید به کتاب: عقائد الشیعه فی الاسلام والمسلمین مخطوط، و کتاب الواقفیه: ۱۶/۱-۱۷ و ۱۷۶ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۲۶ و ۴۴۸ و ۴۶۵ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۲۶ و ۵۳۶ و ۵۵۱ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۶۰۷ و حاوی الاقوال ۱۶۲/۳ الفصل الثالث، الفهرست ص ۲۸ و ۲۹، و اصل الشیعه و اصولها لكاشف الغطاء، ص ۶۰ چاپ چهارم.

عبدالله بن ابی‌یعفور، شراب می‌نوشید. البزاز شراب‌خور بود.<sup>۱</sup> السيد الحمیری «أنه لا يبالي من شرب الخمر». الروضات اسماعیل بن محمد. يشرب نبیذ الرستاق یعنی الخمر.<sup>۲</sup>

ابوالخطاب ابوالحسن الرضاء می‌گوید: ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ می‌بندد «لعن الله أبا الخطاب وكذلك أصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبدالله فلا تقبلوا خلاف القرآن»<sup>۳</sup>. ابوعبدالله می‌گوید: که المغیره بن سعید عمداً بر پدر من دروغ می‌بندد مردم كتب شاگردان پدر من را به مغیره می‌دهند و ایشان کفر و زندقه را در آن داخل می‌کند و به پدرم نسبت می‌دهد بعد به شاگردان پدرم برمی‌گرداند و به ایشان امر می‌کند که این کتابها را در میان شیعه‌ها منتشر کنید هر چه در این كتب از زیاده روی دیدید آن از مغیره بن سعید است.<sup>۴</sup> مغیره بن سعید تقریباً صد هزار حدیث دروغین در کتاب‌های حدیثی شیعه داخل نموده.<sup>۵</sup> این کفر و زندقه که در کافی و تفسیر القمی و العیاشی و بحار الانوار می‌بینید از ساختگی‌های مغیره بن سعیداند، عبدالحسین می‌گوید: «أخرجها أصحاب الأئمة».  
«این روایات مذکور را شاگردان ائمه روایت کرده‌اند». امام جعفر و ابوجعفر از این دروغ‌ها پاک‌اند «قال جعفر الصادق: إنا أهل البيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، ويسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس، زرارة بن أعين<sup>۶</sup> ملعون على لسان أهل

<sup>۱</sup> - جامع الرواة للاردبيلي: ص ۳۲۱، رقم ۴۵۹، ۴۲۳/۲ و المستدرک: ۳۹۱/۱، ج ۵، ابواب المزار ومايناسبه.

<sup>۲</sup> - ۱۰۴/۱ رجال الكشي، ص ۲۴۲-۲۴۵، لالی، ۲۱۶/۴، ۳۵۴ و ۳۵۲ جزء الرابع، الروضات ۱۰/۱ و ۱۱۱ ترجمه اسماعیل بن محمد الحمیری الرسائل، ۲۴۷/۱ اللثالي، ۲۱۶/۴.

<sup>۳</sup> - رجال الكشي، ص ۱۹۵، ترجمه المغیره بن سعید، ص ۳۷۳ و ۳۵۸، رقم ۵۰۹.

<sup>۴</sup> - رجال الكشي، ص ۱۹۶، ج ۳۶۸.

<sup>۵</sup> - تنقيح المقال مامقان، ج ۱، ص ۱۷۴.

<sup>۶</sup> - رجال كشي: ص ۳۷۱، رقم ۵۴۹.

البيت»<sup>۱</sup>. (زراره: نزد اهل بیت ملعون است<sup>۲</sup>. درحالیکه شیعه بر توثیق زراره اجماع دارند. زراره در نزد امام جعفر موثق نیست<sup>۳</sup>. زراره بر امام جعفر افترا و دروغ می‌بند<sup>۴</sup>. زراره در امر امامت متوقف است<sup>۵</sup>. زراره: در علم امام صادق شک داشته<sup>۶</sup>. زراره، امام صادق را تکذیب نموده<sup>۷</sup>. امام صادق راست فرمود که مردم بر علیه ما دروغ می‌گویند زراره، مخالف امام صادق است در معنی من استطاع الیه سبیلاً<sup>۸</sup>. امام جعفر سه دفعه زراره را لعنت کرده «لعن الله زرارة لعن الله زرارة لعن الله زرارة»<sup>۹</sup>.

امام صادق زراره را بدعتی می‌داند<sup>۱۰</sup> «قال أبو عبد الله: لا يموت زرارة إلا تأثمها، زرارة لا يثق بالصادق، زرارة يتجسس على الصادق»<sup>۱۱</sup>.

«الصادق يذم زرارة وآل أعين، زرارة يقول بتحريف القرآن»<sup>۱۲</sup>. «بيد بن معاوية المعجلي قال أبو عبد الله: لعن الله بريداً ولعن الله زراره»<sup>۱۳</sup>.  
ابوبصیر لیث البختری المرادی: شراب می‌خورد و دستور امام جعفر را رد می‌کرد و

<sup>۱</sup> - الفهرست للطوسي: ص ۱۰۴.

<sup>۲</sup> - رجال الكشي: ص ۲۲۷، رقم ۲۳۴ و ۲۳۷ و ۲۴۰.

<sup>۳</sup> - رجال الكشي: ج ۲۲۸، ص ۱۴۵، حدیث ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱.

<sup>۴</sup> - رجال الكشي: ج ۲۵۸، ص ۱۵۷.

<sup>۵</sup> - رجال الكشي: ج ۲۶۰، ص ۱۵۷.

<sup>۶</sup> - رجال الكشي: ج ۲۶، ص ۱۵۸.

<sup>۷</sup> - رجال الكشي: ج ۲۶۲، ص ۱۵۸.

<sup>۸</sup> - رجال الكشي: ج ۱، ص ۱۴۵ و ۳۹۷، رقم ۲۳۴.

<sup>۹</sup> - رجال الكشي: ص ۱۴۷ و الوسائل، ۲۲/۸، ج ۴، باب اشتراط وجوب الحج بوجود الاستطاعة من زاد و الرحلة مع الحاجة اليها.

<sup>۱۰</sup> - رجال الكشي: ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۱۴۸، ج ۲۳۶، ص ۱۵۰، ح ۲۴۳، ص ۱۴۶- ح ۲۳۱.

<sup>۱۱</sup> - رجال الكشي: ج ۲، ص ۲۲۸، حدیث ۲۳۶-۲۳۴.

<sup>۱۲</sup> - رجال الكشي: ص ۱۵۲، ح ۲۴۷، ص ۱۴۰ و ۱۴۹، ح ۲۳۸ و ص ۱۵۳، حدیث ۲۵۰ و ص ۱۵۵.

<sup>۱۳</sup> - رجال الكشي: ص ۱۴۸، ح ۲۳۷.



می گفت: امام رضا حلال کرده<sup>۱</sup>. کتاب «الأشربة» این شراب خور ملعون را، شیعه ثقه می دانند اسم ابوبصیر در ۲۲۷۵ سند روایات آمده و این کنیه چهار نفر مشترک است، لیث بن البختری، یوسف بن حارث البتری، یحیی بن ابی القاسم، عبدالله بن محمدالاسدی<sup>۲</sup>.

در حالی که این چهار نفر ثقه نیستند «کما جاء في معجم رجال الحديث» و بعضی گفته اند که ابوبصیر مشترک است مابین ثقه و غیرثقه بنابراین حجت بودن آن همه روایات او از اعتبار ساقط می شوند<sup>۳</sup>. و نجاشی و طوسی او را در رجال خود مهممل دانسته اند<sup>۴</sup>.

امام صادق اجازه ی ورود به خانه ی خود را به ابوبصیر نداد و او ناچاراً پشت در نشسته بود و سگ ها بر او عوعو می کردند. حماد الناب به او گفت: این سگ بر شما شگر می کند<sup>۵</sup>. ابوبصیر به امام معصوم توهین می کرد<sup>۶</sup>.

ابوبصیر، ابوعبدالله و ابن الحسن را ناقص العلم یا کاذب می داند<sup>۷</sup>. «والاستبصار في مسألة امرأة تزوجت ولها زوج لظهر عليها قال ابو عبدالله: ترجم المرأة ويضرب الرجل مائة سوط وقال ابو الحسن: ترجم المرأة ولا شيء علي الرجل قال ابوبصير: ما أظن صاحبنا تناهي علمه بعد تناهي اي بلغ نهايته و تكامل»<sup>۸</sup>.  
ابوبصیر، حکم ابوعبدالله را در ذبائح اهل کتاب رد کرده<sup>۹</sup>.

<sup>۱</sup> - فروع الكافي: ۴۱۱/۶۰-۴۱۲.

<sup>۲</sup> - کلیات في علم الرجال، لجعفر السبحاني رجال ابن داود القسم الأول باب الكني: ص ۲۱۴.

<sup>۳</sup> - معجم رجال الحديث: ۴۷/۲۱.

<sup>۴</sup> - کلیات في علم رجال الحديث: ص ۱۴۱، ترجمه لیث بن البختری.

<sup>۵</sup> - رجال الكشي، ص ۱۷۲، تنقيح المقال: ج ۲، ص ۴۵، رقم ۱۹۹۷ و معجم الرجال، ۱۴/۱۴ و مجمع الرجال للقهبائي، ۸۵/۵.

<sup>۶</sup> - رجال الكشي، ص ۱۶۹، حدیث ۲۴۶-۲۹۴، ج ۲۸۵ دراسات في الآثار وال اخبار: ص ۲۳۳.

<sup>۷</sup> - رجال الكشي: ص ۱۷۱-۱۷۲، ح ۲۹۲، التهذيب والاستبصار.

<sup>۸</sup> - التهذيب: ۲۵/۱۰، ح ۷۶ باب في الحدوده و رجال الكشي: حدیث ۲۹۲ و ۲۹۳، ص ۲۴۸.

<sup>۹</sup> - وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۸۷.

اما هشام بن الحکم بانی بزرگ و مهذب المذهب و شریک شیطان: در [اصول کافی جلد اول کتاب التوحید، باب النهی عن الجسم والصورة، ص ۱۴۰] عقیده هشام بن حکم را بیان می‌کند به روایت علی بن ابی حمزه می‌گوید: به امام صادق عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که خدا جسمی است توپر و نورانی!! فرمود: «سبحان من لا يعلم حد کیف هو إلا هو لیس کمثله شیء».

۲- محمد بن حکیم می‌گوید: برای موسی بن جعفر گفتار هشام بن سالم جوالمقی را بیان کردم و گفتار هشام بن حکم را حکایت نمودم، که خدا جسم است. حضرت فرمود: خدای تعالی چیزی همانند او نیست، و چه دشنام و ناسزائی بزرگتر است از گفته کسیکه خالق همه چیز را به جسم یا صورت یا مخلوقش یا محدودیت و اعضاء توصیف کند؟!<sup>۱</sup>

۳- یونس می‌گوید: به خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم: همانا هشام بن حکم سخنی سنگینی را می‌گوید ... او عقیده دارد که خدا جسم است.<sup>۲</sup>

۴- حسن بن عبدالرحمن الحمانی می‌گوید: به امام موسی بن جعفر عرض کردم، هشام بن حکم عقیده دارد که خدا جسم است ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ عالم، سمیع، بصیر، قادر متکلم ناطق و الکلام، و القدره و العلم، یجری مجری واحد. در یک روش؟؟ صفات عین ذات است، حضرت فرمود: خدا او را بکشد مگر نمی‌داند که جسم محدود است و کلام، غیرمتکلم است.<sup>۳</sup>

۵- محمد بن حکیم می‌گوید: به امام موسی عرض کردم: هشام جوالمقی می‌گوید: خدا جوان آراسته‌ای است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم، حضرت فرمود: «إن الله لا يشبه شيء»<sup>۴</sup>.

«الفرق بين الفرق زعم هشام بن الحکم أن معبوده جسم ذو حد ونهاية وطویل عریض عمیق وإن طوله مثل عرضه، وكان هشام علی مذهب الامامیه».

<sup>۱</sup> - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۱.

<sup>۲</sup> - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، باب النهی عن الجسم والصورة.

<sup>۳</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۱۴۲ باب سابق.

<sup>۴</sup> - اصول کافی، ثقة الاسلام: ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۲ کتاب التوحید، التوحید لابن بابویه القمي: ص

«هشام بن سالم الجوالقی، مع رفضه على مذهب الامامية مفرط في التجسيم والتشبيه لأنه زعم أن معبوده على صورة الإنسان ولكنه ليس بلحم ولا دم». [ص ۵۱ الفرق بین الفرق].

هشام بن حکم عقیده دارد که استطاعت همراه فعل است نه در قضا و قدر<sup>۱</sup>.

هشام بن حکم گفته: «إن علم الله تعالى هو غيره وهو محدث مخلوق»<sup>۲</sup>.

هشام بن حکم می گوید: «لا بد أن يكون في إخوة الامام آفات تبين بها أنهم لا يستحقون الإمامة»<sup>۳</sup>.

هشام بن حکم می گوید: کوه ابوقییس از الله تعالی بزرگ تر است<sup>۴</sup>.

هشام بن حکم می گوید: بین الله و بین اجسام محسوسه تشابه وجود دارد<sup>۵</sup>.

ابن فرج محمد الرّخجی می گوید: به حضرت ابوالحسن درباره قول هشام بن حکم نامه نوشتیم که خدا جسم است، و هشام بن سالم می گوید: خدا صورت است، حضرت در جواب نوشت، سرگردانی و حیرت زدگی را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه ببر، گفتار صحیح گفتار آن دو هشام نیست<sup>۶</sup>.

ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا فرموده: «مالکم ولقول هشام آتّه لیس منا من زعم أن الله جسم ونحن منه برآء في الدنيا والآخرة يا ابن دلف إن الجسم محدث والله محدثة ومجسمه»<sup>۷</sup>.

حال نگاه کنید که عبدالحسین شرف الدین موسوی، در حق و توصیف هشام بن حکم چه چیزهایی می گوید:

<sup>۱</sup> - الفصل لابن حزم: ج ۲، ص ۵۴.

<sup>۲</sup> - مصدر سابق: ج ۱، ص ۳۸۴.

<sup>۳</sup> - همان منبع: ج ۳، ص ۲۲.

<sup>۴</sup> - الفرق بین الفرق: ص ۴۸.

<sup>۵</sup> - الفرق بین الفرق: ص ۴۹.

<sup>۶</sup> - اصول کافی: باب النهي عن الجسم والصورة، ج ۱، ص ۱۴۱.

<sup>۷</sup> - التوحيد باب أنه لَيْسَ بجسم ولا صورة، الصدوق: ج ۲، ص ۱۰۴.

الف) «هشام بن الحكم من أصحاب الصادق والكاظم كتبا كثيرة اشتهر منها تسعة وعشرون كتاباً رواها أصحابنا بأسانيدهم إليه»<sup>۱</sup>.

«كان هشام من أعلم أهل القرن الثاني في علم الكلام والحكمة الالهية وسائر العلوم العقلية والنقلية، مبرزاً في الفقه والحديث مقدماً في التفسير وسائر العلوم والفنون وهو ممن فتن الكلام في الإمامة وهذب المذهب بالنظر، يروي عن الصادق والكاظم وله عندهم جاه لا يحيط به الوصف وقد فاز منهم بثناء يسمو به في الملاء الأعلى قدره»<sup>۲</sup>.

«وله في نصرة مذهبننا من المصنفات ما أشرنا إليه وهو من سلفنا وفرطنا ما ظهر لغيرنا»<sup>۳</sup>. مع بعدهم عنه في المذهب والمشرّب، عبدالحسين می گوید: الكتب الأربعة التي هي مرجع الإمامية في أصولهم وفروعهم من الصدر الأول إلى هذا الزمان وهي الكافي، والتهذيب، والاستبصار، ومن لا يحضره الفقيه، وهي متواترة ومضامينها مقطوع بصحتها والكافي أقدمها وأعظمها وأحسنها وأتقنها<sup>۴</sup>. وفيه ستة عشر ألف ومئة وتسعة وتسعون حديثاً وهي مما اشتهرت عليه الصحاح الستة بأجمعها»<sup>۵</sup>. اكثر روايات شيعه معتقد به تجسيم بوده اند مثل هشام بن حكم و هشام بن سالم و يونس بن عبدالرحمن و شيطان الطاق الملقب بمؤمن الطاق وغيرهم. حتى همه اسلاف شيعه معتقد بوده اند كه هارون بن مسلم بن سعدان الكاتب يكي از روايات شيعه است جبريه و مشبهه بوده<sup>۶</sup>. كنيه او ابوالقاسم و از شاگردان ابوالحسن و ابومحمد است و در فهرست روايات زيادي از شاگردان صادق عليه السلام دارد.

و همچنان محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدي، جبريه و مشبهه بوده<sup>۷</sup>.

<sup>۱</sup> - المراجعات: ص ۴۱۹.

<sup>۲</sup> - المراجعات: ص ۴۱۹.

<sup>۳</sup> - المراجعات: ص ۴۲۰.

<sup>۴</sup> - المراجعات: ص ۴۱۹.

<sup>۵</sup> - همان منابع قبلي: ص ۴۱۹.

<sup>۶</sup> - ترجمه او در حاوي الاقوال: ۱۳۲/۳، رقم ۱۱۸۶.

<sup>۷</sup> - رجال النجاشي: ۲۸۴/۲، رقم ۱۰۲۱.

شیعه‌ها این افراد را ثقه و صحیح الحدیث می‌دانند.  
 و همچنان یونس بن عبدالرحمن القمی را ثقه می‌دانند.<sup>۱</sup> هشام بن حکم شاگرد ابن  
 شاکر زندیق بوده و امام کاظم او را مطیع هوا و هوس و غافل از امر خدا خوانده.<sup>۲</sup>  
 محمد بن علی بن النعمان الاحول الشیطان الطاق معتقد به تجسیم بوده و  
 می‌گفت: ائمه مفتر فی الطاعه‌اند و زید بن علی او را به شدت رد و قول او را انکار  
 می‌کرد.<sup>۳</sup>

هشام بن سالم و صاحب الطاق (همان شیطان طاق است) و میثمی می‌گویند: خدا  
 تا میان ناف خالی است و باقی تنش توپر است. حضرت رضا با شنیدن این گفته برای  
 خدا سجده کرد و فرمود: «سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک».<sup>۴</sup>

بعد می‌فرماید: ای محمد (بن الحسین) عقیده ما همان است که قرآن و حدیث به  
 آن گواهی می‌دهد «ما شهد له الكتاب والسنة فنحن القائلون».<sup>۵</sup>

اگر آنهایی که اسامی‌شان بیان گردید از شاگردان امام باقر و صادق و روات موثق  
 اهل تشیع باشند واقعاً جناب نجمی و عسکری، و ابوریه و عبدالحسین شرف الدین و  
 کلینی الرازی و ... از ایشان تعریف و توصیف و توثیق می‌کنند و بر شاگردان رسول  
 اللہ ﷺ حمله نموده‌اند.<sup>۶</sup>

### ادامه اعتراضات بر بخاری و مسلم و راویان آنها و رد آن

نجمی می‌گوید: امام بخاری و مسلم، از خاندان عصمت فقط دو حدیث روایت  
 نموده‌اند.

<sup>۱</sup> - الواقفه: ج ۲، ص ۲۰۳.

<sup>۲</sup> - به مرأة العقول و لسان المیزان: ج ۶، ص ۱۹۴ مراجعه فرمایید.

<sup>۳</sup> - رجال الکشی: ص ۱۸۶، ص ۲۶، حدیث ۳۲۸-۳۲۹.

<sup>۴</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۱۳۶، باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالی کتاب التوحید.

<sup>۵</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۱۳۶ - الفرق بین الفرق: ص ۵۳ و برای جرج شیطان طاق به رجال

الکشی: ص ۱۹۱ مراجعه کنید و کتاب الرد علی الشیطان الطاق لهشام بن الحکم: ص ۳۵۵،

النجاشی، ص ۳۰۵، الذریعة، ص ۲۰۳، ج ۱۰.

<sup>۶</sup> - اعتراض نجمی: بر امام بخاری و مسلم، ص ۹۱.

بنده در صفحات قبلی چندین روایت به عنوان مثال از علی علیه السلام که در صحیح بخاری روایت شده‌اند نقل نمودم روایات علی علیه السلام و خاندان او در بخاری و مسلم چندین برابر بیشتر از روایات ابوبکر صدیق و ام‌المؤمنین عایشه صدیقه است. در نتیجه اعتراض نجمی مبنی بر غرض فاسدانه و بهانه‌جوئی بوده، نه از راه تحقیق علمی و ایمانی. روایات زین‌العابدین در صحیح بخاری کتاب التهجیر و جمعه و حج و مواضع زیادی روایت شده‌اند و گفته‌های امام باقر در باب غسل روایت شده و روایات محمد بن عمرو بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب در باب الصلاه و الصوم روایت شده‌اند. و روایت کثیر بن العباس در نماز کسوف روایت شده و روایت عمار بن یاسر در باب تیمم و مناقب و الفتن روایت شده‌اند و روایت حسن بن محمد بن الحنفیه، در باب «النکاح والجهاد» و تفسیر سوره ممتحنه روایت شده‌اند.

جناب نجمی می‌گوید که حدیث ساختگی را به زین‌العابدین نسبت داده‌اند و از زبان او نقل کرده‌اند: که امیرالمؤمنین (علی) و فاطمه زهرا برای نماز خواندن بیدار نمی‌شدند و رسول خدا آنان را بیدار می‌نمود. و در حدیث دیگری نیز از زبان حضرت سجاد داستان مشروب‌خوردن و مست شدن حضرت حمزه را نقل نموده‌اند.<sup>۱</sup>

جواب:

حدیث اول را امام بخاری در کتاب «التهدجد» باب «تخریض النبی صلی الله علیه و آله علی قیام اللیل والنوافل عن غیر إيجاب» از علی بن الحسین روایت نموده به این الفاظ «أن علی بن ابي طالب أخبره أن رسول الله صلی الله علیه و آله طرقة و فاطمة بنت النبی صلی الله علیه و آله لیلة فقال: ألا تصلیان؟ فقلت: یا رسول الله! أنفسنا بید الله فإذا شاء أن یبعثنا بعثنا فانصرف... وهو یقول: وكان الإنسان أكثر شیء جدلاً<sup>۲</sup>». ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله شبی برای نماز شب که (سنت) است علی و فاطمه را بیدار نمود» نه برای همیشه و نه برای نماز فرضی، متأسفانه جناب نجمی نه بخاری را مطالعه کرده و نه معنی لیله را دانسته بنا به تقلید از دیگران چنین قضیه‌ای را نقل نموده.

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۵۲، حدیث شماره: ۱۱۲۷.

اما جواب شراب خوردن حمزه رضی الله عنه که در صحیح مسلم به روایت علی بن حسین بن علی عن ایبه حسین بن علی عن علی بن ابی طالب این قضیه صحیح و درست بوده ولی این واقعه قبل از حرام شدن شراب است چون درباره شراب چندین آیه نازل شده<sup>۱</sup>،  
 اَوَّلُ: ﴿وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ۶۷].

دوم: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ [النساء: ۴۳].

سوم: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

چهارم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

به واسطه‌ی آیه‌ی اخیر شراب حرام گردید و بعد از آن همه اصحاب از خوردن آن اجتناب نمودند.

اما اعتراض جناب حسن بن صادق الحسینی آل‌المجدد شیرازی: او می‌گوید که ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن جریر طبری و ابن المنذر و احمد و البزار و حاکم در مستدرک والواحدی «فی اسباب النزول»، از علی بن ابی طالب روایت نموده‌اند که عبدالرحمن بن عوف ما را دعوت نمود و بعد از خوردن طعام به ما شراب داد و پس از نوشیدن شراب سرمست شدیم و من در نماز سوره: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را اشتباه خواندم بعد از آن آیه ۶۳ سوره النساء نازل گردید.

جناب حسن شیرازی در این مسئله سه موضوع را دنبال نموده: ۱- شراب در تمام ادیان حرام بوده ۲- و حرمت آن مقطوع به است: عند ائمه العتره ۳- نیاز به مسئله ناسخ و منسوخ نیست. در جواب باید عرض کنیم که جناب شیرازی آیه ۶۷ سوره النحل را ندیده یا در قرآن هفده هزاری ایشان این آیه موجود نیست و همچنان معنی آیه ۶۳ سوره النساء و ۲۱۹ سوره البقره را متوجه نشد و اگر نه چنین ادعائی را نمی‌کرد.

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۱۶۱.

مطلب مهم دیگر این است که علی علیه السلام را از خوردن شراب پاک و مبرّأ می‌داند، اهل سنت هم باید به حسن شیرازی حق دهند زیرا کسی که در عبادت شریک خدا است، او از خوردن و نوشیدن شراب پاک و منزّه است».

جناب حسن شیرازی تقریباً بیست روایت از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نقل و چاپ و منتشر نموده که نگاه کردن به علی و ذکر نام علی عبادت است. اما ما تمام بیست روایت شیرازی را ساختگی و جعلی می‌دانیم و جعل آن را ثابت کرده‌ایم حال در میدان مسابقه و با حضور داور عالم متخصص و عادل معلوم می‌شود. که چه کسی اصابه به حق کرده. ما یا ایشان!!!

مطلب سوم: جناب حسن شیرازی این روایت را با پانزده طریق از نه مراجع و منابع نقل نموده و صحت این روایات را و این قول امام علی علیه السلام را که این مهمانی قبل از تحریم شراب بوده، همه را به زور انقلابی و در خانه و دفتر خود ردّ و به باد هوا سپرده و جزوهای به نام «تنزیه ابي تراب عن فریة تناول المسکر من الشراب» نوشته و چاپ نموده است. ای کاش همین زحمت بحث سندی را در روایت «موضوع ذکر علی والنظر إلیه عبادة» دنبال می‌کرد و تقلید و تعصب را کنار می‌گذاشت، جناب نجمی هم خط و مش حسینی شیرازی را پیموده است.

اعتراض نجمی بر بخاری و عمر رضی الله عنهما در حکم جنابت و تیمم.  
عبارت نجمی:

- ۱- عمار به حکم عمر و ترک نمودن نماز اعتراض نمود.
- ۲- این دو حدیث از نظر سند و متن یکی است.
- ۳- «قال لاتصل» در صحیح بخاری حذف گردیده است.
- ۴- برای حفظ آبروی خلیفه دوّم در این حدیث دست‌بردی شده و جواب عمر را که گفت: «لا تصل» از حدیث حذف نموده است.<sup>۱</sup>

جواب:

عدم آگاهی و تعصب انسان را در چاه می‌اندازد. امام بخاری این حدیث را به چند طریق مختصر و موافق گفتارهای راوی‌ها روایت نموده که عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه می‌گوید:

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۹۶.



«أما تذكر إنا في سفر أنا وأنت فيما أنت فلم تصل وأما أنا فتمعلت فصليت». از این روایت به صراحت معلوم می‌شود که عمر رضی الله عنه این سفر و این حادثه را فراموش کرده و در روایت بخاری جوابی نمی‌دهد و مسئله جواز تیمم حل شده.

راویان حدیث در بخاری:

۱- آدم از شعبه و ایشان از حکم عن ذرّ عن سعید عن أبيه.

۲- حجاج عن شعبه أخبرني الحكم عن ذر عن سعید عن أبيه.

۳- النضر عن شعبة عن الحكم فاسمعت ذراً مثله.

۴- سليمان بن حرب عن شعبة عن الحكم مثله.

۵- محمد بن كثير عن شعبة عن الحكم مثله.

۶- مسلم از شعبة عن الحكم مثله.

۷- محمد بن بشار عن غندر عن شعبة عن الحكم مثله.

و ابن حجر می‌گوید: این اختصار جواب عمر از مصنف نیست بلکه در روایت مختصر شده<sup>۱</sup>.

اما سند امام مسلم و گفتگوی عمار و عمر رضی الله عنهما عبدالله بن هاشم عبدی از یحیی بن سعید القطان از شعبه از حکم از ذرّ روایت کرده: در اینجا عمر رضی الله عنه به سائل فرمود: «لا تصل» و عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: «أما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا وأنت في سريّة فأجنبنا فلم نجد ماءً فأما أنت فلم تصل وأما أنا فتمعكت في التراب وصليت...». و در آخر می‌گوید: «فقال عمر أتق الله يا عمار: قال إن شئت لم أحدث به: فقال عمر نوليك ما توليت». و در روایت اسحاق بن منصور از نظر بن شمیل از شعبه عن الحكم چنین آمده: قال عمار يا أمير المؤمنين إن شئت لما جعل الله عليّ من حَقِّكَ لا أحدث به أحدًا<sup>۲</sup>.

اما سند نسائی: از محمد بن بشار از عبدالرحمن از سفیان از سلمه از ابی مالک و از

<sup>۱</sup> - فتح الباري: شرح صحيح بخاری: ج ۲، ص ۱۴۰.

<sup>۲</sup> - صحيح مسلم: ج ۱، ص ۱۶۱، باب التيمم.

عبدالله بن عبدالرحمن از ابزی از ابیه روایت شد: در اینجا هم عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: ۱- «تذکر یا امیرالمؤمنین حیث کنت بمکان کذا وکذا ونحن نرعی الإبل...». عمر رضی الله عنه گفت: «نعم». و بعد از بیان تعلیم تیمم: عمر رضی الله عنه فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمَّارُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ شَيْئًا لَمْ أَذْكَرُهُ قَالَ وَلَكِنَّ نُؤَلِّيكَ مِنْ ذَلِكَ مَا تَوَلَّيْتَ»<sup>۱</sup>. و در روایت خالد از شعبه در نسائی آمده که عمر رضی الله عنه به سائل گفت: «لاتصل». و همچنان در روایت عبدالله بن محمد بن محمد بن تمیم از حجاج از شعبه عن الحكم آمده و در اینجا هم کلمه: «لاتصل». و جمله: «نُؤَلِّيكَ مِنْ ذَلِكَ مَا تَوَلَّيْتَ» آمده<sup>۲</sup>.

اما در سند ابن ماجه محمد بن بشار از محمد بن جعفر از شعبه از الحكم إلى آخره روایت کرده و در این روایت کلمه «فقال عمر رضی الله عنه: لا تصل». و عمار رضی الله عنه می گوید: «أما تذکر یا امیرالمؤمنین». مثل روایت نسائی آمده است.

نکته: در کتب احادیث راوی‌ها در بعضی مکان و موارد حدیث را به گونه اختصار و در بعض جاها به شیوهی مفصل روایت و بیان می‌کنند گرچه در محل اختصار یا تفصیل تمام راویان سند یکی نیستند و در هر متن مختلفی الفاظ راوی و سند راویان مختلف است، و حکم مسئله بدون اختلاف یکی است به شرط صحت سند «حالا بانصاف دقت فرمایید و قضاوت کنید. به گفتهی نجمی از آسمان و دلیل‌شان از ریسمان باریک و ضعیف‌تر است و عدم امانت‌داری در نقل عبارات کامل آشکار است و اهل سنت عقیده و ایمان کامل دارند بر اینکه بشر از انبیاء تا به آخر از خطاء و نسیان معصوم نیستند. این جناب نجمی و همراهانش هستند که علی رضی الله عنه را در اوصاف کامله خدایتعالی شریک می‌دانند و او را از خطا و نسیان معصوم می‌دانند.

حدیث رجم مجنونه ردیف ۲. تعصب و عداوت صاحب خود را دیوانه و خون دل می‌کند: مسئله یکی است عبارت هم یکی است در ابن ماجه باب «طلاق المعتوه عن علي رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: رفع القلم عن الصغير وعن المجنون وعن النائم» حدیث شماره ۲۰۴۲.

<sup>۱</sup> - نسائی: ص ۵۷، ج ۱.

<sup>۲</sup> - نسائی باب التیمم: ج ۱، ص ۵۸.

در این حدیث بحث از داستان عمر و علی نیست.

و در بخاری کتاب «الطلاق» آمده: «وَقَالَ عَلِيٌّ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ. وَقَالَ عَلِيٌّ وَكُلُّ الطَّلَاقِ جَائِزٌ إِلَّا طَلَاقَ الْمَعْتُوهِ»<sup>۱</sup>. و در کتاب «الحدود» باب «لايرجم المجنون ولمجنونه» آمده: «وَقَالَ عَلِيٌّ لِعُمَرَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ»<sup>۲</sup>. امام بخاری صراحتاً اسم معبود نجمی را آورده باز هم نجمی اعتراض بچه گانه و بی علمی می کند ابن عبدالبر چه حدیث خوبی در استیعاب نقل نموده: «وقال ﷺ: يهلك فيك رجلان محب مفرط وكذاب مفتر وقال ﷺ: تفترق فيك أمتي كما افترت بنو إسرائيل في عيسى»<sup>۳</sup>. «پیامبر ﷺ فرموده: دو شخص درباره تو هلاک می شوند: یکی در محبت بیش از حد و دومی تهمت زنده به شما. امت من نسبت به شما دو گروه می شوند همان گونه که بنی اسرائیل درباره عیسی عليه السلام دو گروه شدند یکی او را شریک خدا کردند و گروه دوم به او تهمت می زدند».

اما اراده عمر رضی الله عنه برای رجم مجنون دو دلیل داشته، اول اینکه عمر رضی الله عنه نفهمیده که زن زانیه مجنون است و مشابهه همین قضیه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و به امر ایشان دیده شده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی دستور داد که برو و این کنیز را حد بزن علی رفت و بعد برگشت و فرمود: این کنیز مریضی ماهانه‌ی زنانه دارد. پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: بگذار تا مریضش تمام شود بعد حد او را اجرا کن<sup>۴</sup>.

ترمذی با تلفظ روایت کرده: «فَإِذَا هِيَ حَدِيثُهُ عَهْدٍ بِنَفَاسٍ». «این کنیز در عهد نفاس است». بعد من آمدم و به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادم که این کنیز در حالت نفاس

<sup>۱</sup> - فتح الباري شرح صحيح بخاری: باب الطلاق في الاغلاق والكره والسكران والمجنون: ج ۱۲، ص ۶۷.

<sup>۲</sup> - فتح الباري: كتاب الحدود، ج ۱۵، ص ۳۹۵.

<sup>۳</sup> - الأستيعاب: ج ۳، ص ۳۷.

<sup>۴</sup> - ابوداود: باب إقامة الحد على المریض، حدیث شماره ۴۴۷۳.

است پس رسول الله ﷺ فرمود: «أحسن»<sup>۱</sup>. جناب نجمی در اینجا هم باید همان مقوله: «لولا معبودي علي لهلك (نعوذ بالله)» محمد ﷺ را بگوید.

دلیل دوم اگر حدیث: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ» به عمر رضی الله عنه رسیده پس گمان نموده که معنی حدیث، رفع الاثم است نه رفع حد در دنیا و جمله: «لولا علي لهلك». عمر در این قضیه مجنون معروف نیست و نیامده.

در مسند امام احمد جمله صریح و مفصل روایت شده ولی جناب نجمی می گوید: این حدیث با تلاوت مختصر در مسند احمد آمده است در مسند احمد چنین است: «...»  
 «مَا رَدَّكُمْ قَالُوا رَدَّنَا عَلِيٌّ رضی الله عنه. قَالَ (عمر): مَا فَعَلَ هَذَا عَلِيٌّ إِلَّا لِيَشِيءَ قَدْ عَلِمَهُ. فَأَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ فَجَاءَ وَهُوَ شَبُهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ مَا لَكَ رَدَدْتَهُ هُوَ لَاءَ قَالَ أَمَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ (الحدیث) قَالَ (عمر): بَلَى. قَالَ عَلِيٌّ فَإِنَّ هَذِهِ مُبْتَلَاةٌ بَنِي فُلَانٍ فَلَعَلَّهُ أَتَاهَا وَهُوَ بِهَا. فَقَالَ عُمَرُ لَا أَدْرِي. قَالَ (علي): وَأَنَا لَا أَدْرِي. فَلَمْ يَرْجُمَهَا»<sup>۲</sup>. «چه کسی شما را برگرداند گفتند: علی، عمر گفت: علی حتما دلیلی دارد بعد کسی را فرستاد تا علی را بیاورند علی آمد و حالت غضب داشت عمر گفت: چرا ایشان را برگردانده‌ای فرمود: مگر شما از پیامبر ﷺ نشنیده‌ای که می گفت: قلم از سه کسی برداشته شده، عمر گفت: بله. علی گفت: این زن مجنونه فلان قبیله است شاید زمانیکه مرد زانیه به این زن زنا کرده کنیز در حال دیوانگی بوده پس عمر گفت: نمی دانم علی هم گفت: من هم نمی دانم سپس عمر آن کنیز را رجم نکرد».

این روایت نقشه نجمی را به باد داد و امام بخاری رحمته الله در اتوبان علم و تقوای پاک و صاف مثل آئینه در مسیر در حرکت است. باذن الله تعالی.

اعتراض نجمی در حدیث حد شراب خوری<sup>۳</sup>. مشورت کردن با دیگران و ترک عمل رسول خدا و خلیفه سابق.

جواب:

جناب نجمی مسئله حد شراب خوری را از کتب اهل سنت خوب فهمیده اما کینه و

<sup>۱</sup> - ترمذی: باب ما جاء في اقامة الحد على الاماء، حدیث شماره ۱۴۴۱.

<sup>۲</sup> - مسند امام احمد: ص ۱۵۴ و ۱۵۵، از مسانید علی.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ردیف ۳، ص ۹۸.

بغض باطنی او را مجبور کرده که چنین اعتراض بی حکمتانه‌ای مرتکب شود تا کمی از تپش بغض، آرام گیرد. حال بنده بعضی از روایات را که در این مسئله آمده نقل می‌کنم.

اول مذهب خود نجمی: «الثاني في الحدِّ وهو ثمانون جلدة. ويستوي في الحر والعبد والكافر مع التظاهر»<sup>۱</sup>.

دوم عمل صحابه: «عثمان رضي الله عنه دعا عليا فأمره أن يجلدَه فجلده ثمانين». عثمان به علی رضي الله عنه دستور داد که ولید را حد زند سپس علی رضي الله عنه هشتاد جلده به ولید زد<sup>۲</sup>.

۱- «عَنْ أَنَسٍ قَالَ جَلَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الْحُمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالْتَعَالِ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ»<sup>۳</sup>.

۲- «وقال علي: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لَمْ يَسْنَهُ». یعنی: «عددی را تعیین ننموده»<sup>۴</sup>.

۳- «حَتَّى كَانَ آخِرَ إِمْرَةِ عُمَرَ، فَجَلَدَ أَرْبَعِينَ، حَتَّى إِذَا عَتَوْا وَفَسَقُوا جَلَدَ ثَمَانِينَ»<sup>۵</sup>.

۴- «فَجَلَدَهُ بِجَرِيدَتَيْنِ نَحْوِ أَرْبَعِينَ. قَالَ: وَفَعَلَهُ أَبُو بَكْرٍ فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَخَفَّ الْحُدُودِ ثَمَانِينَ (فامر به عمر)»<sup>۶</sup>.

۵- «فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَمَّا جَلَدَهُ (یعنی ولید را). فَجَلَدَهُ وَعَلِيٌّ يَعُدُّ حَتَّى بَلَغَ أَرْبَعِينَ فَقَالَ أَمْسِكْ. ثُمَّ قَالَ (ای علی) جَلَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَرْبَعِينَ وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ وَعُمَرُ ثَمَانِينَ وَكُلُّ سُنَّةٍ وَهَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ»<sup>۷</sup>.

۶- «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اسْتَشَارَ فِي الْحُمْرِ يَشْرِبُهَا الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ نَرَى أَنَّ تَجْلِدَهُ ثَمَانِينَ فَإِنَّهُ إِذَا شَرِبَ سَكِرَ وَإِذَا سَكِرَ هَدَى وَإِذَا هَدَى افْتَرَى أَوْ كَمَا قَالَ فَجَلَدَ عُمَرُ فِي الْحُمْرِ ثَمَانِينَ»<sup>۸</sup>. کتاب الأشربة قال القاضي عياض: المعروف من مذهب

<sup>۱</sup> - المختصر النافع في فقه الامامية: ص ۲۲۲ از نجم الدين ... الحلبي متوفى ۶۷۶.

<sup>۲</sup> - بخاری: شماره حدیث ۳۶۹۶ باب مناقب عثمان بن عفان.

<sup>۳</sup> - بخاری.

<sup>۴</sup> - بخاری و مسلم: ص ۷۲.

<sup>۵</sup> - بخاری باب الضرب بالجريد...: شماره حدیث ۶۷۷۹.

<sup>۶</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۷۱.

<sup>۷</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۷۲.

<sup>۸</sup> - الموطأ: امام مالک، ص ۸۴۲.

علي الجلد في الخمر ثمانين و منه قوله في قليل الخمر وكثيرها ثمانون جلدة وروي عنه أنه جلد المعروف بالنجاشي ثمانين قال: والمشهور أن عليا هو الذي أشار علي عمر بإقامة الحد ثمانين»<sup>۱</sup>.

حال از جناب نجمی پرسید: هشتاد تازیانه تنها به مشوره عبدالرحمن رضی الله عنه بن عوف بوده یا به دستور علی رضی الله عنه از این بحث و مشورت علی رضی الله عنه و عمل ابوبکر و عمر را سنت پیامبر معلوم می‌شود آن علی که جناب نجمی وحسینی شیرازی، ذکر و نگاه او را عبادت می‌دانند آن همان علی بوده که عبدالله بن سبأ برای ایشان ساخته و مشهور کرده اما این علی که مشاور شیخین ابوبکر و عمر بوده و عمل ایشان را به نام سنت یاد می‌کند و دختر خود را به نام ام‌کلثوم به عقد عمر درمی‌آورد این همان علی نیست بلکه این علی بن ابی‌طالب عمری مسلک است و حرف‌زدن نجمی و شیرازی توخالی و پوچ است.

اعتراض داستان سؤال از عمر رضی الله عنه معنی کلمه (اب) را ندانسته.

جواب:

قرآن می‌گوید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦].

بنا به دستور این آیه آنچه را که انسان نمی‌داند نباید در آن تکلف و تعمق و در معنی لغت، تفسیر و ترجمه به رأی کند «اب» در لغت عرب مشهور نبوده و غیرعربی است بنابراین عمر رضی الله عنه مطابق آیه ۳۶ اسراء عمل نمود و این عمل هیچ اشکال و اعتراضی ندارد. اما دشمن همیشه باید بهانه‌جوئی کند<sup>۲</sup>!! اعتراض به داستان عثمان رضی الله عنه و سمره بن جندب. این اعتراض هم به روال سابق اعتراض جاهلان و مبنی بر بغض و کینه باطنی است. در اسلام رعایت ادب و طریق حسن در وعظ و امر به

<sup>۱</sup> - شرح مسلم لنووي: ج ۲، ص ۷۲، النسائي والطحاوي والطبراني والبيهقي وعبدالرزاق وابن ابي شيبة وابوداود و برای تفصیل بیشتر به فتح الباري: ج ۱۵، ص ۳۲، کتاب الحدود، مراجعه فرمایید.

<sup>۲</sup> - فتح الباري: ج ۱۷، ص ۹۱.

معروف و اطاعت از امرای اسلام لازم است که محرمانه باشد نه بر مظاهره و مجاهره و سوءادب. اسامه بن زید روی همین قانون عمل نمود و گفت: «لَا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ» من دوست ندارم که دروازه خلاف آداب اسلام و باب فتنه را باز کنم. امر به معروف باید از طریق حق ابلاغ شود.<sup>۱</sup> در صحیح بخاری چنین آمده: «قِيلَ لِأَسَامَةَ أَلَا تُكَلِّمُ هَذَا. قَالَ قَدْ كَلَّمْتُهُ مَا دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا، أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَفْتَحُهُ»<sup>۲</sup>. به روایت شعبه از اعمش و در روایت سفیان از اعمش چنین آمده: «قِيلَ لِأَسَامَةَ لَوْ أَتَيْتَ فُلَانًا فَكَلَّمْتَهُ. قَالَ إِنَّكُمْ لَتَرَوْنَ أَنِّي لَا أَكَلِّمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ، إِنِّي أَكَلِّمُهُ فِي السَّرِّ دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ».<sup>۳</sup> [الحديث] در هر دو روایت امام بخاری هدف و مطلب یکی است اما راوی سند دو نفراند ۱- سفیان از اعمش ۲- شعبه از اعمش، هر کلمه‌ای را که راوی گفته امام بخاری همان کلمه را بدون کم و بیش روایت نموده. جناب نجمی مهارت و علم تخصصی در اسماء رجال را ندارد و نمی‌تواند چنین دقت‌هایی را درک کند پس مجبور است که از خود حرف درآورده ضرب‌المثل است ملا آن باشد که چپ نکند.

اما روایت بیع خمر و مسئله سمره الحمیدی از سفیان از عمرو بن دینار از طاووس «أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما يَقُولُ بَلَغَ عُمَرُ أَنْ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ قَاتِلَ اللَّهُ فُلَانًا».<sup>۴</sup> [الحديث بخاري: باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه]. «به عمر خبر رسید که فلان به مردم شراب می‌فروشد عمر گفت خدا فلانی را بکشد»<sup>۴</sup>. اما سند مسلم: «أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ مَسْنَدَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بَلَغَ عُمَرُ أَنَّ سَمْرَةَ بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ: قَاتِلَ اللَّهُ سَمْرَةَ»<sup>۵</sup>. «آیا اصحاب رسول الله ﷺ می‌تواند بعد از تحریم خمر شراب بفروشد؟ خیر، پس اصل ماجرا چیست؟».

<sup>۱</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۴۱۲ باب عقوبه من يأمر بالمعروف ولا يفعله.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۰۵۲ باب الفتنة التي تموج كموج البحر، ص ۱۰۵۱.

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: کتاب بدء الخلق باب صفة النار وأنها مخلوقة، ج ۱، ص ۴۶۲.

<sup>۴</sup> - مسلم: ج ۱، ص ۲۹۶.

<sup>۵</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۲۳.

جواب اول:

اهل کتاب به جای جزیه (مالیات) شراب می‌دادند، سمره این شراب را به آنها فروخت و به اندازه‌ی قیمت آن جزیه گرفت و گمان کرد که این فروش جایز است.<sup>۱</sup>

جواب دوم:

عصیر را به کسی که شراب درست می‌کند فروخت و به عصیر خمر گفته می‌شود: «کما یسمى العنب به»، این قول خطایی است و «الثالث أن یكون خلل الخمر وباعها» و عمر و اکثر علماء معتقدند که این فروش حلال نیست و سمره جایز دانسته.<sup>۲</sup>

جناب نجمی از ابوبصیر لیث البختری المرادی و سید الحمیری و عبدالله بن ابی‌یعفور و ابوهریره البزاز سخنی در میان نمی‌آورد و از شراب خوردن شان چشم‌پوشی نموده، در حالیکه ایشان از محدثین بزرگ شیعه هستند و به قول و فتوای امام جعفر اعتنا و توجه‌ای نمی‌کردند.<sup>۳</sup>

اما اعتراض نقل بالمعنی در صحیح بخاری.

جواب:

این اعتراض بی‌موردی است اولاً نقل بالمعنی یجرح نیست ثانیاً این نقل از راوی است نه از مؤلف مثل امام بخاری چنانچه حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر المقدسی در کتاب خود بنام جواب المتعنت می‌گوید: «اعلم أن البخاری رحمه الله کان یذکر الحدیث فی کتابه ویستدل به فی کل باب باسناد آخر ویستخرج منه بحسن استنباطه وغزارة فقهه معنی یقتضیه الباب الذی أخرجه فیه وقلّما یورد حدیثاً فی موضوعین یا سناد واحد ولفظ واحد، وإنما یورده من طریق آخری لمعان».<sup>۴</sup> «الفصل الثالث فی بیان تقطیعه للحدیث واختصاره وفائدة إعادته له فی الأبواب وتكراره».

<sup>۱</sup> - ابن الجوزي عن ابن ناصر ورَّجَّحه.

<sup>۲</sup> - برای تفصیل بیشتر به فتح الباری: ج ۶، ص ۲۷۲، حدیث شماره ۲۲۲۳ مراجعه فرمایند.

<sup>۳</sup> - نگاه کنید به جرح و تعدیل الکشی و جامع الرواه الردیلي: ج ۲، ص ۴۲۳، المستدرک، ج ۱۰، ص ۳۹۱، ابواب المزار وما یناسبه، الروضات: ج ۱، ص ۱۰ و ص ۱۱۱، ترجمه‌ی اسماعیل بن

محمد الحمیری، الرسائل: ج ۱، ص ۲۴۷، الثالی: ج ۴، ص ۲۱۶، رجال الکشی: ص ۲۴۲، ۲۴۵.

<sup>۴</sup> - هدی الساری: ص ۲۰.



اما استناد جناب نجمی به خطیب بغدادی که امام بخاری حدیثی را در شام شنیده و در مصر نوشته است. و در جواب سوالی که آیا این حدیث‌ها کامل نوشته شده است بخاری در جواب سکوت می‌کند و چیزی نگفت، باید عرض کنم که این سکوت امام بخاری دلیل بر آنچه که شما فکر می‌کنید نیست. زیرا قبل از این جمله، عبارت دیگری است که دلیل بر کمال حافظه اوست: «ما عندي حديث لا أذكر إسناده». و بعد از کلمه «فسکت». قصه دیگری علامه خطیب از امام بخاری و ابوحفص احمد بن حفص آورده که امام بخاری به ابوحفص می‌گوید: این حرف که شما از کتاب «الجامع» خواندید در نزد من نیست سه دفعه این مراجعه را با ابوحفص تکرار می‌کند بعد ابوالحفص قول امام بخاری را تأیید و او را تعریف می‌کند و می‌گوید: «احفظوا فإن هذا يومًا يصير رجلاً». اما استناد ابن حجر را که شما به صورت اعتراض آورده‌اید که ایشان گفته‌اند، از عجایب و نوادری که در صحیح بخاری واقع شده است این است که در این کتاب هر حدیث با سندی نقل گردیده است و همان حدیث با همان سند اما با الفاظ و متن دیگری نقل شده است به طوری که در حدیث سحر النبی ﷺ این روایت به چشم می‌خورد. این عبارت شما برخلاف عبارت ابن حجر است؛ ایشان همین اعتراض را در فصل سوم هدی ساری، ص ۲۰ از حافظ مقدسی مفصلاً نقل نموده و جواب داده است در حال حاضر بنده عبارت ایشان را در حدیث سحر النبی ﷺ برای شما نقل می‌کنم: قوله: «حتى إذا كان ذات يوم أو ذات ليلة شك من الراوي، وأظنه من البخاري لأنه أخرج في صفة إبليس من بدء الخلق فقال: حتى كان ذات يوم، ولم يشك، ثم ظهري أن الشك فيه من عيسى بن يونس، وأن اسحاق بن راهويه أخرج في مسنده عنه على الشك ومن طريقه أخرجه أبو نعيم، فيحمل الجزم الماضي علي أن إبراهيم بن موسى شيخ البخاري حدثه به تارة بالجزم وتارة بالشك ويؤيده ما ذكره من الاختلاف عنه». و بعد این حجر می‌گوید: «وهذا من نوادر ما وقع في البخاري أن يخرج الحديث تاما باسناد واحد بلفظين». یعنی آن خیلی کم است حال اسناد و کلمات متن بخاری را بخوانید: و حدیث شماره ۵۷۶۳، «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ يُقَالُ لَهُ لَيْدٌ بْنُ الْأَعْصَمِ، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا فَعَلَهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ

يَوْمٍ أَوْ ذَاتِ لَيْلَةٍ وَهُوَ عِنْدِي لَكِنَّهُ دَعَا وَدَعَا». [الحديث] و در آخر همین حدیث آمده: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أَسْتَخْرِجُهُ قَالَ: قَدْ عَافَانِي اللَّهُ، فَكْرِهْتُ أَنْ أُتَوَّرَ عَلَى النَّاسِ فِيهِ شَرًّا. فَأَمَرَ بِهَا فُدْفِنَتْ».

«تَابِعَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَأَبُو صَمْرَةَ وَابْنُ أَبِي الزَّنَادِ عَنْ هِشَامٍ . وَقَالَ اللَّيْثُ وَابْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ هِشَامٍ فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ»<sup>۱</sup>. اما حدیث شماره ۵۷۶۵ و سند آن حدیثی عبدالله بن محمد «حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عُيَيْنَةَ يَقُولُ أَوَّلَ مَنْ حَدَّثَنَا بِهِ ابْنُ جُرَيْجٍ يَقُولُ حَدَّثَنِي آلُ عُرْوَةَ عَنْ عُرْوَةَ فَسَأَلْتُ هِشَامًا عَنْهُ فَحَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُجِرَ حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النَّسَاءَ وَلَا يَأْتِيَهُنَّ... قَالَتْ فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ الْبُئْرَ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ... قَالَ فَاسْتَخْرِجَ ، قَالَتْ فَقُلْتُ أَفَلَا أَيْ تَنْشَرْتُ . فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ فَقَدْ شَفَانِي، وَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ شَرًّا». این حدیث با این سند تفسیر شده و محلی برای سوال و جواب نگذاشته و در روایت اول بعضی ابهام بود اما این روایت همه ابهامات را تفسیر نمود. اما حدیث شماره ۵۷۶۶ مثل متن حدیث شماره ۵۷۶۵ است الا در یک کلمه و آن کلمه این است «قلت: یا رسول الله! فأخرجته قال».

لا مراد از اخراج (نشر همان) مشط و مشاطه است و در جمله «ذات یوم» بدون شک آمده و در اینجا شیخ بخاری عبید بن اسماعیل است از «اسامه از هشام از ابیه» برای علمای علوم الحدیث هیچ ابهام و تعارضی با جمع کردن اسناد و متون احادیث پیش نمی‌آید، اما طلبه بدون استاذ، و مغرض می‌تواند در این مورد بهانه‌جویی و اعتراض کند.

جواب:

جناب نجمی به روال سابق خود در اینجا هم دست‌برد زده و عبارت کامل ابوولید باجی را روایت نکرده حافظ ابواسحاق ابراهیم بن احمد المستملی گفته که من کتاب بخاری را از اصلی که در نزد محمد بن یوسف الفربری بود نوشتم در این نسخه به چیزهایی برخورد نمودم که کامل نبود و جاهایی را دیدم که میبض (سفید) بود و در بعضی جاها ترجمه باب بدون حدیث، و در بعضی جاها احادیث بدون ترجمه الباب

۱- فتح الباری: ج ۱۳، ص ۱۴۳-۱۴۴.

موجود بود پس ما آنها را مرتب نمودیم؛ بعد ابوولید الباجی می‌گوید: «وهي مواضع قليلة جداً». چنین چیزهای بسیار کم است، در بعضی جاها که حدیث مطابق شرط او نبود. ترجمه الباب بدون حدیث صحیح، خالی مانده و در بعضی جاها همان حدیث که مطابق شرط او نبوده و مردم آن را از قیاس مقدم می‌دانستند، ترجمه الباب کرده و بعد آیه‌ای از قرآن یا حدیث صحیحی که عموم مردم بر آن دلالت داشته نقل نموده، و ابن حجر می‌گوید: چون مقصد امام بخاری استنباط مسائل بوده در بعضی جاها ابواب بدون اسناد حدیث را می‌بینید و فقط می‌گوید: «فيه فلان عن النبي ﷺ أو نحو ذلك وقد يذكر المتن بغير إسناد وقد يورد معلقاً». مقصدش دلیل برای مسئله بوده و بر این کار عیب و اعتراضی وارد نیست. پس صحیح بخاری را کسی دیگری تکمیل نکرده<sup>۱</sup>.

الفصل الثاني في بيان موضوعه والكشف عن مغزاه فيه.

در نتیجه اعتراض‌های نجمی بی‌مورد و ناقص و بدون مطالعه و مبنی بر تقلید از دیگران سرچشمه گرفته و تمام استنادهای ایشان ناقص و قطع و بریده است: صحیح‌ترین دلیل بر بغض و کینه نجمی بر بخاری و حتی بر کل صحابه در روایات ابوبکر صدیق و علی رضی الله عنهما و رفتار علی رضی الله عنه با سه خلیفه مشاهده نمودیم که امام بخاری از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیست و دو حدیث روایت نموده و برای فضائل او نه روایت وارد کرده و از علی رضی الله عنه بیست و نه حدیث و در فضائل او یازده حدیث روایت نموده.

<sup>۱</sup> - هدي الساري: ص ۱۰.



## فصل چهارم: توحید از نظر صحیحین

### ۱- رؤیت خدا از نظر صحیحین<sup>۱</sup>

جواب:

اعتراض اول رؤیت الله تعالی در روز قیامت: جای تأسف و تعجب است که جناب نجمی تا حالا معنی توحید و لا إله إلا الله محمد رسول الله را نفهمیده، دوم اینکه رؤیت الله را به عنوان توحید قلمداد کرده، سوم اینکه منکر وجود خدا است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝﴾ [الاخلاص: ۱-۲].

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّنْيَا وَكَبْرَةٌ تَكْبِيرًا ۝﴾ [الإسراء: ۱۱۱].

این توحید و اوصاف سالبه در قرآن اهل سنت آمده است اما در مورد اوصاف حرکت و انتقال در سوره بقره آیه (۲۱۰) می فرماید:

۱- ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«آیا انتظار دارید که خداوند و فرشتگان، در سایه بانهای ابر به سوی آنان بیایند و همه کارها انجام یابد و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

۲- ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ۝﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سراغشان آیند یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید یا بعضی از آیات پروردگارت (دال بر شروع رستاخیز باشد) آثار قیامت یا عذاب یا بر آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می رسد.»

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: بحث توحید، بحث نبوت، احادیث متفرقه: ص ۱۰۸.

۳- ﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾﴾

[الفجر: ۲۱-۲۲].

«چنان نیست (که آنها می‌پندارند) در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود و پروردگار شما بیاید و فرشتگان صف در صف حاضر شوند».

جناب نجمی به این آیه‌های صریح در مفهوم خود ایمان ندارد.

۴- ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳].

«(آری) در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است (۲۲) و به پروردگارش

می‌نگرد(۲۳)».

ترجمه از مکارم شیرازی:

امام جعفر از رسول الله ﷺ روایت نموده که «بهشتی‌ها از الله تعالی می‌خواهند:

«فَأَرْنَا نُورَ وَجْهِكَ فَيَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى حَتَّى يَنْظُرُونَ إِلَى نُورِ وَجْهِهِ الْمَكُونِ مِنْ

عَيْنِ كُلِّ نَاطِرٍ فَلَا يَتِمَّا لِكُونَ حَتَّى يَخْرُوا عَلَيَّ وَجُوهَهُمْ سَجْدًا ... فَيَسْتَمْكِنُونَ مِنَ النَّظَرِ إِلَى

نُورِ وَجْهِهِ فَيَقُولُونَ: يَا سَيِّدَنَا حَسْبُنَا لِنَاذَةِ مَنْطِقِكَ وَالنَّظَرَ إِلَى نُورِ وَجْهِكَ لَا نَرِيدُ بِهِ بَدَلًا

وَلَا نَبْتَغِي بِهِ حَوَالًا وَقَدْ نَظَرْتُ إِلَيْ وَجْهِ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَاشْرَقَ وَجْهِهِ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ...

وَالرَّبُّ يَضْحَكُ إِلَيْهِمْ»<sup>۱</sup>. در ابتدای همین روایت آمده: «قد سمعنا الصوت واشتهينا

النظر إلى أنوار جلالك وهو أعظم ثوابنا وقد وعدته ولا تخلف الميعاد»<sup>۲</sup>. «حتی بنظروا

إلى نور وجهه المكنون من عين كل ناظر»<sup>۳</sup>. از عن ابی‌عبدالله! آمده: «فإذا اجتمعوا

تجلی لهم الرب تبارك وتعالى، فإذا نظروا إليه خروا سجداً»<sup>۴</sup>. «یا حسین إن أردت أن ينظر

الله إليك من غير حجاب وتنظر إلى الله من غير حجاب فوال آل محمد ووال ولي الأمر

منهم قال: قلت: انظر إلى الله، قال: أي والله...». «بكر بن صالح عن أبي الحسن

الرضا عليه السلام قال: من سرّه أن ينظر إلى الله بغير حجاب وينظر الله إليه بغير حجاب فليتول

<sup>۱</sup> - البحار: ۲۰۷/۸-۲۱۵، حدیث ۲۰۵ باب الجنة ونعيمها.

<sup>۲</sup> - البحار: ص ۲۱۷.

<sup>۳</sup> - البحار: حدیث ۲۷، ص ۱۲۶، باب الجنة ونعيمها.

<sup>۴</sup> - البحار: ج ۴۸، ص ۲۶۳، حدیث ۱۷.

آل محمد وليتبرأ من عدوهم وليأتهم يامام المؤمنين فإنه إذا كان يوم القيامة نظر الله إليه بغير حجاب ونظر إلى الله بغير حجاب»<sup>۱</sup>. و در «البحار» باب: «فضل يوم الجمعة وليلتها وساعاتها نقل المجلسي هذا الحديث نقلا عن علي بن إبراهيم في تفسيره عن أبيه عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي عبدالله...». «فإذا اجتمعوا تجلى لهم الرب تبارك وتعالى فإذا نظروا إليه خروا سجدا»<sup>۲</sup>.

و در «لآلئ الأخبار لعمدة العلماء والمحققين محمد التوسيركاني الشيعي» در باب: «في أن أهل الجنة يسمعون صوته...».

«في أن أهل الجنة يسمعون صوته تعالى ويخاطبهم وينظرون إليه وهما أذ الأشياء عندهم ... قد سمعنا الصوت واشتهينا النظر وهو أعظم ثوابنا وقد وعدته ولا تخلف الميعاد فيأمر الله الحجاب فيقوم سبعون ألف حجاب فيركبون على النوق والبرازين وعليهم الحلي والحلل فيسيرون في ظل العرش حتي ينتهوا إلي دارالسلام وهي دار الله دارالبهاء والنور والسرور والكرامة فيسمعون الصوت فيقولون: يا سيدنا! سمعنا لذاذة منطلق وأرنا وجهك فيتجلي لهم سبحانه وتعالى حتي ينظرون إلى وجهه تبارك وتعالى»<sup>۳</sup>.  
رؤية الله در دعاهاى اهل بيت:

۱- «ولذة النظر إلى وجهك وشوقا للقائك من غير ضراء»<sup>۴</sup>.

۲- در دعاء «فاطمة سيدة النساء» آمده است كه: «وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ»<sup>۵</sup>.

۳- «قالت: والنظر إلى وجهك فارزقني»<sup>۶</sup>. «دعاء يوم الجمعة ... وانظر بها إلى وجهك

الكريم يوم القيامة»<sup>۱</sup>.

۱- البحار: ج ۲۷، ص ۹۰، حديث ۴۲.

۲- البحار: ج ۸۹، ص ۲۶۶، حديث ۳.

۳- اللآلئ الأخبار: ج ۴، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۴- البحار، ج ۸۶، ص ۲، حديث ۲.

۵- البحار: ص ۸۵ و ۸۷ و حديث ۱۱، باب تعقيب العصر المختص بها.

۶- البحار: ص ۱۰۲ و ۱۰۴، حديث ۸، باب تعقيب ملاة المغرب.

«ونظراً إلى وجهك يوم تحجبه عن المجرمين: وصدق الله حيث يقول في كتابه<sup>۱</sup>.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵].

و در صفحه ی ۱۵۹ دعاء: «ليلة الأحد اللهم حب إلينا لقاءك وارزقنا النظر إلى وجهك واجعل لنا في لقاءك نضرة وسرورا...». و در صفحه ی ۱۶۶ دعاء امام کاظم و «النظر إلى وجهك الكريم». و در صفحه ی ۲۰۱ و ۲۰۶ امام کاظم می گوید: «ولذة النظر إلى وجهك وشوقا إلى لقائك»<sup>۲</sup>. «وحتى ينظروا إلى نور وجهك الكريم الباقي يا الله»<sup>۳</sup>. ولا تحجب مشتاقيك عن النظر إلى جميل رؤيتك». و در صفحه ۱۴۵: «...والتمتع بالنظر إليك». و در صفحه ۱۴۸ «ومنحته بالنظر إلى وجهك». و در صفحه ۱۴۹: «ولا تصرف عني وجهك». و در صفحه ۱۵۰: «وشوقي إليك لا يبله إلا النظر إلى وجهك». و در صفحه ۲۲۵، حدیث ۱ باب احراز «فاطمة الزهراء ... واسئلك النظر إلى وجهك والشوق إلى لقائك»<sup>۴</sup>. نوافل شهر رمضان ونظرة من وجهك الكريم فأتلني... ولذة النظر إلى وجهك وشوقا إلى رؤيتك ولقائك»<sup>۵</sup>. [من لا يحضره الفقيه، صفحه: ۳۱۵، باب: في التعقيب].

و در «الصحيفة العلوية المباركة، صفحه ۱۳۹، باب دعاءه عليه السلام باب في المناجاة في شهر رمضان فلا تجعلني ممن صرفت عنه وجهك وحجبه ... وايزر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك...».

و «اللهم حب لقاءك وارزقنا النظر إلى وجهك واجعل لنا في لقائك نظرة وسرور... ولذة النظر إلى وجهك وشوقا إلى لقائك والقررت اينهم بالنظر إليك يوم لقائك الحادي

<sup>۱</sup> - البحار: ج ۹، ص ۱۳۳.

<sup>۲</sup> - البحار: ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> - البحار: ج ۹۳، ص ۲۶۲.

<sup>۴</sup> - البحار: ج ۹۴، ص ۱۴۴.

<sup>۵</sup> - البحار: ج ۹۷، ص ۳۶۳.

<sup>۶</sup> - الكافي: ۵۴۷/۲ - ۵۴۸، حدیث ۶.



عشرة... النظر إلى وجهك»<sup>۱</sup>. نمونه‌ای از خروار: جناب نجمی به خاطر تقلید از دیگران و اعتماد به مکتوبات آنان فرصت مطالعه کتب دیگر را ندارد. دوم اینکه ایشان نه تنها ابوهیره و امام بخاری را مورد طعن قرار می‌دهند بلکه اقوال پیامبر ﷺ و ابوعبدالله امام جعفر صادق و علی بن موسی الرضا و فاطمه الزهرا و زین العبادین که به اسناد و مؤلفین شیعه رؤیت الله را اعتقاد دارند و ثابت نموده‌اند، قبول ندارند، و اسامی اهل بیت را برای خود سپری قرار داده‌اند در حقیقت فاصله‌ی آنان با اهل بیت فاصله زمین تا آسمان است.

غیر از این روایات یعنی روایات اهل بیت: مسئله و حدیث رؤیت الله را بیشتر از بیست صحابه غیر از ابوهیره<sup>۲</sup> از پیامبر ﷺ روایت نموده‌اند. ثالثاً بهانه بزرگ جناب نجمی و عبدالحسین در انکار حدیث رؤیت الله کلمه و جمله: «فیاتهم الله فی غیر الصورة التي يعرفون».

«فیاتهم الله فی الصورة التي يعرفون».

«حتى يضحك الله فإذا ضحك منه أذن له بالدخول فيها».

این کلمات را برای خود دستاویزی قرار داده و حدیث رؤیت الله را انکار نموده، اهل سنت تمام اوصاف الله تعالی را که در قرآن و حدیث صحیح آمده بلاکیف و بدون تشبیه و مناسب ذات الله تعالی قبول و به آن ایمان دارند و مقصد از صورت در حدیث رؤیت الله علامت است چنانچه در محاورات و عرف می‌گویند: صورت حدیث یا صورت کار چنین است و بعضی گفته‌اند مراد از صورت صفت است. به هر حال حدیث رؤیت از روایات شیعه و سنی و از قرآن، ثابت شده و اهل سنت به آن ایمان راسخ دارند و جمله: «والرب يضحك إليهم». در روایت ابوعبدالله<sup>۳</sup> و در کتاب معتبر شما مانند کتب زیر وجود دارد: [بحار الأنوار: ص ۲۰۷ و ۲۱۵، ج ۸ و ص ۲۱۵]. باب «الجنة ونعيمها، از احمد بن محمد بن عیسی عن سعید بن جناح عن عوف بن عبدالله الأزدي عن بعض أصحابنا». ثابت شده و [الثالی الاخبار: ۴/۴۱۰-۴۱۱ لعمدة العلماء والمحققین محمد التوسیرکافی الشیعی، در باب: أن اهل الجنة يسمعون صوته، والرب يضحك إليهم]. و

<sup>۱</sup> - المصابيح الجنان: ص ۸۸، ص ۱۰۶، ص ۵۲۷، ص ۵۲۸-۵۲۷.

همچنان در این روایت جمله: «دارالله دارالبهاء والنور». ثابت شده و جمله: «ویدسمعون الصوت». هم آمده.

«وینتهوا إلی دارالسلام وهي دارالله» وارد شده: منشأ این عقیده باطل یعنی عدم رؤیت الله در روز قیامت، تفسیر بالرأی (المذموم) کلمه ناظره و تقلید از مذهب معتزله و خوارج و بغض مرجئه سرچشمه گرفته است و کلمه ناظره حقیقتاً به معنی نگاه‌کننده است و مخصوصاً وقتی که متعدی به سوی اِلی باشد. ثانیاً مکان و سیاق آیه دلیل صریح است که ناظره به معنی حقیقی خود آمده و تأویل آن به منتظره بعید و دور از عقل و نقل است، اما کلمه

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

و آیه:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

لفظ و سیاق و مکان مابعد و ماقبل آیه مذکور دلیل صریحی است بر معنی انتظار. جناب نجمی در لغات و ادبیات عربی تخصصی ندارند و باز هم مقلد است و کسانیکه زبان مادری‌شان عربی است اگر کافر هم باشند خوب و راحت معنی: «ناظره و هل ينظرون». را می‌داند، و همچنان معنی آیه:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

از هر عوام عربی زبان بپرسید می‌داند. درک کردن یک موضوع عظیم با دیدن آن فرق بزرگی دارد حال بشر آسمان و زمین و آفتاب را می‌بیند اما تمام آنرا درک نمی‌کند. همچنان استدلال شما از کلمه ﴿لَنْ تَرْنِي﴾ یک استدلال عامیانه‌ای است و توهین و تحقیر به شان و عظمت یک پیامبر است چیزی که ممکن نیست، و سؤال در مورد آن جهالت است پس چطور یک رسول عظیم‌الشأن آن سوال را تکرار می‌کند.

آن تعریف و اوصاف سالبه که شما برای خدا تراشیده‌اید، تأیید مذهب دهریت و تعریف معدوم است چنین تعریفی در ادیان و کتب و صحائف آسمانی و گفتارهای انبیاء از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله نیامده. أسما و صفاتی که در کتب و صحائف آسمانی و در گفتار انبیاء علیهم السلام آمده شما به آنها ایمان ندارید و مقلد فلاسفه یونان قدیم ۴۲ سال قبل از میلاد هستید مثل دیمقريطس.

و اهل سنت تمام آنچه را در قرآن و حدیث صحیح آمده بدون تأویل و تشبیه و تجسم و تعطیل قبول دارند. خدائی را که شما و مقلدین تان تعریف می‌کنید فقط یک اسم است و مسمی‌ای وجود ندارد و معدوم محض است. و آنچه شما در کتاب خود ص ۱۱۸ نقل نموده‌اید که رسول خدا در شب معراج با چشم خود خدا را دید غلط است اهل سنت که عامل به قرآن و احادیث صحیح و پیروی خط جمهور علماء صحابه و تابعین هستند چنین عقیده و قولی را قبول ندارند. و کلمه ناظره را اگر به معنی منتظره معنا می‌کنید پس شما در مذهب خود مرتکب دو چیز می‌شوید، و مجبور هستید که بگویید مردم بهشتی منتظر هستند تا پروردگارشان بیاید و او را ببینند «فررت من المطر وقررت تحت المیزاب».

### دیدن خدا در خواب

آیا می‌توان خدا را در خواب دید:

جواب:

در این سوال: ما یک حدیث به چند طرق روایت می‌کنیم: اول حالت خواب پیامبر ﷺ. دوم جمله: «فبأحسن صورة، سوم جمله: «أتاني الليلة آت من ربي» جمله اخیر مسئله را حل نموده و هیچ سؤالی و اعتراض بر اهل سنت وارد نمی‌شود. دوم: این مورد در خواب و در عالم رؤیا بوده و نیاز به تعبیر دارد زیرا که خواب بیننده غیر متشکل را متشکل و متشکل را بغير شکله می‌بیند. سوم: جمله: «أحسن صورة» صراحتاً دلیل بر صورت حقیقی الله تبارک ندارد بلکه احتمال دارد بر حالت خوبی خواب دیده باشد. ای حال «کونی فی أحسن صورة وصفة من غاية إنعامه ولطفه علی» اگر مرجع صوره خدا باشد پس به معنی علامت است به این معنی: «صورة الشی ما یتمیز به عن غیره سواء کان عین ذاته أو جزءة الممیز له عن غیره أو صفته الممیزة». چنانکه کلمه صورت بر جثه اطلاق می‌شود بر معانی هم استعمال می‌گردد مثلاً گفته می‌شود: «صورة المسئلة کذا، یا: صورة الحال کذا». پس مراد از صوره در این حدیث (والله اعلم) ذات مخصوص و منزّه از «مما ثلثت از ماسوای الله تعالی». است «الطیبي والتوربشتي، مرقاه» اما در نزد سلف حدیث صحیح در اوصاف الله تعالی به همان

عبارتی که واردات قبول و به آن ایمان دارند: «من غیر تکییف ولا تشبیه ولا تعطیل والإیمان به من غیر تأویل له مع الاعتقاد بأن الله (تعالی) لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ»<sup>۱</sup>.

اما علماء اهل سنت نیز خدا را در خواب می بینند<sup>۲</sup>.

جواب:

این موضوع و استناد جناب نجمی نه ثبوت صحیح دارد و نه حجّت. و باید این را به مذهب جمهور علماء اهل سنت نسبت دهند اقوال شاذ و نادر و بی سند اعتباری ندارد. از صحابه و تابعین بزرگ اهل سنت چنین چیزی با سند صحیح نیامده فقط همان یک رؤیت خوب و جمله: «فی أحسن صورة». در یک روش: «وأتانی اللیة آت من ربی». در یک روایت آمده و بگفته ترمذی صحیح است.

لازم به تذکر است که جناب سید محمد عظیمی جزوه‌ی بنام: (خدا در آیین وهابیت) به چاپ رسانیده و در صفحه ۱۳ دروغ شاختاری را به شیخ ناصرالدین آلبانی رحمته نسبت داده که ایشان جمله ساختگی «شابا موفرا رجلاه فی خضرة، علیه نعلان من ذهب علی وجه فراش من ذهب». را صحیح گفته جوانی بود دارای موهای بلند در سبزه‌زاری ایستاده نعلینی از طلا بها و توری از طلا به صورت داشت<sup>۳</sup>. حالا بنده همان حدیث و قول شیخ آلبانی را برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنم: «نعیم بن حماد و یحیی بن سلیمان... أن مروان بن عثمان حدّثه عن عمارة بن عامر عن أم الطفیل امرأة أبي بن كعب قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: رأیت ربی فی المنام فی أحسن صورة». و ذکر کلاماً آلبانی می‌گوید: حدیث صحیح «ماقبله، وإسناده ضعیف مظلم... ومروان بن عثمان الرزقی ضعیف كما فی التقرب». و از حافظ ابن حجر نقل نموده که این متن منکر است<sup>۴</sup>. مروان بن عثمان را ابو عبدالرحمن بسیار جرح نموده و عماره بن

<sup>۱</sup> - تحفة الاحوذی، شرح ترمذی: ج ۴، ص ۱۷۳.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۱۲۳.

<sup>۳</sup> - السنة ابن ابی عاصم: برقم ۴۷۱.

<sup>۴</sup> - السنة ابن ابی عاصم: ج ۱، ص ۲۰۵، رقم ۴۷۱.

عامر یا ابن عمیر مجهول و ضعیف است.<sup>۱</sup> نعیم بن حماد؛ ابن عدی گفته که حدیث می‌سازد و ابن معین هم او را جرح نموده.<sup>۲</sup>

### دروغ بستن محمود عظیمی بر شیخ آلبانی رحمته

دروغ دوم محمود عظیمی بر شیخ البانی، تمام بدن خدا هم از بین خواهد رفت جز صورتش.

جواب:

اهل سنت عقیده و ایمان راسخ دارند بر اینکه، همه چیز فانی‌شدنی است و از بین خواهد رفت مگر ذات الله تعالی مراد از وجه ذات خدا است.

### شبهه‌های دیگر از محمود عظیمی در مورد اسماء و صفات الهی

حمله سوم محمود عظیمی بر ابن باز که ایشان گفته‌اند:

حدیث: «إِذَا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ فَلَیْتَقِ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَفِي لَفْظِ آخِرِ: عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ».<sup>۳</sup>

جواب:

این حدیث را شیعه‌ها صحیح و ثابت گفته‌اند.<sup>۴</sup> «ثم قال الحميني: وهذا الحديث من الأحادیث المشهورة بين السنة والشیعة ویستشهد به دائماً وقد أید الإمام الباقر علیه السلام صدوره وتولّی بیان المقصود منه».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۱۷۷.

<sup>۲</sup> - تاریخ بغداد: ج ۱۳، ص ۳۱۱-۳۱۲ و لثالی: ص ۲۸-۲۹، ج ۱، تنزیه الشریعة: ج ۱، ص ۱۴۵، الفوائد المجموعه: ص ۴۴۸ و ۴۴۹ والموضوعات ابن جوزی: ج ۱، ص ۸۱.

<sup>۳</sup> - ابن باز آن را صحیح و ثابت دانسته.

<sup>۴</sup> - زبدة الاربعین حدیث الحمینی: شماره حدیث ۳۸.

<sup>۵</sup> - کتاب التوحیدی للصدوق: ص ۲۶۴، حدیث ۱۸، مصابیح الانوار: ج ۱، ص ۲۰۶، علم الیقین:

۴۶/۱، العوالم: ج ۱، ص ۵۳، تفسیر القرآن: ۷/۱. او ص ۱۸۷ و ۱۹۱ و ۲۳۵ و ۵۰۳/۳ و ۵۲۴ و

۱۷۳/۴ و ص ۳۸۳ و ۴۸۶، المحجّه ۴۳/۷، ص ۴۷ و ۲۶/۸، تفسیر الکنز: ج ۵، ص ۲۴۴، الکافی،

۱۳۴/۱، حدیث ۴، باب الروح تفسیر المیزان: ۱۷۴/۱۲.

نسبت صورت به خدا مثل نسبت روح است. ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ «یا بی‌تی» نسبت روح و بیت و «صورة بطرف الله» به این خاطر است که خالق روح و بیت و صوره الله تعالی است و آدم عليه السلام از ابتدا به همان صورت خود خلق شده برخلاف اولادهای آدم که اول نطفه است بعد «علقة بعد مضغه إلى آخره». این است معنی: «إن الله خلق آدم على صورته». هیچ کس از اهل سنت نگفته که صورت آدم مثل صورت الله تعالی است: «سبحان الله، ليس كمثله شيء وهو السميع البصير». جناب عبدالحسین و محمود عظیمی و نجمی و ابوریه و ... همه مقلدند. خلاصه بحث گذشته این بود که معبود بر حق و یکتای اهل سنت دارای اوصاف کامله‌ای است که در قرآن و احادیث صحیح آمده بدون سؤال از کیفیت و بدون تنبیه و بدون انکار «أَمَّا بِاللَّهِ كَمَا هُوَ بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ». اما معبود بر حق و یکتای جناب محمد صادق نجمی و عبدالحسین شرف‌الدین و حسین غیب‌غلامی هرساوی و ابوریه و حسن بن صادق الحسینی آل‌المجدد الشیرازی، دارای والدین و اولاد و ازواج و دارای دو دست و دو پا و دو چشم و دو گوش و قد و سر و ... است. و همه این شیوخ مدیون علامه و محدث ابی‌یسر جمال‌الدین عبدالعزیز بن محمد بن الصدیق الحسینی الغماری المغربی هستند که کتاب حسن‌الرفاده را جمع‌آوری نمودند و در اختیار ایشان گذاشته و بعد از ایشان جناب «خادم الحديث الشريف والسنة المطهرة» حسن بن صادق الحسین ال‌المجدد الشیرازی کتاب مذکور را با زحمت فراوان و شایسته تلخیص نمودند و باسم تلخیص الافادة بطرق حدیث: «النظر إلى علي عبادة». و همچنان «الابادة لحکم الوضع علی حدیث ذکر علي عبادة»، مختصر نمودند و چاپ کردند و در دسترس همگان قرار دادند باید شما هم از حسن شیرازی تشکر کنید و همچنان یکی از بزرگان شما هشام بن الحکم متفق‌الکلام در امامت و مذهب المذهب در نظر و استدلال است جناب عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب خود [المراجعات: ص ۴۱۹-۴۲۰] ایشان را بسیار توثیق و تمجید نموده است. جناب هشام بن الحکم از ابوعبدالله عليه السلام روایت کرده‌اند که الله تعالی جسم صمدی نوری است<sup>۱</sup>. همچنان هشام بن الحکم معتقد است. آن

<sup>۱</sup> - اصول کافی: باب النهي عن الجسم والصورة، ج ۱، ص ۱۴۰ والتوحيد لابن بابويه القمي: ص ۹۸.

«معبوده جسم ذوحد ونهاية وأنه طويل عريض عميق وأن طوله مثل عرضه»<sup>۱</sup>. دوباره ایشان گفته‌اند: «إن ربه جسم ذاهب جاء فيتحرك تارة ويسكن أخرى ويقعد مرة ويقوم أخرى». و می‌گوید: کوه ابوقبیس از الله تعالی بزرگ‌تر است<sup>۲</sup>. و دوباره معتقد است که بین معبود و بین اجسام مشابهت وجود دارد<sup>۳</sup>. و همین عقیده اجسامی را هم هشام الجوالقی دارند<sup>۴</sup>. و عقیده «هشام بن سالم و یونس بن عبدالرحمن و شیطان الطاق الملقب عندهم بمؤمن الطاق و غیرهم»، همین است و بس. ناب عبدالحسین می‌گوید: «هل يليق بمثل هشام علي غزارة فضله أن تنسب إليه الخرافات»<sup>۵</sup>، و ایضا هارون بن مسلم بن سعدان ابوالقاسم عقیده جبر و تشبیه را داشته و چه دروغ‌های را بر ائمه نسبت داده‌اند و همچنان محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی هم عقیده ابوالقاسم مذکور است و همین است عقیده یونس بن عبدالرحمن القمی<sup>۶</sup>. متأسفانه این راویان بزرگ که عقیده‌ی جسم و جبر و تشبیه را دارند برای نجمی و محمود عظیمی و ابوریح و تیجانی و عبدالحسین و ... غیرمرئی شده‌اند «لا تدرکهم أبصارهم» اما از جرح ابوهریره و امام بخاری (رحمت الله علیهم) لذت می‌برند، و معتاد تلبیس و تقطیع و تقلید و کتمان حق شده‌اند. تعجب و در اینجا است که بزرگان‌شان تمام عمر خود را در بغض و کینه با اصحاب رسول ﷺ و در ادعای محبت ظاهری اهل بیت به پایان رسانیدند اما با اقوال و اعمال ائمه اهل بیت در صدی عمل نکردند و

<sup>۱</sup> - الفرق بین الفرق: للبغدادي، ص ۴۸.

<sup>۲</sup> - مقالات اسلامی: ج ۱، ص ۱۰۷.

<sup>۳</sup> - منابع قبلی، الملل والنحل شهرستانی: ج ۱، ص ۱۸۴.

<sup>۴</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۱۴۳ و التوحید للقمي: ج ۶، ص ۹۹ و مقالات الاسلامیین: ج ۱، ص ۱۰۶ و الفرق بین الفرق: ص ۶۵، التبصیر فی الدین: ص ۳۷.

<sup>۵</sup> - المراجعات: ص ۴۲۱.

<sup>۶</sup> - کافی: ج ۱، ص ۱۰۵، ج ۵، التوحید: ۹۸ و ج ۲، ص ۱۰۴، حدیث ۲۰، حاوی الاقوال: ۲۳۲/۳، رقم ۱۱۸۶، رجال النجاشی: ۲۸۴/۲، رقم ۱۰۲۱، کتاب المواقفه: ج ۲، ص ۲۰۳.

نخواهند کرد «اللَّهُمَّ أرنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه». آمین.

۱- «عن جعفر بن الباقر عليه السلام أنه قال: لقد أمسينا وما أحد أعدي لنا ممن ينتحل مودتنا»<sup>۱</sup>.

۲- «وعنه أيضاً أنه قال: إنّ أهل بيت صادقون لا نخلو من كذب يكذب علينا، فيسقط صدقنا بكذبه عند الناس: كان رسول الله صلى الله عليه وآله أصدق الناس لهجة وكان مسيلمته يكذب عليه، وكان أمير المؤمنين عليه السلام أصدق من برأ الله من بعد رسول الله، وكان الذي يكذب عليه من الكذب عبدالله بن سبأ -لعنه الله- وكان أبو عبدالله الحسين بن علي عليه السلام قد ابتلي بالمختار، ثم ذكر أبا عبدالله الحارث الشامي والبنان فقال: كانا يكذبان علي بن الحسين عليه السلام، ثم ذكر المغيرة بن سعيد وبزيعاً والسري وابلخطاب ومعمراً وبشار الأشعري وحمزة اليزيدي وصائق النهدي أي أصحابه فقال: لعنهم الله، إنا لا نخلو من كذاب يكذب علينا كفانا الله مؤنة كل كذاب وأذاقهم الله حدّ الحديد<sup>۲</sup>. وعن حفيده علي الرضا الإمام الثامن أنه قال: كان بنان يكذب علي بن الحسين فأذاقه الله حرّ الحديد، وكان المغيرة بن سعيد يكذب علي ابن جعفر فأذاقه الله حرّ الحديد وكان محمد بن بشر يكذب علي ابن الحسن علي بن موسى الرضا فأذاقه الله حرّ الحديد وكان أبو الخطاب يكذب علي أبي عبدالله فأذاقه الله حرّ الحديد، والذي يكذب علي محمد بن الفرات<sup>۳</sup>، و عن ابي جعفر محمد بن الباقر أنه قال: لعن الله بنان البيان وأن بنان لعنه الله كان يكذب علي أبي أشهد أن أبي كان عبداً صالحاً<sup>۴</sup>. عن جعفر أنه ذكر عنده جعفر بن واقد ونفر من أصحاب

<sup>۱</sup> - رجال الكشي: ص ۲۵۹ در ترجمه ابوالخطاب.

<sup>۲</sup> - رجال الكشي: ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

<sup>۳</sup> - رجال الكشي: ص ۲۵۶.

<sup>۴</sup> - رجال الكشي: ص ۲۵۵، حديث ۵۴۱.



أبي الخطاب فقيل: إنه صار إليهم يتردد وقال فيهم: وهو الذي في السماء إله وفي الأرض إله، قال هو الإمام، فقال أبو عبدالله عليه السلام: لا والله لا يؤيني وإياه سقف بيت أبدأ، هم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، والله ما صغر عظمة الله تصغيرهم شيئاً قط، وإن عزيز جال في صدره ما قالت اليهود فمحي الله اسمه من النبوة، والله لو أن عيسى أقر بما قالت فيه النصارى لأورثه الله صمماً إلى يوم القيامة، والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، وما أنا إلا عبد مملوك لا أقدر علي ضر شي ولا نفع شيء<sup>۱</sup>. عن قاسم الصيرفي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: قوم يزعمون أنني لهم إمام، والله ما إن لهم بإمام ما لهم لعنهم الله كلما سترت سترا هتكوه هتك الله سترهم، أقول كذا يقولون إنما يعني (أي ابو عبدالله) كذا أنا إمام من أطاعني<sup>۲</sup>.

### نسبت دادن رأی دروغ به اهل سنت توسط محمد صادق

آیا خداوند محتاج به مکان است؟<sup>۳</sup>

جواب:

جناب محمد صادق تمام آنچه از احادیث و اقوال ائمه نقل نموده صحیح و ثابت و معتبرند اما در کتاب خود یک موضوع را مطرح کرده که نزد اهل سنت هیچ کس به آن موضوع عقیده ندارند و نه چنین چیزی گفته‌اند و آن موضوع محتاج است. عقیده اهل سنت این است: «فهو فوق العرش مع حمله بقدرته للعرش وحملته وغناه عن العرش، وفقر العرش إليه»<sup>۴</sup>.

اما اینکه الله تعالی بالای عرش است اهل سنت بر این موضوع اتفاق نظر دارند، حتی امام ابوحنیفه رحمته الله متوقف فوقیت را کافر می‌داند، منکر فوقیت به طریق اولی کافر است: نزد امام اعظم جای تعجب و تأسف است که جناب نجمی با اینکه مدعی عدم

<sup>۱</sup> - رجال الكشي: ص ۳۶۷، حدیث ۵۳۸.

<sup>۲</sup> - رجال الكشي: ص ۲۵۴ و ۲۵۵، حدیث ۵۳۹.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ردیف ۲، ص ۱۳۰.

<sup>۴</sup> - شرح عقیده الطحاوی، للعلامة ابن ابي العز الحنفي: ص ۲۸۰.

امکان است معتقد به مکان می‌شود، زیرا آن را مکارم شیرازی گفته. ولی در عین حال همه جا و در هر زمان حضور دارد چراکه فوق زمان و مکان است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است. سوره زخرف آیه ۸۴، کلمه همه جا و فوق زمان، و فوق مکان، (مکان است) و همچنان، او با شماس است هر جا که باشید، (مکان ثابت شد) و همچنان او به ما از ما نزدیک تر است، (این هم مکان است) او درون جان ماست (این هم مکان است) و او در همه جا است. (این هم مکان است) و در عین حال مکانی ندارد، این تناقض است، اختلاف در این است که اهل سنت از آدم تا خاتم «علیهم الصلاة والسلام والصحابة من المهاجرین والأنصار والذین اتبعوهم یا احسان إلى قیام یوم القیامة». مکان اعلیٰ علیین که همان فوق العرش است را برای الله تبارک و تعالیٰ مناسب و لائق ذات او می‌بینند و شما برای الله ﷻ پست ترین و پائین ترین مکان را که لائق مخلوقات است مدعی هستید مثل داخل شکم و حمام و خرابه‌ها و خانه‌های کهنه و خرابه و ... در این مسئله امام بخاری و هم عقیده‌هایش نمره بیست را کسب نمودند و صفر (-۰-) برای شما باقی مانده است.

نزھتموه الجهلکم عن عرشه و حصرتموه فی مکان ثان  
لا تعدمونه بقولکم: لا داخل فینا ولا هو خارج الأکوان.

والله فوق العرش والكرسي لا تخفي عليه خواطر الإنسان  
لا تحصره في مكان إذ تقو لوا: ربنا حقا بكل مكان

[ابن القيم، قصيدة النونية

## فصل پنجم:

### اثبات اسماء و صفات الهی از قرآن

#### صفت علو و قرار گرفتن الله ﷻ بالای عرش

۱- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴].

۲- ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵].

۳- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [يونس: ۳].

۴- ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ [الرعد: ۲].

۵- ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَّئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۹].

۶- ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [السجدة: ۴].

۷- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴].

این هفت آیه با صراحت کامل و ظاهر و روشن ثابت نمود که الله تعالی بالای عرش بدون کیف و بدون تشبیه و بدون تعطیل قرار گرفته و علم او بر همه جا محیط است. قسمت دوم از آیات قرآن با صراحت صفت علو را ثابت می‌کنند و مؤید و تفسیر

قسمت اول می‌شوند.

۱- ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ بِذَاتِ الْيَمِينِ وَإِنَّا جَاعِلُونَكَ فِيهَا نَجْوَىٰ لَكَ مِنَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ﴾ [آل عمران: ۵۵].

۲- ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ ﴿۱۵۷﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۸﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۸].

۳- ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰].

۴- ﴿يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ ﴿۵﴾ [السجدة: ۵].

۵- ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ ﴿۵۰﴾ [النحل: ۵۰].

۶- ﴿مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ ﴿۳﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ [المعارج: ۳-۴].

۷- ﴿وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ ﴿۱۷﴾ [الحاقة: ۱۷].  
 علت حمل عرش با هشت فرشته چیست اگر الله عزوجل بالای عرش نیست.

### صفت قرب الله متعال

قسمت سوم از آیات قرآن کلمه قریب یا معکم است.

۱- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسَّوْسُ بِهِءَ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ ﴿۱۶﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿۱۷﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾ [ق: ۱۶-۱۸].

سیاق و سباق آیه به صراحت ثابت کرده که مراد از قرب، علم خدا است و به واسطه فرشته‌ها تمام اعمال و اقوال انسان ضبط می‌شوند و همچنان آیه چهار سوره‌ی حدید می‌فرماید:

۲- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الحديد: ۴].

بعد می‌فرماید:

۲- ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ۴].

بعد می فرماید:

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴].

مراد از این معیت علم خدا است.

۳- ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الواقعة: ۸۳-۸۷].

مراد از این قرب حضور فرشتگان است که برای قبض روح میت می آیند حضور فرشتگان و قرب آنها به خدا نسبت داده شده چنانچه قرآن خواندن فرشته: به خدا نسبت داده شده.

۴- ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ ﴿۱۸﴾ [القیامة: ۱۸].

اول ضمیر جمع متکلم قرآنانه بعد ضمیر مفرد مذکر غائب قرآنانه است و تمام علما اتفاق نظر دارند که تمام آیات قرآن به واسطه جبرئیل نازل و بر پیامبر ﷺ خوانده شده و همچنان بعضی اوقات عمل پیامبران و فرشتگان منسوب به خدا می شوند، مثل:

۵- ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

[الأنفال: ۱۷].

۶- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ﴿۷﴾ [المجادلة: ۷].

اول و آخر آیه صراحتاً این معیت را تفسیر و بیان نموده که علم خدای تعالی همه جا است و کسانی که زبان مادری شان عربی است و متخصص در علوم قرآن اند خیلی راحت و آسان می دانند و تفسیر قرآن بالقرآن بسیاری از مشکلات عقیدتی و معاملاتی و معاشرتی را به آسانی حل و بیان نموده البته برای کسانی که طالب حق و حقیقت هستند بزرگترین سبب و علت گمراهی فرقه‌های باطله این بوده و هست که یک آیه یا

نصف آیه را از قرآن برای تقویت مذهب تقلیدی و هواپرستی خود ترجمه و تفسیر بالرأی می‌کردند، مثال اولین مذهب در زمان خلافت علی علیه السلام مذهب عبدالله بن سبأ یهودی که فقط از قیاس ناقص مذهبی را برای خود پی‌ریزی کرد و به علی علیه السلام می‌گفت: «أنت هو. قال: من هو؟ قال: إله أو الله».

گروه دوم الخوارج، ایشان یک آیه را تفسیر بالرأی کردند ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷]. و علی علیه السلام و معاویه علیه السلام و عمرو بن العاص علیه السلام را کافر می‌گفتند و گمراه شدند و به ایشان لقب مارقین داده شد «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرِّمِيَّةِ». سوم گروه جبریه: آنها هم از یک آیه قرآن برای خود مذهبی ساختند ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

کمونست هم می‌گویند همه چیز اشتراکی هستند و از آیه:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹] دلیل می‌گیرند.

بهائی و قادیانی می‌گویند: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾ [یونس: ۴۷].

جناب نجمی می‌گوید: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [هود: ۸۶]. مراد امام زمان است.

محمد الکلینی می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

﴿۱۱۵﴾ [طه: ۱۱۵]. قال: عهدنا إليه في محمد والأئمة من بعده فترك ولم يكن له عزم إنهم هكذا وإنما سمي أولوا العزم أولي العزم لأنه عهد إليهم في محمد والأوصياء من بعده والمهدي وسيرته وأجمع عزمهم علي أن ذلك كذلك والإقرار به»<sup>۱</sup>.

علت تمام بدبختی‌های بشر و سبب گمراهی، تفسیر بالرأی و هواپرستی و تقلید بوده و هست، در حقیقت اهل ظاهر اینها بوده‌اند که از یک آیه یا نصف آیه یک یا جمله استدلال گرفته‌اند و برای خود مذهبی ساخته‌اند و مردم بی‌علم و کم‌علم را از راه خدا و رسول بازداشتند و روانه جهنم کردند. خلاصه کلام اهل سنت در صفت علو الله

<sup>۱</sup> - اصول کافی: حدیث شماره ۱۱۰۱، ص ۲۸۳، ج ۲، کتاب الحجة.

تبارک و تعالی، نود و شش حدیث مرفوع از پیامبر ﷺ در دست دارند.<sup>۱</sup> و یک صد و شصت و هشت امام بزرگ اهل سنت، اولشان ابوحنیفه و آخر شان قرطبی صاحب التفسیر سال ۶۷۱ معتقد به فوقیت الله ﷻ هستند.<sup>۲</sup>

### شرح صفت ضحك (خندیدن) الله متعال

جناب نجمی در ص ۱۳۹ کتاب خود می گوید: خدای صحیحین می خندد. جناب نجمی مقلد عبدالحسین شرف الدین است و کتاب البحار حدیث طویلی از پیامبر روایت نموده که یکی از بهشتی های جنت با زن خود صحبت می کند که صورت من با نگاه کردن صورت پروردگار هفتاد برابر روشن تر شده «فنعانق من باب الخیمة والرب یضحك إلیهم».<sup>۳</sup> پس ما با او معانقه (بغل کشی) می کنیم از دروازه خیمه و پروردگار می خندد و همچنان در «لثالی الاخبار» این حدیث روایت شده در باب «إن أهل الجنة یسمعون صوته». و در آخر این حدیث آمده: «والرب یضحك إلیهم».<sup>۴</sup> پروردگار می خندد. پس خدای بحار و لثالی الاخبار می خندد و جناب نجمی خبر ندارد.

اهل سنت می گویند: «یضحك» یا «ضحك» صفت الله تعالی است بدون تشبیه مثل «یحب ویرضی ویرضی وینظر ویدسمع ویدعلم». و غیره اینها اوصاف الله تعالی هستند بدون سؤال از کیف و تشبیه احادیثی که از صحیحین نقل کرده اید همه صحیح اند. کاش که شما اول بحار و لثالی الاخبار را مطالعه می کردید و بعد بخاری را.

### صفات خداوند در نزد علمای شیعه

<sup>۱</sup> - مراجعه شود به مختصر العلو للعلی الغفار، تألیف الحافظ شمس الدین الذهبی و به تحقیق

ناصرالدین آلبنانی رحمته.

<sup>۲</sup> - منبع قبلی: ص ۱۳۵-۲۸۶.

<sup>۳</sup> - بحار: ج ۸، ص ۲۰۷-۲۱۵، حدیث ۲۰۵، باب الجنة ونعيمها.

<sup>۴</sup> - لثالی الاخبار: ج ۴، ص ۴۱۰-۴۱۱.

ردیف ۴ اما آیا خداوند به تغییر مکان نیازمند است؟ خداوند به آسمان پائین فرود می‌آید؟

جناب نجمی نتایج احادیث اهل سنت را اینگونه بیان می‌کند:

۱- تجسم خداوند، ۲- محتاج بودن خدا به مکان، ۳- محتاج بودن او به جهت و طرف ۴- محدود بودن خدا که محتاج است تغییر مکان دهد و از جایی به جایی منتقل شود<sup>۱</sup>، و در ص ۱۴۵ می‌گوید: آری دروغگویان کم‌حافظه‌اند به هر صورت این حدیث نیز برخلاف مسلمات عقل و قرآن مجید است که درباره توحید بدین صورت نقل گردیده است.

جواب:

و به نستعین، جناب محمد صادق نجمی مقلد عبدالحسین شرف الدین است و عینک دوربین دارد، نزدیک را آنچه در [اصول کافی و توحید صدوق و بحار و محجة البیضاء و ریاض العلماء] و سایر کتاب‌های آنها وجود دارد نمی‌بیند و دوست دارد که طلبه‌های بلوچستان را از خواب سکوت به سخن گفتن و قلم بدست گرفتن بیاورد.

شکراً، الآن بنده مذهب نجمی را برای او نقل می‌کنم:

۱- محمد بن عیسی می‌گوید: برای حضرت امام علی النقی نوشتم، سرورم! خدا مرا قربانت گرداند برای ما روایت کرده‌اند که: خدا در موضع معینی از عرش قرار دارد و نیمه آخر هر شب به آسمان پائین فرود آید. و باز روایت کنند که در شب عرفه پائین آید و سپس به جای خود برگردد یکی از دوستان شما در این باره گوید: اگر خدا در موضع معینی باشد در ملاقات و مجاورت هوا قرار می‌گیرد در صورتیکه هوا جسم رقیقی است که به هر چیز باندازه خودش احاطه می‌کند، پس چگونه در این صورت هوا به خدا احاطه می‌کند حضرت، مرقوم فرمود: این را خدا خود می‌داند و اوست که نیکو اندازه‌گیری می‌کند، بدانکه او اگر در آسمان پائین باشد همچنان در عرش است و علم و قدرت و سلطنت را احاطه او بر همه چیز یکسانست، «وَأَعْلَمُ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَالْأَشْيَاءُ كُلِّهَا لَهُ سِوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَمَلَكًا وَإِحَاطَةً»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup>- سیری در صحیحین: ص ۱۴۳-۱۴۴.

<sup>۲</sup>- اصول کافی: کتاب التوحید، باب الحركة والانتقال، ج ۱، ص ۱۷۱.



۲- شخصی از ابوعبدالله پرسید: پس شما معتقد هستید که خداوند به آسمان دنیا نزول می‌کند؟ ابوعبدالله فرمود: آری ما چنین می‌گوییم، زیرا اخبار و روایات، آن را تأیید می‌کنند. آن شخص پرسید: پس اگر خدا نازل شود و میان او و عرش حایل ایجاد شود، آیا این صفت حدوث نیست؟ ابوعبدالله فرمود: بلکه بر خداوند تعالی دگرگونی حادث نمی‌شود و حدوث بر او جاری نمی‌شود و نزول او مانند نزول یک مخلوق نیست که هرگاه از مکانی به مکان دیگر تغییر جا دهد، مکان اول از او خالی شود و خداوند بدون هیچ دشواری و حرکت به آسمان دنیا نازل می‌شود و در همان حال در آسمان هفتم بر روی عرش هم قرار دارد ... و هر قدر از قدرت و توانایی خود را که بخواهد در دور و نزدیک ظاهر می‌سازد.<sup>۱</sup>

۳- ابوعبدالله فرمود: خدای متعال در یک سوم آخر شب به آسمان دنیا نازل می‌شود و ندا می‌دهد که آیا کسی هست که توبه کند و طلب غفرت کند و من او را مغفرت نمایم و آیا کسی هست که مرا فرا بخواند تا مشکل او را رفع نمایم، آیا تنگ‌دستی هست که مرا فرا بخواند تا برای او گشایش ایجاد کنم و آیا مظلومی هست که مرا یاری کند تا یاریش کنم.<sup>۲</sup>

۴- خدای تعالی در یک سوم آخر شب و غروب روز عرفه به آسمان دنیا و بر اهل عرفه نازل می‌شود و شب نیمه شعبان هم نازل می‌شود.<sup>۳</sup>

۵- خداوند هر شب تا یک سوم آخر آن باقی است به آسمان دنیا نازل می‌شود.<sup>۴</sup>

۶- اخبار فراوانی در رابطه با ارزش عرش و انتشار رائحه از باغ‌های بهشت و نزول خدای جبّار به آسمان دنیا و ... وارد شده است.<sup>۵</sup>

۷- خداوند تعالی هر شب به آسمان دنیا نازل می‌شود و می‌فرماید: آیا دعاگویی هست که من درخواستش را بپذیرم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار مجلسی: ج ۳، ص ۳۳۱ و توحید صدوق، باب ۱۴، ص ۲۴۸ و علی فی القرآن والسنة: ج ۲، ص ۶۸۷.

<sup>۲</sup> - بحار الانوار مجلسی: باب دعوة المنادي في السحر، ج ۸۷، ص ۱۶۸.

<sup>۳</sup> - عوالم اللّیالی: فصل هفتم، روایت ۴۴، ج ۱، ص ۱۹۹.

<sup>۴</sup> - محجة البيضاء: کاشانی، ج ۲، کتاب الاذکار والدعوات، ص ۲۸۵.

<sup>۵</sup> - محجة البيضاء: ج ۲، ص ۳۷۳.

۸- ابو عبدالله فرمود: خداوند در روز عرفه و اول زوال به زمین نازل می‌شود در حالیکه سوار بر شتری افرق است و باران‌های خود از راست و چپ اهل عرفات را احاطه می‌کند تا اینکه مغرب فرا می‌رسد و مردم آرام می‌گیرند. در این حال خداوند دو ملائکه را در برابر ملازمان و در آن تنگنا که من دیدم، می‌گمارد که می‌گویند: ای پروردگار، درود بفرست، درود بفرست و خداوند که در حال بالارفتن به آسمان است می‌فرماید: آمین امین، پروردگار جهانیان پذیرفت. به همین خاطر...»<sup>۲</sup>.

بلی جناب نجمی خدای شما شترسواری هم می‌کند و با دو ران‌های خود اهل عرفات را از راست و چپ احاطه کرده است و بعد از زمین عرفات به بالا می‌رود.

۹- سلیمان بن خالد از ابو عبدالله روایت می‌کند که می‌فرمود: اعمال بندگان در هر پنج شبه نزد پیامبر ﷺ برده می‌شود و زمانی که روز عرفه فرا می‌رسد خداوند پایین می‌آید.<sup>۳</sup>

۱۰- عطاء از ابوجعفر و او از پدرش و او از اجدادش و آنها از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که ... جبرئیل به نزد آدم و حوا آمد و آنها را به «مروه» آورد و به آنها خبر داد که خدای جبار به زمین فرود آمده و پایه‌های «بیت الحرام» را با سنگی از «صفا» و سنگی از «مروه» و سنگی از «طور سیناء» و سنگی از «جبل السلام» بنا کرد.<sup>۴</sup>

آری جناب آقای محمود عظیمی و نجمی و عبدالحسین شرف‌الدین طبق روایات خود شما خدای شما بنائی هم می‌کند.

۱۱- جابر از ابوجعفر ﷺ روایت می‌کند که در مورد آیه ﴿فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰] فرمود: خداوند در میان هفت گنبد نور نازل می‌شود و کسی نمی‌داند که در کدام یک از آنها قرار دارد، تا اینکه در ظهر کوفه نازل می‌شود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - همان، ج ۵، ص ۱۵.

<sup>۲</sup> - ریاض العلماء: آخندی اصفهانی به روایت زید نرسی، ج ۲، ص ۴۰۴.

<sup>۳</sup> - بصائر الدرجات: صفار، روایت ۱۵، ص ۴۲۶ و البرهان: ج ۲، ص ۱۵۸ و بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۳۴۵.

<sup>۴</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۳۷ و بحار الانوار: ج ۵، ص ۴۹ و البرهان: ج ۱، ص ۸۴-۸۵.

<sup>۵</sup> - البرهان: ج ۱، ص ۲۹ و عیاشی: ج ۱، ص ۱۰۳ و تفسیر صافی: ج ۱، ص ۸۳ و اللثالی: ج ۵، ص ۸۳ و علی فی القرآن و السنه: ج ۱، ص ۸۵ و بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۹ و الجدید فی القرآن: ج ۱،

۱۲- جابر بن یزید جعفی از ابوجعفر روایت می‌کند که فرمود: ای جابر، خداوند وجود داشت، در حالیکه غیر از او هیچ چیزی نبود و هیچ معلوم و مجهولی وجود نداشت پس اولین چیزی که خلق کرد، محمد ﷺ بود، پس خدای کعبه ما (اهل بیت) را از نور عظمت خود خلق کرد. پس ابوجعفر گفت: خداوند پس از آن در سایه‌های ابر و ... به زمین فرود آمد و انوار ما (اهل بیت) هم به همراه او فرود آمد و ما را به صورت یک صف نورانی در برابر خود قرار داد که در زمین به تسبیح او پرداختیم، همانگونه که در آسمان اوتسبیح او را می‌نمودیم.<sup>۱</sup>

۱۳- از یونس بن ظبیان روایت شده که ابوعبدالله گفت: هر وقت که شب جمعه فرا رسد، خدای تعالی به آسمان دنیا نازل می‌شود و هنگام طلوع فجر، خداوند بر عرش خود و بالای بیت‌المعمور قرار دارد.<sup>۲</sup>

۱۴- سلیمان بن خالد از ابوعبدالله روایت می‌کند که فرمود: هر پنج شنبه، اعمال بندگان به محضر رسول خدا ﷺ عرضه می‌شود، اما هنگامی که روز عرفه فرا می‌رسد، خداوند تعالی نازل می‌شود و این مسئله مصداق فرموده خداست: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳].<sup>۳</sup>

۱۵- ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر روایت می‌کند که فرمود: خداوند تعالی در سایه‌ی ملائکه به زمین فرود آمد و در مکانی به اسم «الروحاء» که دره‌ای بین طائف و مکه است بر آدم نازل شد.<sup>۴</sup>

۱۶- ابان از ابوعبدالله روایت می‌کند که فرمود: خداوند از ابتدای شب جمعه به آسمان دنیا نازل می‌شود و نیکی‌ها در آن شب دو برابر می‌شود و بدیها پاک می‌گردند زیرا خداوند، واسع و کریم است.<sup>۱</sup>

ص ۲۴۷ و تفسیر القرآن الکریم: ج ۵، ص ۳۹۲ و حلیه: ج ۱، ص ۱۶ و مدینه المعاجز: ج ۲، ص

۴۱ و الصحیفة: ج ۱، ص ۱۶۱ و تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۳۷ و ص ۱۰۳.

<sup>۱</sup> - صحیفة الابرار: میرزا محمدتقی، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

<sup>۲</sup> - تفسیر البرهان: ج ۳، ص ۱۴۶.

<sup>۳</sup> - تفسیر البرهان: ج ۳، ص ۵۹ و بحار الأنوار: ج ۲۳، ص ۳۵۴ و البصائر: ص ۴۲۶.

<sup>۴</sup> - تفسیر البرهان: ج ۲، ص ۳۰۰ و الصحیفة: ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۱۷- عبدالکریم بن عمرو خثعمی می‌گوید که از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: خداوند جبار در سایه‌ی ابرها و ملائکه نزول کرد و پیامبر خدا ﷺ پیشاپیش او بود در حالیکه نیزه‌ی ایز نور در ستایش بود.<sup>۲</sup>

۱۸- معاویه بن عمار از ابوعبدالله روایت می‌کند که گفت: علی بن حسین فرمود: آیا نمی‌دانی که غروب روز عرفه در میان ملائکه به آسمان دنیا نازل می‌شود.<sup>۳</sup>

۱۹- از ابووهب قصری روایت شده که گفت: وارد مدینه شدم و نزد ابوعبدالله رفتم و عرض کردم: فدایت شوم، من در حالی نزد شما آمده‌ام که قبر امیرمؤمنان را زیارت نکرده‌ام. ایشان فرمود: چه بد کردی، اگر جزو شیعیان ما نبودی به تو نمی‌نگریستم، آیا کسی را که خدا به همراه ملائکه خود و انبیاء و مؤمنان او را زیارت می‌کنند، زیارت نمی‌کنی. عرض کردم: ای ابوعبدالله، فدایت شوم، من این را نمی‌دانستم.<sup>۴</sup>

۲۰- منبع بن حجاج از صفوان جمال روایت می‌کند که ابوعبدالله وقتی به حیره آمد به من گفت: آیا قبر حسین را زیارت کردی؟ گفتم: فدایت شوم، آیا شما آن را زیارت می‌کنید؟ فرمود: چگونه زیارت نکنم در حالیکه خداوند هر شب جمعه همراه ملائکه و انبیاء و اوصیاء و محمد ﷺ -افضل انبیاء- و همراه ما که افضل اوصیاء هستیم آن را زیارت می‌کند. صفوان گفت: فدایت شوم پس من هم هر جمعه او را زیارت می‌کنم تا اینکه به دیدار خدا می‌روم. ابوعبدالله فرمود: آری ای صفوان همیشه قبر حسین را زیارت کن و ثواب ببر و ...»<sup>۵</sup>.

۲۱- ابوعبدالله فرمود: ... هنگامی که با حسین جنگیدند، در مغرب روز سوم، امام حسین هر کدام از یارانش را تک‌تک می‌نشاند و با نام پدرانشان صدایشان می‌زد. هر

<sup>۱</sup> - فروع کافی: ج ۳، ص ۴۱۴ و التهذیب: ج ۳، ص ۴۰.

<sup>۲</sup> - البرهان: ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۱، ص ۲۰۹ و کتاب الشموس، ص ۴۱۰.

<sup>۳</sup> - المستدرک: ج ۱۰، ص ۴۷ و المحاسن، ص ۶۵.

<sup>۴</sup> - التهذیب: ج ۶، ص ۲۰ و المزار: مفید، ص ۳۰ و بحارالانوار: ج ۲۵، ص ۳۶۱ و فروع کافی: ج ۴، ص ۵۷۹ و وسائل الشیعة: ج ۱۰، ص ۲۹۳ و الملاذ: ج ۹۸، ص ۵۱ و الصحیفة: ج ۱، ص ۳۴۱ و مصابیح الجنان: ص ۱۹۲.

<sup>۵</sup> - الصحیفة: ج ۱، ص ۳۴۱ و بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۶۰ و کامل الزیارات: ص ۲۲۲.

کدام از آنان در کنار او می‌نشستند، سپس سفره‌ای می‌خواست و به همراه آنان از غذای بهشت می‌خورد. آنگاه یکی از افراد بهشتی به کوه آمد درحالیکه روی فرشی از نور قرار داشت و اطراف او را ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران و پشت سر آنان مؤمنان و ملائکه، احاطه کرده بودند، همه مجاهدین هم نزد او رفتند و در سخنان حسین تأمل می‌کردند تا اینکه حسین به کربلاء آمد. در این حال هیچ فرد آسمانی و زمینی باقی نماند مگر اینکه اطراف حسین را گرفتند و خداوند هم به دیدار حسین آمد و با او دست داد و هر دو بر روی فرشی نشستند.<sup>۱</sup> میرزا محمدتقی در ج ۲، ص ۱۴۱ کتاب «مدینه المعاجز» می‌گوید: خدای تعالی آنان (اهل کربلاء) را زیارت می‌کند و با آنان دست می‌دهد و همراه آنان می‌نشیند زیرا آنان در حکم عبودیت و ربوبیت متحد هستند.

۲۲- ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که من علی بن حسین را در حالی دیدم که نشسته بود و یکی از پاهای خود را بر ران خود گذاشته بود. من عرض کردم: مردم این نوع نشستن را زشت می‌دانند و می‌گویند: این نوع نشستن مخصوص خداوند است. ایشان گفتند: من به خاطر خستگی اینگونه نشسته‌ام و خداوند خسته نمی‌شود و چرت و خواب او را نمی‌گیرد.<sup>۲</sup>

تاکنون احادیث اهل تشیع را ذکر کردیم اما آنچه از این احادیث به صراحت استفاده می‌شود عبارتست از موارد زیر:

- ۱- نشستن خداوند به صورتی که یک پا را بر پای دیگر می‌گذارد.
- ۲- خداوند با امام حسین دست می‌دهد.
- ۳- خداوند با امام حسین و همراهان او روی یک تخت می‌نشیند.
- ۴- خداوند قبر امام حسین را زیارت می‌کند.
- ۵- نزول خداوند در کربلاء.
- ۶- نزول خداوند در عرفات.

<sup>۱</sup> - صحیفه الابرار: ج ۲، ص ۱۴۰ و مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۶۴ به نقل میرزا محمدتقی و صحیفه الابرار: ج ۲، ص ۱۴۰.

<sup>۲</sup> - اصول کافی: ج ۲، ص ۶۶۱ و مرآة العقول: ج ۱۲، ص ۵۶۳، مجلسی هم این حدیث را حسن دانسته است. و حلیة الابرار: ج ۲، ص ۷۴.

- ۷- نزول خداوند در شب جمعه.
- ۸- شترسواری خداوند (نعوذبالله من کذب الدجالین)
- ۹- نزول خداوند در آخر شب به آسمان دنیا (البته این نظر با اعتقاد اهل سنت هماهنگ است).
- ۱۰- نزول خداوند در نصف ماه شعبان.
- ۱۱- بنائی خداوند.
- ۱۲- انتقال خداوند از بالا به پائین و از پائین به بالا.

جناب سید محمود عظیمی جزوه‌ای دارد به نام «خدا در آئین وهابیت» و دروغ‌های زیادی را به اهل سنت نسبت داده‌است. از جمله آن تهمت‌ها بر علیه علامه ابن تیمیه رحمته الله بنام سفرنامه ابن بطوطه است که علامه گفته: خدا از آسمان مانند پائین آمدن من از منبر پائین می‌آید. که سند این متن غلط است و از ابن تیمیه چنین عقیده و قولی ثابت نشده است و بهجه البيطار این را رد نموده است. اکنون ببینید که خودشان برای خدا شترسواری و مصاحفه و نشستن بر سر تخت با امام حسین و پا روی پا گذاشتن را معتقدند.

بلی اهل سنت عقیده دارند که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید اما بدون سؤال از کیفیت آن و بدون تشبیه به آمدن مخلوق و می‌گویند: خداوند به آسمان دنیا نازل می‌شود اما آنگونه که شایسته شأن و مقام اوست.

اما درباره اعتراض نجمی که در ص ۱۴۶ نسبت به حدیث ابن عمر می‌گوید:  
خداوند همدوش بنده‌اش قرار می‌گیرد.

در این مضمون حدیث ابن عمر به عبارت: «حتي يضع كنفه عليه» آمده است و جناب نجمی بجای «کنفه» «کتفه» را از خود اضافه نموده و بنام بخاری و مسلم تمام کرده است. این حدیث را امام بخاری در تفسیر سوره هود و کتاب الادب باب «ستر المؤمن من علي نفسه» شماره حدیث ۶۰۷۰ روایت نموده و (کنف) به معنی جانب و ستر آمده است و حافظ ابن حجر می‌گوید: در اینجا مراد همان ستر است چنانچه در عرف لغات گفته می‌شود: «فلان في كنف فلان أي في حمايته وكلاءته»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - فتح الباري: ج ۳، ص ۵۸۲.

شخص کم علم یا بی علم اگر ادعای علم بکند مریض لاعلاج است علاوه بر این، این حدیث از نظر مقصد و مراد با آیه:

﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ف: ۱۶].

﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [الواقعة: ۸۵].

و آیه:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷].

و آیه:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ۴]. یکی است و هیچ مخالفتی ندارد، اما خدا در اعتقاد شیعه با امام حسین مصافحه کرده و به همراه او یکجا می‌نشیند و بر شتر سوار می‌شود و جناب نجمی اعتراض نمی‌کند، اما به حدیث امام بخاری که مضمون آن با قرآن برابر است اعتراض می‌کند. فات و مات الانصاف.

#### اعتراض جناب نجمی بر بخاری و مسلم و ابوهریره رضی الله عنهم

اما اعتراض جناب نجمی بر بخاری و مسلم و ابوهریره در ص ۱۴۸ از این قرار است.

۱- طبق نظر اهل سنت، خدا دارای صورت است.

و حدیث: «خَلَقَ اللَّهُ أَدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». را نقل نموده است<sup>۱</sup>. این اعتراض را قبلا بنده جواب داده‌ام. باز هم در اینجا باید عرض بکنم امام خمینی در کتاب خود زبده الاربعین گفته که این حدیث از طریق اهل بیت ثابت و مشهور بین اهل سنت و تشیع است و نسبت صورت بخدا مانند نسبت روح و بیت است. فقال تعالی: ﴿بَيْتِي﴾ ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ و امام باقر این حدیث را تأیید نموده برای تفصیل بیشتر به کتاب [التوحيد الصدوق: ص ۱۰۳ ح ۱۸ و مصابيح الأنوار: ۲۰۶/۱-۲۰۷، و علم اليقين: ۴۶/۱، العوالي: ۵۳/۱، تفسير القرآن: ۱۰۷/۱ و ص ۱۸۷ و ص ۱۹۱ و ص ۲۳۵ و ۵۰۳/۳ و ص ۵۲۴ و ۱۷۳/۴ و ص ۳۸۳ و ۴۷/۶، و المحجة: ۴۳/۷ و ص ۴۷ و

<sup>۱</sup> - به نقل از فتح الباري: ج ۱۴، ص ۶.

۲۶/۸ و تفسیر الكنز: ۲۴۴/۵، و الکافی: ۱۳۴/۱ ح ۴ باب الروح و تفسیر المیزان: ۱۷۴/۱۲ - و کنز الفوائد محمداکراچی: ۱۶۷/۲-۱۶۸] مراجعه شود. و جناب نجمی را از این حدیث و صحت آن خبر کنند شما بجای عبدالحسین شرف‌الدین از امام خمینی و امام باقر تقلید می‌کردید بهتر بود، هیچ فردی از اهل سنت نگفته که صورت آدم علیه السلام مثل صورت الله تعالی است بلکه شما اشتباه فهمیدید زیرا نسبت صورت به الرحمن مانند نسبت بیت به الله و روح به الله است که در قرآن آمده است:

﴿وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۵].

﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۲۹].

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾ [مریم: ۱۷].

﴿فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا﴾ [الأنبياء: ۹۱].

﴿فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾ [التحریم: ۱۲].

در اینجا هم باید اعتراض کنید که چرا جبرئیل، محمد صلی الله علیه و آله و عثمان رضی الله عنه، روح و بیت را مثل صورت به خدا نسبت داده‌اند یا می‌گفتند خدائیکه دارای روح و خانه است.

### شبهه بر حدیث طول و عرض آدم علیه السلام

و اما اعتراض جناب نجمی بر طول و عرض آدم علیه السلام در ص ۱۵۰. باید عرض کنم: که شخص معترض وقتی که دلیل مخالف را رد می‌کند لازم است که در مقابل آن دلیلی قویتر و صحیح‌تر بیاورد، ثانیاً نقل را نباید با عقل ناقص رد نمود، ما مسائل زیادی برخلاف عقل داریم، مثل سوختن آتش ابراهیم علیه السلام و اثر نکردن کارد بر گلولی اسمعیل علیه السلام یا باز شدن دریا برای موسی علیه السلام و فاسد نشدن اصحاب کهف با آن مدت طولانی و قد و عمر آدم علیه السلام یا عمر نوح علیه السلام و همچنان قد و عمر قوم عاد که قرآن می‌گوید:

﴿كَأَنَّهُمْ أَعْجَازٌ نَحْلٍ خَاوِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۷].

پس بر شما لازم است که اول تناقضات و مسائل خلاف عقل و نقل اصول کافی را اصلاح بفرمائید که می‌گوید: عفیر (الاغ) گفت: پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح علیه السلام در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل



تو کشیده و گفته: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد<sup>۱</sup>. بفرمایید از زمان نوح علیه السلام تا زمان خاتم الانبیاء چند قرن گذشته و شش الاغ در دنیا به طور طبیعی چند سال عمر می کنند اینها را نمی بینید و فقط اصحاب الرسول را زیر دوربین خود نشانه گرفته اید، واقعاً تقلید و تعصب مذهبی مرض بدون علاج است.

### صفت بینایی الله متعال

جناب نجمی در ص ۱۵۱ بصورت اعتراض نوشته، خدائیکه دارای چشم است، خدا کور نیست، از این عبارت اعتراضی معلوم می شود که خدای محمد صادق نجمی کور است، و اهل سنت عقیده و ایمان دارند که خالق کائنات کور نیست و در قرآنی که جناب مکارم شیرازی ترجمه کرده آمده است:

﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«و او شنوا و بیناست».

تمام روایاتی که از بخاری و مسلم نقل کرده اید صحیح و قابل قبول اهل سنت هستند و دجال، پادشاه یک چشم دعوی خدائی می کند و امور خارق العاده ای از او صادر می شود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آسان ترین دلیل را برای دعوی دروغین دجال برای امت خود بیان نمود که دجال ناقص الخلقه است و یک چشم دارد و ما خدای یک چشم نداریم! و السلام، الآن جناب نجمی مقلد عبدالحسین ناراحت است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله گفته دجال اعور (یک چشم) است و خدا یک چشم نیست بلکه باید می گفت که خدای ما کور است و چشم ندارد.

### خلاصه کلام در مورد توحید اسماء و صفات الهی

خلاصه کلام این است که توحید به عقیده محمد صادق نجمی با توحید قرآن تفاوت زمین آسمان را دارد، ایشان به خاطر تقیه از قرآن اسمی بیان نمی کند و نیش قلم خود را به طرف صحیحین و ابوهریره رضی الله عنه گردانیده. پس بنده مجبورم که آیات قرآن را برای خواننده گان عزیز نقل کنم تا نیت درونی نجمی روشن تر گردد. اول از همه سه اصل را باید در نظر گرفت که خلل در یکی از این اصول سه گانه سبب گمراهی

<sup>۱</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۳۴۳.

می‌شود و آیات قرآن بر این قوانین سه‌گانه توجه محوری دارد، و شخص مسلمان تا وقتی که در مورد صفات: الله تعالی موافق این سه اصل عقیده داشته باشد او در ایمان خود راه صحیح و صواب را گرفته و در غیر این صورت، گمراه است. یکی از این قوانین اساسی، منزّه دانستن الله ﷻ است یعنی نباید به چیزی یا کسی تشبیه شود یا صفات او را با صفات مخلوقات مشابه دانست. بدلیل آیه زیر:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشورى: ۱۱].

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاخلاق: ۴].

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ [النحل: ۷۴].

اصل دوم ایمان به آنچه الله تعالی خود را به آن وصف نموده است زیرا هیچ کسی نمی‌تواند مانند خود الله، او را وصف کند.

﴿ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۴۰].

اصل سوم ایمان به آن صفاتی است که رسول الله ﷺ برای خدا توصیف نموده، زیرا هیچ کسی به اندازه رسول الله به اوصاف خدا آشنا نیست:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

برای یک مخلوق مسکین و عاجز و جاهل لایق نیست که در مقابل الله تعالی به او بگوید که چرا شما خود را با این صفت موصوف کرده‌اید و این صفت مخلوق است و من این صفت را لغو می‌کنم و از طرف خود بدون استناد به کتاب و سنت آن را عوض

می‌کنم ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶]. پس هر کسی اگر بگوید که صفت خالق آسمان و زمین با صفات خلق مشابهت دارد! او مجنون، جاهل، ملحد و گمراه است اما اهل سنت به صفات الله جل و علا ایمان دارند، بدون تشبیه به صفات مخلوقات آنگونه که خود فرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشورى:

۱۱]. پس ما صفت سمیع و بصیر را از الله تعالی نفی نمی‌کنیم به این دلیل که مخلوقات نیز می‌شنوند و می‌بینند. خداوند دارای صفاتی است لایق جلال و کمال او و برای مخلوقات هم صفاتی است مناسب حال آنها و صفات هر کدام ثابت است با این فرق که صفات خالق آسمان و زمین از صفات مخلوق اعلی و اکمل است. مثلاً صفت قدرت (توانائی):

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۰].

مناسب و لایق به کمال و جلال اوست و همین صفت برای بعضی از مخلوقات هم آمده:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۳۴].

در این آیه، الله تعالی صفت قدرت را به بعضی مخلوقات نسبت می‌دهد و ما می‌دانیم آنچه قرآن گفته حق است پس قدرت الله عزوجل لایق کمال و جلال اوست و قدرت مخلوق مناسب حال (عاجزانه و فانی و احتیاج) اوست، پس تفاوت مابین قدرت خداوند و قدرت بشر مانند تفاوت ذات خالق و ذات مخلوق است.

۲- و همچنان الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱].

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

و در حق انسان می‌گوید:

﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [الانسان: ۲].

﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا﴾ [مریم: ۳۸].

و همچنان صفت حیات (زندگی) را برای خود ثابت کرده است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [غافر: ۶۵].

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸].

و در مورد مخلوقات هم می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۰].

﴿وَسَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ [مریم: ۱۵].

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [الروم: ۱۹].

ما یقین و ایمان داریم بر اینکه صفت سمع و بصر به طور حقیقی لایق کمال و جلال الله تعالی است و همچنان صفت حیات، و این سه صفت برای مخلوق مناسب حال (عجز و فنائی و افتقاری) اوست و مخالفت و تفاوت بین صفت خالق و مخلوق

مثل تفاوت بین ذات خالق و مخلوق است، و همچنان الله تعالی خود را موصوف به اراده نموده است:

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ [البروج: ۱۶].

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲].

و در مورد انسان هم می فرماید:

﴿تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا﴾ [الأنفال: ۶۷].

﴿إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ [الأحزاب: ۱۳].

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ [الصف: ۸].

هیچ شکی نیست که اراده الله تعالی حقیقی و لائق کمال و جلال اوست، و اراده انسان مناسب حال (عجز و فنا و افتقار) او. و همچنان الله تعالی خود را به علم توصیف فرموده:

﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۱].

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ وَيَعْلَمُهَا﴾ [النساء: ۱۶۶].

﴿فَلَنْقُصَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ [الأعراف: ۷].

و در حق مخلوق هم صفت علم را ثابت نموده است:

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِعُلْمٍ عَلِيمٍ﴾ [الحجر: ۵۳].

﴿وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ﴾ [یوسف: ۶۸].

علم الله تبارک و تعالی لایق شان اوست و علم بشر مناسب حال اوست.

۷- خداوند صفت کلام (سخن گفتن) را هم برای خود ثابت نموده:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

﴿فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۶].

و برای بشر هم صفت تکلم را اثبات نموده است:

﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ [یوسف: ۵۴].

﴿وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ﴾ [یس: ۶۵].

۸- در مورد خود صفت غنی را اثبات نموده:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدٌ﴾ [ابراهیم: ۸].

﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [التغابن: ۶].

﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾ [النساء: ۶].

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲].

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذريات: ۵۸].

﴿وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَّاقِينَ﴾ [سبا: ۳۹].

﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزَّاقِينَ﴾ [الجمعة: ۱۱].

و در مورد بشر هم این صفت را اثبات نموده است:

﴿فَارْزُقُوهُمْ﴾ [النساء: ۸].

﴿وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا﴾ [النساء: ۵].

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

۱۰- همچنین در مورد خود صفت عمل را اثبات نموده

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلَائِكُونَ﴾ [یس: ۷۱].

و صفت عمل را هم برای مخلوق ثابت نموده است:

﴿إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الطور: ۱۶].

۱۱- و صفت تعلیم را هم در مورد خود ثابت نموده:

﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ [الرحمن: ۴]. ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [العلق: ۵].

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۳].

و همین صفت را هم در مورد بشر ثابت نموده است:

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [الجمعة: ۲].

﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۴].

این اوصاف ذکر شده برای الله تعالی لایق کمال و جلال ذات اوست و برای انسان

مناسب حال (عاجزانه و فنا و فقیرانه) اوست. پس تمام اوصاف الله تبارک و تعالی و

انسان که در قرآن و احادیث صحیح آمده به همین شیوه هستند.

و همچنان صفت عین (چشم) برای خدا در قرآن ثابت شده:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«شما در زیر نظر ما هستید».

﴿تَجَرَّى بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ۱۴].

«زیر نظر ما حرکت می‌کرد».

﴿وَلِئُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

«تا در برابر دیدگان من ساخته و پرورش یابی».

و این صفت برای بشر هم آمده است:

﴿فُتِّرَتْ عَيْنٌ لِي وَلَكَ﴾ [القصص: ۹].

«نور چشم من و توست».

﴿وَقَرَّىٰ عَيْنًا﴾ [مریم: ۲۶].

«و چشمت را (به این موجود جدید) روشن دار».

﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ [الکهف: ۲۸].

«چشمان خود را از آنها برنگیر».

﴿كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا﴾ [طه: ۴۰].

«تا چشمش به تو روشن شود».

﴿وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [یوسف: ۸۴].

«و چشمان او از اندوه سفید شد اما خشم خود را فرو می‌برد».

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ﴾ [الحجر: ۸۸].

«هرگز چشم خود را به نعمتهایی که به گروههایی از آنها دادیم مینفکن».

درینجا عین (چشم) مناسب حال انسان است و برای خداوند لایق کمال و جلال

ذات اوست بدون سؤال از کیفیت و بدون تشبیه با چشم مخلوق و بدون انکار.

**شبهاتی در مورد اینکه الله متعال دارای اعضای متفاوت است و جواب آن**

جناب محمد صادق نجمی در ص ۱۵۳ می‌گوید: خدای اهل سنت، دارای دست

است:

جواب:

بلی جناب: خدای اهل سنت نه کور است و نه فلج و تمام آن احادیث، صحیح و ثابت هستند، چرا آیات قرآن را درین مضمون نیاوردید، اکنون بنده آیات این صفت خداوند را از قرآن عثمانی نقل می‌کنم.

۱- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلَكَونَ﴾ ﴿۷۱﴾ [یس:

[۷۱].

«آیا ندیدند که از آنچه با دست‌های خود به عمل آوردیم چهارپایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند».

۲- ﴿قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنْ

الْعَالِينَ﴾ ﴿۷۵﴾ [ص: ۷۵].

«ای ابلیس چه چیزی مانع تو شد که بر مخلوقی که با دو دست خود او را آفریدم سجده کنی آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود».

۳- ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴].

«یهود گفتند دست خدا (با زنجبیر) بسته است، دست‌هایشان بسته باد، و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هرگونه بخواهد می‌بخشد».

جای تعجب و تأسف است که در ترجمه آیه الله مکارم شیرازی تناقض و تحیر آمده و کلمات «یدالله» و «آیدیهیم» و «یداه» را به دست و دست‌هایشان و هر دو دست ترجمه نموده و بعد از هر دو دست کلمه (قدرت) را نوشته است. بر این تأویل بی‌محل و بی‌مکان یک طالب مبتدی هم می‌خندد و همچنان کلمه «بیدی» که صیغه تشبیه است را به قدرت تأویل کرده است. این تأویل در این دو آیه خلاف عقل و نقل است و همچنان جمله:

﴿مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا﴾ [یس: ۷۱].

را به قدرت تأویل کرده است. اگر یدالله به معنی قدرت است باید چنین ترجمه می‌کرد: که قدرت خدا با زنجیر بسته است و هر دو قدرت او گشاده است، و من آدم را

با هر دو قدرت آفریده‌ام. که در این صورت بر این ترجمه و تأویل همان عرب بؤال و شترچران هم می‌خندند بهترین عقیده همان راه و رسم سلف است که معتقد بودند اوصاف خدا مثل ذات اویند «و بلاکیف و بلا تشبیه و بلا تعطیل» هستند و نیازی به تأویل و تحریف ندارند.

نجمی در ص ۱۵۵ به صورت اعتراض گفته اهل سنت می‌گویند: خدائیکه دارای انگشت است.

جواب:

بلی جناب نجمی دست بدون انگشت در انسان هم یک عیب و نقص به حساب می‌رود. ثانیاً انگشت را با دست چه فرقی است، چهار آیه در قرآن برای ثبوت دست آمده است، بنده برای شما نقل نمودم و جناب مکارم شیرازی یدالله را بدست خدا ترجمه کرده [آیه ۶۴ از سوره المائدة] و در قرآن عثمانی کلمه قبضه آمده است و قبضه بدست انگشت‌دار گفته می‌شود.

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

«آنها خدا را آن‌گونه که شایسته است نشناختند در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضة اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست راست او، منزه و برتر است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارند».

و در ترجمه مکارم شیرازی فقط کلمه راست را نگفته است و شما تاکنون منکر دست بودید اما در اینجا دست را قبول کردید و منکر راست شدید. حال آنکه درین آیه کلمه یمین (راست) آمده است. علاوه بر این کلمه دست با انگشت تنها در قرآن محمدی نیامده بلکه در تورات هم آمده است ولی شما که منکر قرآن محفوظ از تحریف هستید، کجا تورا محرف را قبول می‌کنید. جناب نجمی همه آن احادیث که در این باب آورده اید صحیح و معنی آن در قرآن موجود است و شما منکر قرآن و حدیث نبوی و منکر اقوال ائمه اهل بیت هستید لکم دینکم ولی دین.

جواب اعتراضی که در صفحه ۱۵۷ آمده و گفته: اهل سنت وجود کمر را برای خدا ثابت کرده‌اند:

جواب:



در عقیده کل اهل سنت چنین واژه‌ای نیامده و نیست اما آن حدیث که نقل نموده‌اید، کلمه «حقو» است و معنی آن در لغت عربی جای بستن ازار را می‌گویند و همچنین برخاستن رحم و قرابت و گفتگوی آن با خداوند تبارک و تعالی در عقل نمی‌گنجد و این کلمه بصورت یک مثال ساده و زودفهم گفته شده لذا اهل سنت به این گفته پر حکمت خاتم الانبیاء ایمان کامل دارند و قبولش می‌کنند و در معنی آن تکلف و تعمق را لازم نمی‌دانند و بدون سؤال از کیف و کیفیت و بدون تشبیه و تعطیل و تحریف، قول رسول الله ﷺ را بر چشم می‌گذارند و به آن عقیده دارند.

و مطابق آیه هفت آل عمران رفتار می‌کنند:

﴿كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷].

«ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند، (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

در اول کافی کتاب الحجه بابی در مورد احادیث صعب و مشکل آمده است<sup>۱</sup> و اهل سنت این حدیث را مثل مضمون همین باب اصول کافی حساب می‌کنند. و سختی برخی اقوال پیامبر ﷺ از بعضی اقوال ائمه کم‌تر نیستند.

اعتراض شماره ۶-۷ نجمی در باب توحید، ص ۱۵۸ که می‌گوید: خدای صحیحین ساق خود را نشان می‌دهد.

۲- خدائی که دارای پا است.

جواب:

کلمه ساق در قرآن مجموعه عثمانی سوره القلم آیه ۴۲ آمده است:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ [القلم: ۴۲].

«(بخاطر بیاورید) روزی را که ساق پاها برهنه می‌گردد و دعوت به سجود می‌شوند اما نمی‌توانند سجود کنند».

ترجمه از مکارم شیرازی، اهل سنت هم مطابق آیه هفت آل عمران می‌گویند:

﴿ءَأَمَّا بِهٖءَ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷].

آن احادیثی که جناب نجمی آورده صحیح و موافق و مطابق با آیه ۴۲ سوره القلم هستند جناب آیه الله شیرازی ساق را به ساق پاها ترجمه نموده و مطابق عقیده اهل سنت رفتار نموده است:

﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷].

اما اعتراض به این که خدا دارای پا است و حدیث انس و ابوهریره رضی الله عنهما را نقل نموده صحیح‌اند، این را هم اهل سنت مثل باقی اوصافی که در قرآن به صراحت آمده و هیچ محل تأویل هم نداشته قبول کرده و به آن عقیده دارند، مطابق آیه هفت آل عمران و هیچ مشکلی هم بحمدالله نداریم و نخواهیم داشت.

ثانیا جناب نجمی و عبدالحسین، و ابوریه و احمد امین و دیگران در مورد آیه ۳۰ سوره ق چه می‌گویند:

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰].

«روزی که به جهنم می‌گوییم، آیا پر شده‌ای و او می‌گوید آیا افزون بر این هم هست».

برگرفته از ترجمه مکارم شیرازی. اکنون ببینید که خدا هم سخن می‌گوید در حالی که خالق حوادث و مخلوقات است و جهنم که خود مخلوق است سخن می‌گوید، شما اگر از مشابهت در اوصاف فرار می‌کنید درینجا چه جوابی دارید، در تفسیر همین آیه به «تفسیر المیزان» مراجعه کنید که مفسر شما طباطبائی می‌گوید: حدیث قراردادن پا بر جهنم و گفته جهنم: «فقط» در روایات کثیری از طریق اهل سنت روایت شده است.<sup>۱</sup> محمدی ری شهری و همه این مفسرین شما این حدیث را قبول کرده و به عنوان دلیل از آن استفاده کرده‌اند. جناب نجمی، شما تمام اوصاف الله تعالی را که در قرآن و احادیث صحیح آمده رد و انکار نمودید به علت تجسم و این علت خود تراشیده شما و فلسفه یونانیها است، آیا برای ثبوت و سلب این صفات از آدم تا خاتم و در کتب و صحائف انبیاء دلیلی دارید یا خیر، مسلماً جواب منفی است.

<sup>۱</sup> - به نقل از تفسیر المیزان: ج ۱۸، ص ۳۶۲ و تفسیر القرآن الکریم: ج ۱، ص ۵۸ و ص ۱۵۶ و محمد

بن ابراهیم صدرالدین شیرازی و میزان الحکمه: ج ۲، ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹، زیر قول خداوند: ﴿هَلْ

مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰].

جناب نجمی در ص ۱۶۸ می‌گوید: احادیثی که درباره توحید در کتب اهل تسنن آمده است ایهام و یا دلالتی صریح بر اثبات تجسم برای خداوند متعال دارد.  
جواب:

باید در جواب نجمی عرض بکنم، ایهام و دلالت صریح بر اثبات تجسم تراشیده شما است و در قرآن به وضوح آمده است، پس جناب عالی دست از این قرآن بردارید یا بهمان ادعای تحریف خود ادامه بدهید زیرا آنچه در کتب صحیحین دیده‌اید در قرآن موجود هم می‌بینید، مثل: ﴿يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ عَلَّتْ أَيْدِيَهُمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴]. ﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵]. ﴿مِمَّا عَمِلْتَ أَيْدِينَا﴾ [يس: ۷۱]. ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ [المعارج: ۴]. ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ﴾ [القيامة: ۱۸]. ﴿إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۵۷]. ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲]. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ﴾ [الصف: ۴]. ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ [الأنعام: ۵۴]. ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾ [النساء: ۹۳]. ﴿مَا أَسْخَطَ اللَّهُ﴾ [محمد: ۲۸]. ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا﴾ [الزخرف: ۵۵]. ﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ﴾ [التوبة: ۴۶]. ﴿يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰]. ﴿يَأْتِي رَبُّكَ﴾ [الأنعام: ۱۵۸]. ﴿وَجْهَ رَبِّكَ﴾ [الرحمن: ۲۷]. ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲]. ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾ [هود: ۳۷]. ﴿عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹]. ﴿سَمِعَ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱]. ﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ﴾ [المجادلة: ۱]. ﴿أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه: ۴۶]. ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِبِينَ﴾ [آل عمران: ۵۴]. ﴿وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾ [الطارق: ۱۶]. ﴿وَمَكْرَنَا مَكْرًا﴾ [النمل: ۵۰]. ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵]. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴]. ﴿وَرَفَعَكَ إِلَىٰ﴾ [آل عمران: ۵۵]. ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: ۱۵۸]. ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰]. ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ﴾ [الحديد: ۴]. ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. ﴿هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷]. ﴿هُوَ سَادِسُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷]. ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳]. ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]. ﴿مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۵۳]. ﴿لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳]. ﴿وَوَلَدَيْنَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ﴾ [مريم: ۵۲]. ﴿وَوَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ [مريم: ۵۲]. ﴿وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ﴾ [الشعراء: ۱۰]. ﴿وَوَدَّاهُمَا رَبَّهُمَا﴾ [الأعراف: ۲۲]. ﴿يُنَادِيهِمْ﴾ [القصص: ۲۵].

[۶۲]. ﴿حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۶]. ﴿يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۵]. ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۱۵]. ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۵]. ﴿مِن رَّبِّكَ﴾ [البقرة: ۱۴۷]. ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۳۳﴾﴾ [القيامة: ۲۳]. ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵]. ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ﴾ [الواقعة: ۸۵]. ﴿بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۱۰]. ﴿سَمِيعٌ﴾ [المجادلة: ۱]. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ [الأنفال: ۱۷]. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: ۱۷]. ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ﴾ [النحل: ۵۰]. ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ [الحاقة: ۱۷]. ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾ [يونس: ۳]. (نمونه) در همه آیات مذکور دلالتی صریح بر اثبات تجسم (بنا بر ادعای شما) برای خداوند متعال علناً وجود دارد.

و آن مشخصاتی که شما در علم کلام از دیمقريطس (استاد فلاسفه یونان) که ۴۲۰ سال قبل از میلاد زندگی داشته تقلید کرده و برای خدا تراشیده‌اید تعریف معدوم یا تعریف الدهر است و در کتب آسمانی و گفتار انبیاء عليهم السلام نیست و نیامده». عقیده اهل سنت همانست که قرآن و حدیث گواهی دهد، و همین است عقیده اهل بیت. امام رضا می‌گوید: ما به آنچه کتاب و سنت گواهی دهد عقیده داریم<sup>۱</sup>.

### شبهه‌ای دیگر بر کتب احادیثی اهل سنت و جواب به آن

جناب محمد صادق نجمی در کتاب خود ص ۱۶۷ می‌گوید: یک اختلاف نظر اساسی و یک فرق و امتیاز مهم در میان علماء شیعه و علماء اهل سنت نسبت به کتب حدیث و محتویات آنها وجود دارد، علماء اهل سنت می‌گویند: تمام حدیثهای صحیح بخاری صحیح است.

آری برخلاف این نظریه، علماء شیعه در هیچیک از کتب حدیث خود چنین نظریه و عقیده ندارند و حتی تک‌تک احادیث کتب اربعه را نیز خواه از نظر متن و خواه از نظر سند قابل بحث و بررسی می‌دانند.

باید به خدمت جناب نجمی عرض بکنم که تلاش علماء شیعه برای بحث و بررسی رجال از قرن پنجم شروع می‌شود، نجاشی متوفی ۴۵۰، مجلسی متوفی، ۱۱۱۱، خوبی متوفی ۱۴۱۴ و کشی متوفی ۳۴۰، از قرن چهارم.

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۱، ص ۱۳۶.

اما تلاش علماء اهل سنت از قرن اول هجری شروع می‌شود و تا قرن حاضر که محمد ناصرالدین الالبانی متولد ۱۳۳۲ متوفی ۱۴۲۰ هجری قمری رحمته ادامه دارد که دویست و هفده تألیف دارد و تقریباً همه اینها در بحث و بررسی رجال و متن هستند. اولین کتاب مشهور شما از کتب اربعه اصول کافی است که شانزده هزار و یکصد و نود نه (۱۶۱۹۹) حدیث جمع نمود، از عدد فوق پنج هزار و هفتاد و دو (۵۰۷۲) حدیث آن را متاخرین شما صحیح دانسته‌اند و نه هزار و چهار صد و هشتاد (۹۴۸۰) حدیث آن ضعیف و یک صد و چهل و چهار (۱۴۴) حدیث آن حسن و یک هزار و یک صد و بیست و هشت (۱۱۲۸) حدیث آن موثق و سیصد و دو عدد آن قوی هستند.<sup>۱</sup> مترجم آن یعنی سیدجواد مصطفوی می‌گوید: امروز هم درباره آن به عنوان معتبرترین کتاب بعد از قرآن قضاوت می‌شود، و می‌گوید: بعضی از علماء معتقدند که کتاب کافی بر امام زمان عرضه شده و آن حضرت فرمود: «الکافی کافٍ لِشِيعَتِنَا». نجاشی گوید: کلینی در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بوده -در ری- و بیشتر از همه مورد اعتماد است، ابن طاووس گوید: توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است. محمدتقی مجلسی گوید: حق اینست که درمیان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند درمی‌یابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است، شیخ مفید گوید: کافی در ردیف جلیل‌ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست.

محقق کرکی گوید: کتاب بزرگ در موضوع حدیث بنام کافی است که مانند آن نوشته نشده، فیض کاشانی گوید: کافی شریفترین و کاملترین و جامع‌ترین کتب است، زیرا که درمیان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است.

مولی محمد امین استرآبادی گوید: ما از اساتید و علماء خود شنیده‌ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر یا نزدیک بکتاب کافی باشد.<sup>۲</sup>

کلینی در زمان سفراء امام زنده بوده و به قول سید بن طاووس این خود برای ما راهی باز می‌کند که نوشته‌های کلینی را توأم با حقیقت بدانیم.

<sup>۱</sup> - دراسات في الحديث و المحدثين: ص ۱۳۷.

<sup>۲</sup> - به نقل از الفوائد المدینه.

کلینی ملتزم است که در کتاب کافی همه احادیث را جز اندکی با تمام سلسله سند تا برسد بامام ذکر کند<sup>۱</sup>، اکنون به بررسی رجال اسناد کتاب کافی می‌پردازیم:

### بررسی کافی و برخی از رجال آن

۱- محمد بن سنان از ابونخاس از برخی اصحاب ما روایت می‌کند که ابوجعفر فرمود: ما (اهل بیت) سبع المثانی هستیم که خداوند در آیه: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷]. آورده و آن را به پیامبرمان عطا فرموده است و ما وجه خدا و چشم او در میان مخلوقات<sup>۲</sup>.

محمد بن سنان از کذابان مشهور است که برای خدا دست و صورت و جسم و مکان قائل است، علاوه بر این از غلاه است و امام را دست و چشم خدا می‌داند و ابوسلام النخاس مجهول الحال است، مجلسی می‌گوید: این حدیث ضعیف است، و معلوم است که قبل از آمدن ائمه، (نعوذبالله) خدا کور و فلج بوده، این حدیث مخالف آیه ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ [المدثر: ۳]. ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصفات: ۱۸۰]. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [الاعمران: ۹۷] است.

۲- احمد بن اسحاق از سعد بن ملهم از معاویه بن عمار از ابوعبدالله روایت می‌کند که: به خدا قسم ما (اهل بیت) اسم‌های نیکوی خدا هستیم و خداوند ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویایش در میان مخلوقات و دست مهربان خود بر بندگان و صورتی که از آن می‌آیند و درمی‌آید که بر او دلالت می‌کند و خزینه داران خدا در آسمان و زمین هستیم، به وسیله ما درختان ثمر می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و نهرها جاری می‌شوند و به سبب ما باران آسمانی می‌بارد و گیاهان می‌رویند و با عبادت ماست که خدا عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی‌شد مجلسی می‌گوید: سند آن مجهول است و متن آن برخلاف قرآن است<sup>۳</sup>.

این حدیث برخلاف عقل و قرآن است. قرآن در حق پیامبر ﷺ می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - برگرفته از مقدمه مترجم کافی: ص ۷-۱۰.

<sup>۲</sup> - کتاب التوحید: باب النوادر، ج ۱، ص ۱۹۶.

<sup>۳</sup> - اصول کافی: کتاب التوحید، باب النوادر، ج ۱، ص ۱۹۶.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵].

این حدیث جعلی را بکر بن صالح ساخته و بنام امام برخلاف قرآن تمام نموده است. در روایت این حدیث حمزه بن بزیع وجود دارد که مامقانی گوید: حمزه بن بزیع، ضعیف است، او از علی بن حمزه بطائنی پول گرفت و مذهب واقفیه را ترویج داد، و امام رضا علیه السلام فرمود: حمزه بن بزیع شقی است و نمی‌میرد مگر زندیق و در وقت مردن کافر از دنیا رفت.

۳- احمد بن محمد از ابن ابی نصر از محمد بن حمران از اسود بن سعید از ابوجعفر روایت می‌کند که گفت: ما حجت خدا و باب خدا، زبان خدا و وجه خدا، چشم خدا در میان خلق و مجریان دستورات او در میان بندگان هستیم.

۴- محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل بن زیع از عمویش از حمزه بن بزیع از علی بن سوید از ابوالحسن موسی بن جعفر روایت می‌کند که فرمود: خداوند امیرالمؤمنین و افراد پس از ایشان و برگزیدگان را مکانت رفیع عطا فرموده تا اینکه این امر به آخرین نفر آنان می‌رسد.

۵- محمد بن یحیی از محمد بن حسین از احمد بن محمد بن ابونصر از حسان جمال روایت می‌کند که گفت: هاشم بن ابوعماره جنبی روایت کرده که من از امیرالمؤمنین شنیدم که فرمود: من چشم خدا، دست او، کنار او در نزدیک شدن به او هستم<sup>۱</sup>.

این احادیث که در آن راویان جعل‌کننده و دروغگو وجود دارد برخلاف نص صریح قرآن است که در سوره النساء آیه ۱۶۵ می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵]. و علی رضی الله عنه در خطبه ۹۰ نهج البلاغه فرموده: «تمت

بِنَبِينَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَجَّتُهُ». در سند حدیث، حسان الجمال وجود دارد که مجهول است و از راویان خرافات روایات قبلی می‌باشد و متن بر ضد قرآن است و در سند حدیث: «جنب الله». حمزه بن بزیع موجود است که حال او را بیان نمودیم. خداوند در قرآن سوره زمر آیه ۵۶ فرموده:

<sup>۱</sup> - اصول کافی: کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۹۹.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرُنِي عَلَى مَا قَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّخِرِينَ﴾

﴿۵۶﴾ [الزمر: ۵۶]. جنب الله به معنی قرب خدا است نه علی و در سوره انعام آیه ۳۱ آمده:

﴿يَحْسَرَتْنَا عَلَى مَا قَرَطْنَا فِيهَا﴾ [الأنعام: ۳۱]. با ضمیر تانیث آمده یعنی در دنیا.

۶- حاکم بن مسکین از اسحاق بن عمار از مردی از ابوعبدالله در مورد آیه زیر فرموده که منظور از آن ولایت امیرمؤمنان است.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ [الأحزاب: ۷۲]. این تحریف و تفسیر به رأی است، دوم اینکه اسحاق بن عمار، فطحی مذهب است و این دروغ بزرگ را بر امام جعفر تمام کرده و در جای دیگر ضد این حدیث آمده که امام بر تمام آسمان‌ها و زمین ولایت دارد.<sup>۱</sup>

۷- علی بن حسان از عبدالرحمن بن کثیر از ابوعبدالله در مورد آیه زیر:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]. فرموده: منظور خدا اینست

که به ولایتی که محمد ﷺ آورده ایمان آورده‌اند و آن را با ولایت فلانی (ابوبکر) و ولایت فلانی (عمر) مخلوط نکنند، در این صورت اگر چنین کند آن را با ظلم درهم آمیخته است.<sup>۲</sup>

این سوره مکی است آیا در مکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به خلافت رسیده بودند، علی بن حسان راوی کذاب و ضعیف آن در نزد علماء شیعه هم بی اعتبار است و دارای تفسیر مخلوط به باطل است، و عبدالرحمن بن کثیر، غالی و معروف به دروغ‌گوئی بوده و این دو نفر این حدیث را جعل و به نام امام تمام کرده‌اند.

اربعی بن عبدالله هم بر ابوجعفر دروغ بسته است.<sup>۳</sup>

۱۱- الوشاء در حدیث هفتم همین بحث که ذکر کردیم بر ابوجعفر دروغ گفته.

۱۲- علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی مذهب خبیث، مذهب واقفیه را ایجاد و اموال امام را اختلاس نموده و معتقد به تحریف قرآن بود و در حدیث هشتم همین باب که

<sup>۱</sup> - اصول کافی: کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۷.

<sup>۲</sup> - اصول کافی: کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۸.

<sup>۳</sup> - اصول کافی: کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۸.



ذکر کردیم بر امام جعفر علیه السلام در تفسیر آیه ۷۱ سوره احزاب این تحریف را نسبت داده که بعد از آیه: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (فی ولایة علی و ولایة الأئمة من بعده) فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿[الأحزاب: ۷۱]. نازل شده و دشمنان علی این جمله را کم کرده‌اند.

۸- محمد بن مروان آیه ۵۳ سوره احزاب:

﴿كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵۳]. را اینگونه تحریف کرده که پس از آن جمله: «فی علی و الأئمة». نازل شده و این تحریف را بر ائمه نسبت می‌داد. این مطلب در حدیث شماره نه باب مذکور آمده است.

۹- احمد بن محمد بن عبدالله گفته: «وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا وَلَدَ مِنَ الْأئِمَّةِ». که حدیث ۱۱ همین باب است را اینگونه تحریف نموده در حال که این سوره مکی و وَلَدَ فعل ماضی است و علی در مکه والد نبوده و اولادی نداشت.

۱۰- در حدیث دوازدهم همین باب علی بن حسان و عبدالرحمن بن کثیر کذاب غالی و فاسد العقیده بر امام جعفر دروغ گفته و معتقد است که آیه ۴۱ سوره انفال در جنگ نازل شده در حالی که آن وقت هنوز ائمه بوجود نیامده بودند و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله منحصر به دوازده نفر نبودند.

۱۱- و در حدیث سیزدهم همین باب، الوشاء و عبدالله بن سنان بر امام جعفر دروغ گفته‌اند، عبدالله بن سنان خزینه‌دار دربار منصور دوانیقی و راوی خرافات ضد قرآنی بوده است و در این روایت ترجمه آیه ۱۸۱ سوره اعراف را به امام نسبت داده‌است.

۱۲- در حدیث چهاردهم همین باب علی بن حسان کذاب و عبدالرحمن بن کثیر کذاب و غالی در تفسیر آیه هفت آل عمران بر امام جعفر چنین دروغ بسته‌اند که منظور از همه‌ی آیات محکّمات، علی است و مراد از آیات متشابهات ابوبکر و عمر و عثمان هستند و کلینی از چنین تفسیری لذّت می‌برد.

۱۳- در حدیث پانزدهم همین باب، الوشاء بر امام ابو جعفر دروغ گفته است.

۱۴- در حدیث شانزدهم همین باب، ابن مسکان و الحلّبی به امام جعفر نسبت داده‌اند که گفته، تفسیر السّلم، الدخول فی امرنا است.

۱۵- در حدیث هفدهم در تفسیر آیه ۱۹ سوره انشقاق که مکی است زراره بر امام

ابوجعفر دروغ بسته که مراد از ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبِقٍ﴾ [الانشقاق: ۱۹]. خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است.

۱۶- در حدیث ۱۸ همین باب حماد بن عیسی از عبدالله بن جندب در تفسیر آیه ۵۱ سوره قص بر ابوالحسن دروغ گفته است.

۱۷- در حدیث ۱۹ همین باب در تفسیر آیه ۱۳۶ سوره بقره محمد بن نعمان و سلام بر امام ابوجعفر دروغ گفته‌اند.

۱۸- در حدیث ۲۰ همین باب در تفسیر آیه ۶۸ سوره آل عمران، الوشاء بر امام باقر دروغ گفته است.

۱۹- در حدیث ۲۱ همین باب در تفسیر آیه ۱۹ سوره انعام، الوشاء و احمد بن عائد از ابن اذینه بر امام جعفر دروغ بسته و بازی کردن با قرآن را به او نسبت داده‌اند.

۲۰- در حدیث شماره ۲۲ و ۲۳ این باب جناب کلینی با رجال اسناد خود بازی کرده و آیه ۱۵ سوره طه را تحریف و به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ توهین نموده باز هم می‌گویند: «الکافی کافٍ لشیعینا». بلی برای چنین شیعه‌ای که با قرآن بازی بکند، این کتاب کافیست و بهتر از این نمی‌یابند.

۲۱- در حدیث ۲۴ باب سابق جناب الثمالی به امام باقر در آیه ۴۳ سوره زخرف تفسیر خنده‌آور و بازی با قرآن و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نسبت داده: «إنک علی صراط مستقیم، إنک علی ولایة علی و علی هو الصراط المستقیم». یعنی: «تو ای محمد بر راه راست هستی، تو بر مسیر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است». در حالی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نمازهای شبانه‌روزی حداقل چهار دفعه می‌گوید خدایا ما را به راه راست و مستقیم هدایت کن.

۲۲- در حدیث ۲۵ همین باب احمد بن محمد البرقی که در دین شک دارد و محمد بن سنان کذاب و منحل ضعیف و جابر بن یزید عالی المذهب (که قرآن را دست‌خورده و تحریف شده می‌داند) به امام باقر نزول آیه ۹۰ سوره بقره را چنین نسبت داده‌اند، «نزل جبرئیل بهذه الآية علی محمدٍ هكذا: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (في علي) بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ ﴿البقرة: ۹۰﴾. که طبق این روایت دروغ، جمله: «فی علی» از آیه حذف شده است.

۲۳- جابر بن یزید با همین سند گفته که جبرئیل این آیه را نازل کرد.

۲۴- و به همین سند چنین روایت دروغ دیگری هم آورده شده: «نزل جبرئیل علی محمد ﷺ بهذه الایة هكذا: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ عَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا﴾ [النساء: ۴۷]. فی علی نوراً مبیناً». که براساس آن، جمله: «فی علی» در قرآن بوده و حذف شده است.

۲۵- جابر بن یزید از ابوجعفر، روایت کرده: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ﴾ (فی علی) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿[النساء: ۶۶]. که باز طبق این روایت، جمله: «فی علی» در آیه بوده و از قرآن حذف شده است.

۲۶- منخل از جابر از یزید از ابوجعفر روایت می کند که فرمود: ﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ﴾ (بموالاة علی) أَسْتَكْبِرْتُمْ ﴿[البقرة: ۸۷]. که جمله: «بموالاة علی» از قرآن حذف شده است.

۲۷- محمد بن سنان از رضا علیه السلام روایت زیر را نقل کرده: ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ﴾ (بولایة علی) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (من ولایة علی) .. ﴿[الشوری: ۱۳]. «هكذا في الكتاب مخطوطة».

۲۸- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی عبیدالله روایت کرده که: ﴿أَنْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلُهُ﴾ [یونس: ۱۵]. «قال: قالوا: أو بدل علیا».

۲۹- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی عبدالله روایت کرده که در مورد آیه: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ [المدثر: ۴۳]. گفته که منظور این بوده که کفار می گویند ما جزو پیروان ائمه نبودیم.

۳۰- الوشاء از محمد بن الفیل از ابی حمزه از ابی جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه: ﴿فَلْإِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَجْدَةٍ﴾ [سبا: ۴۶]. گفته که منظور آن است که من (محمد) شما را فقط یک موعظه می کنم و آن هم دوست داشتن علی است.

۳۱- علی بن حسان کذاب از عبدالرحمن کذاب غالی و فاسد المذهب از ابی عبدالله روایت کرده که آیه ﴿لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ﴾ [آل عمران: ۹۰]. در مورد ابوبکر و عمر و عثمان نازل شده است و با همین سند روایت کرده که منظور از آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ [محمد: ۲۵]. ابوبکر و عمر و عثمان بوده که به خاطر ترک ولایت علی از ایمان خارج شدند. در این باب جناب کلینی نود و دو روایت از ائمه به استناد روایات کذابین غالی و فاسد المذهب در تحریف قرآن نقل نموده است.

و نیز در باب «فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولاية» روایات زیر را آورده است:

۱- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی جعفر نقل کرده که گفت: خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت درحالیکه مانند موران ریز بودند همان روزی که از ذره‌ها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ اقرار گرفت.

۲- صالح بن عقبه جبری مذهب و غالی کذاب، از عبدالله بن محمد الجعفی یا جعفری ضعیف (بیکار) از امام باقر چنین نقل کرد: خدا مخلوق را آفرید... سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به ایمان به خدا دعوت کنند... سپس خدا ایشان را به ایمان به پیغمبران دعوت کرد. برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آنگاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا کسی به آن ایمان آورد که خدا او را دوست داشت و هر کس را که خدا دوست نداشت به آن ایمان نیاورد. سپس امام باقر فرمود: تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود.

۳- سلمه بن خطاب فاسد المذهب واقفی ضعیف به سند خود از امام صادق نقل نموده که فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز آن مبعوث نساخت.

۴- یونس بن یعقوب فطحی مذهب ناقل خرافات می گوید که امام صادق فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر برای معرفت حق ما و برتری دادن ما بر دیگران (یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود. از مترجم کافی).

۵- محمد بن فضیل ضعیف و غالی نقل کرده که امام باقر فرمود: به خدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است اگر تمام مردم روی زمین جمع بشوند که یک صف آنها را بشمارند، نمی‌توانند و همه آن فرشتگان ولایت ما را قبول دارند».

۶- عبدالله بن سنان (کذاب) گوید: امام باقر فرمود: همانا علی دریست که خدا آن را گشوده هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است و هرکس بی طرف باشد یا آن حضرت را شناسد او در مشیت خدا است.

۷- محمد بن فضیل ضعیف غالی نقل کرده که ابوالحسن فرمود: ولایت علی در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد جز به نبوت محمد ﷺ و وصیت علی.

۸- محمد بن جمهور بی‌دین نقل کرده که امام باقر فرمود: همانا خدای عزوجل علی ﷺ را نشانه‌ای میان خود و مخلوقش قرار داد هر که او را شناسد مؤمن است و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را شناسد گمراهست و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرکست و هر که با ولایت او آید به بهشت درآید.

۹- کلینی که از کذابان درجه یک است، از امام باقر روایت کرده که خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند برای ولایت ما پیمان گرفت و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و آنها را بر پیغمبر ﷺ عرضه داشت، حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار می‌شناسیم».

بلی جناب محمد صادق نجمی، اصول کافی شما در حدیث شماره هشت این باب، علی را به جای خدا قرار داد و معتقد است که ایمان و کفر متعلق به شناخت اوست و بر این اساس آیه ۱۳۶ سوره النساء در ردّ کلینی ناقص یا تحریف شده است زیرا که اسم علی در آن نیست، اگر علی اصل دین و ایمانست پس این قول علی که فرموده: من تابع دین می‌باشم یعنی مکلفم. در حالی که اصل دین مکلف نمی‌باشد.

آیه زیر نیز برخلاف اعتقاد شماست:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵]. و همچنان آیه ۱۷۲ سوره الاعراف برخلاف نظر شما است.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۲]. مطابق اصل شما باید جمله این طور باشد «الستُ بِرَبِّكُمْ وعلیٰ ولیکم». یا معتقدید که فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) و فلان (عثمان) حذفش کرده‌اند، یا جبرئیل و محمد رسول الله از ترس عمر اسم علی را نیاورده‌اند، و همچنان علت کفر و شرک مردم باین خاطر بوده که منکر علی بوده‌اند یا کسی دیگر را در منسب خلافت قرار داده‌اند.

﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۳]. و همچنان معنی آیه ۶۵ سوره زمر معلوم گشت که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [الزمر: ۶۵]. و باز هم آیه بعدی برخلاف اصل شما است:

﴿بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الزمر: ۶۶]. در این آیه مفعول بر فعل مقدم شده است و این تقدیم، معنی حصر می‌دهد.

همان طوری که آیه ۶۷ زمر برخلاف اعتقاد شما آمده است:

﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الزمر: ۶۷]. طبق روایات شما تمام انبیاء و رسولان، مخصوصاً خاتم پیامبران و پدر زن علی علیه السلام، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله زیر سؤال می‌روند که چرا ایشان ولایت و امامت علی علیه السلام را اعلام و به مردم ابلاغ نمودند و از همه بیشتر محمد رسول الله زیر سؤال می‌رود که در عرفات تمام اصول دین و اتفاقات زمان بعثت را به مردم اعلام و ابلاغ نمود، اما از علی علیه السلام اسم نبرد و از همه مهم‌تر اینست که در مرض الموت به ابوبکر سنی مذهب با جدیت تمام دستور داد که امامت را به عهده گیرد، اما در مورد علی سکوت نمود، این اشکالات را باید خود نجمی و عبدالحسین و ابوریه و ... جواب بدهند، زیرا که اسلام آنها اسلام ناب محمدی است صلی الله علیه و آله استغفر الله استغفر الله استغفر الله.

باب: «أن الامام يعرف الإمام الذي يكون من بعده كتاب الحجّة». الحسن بن علی الوشاء با سند خود از ابو جعفر روایت کرده که آیه ۵۹ سوره نساء را این گونه می خواند: «فَأَنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، در حالی که در قرآن عثمانی چنین آیه ای نداریم، جواد مصطفوی مترجم اصول کافی می گوید: و کلمه اولی الامر - در قرآن نیست پس ممکن است عثمان آن را از قرآن حذف کرده باشد.

در قرآن جمع آوری شده توسط عثمان رضی الله عنه چنین آمده:

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

جناب کلینی والوشاء، هم چنین روایت دروغی را به نام امام باقر اضافه نموده اند.

در حدیث دوم همین باب جناب کلینی و حسن بن علی الوشاء در مورد آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]. گفته اند که منظور از کلمه: ﴿أَهْلِهَا﴾ امامان اهل بیت است. که باید هر امامی امانت امامت را به امام بعد از خود بسپارد و به دیگری ندهد و از امام هم دریغ نکند. آنان این تفسیر ساختگی خود را بنام امام رضا تمام کردند و در باب «الإشارة والنص على أمير المؤمنين عليه السلام». در حدیث اول نصی از قرآن یا اشاره ای نیاورده و در سند حدیث دوم محمد بن فضیل ضعیف غالی و ابو حمزه الثمالی شراب خور موجود است<sup>۱</sup>.

و در سند حدیث سوم، سهل بن زیاد کذاب فاسد العقیده غالی و محمد بن یحیی که مرد خرافی است و محمد بن سنان کذاب و غالی و عبدالحمید بن ابی الدیلم مجهول وجود دارد. ایشان از امام جعفر به دروغ روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت به علی سپرد و او را به هزار کلمه و هزار باب وصیت نمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده می شد.

و در حدیث چهارم و پنجم، همین متن دروغین را راویان کذاب دجال، بنام امام جعفر و ابو جعفر تمام کرده اند و در حدیث ششم هم افراد زیر وجود دارند: ۱- علی بن ابی حمزه دزد: که اموال خمس ائمه را می دزدید و واقفی مذهب بود و ملعون کذاب

<sup>۱</sup> - رجال کشی: ص ۷۶ و مامقانی، تنقیح المقال: ج ۱، ص ۱۹۱.

است<sup>۱</sup>، ۲- ابوبصیر شراب‌خور که حدیث یک حرف که آن مفتاح هزار حرف بود را روایت نموده و همچنان کلینی با سند یک عده کذاب دجال بنام امام جعفر روایت کرده که پیامبر ﷺ به علی فرمود: چون مردم شش مشک از آب چاه غرس بیاور و مرا غسل بده و کفن‌پوش و حنوط نما و چون از غسل و کفنم فارغ شدی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس، به خدا که از هرچه پرسی پاسخت گویم.

و در سند حدیث ۸ علی بن ابی‌حمزه کذاب و دزد وجود دارد که به نام امام جعفر متن حدیث ۷ را روایت نموده است.

و در سند حدیث ۹- مهمل بن زیاد کذاب به نام امام جعفر روایت کرده که رسول خدا در روز وفاتش به علی رضی الله عنه هزار باب حدیث بیان کرد و هر بابی مفتاح هزار حدیث بود که جمعاً یک میلیون باب می‌شد. چنین دروغی را نه عقل باور می‌کند و نه نقل که پیامبر، رسالت خدا را در یک شخص منحصر بکند و به دیگران نرساند و برخلاف آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]. عمل بکند.

آری هدف این افراد بدنام‌کردن ائمه و پیامبر ﷺ است و دیگر هیچ غرضی جز مادیات ندارند.

باب تقلید: حدیث اول: ابوبصیر از امام صادق درباره آیه ۳۱ سوره توبه پرسید که آیا اهل کتاب، علماء و مقدسین خود را به جای خدا به اربابی گرفتند. امام صادق فرمود: آگاه باش والله این بزرگان ایشان را به عبادت و ستایش خودشان دعوت نکرده‌اند و مرده‌هایشان را عبادت نمی‌کردند، اما آن بزرگان برای ایشان حرامی را حلال و حلالی را حرام می‌کردند و مردم بدون دلیل می‌پذیرفتند، همین کارشان عبادت برای بزرگان حساب شد، در حالی که این را نمی‌دانستند. امام صادق در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه فرمود که مردم علما و راهبان خود را ربّ گرفتند و می‌فرماید به خدا قسم، برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزاردند بلکه برایشان حرام را حلال و حلال را حرام ساختند، ایشان هم پذیرفتند<sup>۲</sup>. ای کاش که کلینی به این تفسیر امام جعفر عمل می‌کرد. امام صادق رضی الله عنه می‌فرمود: قیاس‌کنندگان، علم را از راه قیاس جستند و قیاس جز دوری از

<sup>۱</sup> - الواقفیه دراسة تحلیلیه: ج ۱، ص ۴۱۸ و ریاض محمد: ص ۴۲۸.

<sup>۲</sup> - اصول کافی: ج ۱، ص ۶۸-۶۹.



حق، چیزی نصیب آنها نکرد. همانا دین خدا با قیاس درست نمی‌شود<sup>۱</sup>، رسول خدا ﷺ فرمود: هر بدعت گمراهی و هر گمراهی در آتش است<sup>۲</sup>، موسی بن جعفر فرمود: ای یونس، بدعت‌گزار مباش کسی که به رأی خویش توجه کند، هلاک شود و هر که خانواده پیغمبرش را رها کند گمراه گردد و کسیکه قرآن و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر گردد<sup>۳</sup>.

### ذکر احادیث بدون اسناد توسط نجمی و جواب به آن

۱- قال محمد بن سيرين «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينَ فَانظُرُوا مِمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»، این علم، دین است، مواظب باشید که از چه کسانی دین خود را فرا می‌گیرید<sup>۴</sup>.  
 «قال عبدالله بن المبارك: الإسنادُ مِنَ الدِّينِ وَوَلَا الإسنادُ لِقَالَ مَنْ شَاءَ مَا شَاءَ وَقَالَ أَيضاً: بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْقَوَائِمُ». یعنی الاسناد<sup>۵</sup>، بیان سند از دین است، اگر اسناد نباشد هر کسی هرچه بخواهد می‌گوید، فرق در میان اهل سنت و اهل بدعت بیان اسناد است.

متاسفانه جناب نجمی تا اینجا هرچه گفته بدون سند و تحقیق و بررسی است، فقط به یک کتاب استناد می‌کند و اکثراً عبارت آن کتاب را کامل نمی‌کند و اگر مبتدا یا خبر آن جمله بر علیه او باشد آن را حذف می‌کند. عادت دوم جناب نجمی اینست که اگر حدیث موضوع و یا باطل موافق نظریه او باشد آن را می‌آورد و قبول می‌کند و بدون اینکه سند آن را نقل و یا بررسی کند فقط به ذکر منبع آن اکتفا می‌کند و اگر حدیثی صحیح و ثابت باشد اما برخلاف نظریه او باشد، حتی اگر از علی رضی الله عنه روایت بشود آن را نمی‌آورد و قبولش نمی‌کند.

به عنوان مثال این بحث متعلق به جلد دوم «سیری در صحیحین» است و در کتاب خود ص ۱۹۲ دو عبارت را بدون ذکر سند نقل می‌نماید. عبارت اول: (و همان فرشته بود رسول خدا را که هنوز جوان بود و به مقام رسالت نرسیده بود بدینگونه صدا

۱- اصول کافی: حدیث ۷، باب البدع و الرأي والمقاییس، ج ۱، ص ۷۲.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۷۳.

۳- اصول کافی: همان باب، ص ۷۳.

۴- صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۱.

۵- صحیح مسلم: ج ۱، ص ۱۲.

می‌کرد «السلام عليك يا محمد يا رسول الله». و آن حضرت خیال می‌کرد که این صدا از در و دیوار می‌آید و تأمل می‌کرد ولی چیزی نمی‌دید) این عبارت جعلی و ساختگی را به [شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۳ ص ۲۵۷] بدون بررسی آن، اسناد داده و مردم عوام و بی‌علم فکر می‌کنند که صحیح است. عبارت حدیث دوم این است: «امیر مؤمنان می‌فرماید: منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم صدیق اکبر که بعد از من کسی نمی‌تواند چنین ادعایی بکند، مگر شخصی دروغ باف و افتراساز، من هفت سال، بیشتر از تمام مردم نماز خواندم» آنگاه به [سنن ابن ماجه حدیث: ۱۲۰، ص ۳۷ بحث فضائل اصحاب رسول الله ﷺ و مسند احمد بن حنبل ص ۹۹ و تاریخ طبری و خصائص نسائی حدیث ۷ ص ۲۷] استناد کرده است. جناب نجمی بنابه عادت خود سند این روایت را بیان و نقل نمودند و آنچه که ابن ماجه و احمد در مسند با سند صحیح در فضائل ابوبکر و عمر از خود علی ﷺ روایت نموده‌اند اما جناب نجمی از آن اعراض کرده و روگردان شده و این روایت که ایشان بدون سند نقل نموده است دروغ است، زیرا از نظر عقل سلیم در شأن علی ﷺ نیست که چنین ادعایی متکبرانه و غرور آمیز بکند. ثانیاً این قصه بر خلاف حقایق تاریخی است، زیرا وقتی که پیامبر ﷺ به نبوت مبعوث شد و واقعه نزول قرآن و جبرئیل را برای خدیجه رضی الله عنها بیان کرد، قبل از همه ام المؤمنین ایمان آورد و ورقه بن نوفل بعد از شنیدن آن واقعه، مسلمان شد. و بعد از ایشان ابوبکر الصدیق رسالت پیامبر ﷺ را بدون تأمل و فکر و تأخیر تصدیق می‌کرد. علی ﷺ در آن وقت ده سال سن داشت و نماز هم در این تاریخ فرض نشده بود بلکه بعد از معراج فرض شد، پس چگونه علی می‌تواند ادعا کند که هفت سال پیش نماز خوانده است واقعیات تاریخی هم بر بطلان این حدیث ساختگی گواهی می‌دهد. حال، بررسی سند این حدیث جعلی: این حدیث را علاء بن صالح از منهال بن عمرو از عباد بن عبدالله از علی ﷺ روایت نموده است، که عباد بن عبدالله، ضعیف و مجهول است<sup>۱</sup> و علاء بن صالح، احادیث منکر را روایت می‌کند<sup>۲</sup>. و ذهبی می‌گوید: این حدیث باطل

<sup>۱</sup> - التهذیب: ج ۵، ص ۹۸.

<sup>۲</sup> - التهذیب: ج ۸، ص ۱۸۶.

است.<sup>۱</sup> و امام احمد می‌گوید: این حدیث منکر است.<sup>۲</sup> ابن کثیر گفته: «این حدیث به طور کلی منکر است و علی آن را نگفته است، چگونه ممکن است که علی هفت سال زودتر از مردم نماز بخواند، این امر هرگز قابل تصور نیست».<sup>۳</sup> در سند دیگر این حدیث، حارث بن حصیره آمده، او هم ضعیف، منکر الحدیث، غالی و معتقد به رجعت علی علیه السلام بود.<sup>۴</sup> اکنون چند روایت را با سند صحیح از علی علیه السلام برای برادرم نجمی از همان ابن ماجه و مسند احمد نقل می‌کنم تا حقیقت حال نجمی معلوم شود.

۱- هشام از عمار از سفیان از حسن بن شماره از فراس از شعبی از حارث از علی علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ابوبکر و عمر آقای پیران بهشت از اول تا آخر انسانها هستند به غیر از پیامبران و مرسلین، ای علی! آن دو نفر را از این مقام تا زمانی که زنده هستند، آگاه نکن.<sup>۵</sup>

۲- ابوجحیفه نقل می‌کند که از علی شنیدم که می‌گفت: آیا شما را با بهترین انسان‌های این امت به غیر از پیامبر آشنا نکنم، [بدانید که] او ابوبکر و پس از ابوبکر، عمر است.

۳- وهب سوائی نقل می‌کند که علی برای ما سخن می‌گفت و پرسید: چه کسی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد این امت است؟ گفتم: تو ای امیر مؤمنان، فرمود: خیر، بهترین فرد این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و پس از او عمر رضی الله عنه است و ما بعید نمی‌دانیم که سکینه با زبان عمر سخن بگوید.<sup>۶</sup>

۴- از عبدخیر روایت شده که گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: بهترین انسان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر است.

<sup>۱</sup> - تلخیص مستدرک حاکم.

<sup>۲</sup> - الموضوعات: ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۴۱.

<sup>۳</sup> - البدایة والنهایة: ج ۳، ص ۲۶.

<sup>۴</sup> - التهذیب: ج ۲، ص ۱۴۰ و الضعفاء، عقیلی: ج ۱، ص ۲۱۶ و الکامل: ابن عدی، ج ۲، ص ۶۰۷ و الجرح و التعذیل: ابن ابی حاتم، ج ۳، ص ۷۳ و المیزان: ج ۱، ص ۴۳۲ و بخاری، ج ۵، ص ۱۷۹ و مسند احمد: ص ۹۸.

<sup>۵</sup> - مسند احمد: ج ۱، ص ۱۰۶ و نیز به سه طریق دیگر و نیز از ابن عباس در ص ۱۱۰ و ص ۱۱۲.

<sup>۶</sup> - مسند احمد: ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۵.

۵- روایات زیر نیز بیانگر همین مطلب هستند: «عن المسیب بن عبد خیر عن أبيه: وعن أبي إسحق عن عبد خیر، وعن حبيب بن أبي ثابت عن عبد خیر: عن أبي الأشعث عن أبي إسحق عن عبد خیر، «وعن حصين عن المسیب بن عبد خیر عن أبيه». و «عن علقمة بن قيس عن علي مثله ومن طريق يونس بن خباب إلى علي ومن طريق الحجاج بن دينار» «ومن طريق عبدالملك بن سلع إلى علي ومن طريق أبوبکر بن أبي شيبه إلى علي ومن طريق عمر بن مجاشع إلى علي المنبر مثله» «ومن طريق عبدالله بن مليل إلى علي» «ومن طريق كثير بن نافع النوادي إلى علي». «ومن طريق سالم بن أبي حفصة إلى علي عليه السلام». در تمام این طرق از علی عليه السلام مرفوعاً و موقوفاً آمده که بهترین و افضل‌ترین شخص بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه هستند ولی جناب نجمی فقط سنگ علی عليه السلام را به سینه می‌زند بدون اینکه از گفتار و کردارش پیروی کند.

اما بحث اجتهاد رسول خدا در صفحه ۵۰ همین دفتر می‌آید ان شاء الله تعالی.

## فصل ششم:

### نبوت از نظر قرآن، صحیحین و کتاب کافی

#### اعتقاد نجمی به تحریف صحیحین

جناب نجمی می‌گوید: این دو کتاب مانند تورات و انجیل تحریف یافته‌اند. برادرم نجمی خواب خود را برای صحیحین تعبیر می‌کند و بر تورات و انجیل خود پرده‌ای ضخیم کشیده تا مردم عوام نبینند، اصول کافی در یک باب «فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية» ص ۲۷۶، ج ۲، کتاب «الحجة» نود و دو آیه قرآن را عمداً به نام ائمه در لفظ و معنی تحریف نموده است. و در صفحه ۲۸۳ همین باب آدم علیه السلام را از لیست انبیاء اولوالعزم خارج کرده و با آیه ۱۱۵ سوره طه بازی و تمسخر نموده و به روایت ابوحمزه الثمالی شراب خوار، امام باقر را در ترجمه آیه ۴۳ سوره زخرف بد نام و مسخره کرده است.<sup>۱</sup> و در همین صفحه بروایت جابر بن یزید جعفی و عبدالله بن سنان دجال به امام باقر و امام صادق (رحمهما الله) تهمت تحریف قرآن زده است و صاحب [التهدیب شما در (۲۰/۶) و مفید در کتاب المزار، و کافی در فروع: ۵۷۹/۴ و صاحب الوسائل ۲۹۳/۱۰ و صاحب الصحیفة: ۳۴۱/۱، ۱۴۱/۲ و مصابیح الجنان: ص ۱۹۲ و صاحب ریاض العلماء: ۴۰۴/۲] و میرزا عبدالله آفندی اصفهانی، بنام امام صادق بروایه ابو وهب القصری و زید النرسی و غیره الله تعالی را به شتر سواری تشبیه کرده و از جمله زائرین قبر امیر المؤمنین قرار داده‌است، و صحیح امام بخاری را که تفسیر قرآن است تحریف شده و مشابه تورات می‌داند: «واعجبا واسفا». کلینی در باب «ما جاء فی الإثنی عشر والنص علیهم». طی بیست خبر جعلی، اهل بیت خاتم الانبیا را از خانواده ایشان خارج و کل خاندان علی علیه السلام را از صحنه بیرون کرده است. و آیه ۷۴ سوره فرقان را پشت سر خود انداخته، و ائمه و اهل بیت را بدون دلیل صحیح

<sup>۱</sup> - مصدر سابق: ج ۲، ص ۲۸۳.

و برخلاف اجماع در دوازده نفر منحصر کرده است، باز هم جناب نجمی اینها را نمی‌بیند و بر علیه معاویه رضی الله عنه دروغ می‌گوید که ایشان کارخانه حدیث‌سازی داشته‌اند، و از کارخانه حدیث‌سازی خود که شامل افراد زیر است بی‌خبر است: عوف العقیلی، محمد بن عباد حفص بن البختری، حماد بن عیسی، ابوحزمه الثمالی، ثابت بن دینار، علی بن ابی حمزه البطائنی شراب‌خوار، زیاد بن مروان القندی عثمان بن عیسی الرواسی، حمزه بن بزیع، ابن المکاری، کرام الخثعمی، عبدالله بن ابی یعفور، ابوهریره البزاز، السید الحمیری، زراره (ملعون در زبان امام صادق) برید بن معاویه العجلی، لیث البختری المرادی، ابوبصیر، هشام بن الحکم، تجسم، هشام بن سالم الجوالقی شیطاق الطاق ابوخطاب، ابو عبدالله الحارث الشامی البنان، مغیره بن سعید بزیع، السری، معمر، بشار الاشعری، حمزه یزید، صائب النهدی (ملعون در زبان امام جعفر، رجال کشی) محمد بن بشر جعفر بن واقد، بکر بن صالح، محمد بن سنان مجسم، ربیع بن عبدالله محرف، سهل بن زیاد کذاب، جابر بن یزید الجعفی که هفتاد هزار حدیث جعلی بر امام باقر و صادق ساخته، و محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، و ... آری جناب نجمی از این افراد بی‌خبرند و یا عمداً تغافل و تجاهل نموده‌اند. ایشان در صفحه ۴۱ کتاب خود گفته که معاویه بالای منبر نقل هر نوع حدیث را به استثنای حدیث‌هایی که در دوران و عهد عمر نقل می‌گردید ممنوع اعلام نمود و بعد به [صحیح مسلم: ص ۳۳۳، ج ۱ چاپ پاکستان باب «النهی عن المسئله» و باب الصرف و بیع الذهب: ص ۲۵، ج ۲] استناد می‌کند. و حقیقت واقعه مذکور را وارونه جلوه داده است، اکنون بنده دو مسند نجمی را از صحیح مسلم نقل و خدمت خوانندگان عزیز عرضه می‌نمایم: در زمان معاویه رضی الله عنه هر روز اسلام و حکومت مسلمانان گسترش بیشتری می‌یافت و سرزمین‌های زیادی فتح می‌شدند و نقل حدیث از اهل کتاب و آنچه در کتب آنها بود بیشتر گسترش می‌یافت و بسا اوقات حدیث اهل کتاب بنام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تمام می‌شد به همین خاطر معاویه فرمود: «إياکم وأحادیث إلاّ حدیثاً کان فی زمنِ عمر رضی الله عنه». از هر حدیث مطلقاً بنام پیامبر صلی الله علیه و آله بپرهیزید مگر بعد از تحقیق و جدیث تمام در اسناد آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و مثل دوران عمر رضی الله عنه هوشیار باشید و هر آنچه از هر کسی که می‌شنوید بنام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تمام نکنید، شاید حدیث اهل کتاب و از کتب آنها باشد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده باشند و بعد فرمود: «سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، يَقُولُ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا

يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ». «خدا خیر هر کسی را بخواهد او را در دین دانشمند و فقیه می‌کند»، این حدیث ترغیبی است برای طلب علم و تحقیق در آن<sup>۱</sup>. این واقعیت را جناب نجمی به چند بخشنامه تقسیم و وارونه جلوه داده تا که آتش کینه در سینه‌اش فروکش کند. حدیث دوم در صحیح مسلم باب ربا روایت شده، معاویه رضی الله عنه دستور داد که ظروف نقره‌ای که از مال غنیمت به دست آمده بود را به صورت نسیه معامله کنند، و این خبر به عباد بن صامت رسید، ایشان حدیث مرفوعی را که شامل نهی از چنین معامله‌ای بود بیان نموده و این معامله را ناجائز دانستند و مجاهدین هم بر آن حدیث عمل نمودند و معامله را رد کردند این خبر به امیر لشکر یعنی معاویه رضی الله عنه رسید ایشان فرمودند: ما چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده‌ایم، عباد رضی الله عنه می‌گوید: ما آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم بیان می‌کنیم گرچه معاویه آن را ناپسند بدانند. این بار معاویه رضی الله عنه که امیر لشکر بود سکوت کرد<sup>۲</sup>.

این واقعه خاص را جناب نجمی در همه جا و همه وقت بر علیه امیر کبیر و فاتح شام و روم یعنی معاویه رضی الله عنه نقل می‌کند تا دلش کمی خنک شود و از کارخانه دروغ‌سازی جابر جعفی، خود را به نادانی می‌زند.

اما در مورد قصه ابراهیم علیه السلام و حدیث کذب و محرومیت وی از مقام شفاعت باید به خدمت برادرم نجمی عرض کنم که اولاً: این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است. ثانیاً: یکی از اصول دین و ایمان شما تقیه است که مطابق آیه ۱۰۶ سور نمل و آیه ۲۸ سوره آل عمران انسان در حالت خوف و خطر هر چه بگوید یا بکند معذور و برای او جائز است. ثالثاً: تنها امام بخاری و مسلم این حدیث را روایت ننموده‌اند بلکه در کتب معتبر اهل تشیع روایت شده که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ: إِنِّي سَقِيمٌ». «من اهل شفاعت برای شما نیستم من در دنیا گفته‌ام که مریضم». برای مرجع این حدیث در کتب شیعه می‌توانید به کتاب‌های زیر مراجعه کنید: [بحار الأنوار: ۳۵/۸ و ص ۴۵ و ص ۴۸ باب الشفاعة، العیاشی: ۳۱۰/۲-۳۱۱ حدیث ۱۴۵، القمی: ۲۵/۲، البرهان: ۴۳۸/۲ حدیث ۵ و ص ۴۳۹ حدیث ۹ و ص ۴۴۰ حدیث ۱۱ و حدیث ۱۵

<sup>۱</sup> - شرح نووی بر مسلم: ج ۱، ص ۳۳۳.

<sup>۲</sup> - شرح نووی بر مسلم: ج ۲، ص ۲۴-۲۵.

و ۳۵۱/۳ حدیث ۴، المکیال: ۳۴۱/۱ و حدیث ۷۲۷ و الکنز: ۲۸۲/۸ تا نور الثقلین: ۲۰۶/۳ و ۳۹۲ و ص ۲۰۸ و ۴۰۰].

پس از نقل این عبارتها از کتب مختلف، به قرآن می‌نگریم تا ببینیم که درباره انبیاء چه می‌گوید هر چند جناب نجمی که بنابر ادعای خود مجبور به حمایت از انبیاء است و به قول خود «نبوت از نظر قرآن» را مطرح می‌کند معتقد است که قرآن همانند تورات و انجیل تحریف یافته و قیافه انبیای گذشته مسخ گردیده است.

اول از آدم علیه السلام شروع می‌کنیم:

﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹].

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُتِلُ ﴿۱۳۰﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿۱۳۱﴾﴾ [طه: ۱۲۰-۱۲۱]. «ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملک بی‌زوال راهنمایی کنم (۱۲۰) سرانجام هر دو از آن خوردند و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگ‌های بهشتی جامه دوختند و از فرمان پروردگارش نافرمانی کردند و از راه راست منحرف گشتند (۱۲۱)».

﴿قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ [طه: ۱۲۳]. «هر دو از آن (بهشت) فرود آید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود».

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۳۲﴾﴾ [الأعراف: ۲۳]. «گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».

و در حدیث شفاعت آمده: «ثم أمرني فعصيته». «خداوند به من امر کرد پس من نافرمانی کردم». و نوح علیه السلام می‌گوید: من اهل شفاعت نیستم» زیرا که من گفته‌ام: پسر من از اهل من است. و موسی علیه السلام می‌گوید: «لستُ بِصاحبکم» «و من کسی را به ناحق کشته‌ام». [البحار: ۳۵/۸ و ص ۴۵ و ص ۴۸ باب الشفاعة، العياشي: ۳۱۰/۲-۳۱۱ حدیث ۱۴۵ و القمي: ۲۵/۲، الرهن: ۴۳۸/۲ حدیث ۵ و ص ۴۳۹ حدیث ۹ و ۴۴۰ حدیث ۱۱



و حدیث ۱۵ و ۳۵۱/۳ حدیث ۴، المکیال: ۳۴/۱ حدیث ۷۲۷ الکنز: ۲۸۲/۸، نور الثقلین: ۲۰۶/۳ حدیث ۳۹۲ و ص ۲۰۸ حدیث ۴۰۰].

خداوند به نوح علیه السلام می گوید:

﴿يَنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶]. «ای نوح، او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه، من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی».

قرآن درباره ابراهیم علیه السلام می گوید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأنعام: ۷۶-۷۷]. «ابراهیم نیز هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد گفت: این رب من است و همچنان گفت اگر پروردگارم مرا رهنمائی نکند مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. (۷۷) الانعام. و به ماه و خورشید هم گفت این رب من است».

یونس نیز چنین می پنداشت که ما بر او توانائی نداریم ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «صدا زد خداوندا جز تو معبودی (بر حق) نیست و تو منزهی من از ستمکاران بودم».

﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷].

قرآن و موسی علیه السلام:

﴿فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾ [القصص: ۱۵-۱۶]. «موسی گفت: (کشتن قبطی توسط من) از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است (۱۵) عرض کرد پروردگارا من به خویشتم ستم کردم مرا ببخش، خداوند او را بخشید که او آمرزنده مهربان است (۱۶)».

قرآن و ایوب علیه السلام:

﴿وَأَذَكَّرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَآتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿۱۶۱﴾﴾ [ص: ۴۱]. «پروردگارا شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است».

قرآن و داود علیه السلام:

﴿وَوَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿۲۴﴾﴾ [ص: ۲۴]. «داود دانست که ما او را (با این ماجرا) در فتنه انداخته‌ایم و آزموده‌ایم از این‌رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد».

قرآن و موسی علیه السلام:

﴿رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَنِي وَلَٰكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ وَفَسَوْفَ تَرَنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۴۳]. «پروردگارا، خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم، گفت هرگز مرا نخواهید دید (در دنیا) ... پروردگارش بر کوه جلوه کرد و آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد چون به هوش آمد، عرض کرد خداوندا تو منزهی، من به‌سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم».

﴿ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۱۸۲﴾﴾ [الکهف: ۱۸۲]. «خضر به موسی گفت: این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها صبر کنی».

قرآن و سلیمان علیه السلام:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۳۴﴾﴾ [ص: ۳۴]. «ما سلیمان را آزمودیم و بر تحت او جسدی افکندیم، سپس او به درگاه خداوند توبه کرد».

قرآن و محمد صلی الله علیه و آله:

۱- ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتٍ أَرْوَاهُكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱﴾﴾ [التحریم: ۱]. «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی، و خداوند آمرزنده و رحیم است».

۲- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۸].

«هیچ پیامبری حق ندارد (از دشمن) اسیر بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید و قصد دارید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید ولی خداوند سرای دیگری را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است. و اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ هیچ امتی را کیفر ندهد) بخاطر چیزی که (فدیة) گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید».

۳- ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾﴾ [یونس: ۹۴-۹۵].

«و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتابی آسمانی را می‌خوانند بپرس. به یقین حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش. و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود».

۴- ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [الزمر: ۶۵].

«به تو و همه پیامبران پیش، وحی شده که اگر کسی را در عبادت خدا شریک کنی تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

۵- ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [التوبة: ۴۳]. «خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی (خوب بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه، خود را نشان دهند».

۶- ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾﴾ [عبس: ۱-۲].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود».

۷- ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ [الضحی: ۷].

«و تو را گمراه یافت و هدایت کرد».

۸- ﴿وَلَيْنَ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لِّمِنَ الظَّالِمِينَ﴾

[البقرة: ۱۴۵].

«و اگر تو، پس از این آگاهی، از هوس‌های آنها پیروی کنی، مسلماً از ستمگران

خواهی بود».

۹- ﴿الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ﴾ [البقرة: ۱۴۷].

«حق از طرف پروردگار توست، بنابراین هرگز از شک کنندگان در آن مباش». آیه

(۱۴۷) سوره البقره و آل عمران آیه ۶۰ و سوره الانعام آیه (۱۱۴).

۹- ﴿وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ وَ

عَن ذِكْرِنَا﴾ [الكهف: ۲۸].

«و هرگز بخاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها بر مگیر و از کسانی که قلبشان

را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن».

۱۰- ﴿وَإِنَّمَا يَنزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

[الأعراف: ۲۰۰].

«و هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر که او شنونده و داناست».

آری این آیات قرآن بود در مورد همه پیامبران و نیز حضرت محمد ﷺ. پس با این

وجود من به جناب نجمی پیشنهاد می‌کنم که همان طوری که دست از صحیح بخاری

و صحیح مسلم کشیده‌ای از قرآن هم دست بکش، زیرا که قرآن ۹ نبی اولو العزم را

تهدید کرده است، اما بخاری فقط یک حدیث برای سلیمان و دو حدیث برای موسی بر

خلاف طبع شما روایت نموده حال آنکه در قرآن بیش از بیست آیه برخلاف طبع شما

نازل شده و این آیه‌های قرآن با چنین گفتارهایی شدیدتر و تندتر از دو سه حدیث

ابوهریره و امام بخاری هستند. اما بدانید که اهل سنت، خدا را خدا می‌دانند و بشر را

بشر و درجه و مقام ربوبیت و الوهیت را به بشر نمی‌دهند، بر عکس شما که دوازده

بشر را از انبیاء بالاتر و با خدا برابر می‌دانید. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی را

در اوصاف و ثناء ائمه منحصر نموده و مقام و درجه‌ای را که برای ائمه معتقد است برای انبیاء و رسل قائل نیست و علی علیه السلام را با خدا برابر نموده چنانکه در «باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولاية» نه حدیث از امام ابو جعفر و جعفر روایت کرده که تمام انبیاء جز به همراه ولایت مبعوث نشده‌اند.

«لم یبعث نبی قطّ إلاّ بها، ما من نبی جاء قطّ إلاّ بمعرفة حقنا وتفضیلنا علی من سوانا، ولن یبعث الله رسولاّ إلاّ بنبوّة محمد صلی الله علیه و آله ووصیه علی علیه السلام». یعنی: «هیچ پیامبری برگزیده نشد مگر با ولایت ما و هیچ پیامبر نیامده مگر با شناخت حق ما و برای برتری دادن ما بر دیگران و خداوند هر پیامبری را که برگزید همراه با نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی برانگیخت». در حالی که قرآن عکس این را می‌گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾﴾

[الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز بر حق من نیست پس تنها مرا پرستش کنید».

آری شما شیعیان می‌گویید: ذکر علی و نگاه به چهره او عبادت است، و می‌گویید که ما علی را خدا نمی‌دانیم و از خدا هم جدا نمی‌دانیم و این عقیده در مدح مدّاحان و روضه‌خوانان متواتر است و با این عقیده اعتراضات شما بر بخاری و مسلم و بقیه کتب حدیثی و بعد از همه بر قرآن رواست گرچه از روی تقیه اسم قرآن را علنا به زبان و قلم نمی‌آورید: جواب اعتراضات شما را فقط، الله در روز محشر می‌تواند بدهد و این کار اهل سنت نیست و آنچه که بنده می‌نویسم فقط برای آگاهی طلاب اهل سنت است نه در جواب شما.

### زیر سوال بردن حدیث همبستر شدن حضرت سلیمان با ۱۰۰ زن در یک شب

جناب نجمی در ص ۲۰۷ اعتراض شماره (۲) می‌گوید: هم بستر شدن حضرت سلیمان با نود و دو همسرش.

در این داستان چند اشکال به نظر می‌رسد.

۱- اختلاف در متن که تعداد - (۱۰۰) زن - (۹۹) - ۹۰ - ۷۰ - ۶۰ نفر هم آمده است.

۲- انسان هر چه نیرومند و قوی هم باشد در مقابل چنین عملی عاجز است.

۳- برای سلیمان روا نیست که ان شاء الله گفتن را ترک کند و اگر نسیان و فراموشی را هم برای وی جائز بدانیم چگونه ممکن است با تذکر و یادآوری ملائکه ان شاء الله نگویید.

جواب:

اولاً: باید خدمت نجمی عرض بکنم که ایشان در این اعتراض از عبدالحسین شرف الدین تقلید کرده‌اند.

ثانیاً: کلمه «وَنَسِي» را حذف نموده‌اند.

ثالثاً: در حدیث، کلمه «مائة امرأة» و کلمه «ونسي» آمده و در یک طریق دیگر «كَانَ

لَهُ سِتُونَ امْرَأَةً» آمده و هیچ اختلافی در متن نیست. سلیمان عليه السلام زنان و کنیزان بسیاری داشته و عدد اقل منافی اکثر نیست و اقل در اکثر داخل است چنانچه مدت روز قیامت در سوره الحج آیه ۴۷ هزار سال آمده:

﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: ۴۷].

و در سوره معارج پنجاه هزار سال آمده است:

﴿كَانَ مِقْدَارُهُ وَخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [المعارج: ۴].

جناب نجمی باید براساس همان قاعده و قانون خودش یعنی جعلی بودن، به یکی از این دو آیه معتقد باشد و آیه دیگر را انکار کند.

در جواب اعتراض دوم باید عرض بکنم که شما چگونه نمی‌توانید طبق روایات صحیح بخاری بپذیرید که تعداد زوجات و کنیزها صد و زیاده نفر بوده اما روایات اهل تشیع برای سلیمان عليه السلام را می‌پذیرید که بیان می‌کنند و او هزار همسر و کنیز را در یک قصر جمع کرده و با سیصد همسر و هفتصد کنیز در یک شبانه روز جماع می‌کرد<sup>۱</sup>. هشام از امام صادق نود و نه همسر و کنیز را بیان کرده و در قصص

<sup>۱</sup> - فروع کافی: ج ۵، ص ۵۶۷ و البرهان: ج ۴، ص ۴۹ و قصص الانبیاء: جزائری، ص ۴۰۷ و الانبیاء

حیاتهم و قصصهم، ص ۴۲۹ و تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۳.

الجزائری ص ۴۰۸ آمده که: در قصر هزار خانه و در هر خانه یک منکوحه بوده است. در کتاب [اللثالی محمد نبی التوسیر و کافی: ج ۱ ص ۱۰۰ و انوار النعمانیة: ۱۸۲/۳ باب: نور الحب] و درجاته آمده که سلیمان در یک شب و روز با همه هزار زن و کنیز خود جماع می‌کرد. همانند روایت امام بخاری، در [المحجة البيضاء الکاشانی: ۲۸۲/۶ باب بیان اقسام ما به العجب و تفصیل علاجه] آمده است. و در [الوسائل: ۱۸۰/۱۴ کتاب النکاح] آمده که هشام بن سالم از امام صادق روایت کرده که جبرئیل از جنت یک ظرف غذای هریسه که حورالعین آن را درست کرده بودند و مخصوص پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین بود آورد. ایشان این غذا را خوردند و به پیامبر ﷺ قوه چهل نفر مرد برای جماع با همسران در یک شب داده شد. و همچنان صاحب [الخصال: ۵۴۱/۲ ابواب الأربعین و مافوقه و الروضه رقم ۴۴۹ و الکمال الدین: ص ۱۱۶] از علی بن الحسین روایت نموده‌اند که وقتی که صاحب الزمان ظاهر بشود الله تعالی دل‌های شیعه ما را مثل یک تکه آهن می‌کند و به هر کدام قدرت جماع چهل نفر را می‌دهد.

اما در جواب اعتراض سوم که گفته برای سلیمان ﷺ روا نیست که ان شاء الله گفتن را ترک کند و نسیان و فراموشی را هم برای وی جائز نمی‌دانیم، می‌گوییم: با اینکه فرشته به او تذکر داد اما سلیمان ﷺ هم بشر است و امکان خطا و نسیان برایش وجود دارد به همین دلیل ان شاء الله نگفت. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ﴾ [ص: ۳۴]. «ما سلیمان ﷺ را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم، سپس او توبه کرد».

به هر حال پیغمبران از نسیان معصوم نیستند زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعلى: ۶-۷]. «ما بزودی بر تو می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

و در سوره الانعام می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸]. «و اگر شیطان از یاد تو برد پس از یاد آمدن با این گروه ستمگر منشین».

و قرآن درباره موسی و همراهش در آن قصه عجیب و غریب می‌گوید:

﴿ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ... قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسِيئُهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿۶۳﴾ [الكهف: ۶۱ و ۶۳].

«هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند و ماهی، راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). و بعد رفیق موسی علیه السلام می‌گوید: من فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت‌آوری راه خود را در دریا پیش گرفت.»

(جناب نجمی) این قصه ماهی پخته شده و رفتن آن به دریا با آن حالت شگفت‌آور و فراموشی همراه موسی برخلاف عقل بشری است و از واقعه سلیمان هم عجیب‌تر است، و با عقل شما باید به خاطر این داستان هم بر قرآن عثمانی اعتراض کرد و همچنان این قرآن عثمانی به پیامبر خاتم الانبیاء و امام الرسل می‌گوید:

﴿ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَأْنِي إِنْ فَعِلْتُ ذَلِكَ غَدًا ﴿۳۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ ﴿﴾ [الكهف: ۲۳-۲۴].

«و هرگز در مورد کاری نگو، من فردا آن را انجام می‌دهم (۲۳) مگر اینکه خدا بخواهد (یعنی بگو ان شاء الله) و هر گاه فراموش کردی (گفتن انشاء الله را) (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور (و بگو انشاء الله)».

جناب نجمی: شأن نزول این آیه را در [تفسیر القمی: ۳۱/۲-۳۲ و ۳۴ و فروع الکافی: ۴۴۸/۷ کتاب: الایمان و النذور و الکفارات] نگاه کنید و در همه جا مقلد عبدالحسین و فلان و فلان و فلان نباشید. باز هم افراد اهل سنت بشر اند و از خطا و نسیان معصوم نیستند.

### ایجاد شبهه در احادیث مربوط به حضرت موسی علیه السلام

اما جواب قصه موسی و کور شدن عزرائیل (در صفحه ۲۰۹): متاسفانه جناب نجمی کلمه (جنایتکار) را از خودش اضافه نموده تا تپش قلبش آرام بگیرد و ما آن حدیث صحیح صحیحین را قبول داریم اما بدون کلمه جنایتکار، زیرا توسط شما اضافه شده است.



باید در جواب حجت الاسلام و المسلمین عرض بکنم که عزرائیل بصورت فرشته ظاهر نشده بلکه بصورت بشر برای قبض روح آمده. دوم اینکه موسی عَلَيْهِ السَّلَام نفهمیده که این فرشته است چنانچه ابراهیم و لوط و مریم عَلَيْهِنَّ السَّلَام فرشته‌هایی را که بصورت انسان آمده بودند نشناختند، حتی ابراهیم و لوط عَلَيْهِمَا السَّلَام برای آنها گوشت کباب کردند و آوردند که بخورند و از نخوردن آنها بنا به عادت اهل آن زمان احساس خوف و خطر نمودند که مبادا دشمن باشند و مریم عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند:

﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۸].

«من از شر تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری.»

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَمٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِينٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾﴾ [هود: ۶۹-۷۰].

«و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام جواب سلام آنها را داد و گوساله بریانی (برای آنها) آورد اما هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند کار آنها را زشت شمرد و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: ترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.»

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾﴾

[هود: ۷۷].

«و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است.»

متاسفانه هیچ یک از انبیاء مثل ائمه شما که عقیده دارید علم ما کان و ما یکون را می‌دانستند، از غیب خبر نداشتند، محمد بن یعقوب کلینی می‌گوید: ائمه آنچه واقع شده و می‌شود می‌دانند و چیزی از ایشان نهان نیست. ائمه به اختیار خود می‌میرند و زمان مرگ خود را می‌دانند و هر گاه بخواهند بدانند می‌دانند<sup>۱</sup>. اگر راز ائمه حفظ شود سود و زیان هر کس را به او خبر می‌دهند<sup>۲</sup>. در کافی بابی تحت این عنوان که علم

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۱، ص ۳۸۸.

<sup>۲</sup> - کافی: ج ۱، ص ۳۹۴.

ائمه در هر شب جمعه فزونی می‌یابد وجود دارد.<sup>۱</sup> ابواب دیگر هم وجود دارد مانند: اگر علم ائمه افزایش نیابد آنچه دارند نابود گردد. و یا ائمه تمام علومی که به ملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است می‌دانند و اینکه موسی و ابراهیم و سلیمان علیهم‌السلام ملک الموت را که بصورت انسان در آمده بود دیده‌اند اما او را نشناخته‌اند.<sup>۲</sup> حدیث ضربه موسی به ملک الموت را محمد بن تویسرکانی و نعمت الله جزائری در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup> این عبارت در «محجة البيضاء» آمده است: «وقد كان موسى عليه السلام أشدَّ الأنبياء كراهة للموت ... فَلَطَمَهُ فَأَعْوَرَ ...، إِنَّ الطَّبَاعَ البشرية مجبولة علي كراهة الموتِ حتَّى إِنَّ الأنبياء عليهم‌السلام علي شرف مقاديرهم گرَهِوا الموتَ ونَفَرُوا منه، وقصة آدم عليه السلام مع طول عمره وامتداد أيام حياته مع داود مشهورة وكذلك حكاية موسى عليه السلام مع ملك الموتِ وكذلك إبراهيم عليه السلام». <sup>۴</sup> داستان مشابه این هم وجود دارد که جبرئیل براق پیغمبر عليه السلام را لطمه زده تا او را رام بکند.<sup>۵</sup> اما با این وجود متأسفانه جناب حجت الاسلام نجمی فقط با بخاری و ابوهریره رضی الله عنه عناد دارد و وقت ندارد که کتابخانه خود را نگاه کند. فرشته اگر جسم نیست و او را نامرئی می‌دانی پس لوط و ابراهیم علیهم‌السلام با چه کسی گفتگو می‌کردند و ابراهیم گوساله بریان را برای چه کسی آورد. بلی الان اگر عزرائیل با صورت انسانی برای قبض روح شما بیاید حداقل یک خشاب سی تیر را بر او خالی می‌کنید یا بسمه تعالی می‌گویید و بر سردار می‌روید.

اما در مورد مسابقه سنگ و موسی عليه السلام ص ۲۱۲ باید گفت که جناب حجت الاسلام دست بردار ابوهریره و صحیحین نیست، جای تأسف است که همین قصه مسابقه را

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۱، ص ۳۷۲.

<sup>۲</sup> - نکا: اللثالي: ج ۱، ص ۹۱ و ص ۹۶ و ص ۱۰۵، ج ۵، ص ۱۱ و ج ۴، ص ۲۲۷ و ج ۵، ص ۱۱ و ج ۱، ص ۹۴-۹۵ و مرآة العقول: ج ۱۶، ص ۱۶۹ و الانوار النعمانية: ج ۴، ص ۲۱۴ و الحججة البيضاء:

ج ۸، ص ۲۵۹ و ج ۷، ص ۳۰۴ و نفس الرحمن: نوری، ص ۴۵۴.

<sup>۳</sup> - اللثالي: ج ۱، ص ۹۱ و الانوار النعمانية: ج ۴، ص ۲۰۵ و الحججة البيضاء: ج ۴، ص ۲۰۹.

<sup>۴</sup> - محجة البيضاء: ج ۴، ص ۲۰۹.

<sup>۵</sup> - البرهان: ج ۲، ص ۳۹۰ و ص ۴۰۰ و البحار: ج ۱۸، ص ۳۱۹.

قمی در تفسیر خود [۱۷۹/۲، و الصافی: ۲۰۵/۴-۲۰۶ و کنز الدقائق: ۲۳۰/۸-۲۳۱، و بیان السعادة: ۲۵۷/۳ و الجواهر الثمین: ۱۶۵/۵، و نور الثقلین: ۳۰۸/۴، قصص الانبیاء: ص ۲۴۹-۲۵۰ و البرهان: ۳۲۹/۳، و المیزان: ۳۵۳/۱۶ و الکاشف: ۲۴۳/۶، و جوامع الجامع: ۳۳۹/۲، و منهج الصدیق: ۳۲۱/۴ لفتح الله الکاشانی] همه روایت کرده‌اند بدون هیچ اعتراضی و طبرسی هم در [مجمع البیان: ۳۷۲/۸] آن را نقل کرده و نعمت الله الجزائری در قصص ص ۲۵۰ می‌گوید: «قال جماعة من أهل الحديث: لا استبعادَ فيه بعدَ ورود الخبرِ الصحيح». یعنی هیچ اشکالی در این قصه نیست زیرا که حدیث وارد و مضمون آن صحیح است، اما چه کنیم که حجت الاسلام نجمی قبولش نمی‌کند.

اما پاسخ به اعتراض او که چرا موسی لانه مورچه‌ها را آتش می‌زند، ردیف ۵ ص ۲۱۵. جناب حجت الاسلام می‌گوید، معلوم نیست ابو هریره از کدام داستان ساز و افسانه‌گو این داستان گرفته است. بلی شما بفرمایید که علامه مجلسی در [بحار: ۲۴۲/۶۴ کتاب اسماء و العالم باب النحل و النمل و سائر ما نهي عن قتله، و بحار: ۲۸۶/۵ کتاب العدل و المعادل، و البحار: ۲۶۴/۶۴ و ص ۲۹۲، و قرب الاسناد: ص ۱۲۱ و البحار: ۲۷۱/۶۴ کتاب السماء و العالم باب النحل و النمل و سائر ما نهي عن قتله و ۲۶۸/۶۴]، و میرزا حبیب الله خوئی در [منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ۳۵/۱۱ في النملة و عجایبها عن ابي هريره]، از کدام داستان ساز و افسانه‌گو همین قصه سوختن لانه مورچه‌ها را، گرفته‌اند، آری این اسناد خود را ببینید، سپس بر صحیحین و ابوهریره رضی الله عنهما اعتراض کنید.

جناب نجمی در ص ۲۱۶ گفته: نکته قابل توجه در مورد این پنج داستان این است که هیچ‌یک از آنها غیر از ابوهریره، روای و ناقل دیگری ندارد. در پاسخ باید بگویم که ما شکر خدا در داستان اول، بیست آیه و قصه نه پیغمبر را از قرآن نقل کردیم که کلمات تندتر در حق آنها گفته شده بود و حدیث شفاعت را بصورت مذکور غیر از ابوهریره، انس بن مالک، ابوسعید، ابوبکر، ابن عباس و امام ششم شما، امام جعفر صادق هم روایت کرده‌اند و کتب «البحار، العیاشی، القمی، و البرهان، المیکال،

الکنز و نور الثقلین» هم آن را نقل کرده‌اند و بنده شماره صفحه را برای شما نقل کرده‌ام. اما داستان دوم را طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» از طریق ابوهریره نقل کرده و «تفسیر البرهان» از امام صادق و ابوالحسن و نعمت الله الجزائری هم از ابوالحسن و ابوجعفر و محمد بن تویسرکانی از ابوالحسن نقل کرده‌اند و بجای صد منکوحه و کنیز هزار منکوحه و کنیز از ابوالحسن و ابو جعفر روایت کرده‌اند. اما داستان سوم را نعمت الله الجزائری و محمد بن تویسرکانی و محسن کاشانی نقل کرده‌اند که بنده در همان داستان اسم کتب و شماره صفحه را آورده‌ام. اما داستان چهارم را طبرسی در مجمع البیان از ابو هریره و الجزائری در قصص صحیح دانسته‌اند.

و همچنین داستان پنجم را مجلسی در بحار از طریق ابو هریره و صدوق از ابن عباس روایت و نقل نموده‌اند. حال پاسخ به این تهمت نجمی و ابوریه که می‌گویند کعب الاحبار اسرائیلیات را به ابوهریره تلقین می‌کرد و خرافات خود را به او تعلیم می‌داد.

این مسئله یک افترای محض است، اگر راست می‌گویید در تمام صحیحین، یک یا دو روایت در عقیده یا ارکان اربعه بعد از ایمان بیارید و ثابت کنید که از کعب الاحبار است. ثانیاً قرآن می‌گوید:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

﴿ثُمَّ أَسْأَلُ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنَ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۹].

مراد از اهل الذکر و خبیر، علماء یهود بودند و در سوره بقره می‌گوید:

﴿كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۶].

فاعل یعرفون و یعلمون علماء یهودند.

محمد بن یعقوب کلینی از الاغی بنام عفیر حدیث روایت می‌کند آن را نمی‌بینید فقط بر کعب احبار اعتراض می‌کنید. مگر کعب احبار از عبدالله بن سبأ یهودی کم‌تر است، و همچنان از جابر الجعفی که معتقد است که علی علیه السلام یا زنده است و به قتل نرسیده و همانند عیسی علیه السلام به دنیا باز می‌گردد و یا دوباره زنده می‌شود، آنگاه هفتاد هزار حدیث دروغین از امام جعفر و ابوجعفر، برای شما روایت نموده، و همچنان سهل بن زیاد کذاب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالقی که خدا را جسم می‌دانند و

از راویان بزرگ اصول کافی‌اند و همچنان عبدالله بن سنان از امام صادق روایت کرده که الله تعالی در روز عرفات نازل می‌شود و بر شتر سوار است (ریاض العلماء المیرزا عبدالله افندی اصفهانی ۴۰۴/۲). آیا کعب الاحبار از اینها بدتر است.

### سوال در مورد ایمان والدین رسول الله ﷺ

اعتراض (فصل قبل از بعثت) ردیف ۱. آیا پدر و مادر پیامبر ﷺ مشرک بودند؟ در این باره قرآن در سوره القصص آیه ۱۱۵ می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۱۱۵]. «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

دوم در سوره التوبه آیه ۱۱۳ آمده:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. «برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اهل دوزخ‌اند».

این دو آیه تصریح کرده‌اند که هدایت در اختیار خداوند است نه در دست پیامبر ﷺ و همچنان برای خویشاوندان قریب خود نمی‌تواند طلب آمرزش کند لذا والدین پیامبر ﷺ و ابوطالب جزء اولی قریبی‌اند و همچنان پدر ابراهیم که قرآن تصریح نموده که او دشمن خدا بوده: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۴]. و استغفار ابراهیم برای پدرش فقط بخاطر وعده‌ای بوده که به او داده بود اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزار می‌گشت، به طور یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود. و ایضا مجلسی در بحار ۱۵۵/۳۵ حدیثی روایت کرده که عبدالله و آمنه و ابوطالب در یک حجره از حجره‌های جهنم هستند. پس حدیث مسلم در جای خود صحیح است و در زمان قبل از بعثت و بعد از بعثت در کعبه سیصد و شست تصویر مخصوصاً تصویر و مجسمه ابراهیم و اسماعیل وجود داشت و حکومت مکه در دست قریش و بنی هاشم بوده و تا زمان فتح مکه این مجسمه‌ها موجود بودند و بعد از فتح

مکه پیامبر ﷺ و صحابه همه مجسمه‌ها را با تبر شکستند و دور انداختند و آیه ۸۱ سوره اسراء را می‌خواندند:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱]. «بگو حق آمد و باطل نابود شد یقیناً باطل نابود شدنی است».

جناب نجمی در ص ۲۱۸ گفته که مردم جزیره العرب در دوران جاهلیت که در رأس آنان خاندان عبدالمطلب و ابی‌طالب و عبدالله پدر پیامبر ﷺ قرار گرفته بودند، پیروی از توحید خالص نموده و به یگانگی خدا عقیده داشتند و خدا را پرستش می‌کردند و از بت‌پرستی و عقائد اکثریت مردم جزیره العرب دور بودند. این گفته نجمی دور از واقعیت و خلاف تاریخ اسلام است و در تمام کتب تاریخ مشهور است که حکومت مکه در دست بنی هاشم و قریش بوده و تا فتح مکه بتها در کعبه به صورت معبود پرستش می‌شد و بعد از فتح مکه پیامبر ﷺ همه را بیرون انداخت. پس جناب نجمی تا حالا معنی توحید و کفر و شرک را نفهمیده که می‌گوید: مردم جزیره العرب و خاندان عبدالمطلب به یگانگی خدا عقیده داشتند و از زمان نوح تا زمان خاتم الانبیاء هیچ مشرکی عقیده نداشته که دو خدا وجود دارد بلکه همه عقیده داشتند که خدا یکی است اما غیر الله را مانند انبیاء و اولیاء در عبادت الله تعالی شریک می‌کردند و آن هم به این خاطر که ایشان شفیع ما هستند و ما را به خدا نزدیک می‌کنند و هیچ قدرت و اختیاری در عالم ندارند. اکنون قرآن را بخوانید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «آنها غیر از خدا کسانی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «آگاه باشید که دین خالص (عبادت) از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند (دلیل‌شان این بود که) اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

در سوره المؤمنون آیه ۸۴-۸۹ عقیده مشرکین را بیان می‌کند:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾  
 قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾  
 قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾  
 سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹].

«بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می‌دانید (۸۴) (بزودی) (در پاسخ تو) می‌گویند (همه) از آن خداست، بگو: آیا متذکر نمی‌شوید (۸۵) بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است (۸۶) بزودی خواهند گفت همه اینها از آن خداست بگو: آیا از خدا نمی‌ترسید (۸۷) بگو: اگر می‌دانید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن ندارد (۸۸) خواهند گفت همه اینها از آن خداست. بگو: با این حال چگونه جادو شده‌اید (۸۹)».

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾ [یونس: ۳۱].

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک (و خالق) گوش‌ها و چشم‌هاست، و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند، بزودی (در پاسخ) می‌گویند: الله، بگو: پس چرا از الله نمی‌ترسید».

در سوره الاعراف آیه ۱۹۴ هم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«کسانی را که علاوه بر خدا و به جای او فرا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) بندگانی همچون خود شما هستند. آنها را بخوانید و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)».

جناب نجمی آیا به بت که جماد و بی‌روح است ﴿عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ﴾ گفته می‌شود؟! و در سوره الاحقاف آیه ۵-۶ می‌گوید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَهًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾  
[الأحقاف: ۵-۶].

«چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی‌خبر است و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود (۵) و هنگامی که مردم محشور می‌شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند».

جناب نجمی، آیا بت بی‌روح دشمن عابد و منکر عبادت می‌شود، یا اینکه بندگان خاص خدا مانند انبیاء و اولیاء که مردم آنها را می‌خوانند، دشمن خوانندگان و منکر عبادت‌شان می‌شوند. بلی بندگان خاص خدا دشمن عابدان مشرک می‌شوند و عبادت آنها را انکار می‌کنند و نه بتان بی‌روح. و سوره فرقان آیه هفده را بخوانید:

﴿وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿٧﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿٨﴾ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٦﴾﴾  
[الفرقان: ۱۷-۱۸].

«(به خاطر بی‌اوری) روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از الله می‌پرستند جمع می‌کند، آنگاه به آنها می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند (۱۷) (در پاسخ) می‌گویند: تو منزهی: برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی تا اینکه (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند (۱۸) خداوند به آنان می‌گوید: ببینید این معبودان شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند اکنون نمی‌توانید عذاب الهی را بر طرف بسازید یا از کسی یاری بطلبید. و هر کس از شما ستم کند، عذاب شدیدی به او می‌چشانیم (۱۹)».

جناب نجمی: این سوال و جواب و گفتگو با بتها امکان دارد. یا با بندگان خاص خدا.



## اتهام نجمی به بخاری در مورد اینکه پیامبر گوشت حرام می خورد

اعتراض شماره ۲. نجمی می گوید: آیا قبل از بعثت رسول خدا گوشت حرام می خورد؟ جناب نجمی در این اعتراض، از خود مطلب می تراشد و به نقل دروغین از صحیح بخاری می پردازد و می گوید: براساس روایات بخاری رسول اکرم ﷺ نیز مانند سایر مردم دوران جاهلی دارای بت و انصاب بوده و ذبایح خود را به نام بتها سر می بریده است؟

جواب:

صحیح بخاری چنین عبارتی ندارد و اکنون عبارت صحیح بخاری را نقل می کنم تا عدم امانت داری نجمی در نقل عبارت معلوم گردد، در کتاب [مناقب الانصار: باب ۲۴ حدیث زید بن عمرو بن نفیل رقم ۳۸۲۶]، چنین آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدِ حِمْيَرَ، قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ فَقَدَّمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَفْرَةً، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ إِنِّي لَسْتُ أَكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعْيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَايحَهُمْ». و در حدیث شماره ۳۸۲۸ زید می گوید: «يَا مَعْاشِرَ قُرَيْشٍ، وَاللَّهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَيْرِي، وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْتَةَ». در این حدیث آمده که سفره (گوشت) را برای پیامبر ﷺ آوردند پس رسول الله ﷺ از آن گوشت نخورد، و زید بن عمرو هم گفت که من آنچه را که شما بر سنگ های مخصوص ذبح می کنید و آنچه را که بر آن اسم خدا گرفته نشود نمی خورم و بر قریش عیب می گرفت و می گفت حیوان را خدا خلق کرده و آب و علف می دهد و شما به اسم غیر الله ذبح می کنید و ادعای مذهب ابراهیم را هم می کنید به والله شما بر مذهب ابراهیم نیستید. ابن حجر هم می گوید: عبارت صحیح و نقل اکثر ناقلین صحیح بخاری این است: «فقدّمت إلى النبي ﷺ». و ابن بطال گفته این سفره قریش بوده و ایشان برای پیامبر ﷺ آوردند پس ایشان نخوردند و بعد همین سفره را پیامبر ﷺ در جلو زید بن عمرو گذاشتند، ایشان هم نخوردند و اعتراض کردند و الخطابی گفته که پیامبر ﷺ قبل از بعثت گوشت حیوانی که بر انصاب ذبح می شد را نمی خورد، اما گوشتهای دیگر را می خورد<sup>۱</sup>، و زید بن عمرو بنا بر این خود هم از خوردن چنین

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۸، ص ۷۷۹.

گوشتی خودداری می‌کرد و نمی‌خورد و در کتاب الذبائح باب «ما ذبح علی النصب والأصنام» عبارت مختصر و (و کمی برای دشمنان که طالب نکته ضعف می‌گردند) محتمل آمده: «فقدّم إليه رسول الله ﷺ». یا «فقدّم إلي رسول الله ﷺ سُفْرَةً، یا سفرة فيها لحم فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا ثُمَّ قَالَ أَي زَيْد بن عمرو: إِيَّيْ لَأَأْكُلُ مِمَّا تَذَبْحُونَ عَلَي أَنْصَابِكُمْ وَلَا أأْكُلُ إِلَّا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»<sup>۱</sup>. این بود عبارت صحیح بخاری که جناب نجمی آن را بصورت تحریف و تقلید از دیگران و بر خلاف حقیقت آورده بود. ثانیاً این واقعه قبل از بعثت بوده و قبل از بعثت تکلیفی بر پیامبر نیست چنانچه قرآن می‌گوید: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ [الضحی: ۷]. و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد. نمی‌دانیم حمایت و دوستی شما نسبت به پیامبر ﷺ بیشتر است یا حمایت و دوستی الله تعالی نسبت به پیامبرش؟!.

ثالثاً: حرمت و حلال بودن خوردنیها و مشروبات بعد از نزول قرآن معلوم می‌گردد نه قبل از آن، مثل حرمت خمر (شراب) یا حرمت مذبوحه بر نصب (علامات مخصوص) و حیوانی که بدون گرفتن نام الله ذبح شده است. حرمت اینها قبل از نزول قرآن معلوم نمی‌شود و سند و عبارت بخاری از سند و عبارت دیگران مقدم و معتبرتر است.

### اعتراض بر حادثه شق الصدر رسول الله ﷺ

جناب حجت الاسلام می‌فرمایند: آیا با این اختلاف زمان و مکان و تناقض فراوان می‌توان این احادیث را صحیح دانست و مضمون کدام یک از آنها را قبول کنیم (ص ۲۲۴).

جواب:

اگر اختلاف ظاهری از نظر شخصی کم سواد و یا مغرض دلیلی بر عدم صحت متنی است، پس جناب حجت الاسلام نجمی در برابر شخصی معترض که غیر مسلمان است و اختلاف ظاهری آیات قرآن را دلیلی بر عدم صحت قرآن می‌گیرد چه جوابی دارند؟

۱- ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ﴾ [الغاشية: ۶].

«غذایی جز از خار خشک تلخ و بدبو ندارند».

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱۲، ص ۴۳۸، حدیث ۵۴۹۹، چاپ پاکستان.

در اینجا با صیغه حصر آمده.

۲- ﴿لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ﴾ [الواقعة: ۵۲].

«قطعاً از درخت زقوم می‌خورند».

اما در این آیه، زقوم را هم نام می‌برد. در جایی دیگر می‌فرماید:

۳- ﴿وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱].

«کافران مولایی ندارند».

اما در اینجا می‌فرماید:

۱- ﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾ [الأنعام: ۶۲].

«سپس (تمام بندگان) به سوی الله که مولای حقیقی آنهاست باز می‌گردند».

یا در مورد مدت روزهای قیامت می‌فرماید:

۲- ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: ۴۷].

«و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما

می‌شمردید».

اما در آیه دیگر چنین می‌فرماید:

۳- ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [المعارج: ۴].

«آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».

و یا موارد زیر:

۱- ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۴۲].

«در آن روز سخنی را نمی‌توانند از الله پنهان کنند».

۲- ﴿وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۲۳].

«به الله که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم».

۳- ﴿وَتَطَّوَّنَ إِذْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الاسراء: ۵۲].

«می‌پندارید تنها مدت کوتاهی (در دنیا) درنگ کرده‌اید».

۴- ﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾ [طه: ۱۰۳].

«شما فقط ده شبانه روز (در دنیا) زنده بوده‌بید».

۵- ﴿إِذْ يَقُولُ امْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾ [طه: ۱۰۴].

«هنگامی که نیکو‌روش‌ترین آنها می‌گویند شما یک روز درنگ کردید».

۶- ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِيُثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾ [الروم: ۵۵].

«روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی در دنیا درنگ نکرده‌اند این چنین از درک حقیقت باز گردانده می‌شوند».

۷- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ﴾ [الأنعام: ۲].

«او کسی است که شما را از گل آفرید».

۸- ﴿وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲].

«و او را از گل آفریدی این خالق بشراً».

۹- ﴿مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ﴾ [الحجر: ۲۸].

«من آفریننده بشری از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، هستم».

۱۰- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۲].

«ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم».

۱۱- ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ﴾ [الصفات: ۱۱].

«ما آنان را از گل چسبنده‌ای آفریدیم».

۱۲- ﴿ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾ [السجدة: ۸].

«سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید».

۱۳- ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾ [الرحمن: ۱۴].

«انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید».

که در عبارات ذیل اختلاف است:

﴿حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ﴾ ﴿سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ ﴿طِينٍ لَّازِبٍ﴾ ﴿صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾ ﴿مِّنْ

طِينٍ﴾ ﴿سُلَالَةٍ﴾ ﴿مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾. جناب حجت الاسلام درین اختلاف چه جوابی

دارند که طرف مخالف را قانع بکند، و همچنین در آیات مربوط به مقدار روز قیامت و

غذای جهنمیان و غیره که در صفحه ۳۵-۳۶ بیان گردید.

اما اهل سنت در مورد حدیث شق الصدر (بحمدالله) هیچ اختلافی در عبارت ندارند، زیرا اولاً: شق صدر در ایام کودکی بوده، دوماً برای آمادگی ملاقات و گفتگو با خالق هستی بوده است. اول پیامبر ﷺ را از خانه سکونت برداشتند و در همان حالت خواب آلودگی به نزدیک کعبه خوابانیدند و سینه را جراحی و با آب زمزم شست شو دادند و پر از حکمت و ایمان نمودند و سپس پرواز کردند. از عبارت صحیح مسلم این توضیح مشخص شده است: «ثُمَّ أُتِيَتْ فَاَنْطَلَقُوا بِى إِلَى زَمْزَمَ فَنُحِرَ عَنْ صَدْرِى ثُمَّ غُسِلَ بِمَاءِ زَمْزَمَ»<sup>۱</sup>.

در خانه پیش من آمدند بعد مرا بردند تا محل آب زمزم، سینه مرا شکافتند و سپس با آب زمزم شستند. جناب حجت الاسلام به عبارت صحیح مسلم توجه نکرده‌اند و صحیحین را با اساتید متخصص اهل سنت هم نخوانده‌اند تا مطلب بر ایشان روشن گردد و ممکن است فرد غیر متخصص که استادی ندارد در وهله‌ی اول به هنگام مطالعه سرگردان شود. علاوه بر این عصمت پیامبر ﷺ در رسانیدن وحی است و این هم بعد از بعثت روی می‌دهد و موضوع شق صدر مؤید عصمت است. شر و فساد در وجود انسان و یا سختی و نرمی دل همانند نور و ظلمت، حسی نیست که بشر بتواند آن را درک کند و یا معراج رسول اکرم از مسجدالحرام به سدرۃ المنتهی با جسم بشری، بدون آلات جدید امروزی و نیز حیات اصحاب کهف در مدت طولانی در یک مکان بدون اینکه فاسد شوند برخلاف عقل و غیر قابل درک است. جالب اینجا است که یکی از راویان این حدیث ابوذر غفاریست که شما آن را از خود می‌دانید، اکنون چه شد که روایت او را انکار می‌کنید و ظن قوی علامه مجلسی را هم رد کردید. قول انس رضی الله عنه هم که می‌فرماید: من محل شکاف و جای بخیه‌ای را که برای التیام شکاف سینه رسول الله ﷺ به وسیله ملائکه به عمل آمده بود در سینه آن حضرت می‌دیدم، هیچ عیب و اشکالی ندارد زیرا که این عمل حقیقتاً انجام گرفته است و شکی در آن نیست و بقای اثر جراحی امری عادی است. و در ظهور قدرت الله تعالی هیچ تردید و محلی برای اعتراض وجود ندارد.

**آیا پیامبر ﷺ بعد از بعثت، در نبوت خویش تردید داشت؟**

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ج ۱، ص ۹۲، چاپ پاکستان.

اما اعتراض ردیف اول بعد از بعثت آیا پیامبر ﷺ در نبوت خویش تردید داشت؟  
جواب:

خیر، بیان واقعیت برای فردی دیگر نشانه تردید نیست و کلمه تردید و شک در هیچ روایتی از کتب حدیثی اهل سنت نیامده، بلکه این کلمه تردید توسط حجت الاسلام تراشیده شده است. و در احادیث صحیحین فقط بیان اصل ماجرا توسط پیامبر برای خدیجه و ورقه بن نوفل آمده است و ایشان و ورقه بن نوفل هم به بعثت و مشکلاتی را که برای پیامبر ﷺ پیش می‌آید به او خبر دادند؛ زیرا ورقه بن نوفل تجربه و علم به تورات و انجیل داشت و سرگذشت انبیا را می‌دانست و پیامبر ﷺ در آن وقت از کتب گذشته چنان اطلاعی نداشت، به همین دلیل ایشان از خبر ورقه تعجب کردند و فرمودند: آیا مرا از شهر خودم بیرون خواهند کرد؟ ورقه گفت: بلی، البته در ابتدای امر. پیامبر ﷺ در آن زمان نمی‌دانست که آن فرشته جبرئیل خواهد بود و قرآن را بر وی نازل خواهد کرد و گمان هم نمی‌کرد که خاتم پیامبران خواهد بود و به جهت عدم مطالعه کتب گذشته، مشخصات خود را نمی‌دانست.

واقعه خاتم الانبیاء با واقعه موسی علیه السلام فرق می‌کند در آنجا اولین کلمه اینست:

﴿...يَمُوسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا أُخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾﴾ [طه: ۱۱-۱۳].

«ای موسی، من پروردگار توام کفشهایت را بیرون آور که تو در سرزمین مقدس (طوی) هستی (۱۲) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم: اکنون به آنچه بر تو وحی می‌شود گوش فرا ده (۱۳)».

و برای پیامبر ﷺ چنین مقدمه‌ای بیان نشده بود و جبرئیل بدون مقدمه به او گفت: «اقرأ» و همچنان واقعه مریم و عیسی علیهما السلام با این واقعه فرق می‌کند زیرا در آنجا الله تعالی مستقیماً به عیسی علیه السلام الهام کرد که بگوید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾﴾ [مریم: ۳].

«من بنده خدا هستم که به من کتاب داده و مرا، پیامبر قرار داده است».

«این کار خداست که هر چه بخواهد همان را می‌کند، با موسی و عیسی علیهما السلام با آن گونه و بر خاتم الانبیاء این گونه وحی نازل می‌کند».

یکی را صراحتاً و با مقدمه از رسالتش با خبر می‌سازد و بر دیگری نمونه دیگر وحی را نازل می‌کند. ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [فصلت: ۳۹]. ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ ﴿۱۶﴾ [البروج: ۱۶]. پس مفهوم مخالف حدیث که جناب حجت الاسلام پیش کشیده هیچ ربطی با این واقعه ندارد و استنباط او لازمی است نه متعدی. و اگر نه جناب نجمی با آیه ۹۴-۹۵ سوره یونس به بن بست می‌رسد.

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ ﴿۱۶﴾ ﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿۱۷﴾ [یونس: ۹۴-۹۵].

«و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند بپرس بیقین حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود».

بر حجت الاسلام لازم است که این دو آیه را مثل روایت ابو هریره و بخاری انکار نکند زیرا این دو آیه شأن و منزلت پیامبر ﷺ را زیر سوال می‌برد.

### اعتراض بر حدیث فراموشی رسول الله ﷺ

اما اعتراض شماره ۲ بعد از بعثت و اشتباه رسول خدا در نماز: اصل واقعه این بوده که رسول الله ﷺ در نماز ظهر یا عصر به جهت فراموشی در تشهد اول سلام دادند و صحابی بنام خرباق بن عمرو سلمی ملقب به ذو الیدین به پیامبر ﷺ گفتند: آیا فراموش کردی یا نماز دو رکعت شده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نه نماز کوتاه شده است و نه من فراموش کرده‌ام. بعداً به گفته دیگران یقین کردند و دو رکعت باقی را خواندند و سجده سهو کردند. در نتیجه چهار رکعت با دو سلام خوانده شد و این گفتگوها در ما بین دو نماز بوده نه در داخل نماز، لذا در نزد جمهور سلف و خلف بنا به گفته نووی در شرح صحیح مسلم ص ۲۱۲-۲۱۴ این نماز درست و صحیح خوانده شده است و هیچ اشکالی ندارد و مسئله ناسخ و منسوخ هم در کار نیست و این حدیث را غیر از ابوهریره رضی الله عنه، عبدالله بن عمر و معاویه بن خدیج و عمران بن حصین و ابن مسعده روایت نموده‌اند و خود ابو هریره در این نماز حاضر بوده نه اینکه از دیگری روایت

بکند، زیرا در عبارت این روایت: «صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى بِنَا رُكْعَتَيْنِ». آمده است که الفاظ «لنا و بنا» دلیل این هستند که روای حدیث حاضر بوده و این واقعه بعد از زمان فتح خیبر است. و صحابی که لقبش ذو الیدین بوده غیر از صحابی است که لقبش ذو الشمالین بوده و اسم ذو الشمالین عمیر بن عمرو بن عیسان و از قبیله خزاعه است و در جنگ بدر شهید شده و ذو الیدین از قبیله سلمی است و در روایت صحیح مسلم تصریح شده که: «فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ». و در روایت عمران بن حصین آمده: «فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْخُرْبَائِيُّ فَقَامَ رَجُلٌ بَسِيطُ الْيَدَيْنِ». [صحیح مسلم: ص ۲۱۴ طبع پاکستان] برای توضیح بیشتر به کتاب «التمهید» ابن عبدالبر مراجعه فرمایید و همچنان به [رح صحیح مسلم نووی: ص ۲۱۴]. این را هم باز می‌گوییم که پیغمبران از نسیان (فراموشی) و خطا معصوم نیستند و عصمت انبیاء و رسل در رسانیدن وحی و پیغام خداوند به بندگان اوست، قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾ [الأنعام: ۶۸].

«و اگر شیطان از یاد تو ببرد».

﴿وَأَذْكُر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف: ۲۴].

«و هر گاه فراموش کردی پروردگارت را به خاطر بیاور».

﴿نَسِيًا حُوتَهُمَا﴾ [الکهف: ۶۱].

«موسی ﷺ و همراه او ماهی خود را فراموش کردند».

﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

«پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم».

متأسفانه جناب حجت الاسلام نجمی چندان فرصتی ندارند که متن صریح قرآن را بخوانند و از مسائل عقیدتی با خبر باشند بلکه تمام وقت در پی یافتن نکات ضعیف اهل سنت هستند و همچنان که از ابتدا تاکنون (تا صفحه ۲۳۴) چیزی نصیبشان نشده از این به بعد هم انشاء الله و به یاری خدا چیزی نصیبشان نخواهد شد. اما اعتراض شماره ۳ بعد از بعثت یعنی شرکت نمودن رسول خدا در نماز با حال



جنابت، ص ۲۳۵: بلی هنوز رسول خدا ﷺ نماز را شروع نکرده بود که بیادش آمد که ایشان جنب هستند و غسل را فراموش کرده‌اند ما در ص ۴۲ از دلایل قرآنی در مورد فراموشی پیغمبران صحبت کردیم نیازی به اعاده آن نیست. جناب حجت الاسلام هر چه گفته یا می‌گوید مبنی بر تعصب مذهبی بوده نه بحث و بررسی علمی.

### آیا رسول خدا مؤمنان را لعنت می‌نمود؟

اما اعتراض شماره (۴) بعد از بعثت، آیا رسول خدا بر مؤمنان لعنت می‌نمود، ص ۲۳۷: این عنوان تلبیس شد و ظاهری عوام فریب دارد و اصل ماجرا چیزی دیگر است و حرف «فا» در «فایما» و در فاجعل، جزائیه، است و شرط محذوف دارد، «أَيُّ رَبِّ! إِن كُنْتَ سَبَبَتْ مُؤْمِنًا فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ» یعنی: «ای خدا همانا من بشرم اگر به کسی در حالت غضب کلمه زشتی گفته‌ام آن را برای او رحمت و پاکی و سبب نزدیکی به طرف خودت بگردان». عبارت مسلم این است: «أَوْ مَا عَلِمْتِ مَا شَارَطْتُ عَلَيْهِ رَبِّي قُلْتُ اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ لَعْنَتُهُ أَوْ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا»<sup>۱</sup>.

یعنی: «ای عایشه مگر تو ندانسته‌ای که من با پروردگار خود چه شرط کرده‌ام، بدان که شرط کرده‌ام که چون من بشرم اگر کسی را از مسلمین - و در عبارت بخاری کسی را از مؤمنین - لعن و سب کردم آن را برای او پاکی و سبب اجر بگرداند». و در بخاری آمده: «فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «باب قول النبي ﷺ من آذيته فاجعله له زكاة ورحمة، كتاب الدعوات»<sup>۲</sup>. و در روایت جابر بن عبدالله آمده: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَيُّ عَبْدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَبَبْتُهُ أَوْ شَتَمْتُهُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا». در روایت عائشه رضی الله عنها در صحیح مسلم آمده که دو نفر با رسول الله ﷺ سخن گفتند و رسول الله ﷺ را به خشم آوردند، پس رسول اکرم آن دو را لعن و سب نمود و بعد از استفهام عائشه آن جملات گذشته را بیان فرمودند.

و به روایت ام سلیم به یتیمه که فرمود: «لَا كِبْرَ سِنَّكَ». و بعد از استفهام ام سلیم، رسول خدا همان جملات را ارشاد نمودند و به روایت ابن عباس پیامبر به معاویه

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۲۳، چاپ پاکستان.

<sup>۲</sup> - بخاری، ج ۲، ص ۹۴۱.

فرمودند: «لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ»<sup>۱</sup>. جناب نجمی عبارت صریح صحیح بخاری را تحریف نموده زیرا در بخاری آمده: «أَوْلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ، وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي»<sup>۲</sup>. «مگر نشنیدی آنچه من گفتم (در جوابشان) و به آنان جواب دادم (یعنی گفتم علیکم) دعای من بر علیه آنان قبول می‌شود و دعای آنان بر علیه من قبول نمی‌شود». جناب نجمی این حدیث را غلط ترجمه کرده و نوشته: مگر تو نشنیدی من به تو چه گفتم: جمله «رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ» را اصلاً ترجمه نکرده و کلمه «مَا قُلْتُ» را بر عکس ترجمه نموده است. و معنی «فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا» را هم نفهمیده است «فَاحِشًا» یعنی زیاده‌روی در بدگویی و بدزبانی و «مُتَفَحِّشًا بِالْتَكْلِيفِ» هم یعنی فحش و ناسزا به صورت زیاد و بی‌رویه و کلمه سَبَابًا و لَعْنًا کلمات مبالغه‌اند. واضح است که پیامبر ﷺ چنین نبوده و احیانا به چند نفری انگشت شمار کلمات تندی گفته‌اند، چنانچه در صحیح مسلم برای چهار نفر آمده و در بخاری برای یهود کلمه «علیکم» و برای یک فرد دیگر کلمه: «بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ، وَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ». آمده است<sup>۳</sup>. جناب حجت الاسلام تمام این نکات و عبارات را کتمان و زیر پا نموده و عبارت بخاری را عمداً تحریف نموده و معنی: «لَعْنًا وَسَبَابًا وَفَاحِشًا وَمُتَفَحِّشًا». را با معنی: «لعنته و سببته (احیانا) و عند الغضب». یکی دانسته است. در بخاری کلمه: «فَأَيُّهَا مُؤْمِنٌ». و در مسلم کلمه: فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ، فَأَيُّهُ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَدْبَيْتُهُ، فَأَيُّمَا عَبْدٍ مُؤْمِنٍ سَبَيْتُهُ، فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ، أَيْ عَبْدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ». با روایات مختلف آمده است<sup>۴</sup>. کلمه «ای» عام است برای همه مسلمین، اما جناب حجت الاسلام، بنا به دشمنی ذاتی و تعصب مذهبی خود بدون هیچ دلیلی، معاویه رضی الله عنه را از کلمه عام مستثنی نموده

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۵.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۸۹۱.

<sup>۳</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۸۹۱.

<sup>۴</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۳۲۴.

و بر امام مسلم اعتراضی جاهلانه کرده که چرا اسم معاویه را درین باب روایت کرده است.

آری روایات: «اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَنْ تُخْلِفَنِيهِ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، اللَّهُمَّ إِنَّمَا مُحَمَّدٌ بَشَرٌ يَعْضُبُ كَمَا يَعْضُبُ الْبَشَرُ وَإِنِّي قَدْ أَخَذْتُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَنْ تُخْلِفَنِيهِ، إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي (بروایه جابر) يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ سَرَطِي عَلَى رَبِّي أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ وَأَعْضِبُ كَمَا يَعْضِبُ الْبَشَرُ فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ ظُهُورًا وَرِزْقًا وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>. تمام این روایات صحیح از راویان مختلف دلیل صریحند بر اینکه پیامبر ﷺ اگر احیاناً در حالت غضب کسی از مسلمین را نفرین بکند، آن نفرین از دل نیست، بلکه به سبب غضب بشری بوده لذا از خداوند می‌خواهد که آن نفرین را بر آن فرد مسلمان سبب رحمت و پاکی و قرب دربار الهی بگرداند، قرآن هم به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸].

«هیچ‌گونه اختیاری برای تو نیست مگر اینکه خدا بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند، زیرا آنها ستمگرند».

نبی کریم ﷺ گروهی از صحابه را که از قاریان قرآن بودند برای جهاد فرستاد اما قبایل رعل و ذکوان و لحيان آنان را در منطقه‌ای به نام بئر معونه با وضعی فجیع به شهادت رسانیدند.

پس پیامبر ﷺ به مدت یک ماه در نماز بعد از رکوع این قوم کفار را دعای بد نمودند بعد این آیه نازل گردید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [الانعام: ۵۲]<sup>۲</sup>. خداوند همچنان در سوره الانعام آیه (۵۲) می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - به روایت مسلم: ج ۲، ص ۳۲۴، باب من لعنه النبي ﷺ.

<sup>۲</sup> - بخاری: کتاب التفسیر، سوره آل عمران، باب غزوة الرجیع و...، ج ۲، ص ۵۸۷ و ص ۶۵۵.

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«و کسانی که صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود طرد (دور) مکن نه چیزی از حساب آنها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنها، اگر آنها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود».

و همچنان قرآن می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۳﴾ [عبس: ۱-۳].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت (۱) از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود (۲)

تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند».

از این آیات به صراحت ثابت گردید که پیامبر ﷺ بنا به طبیعت بشری در حالت ناراحتی و غضب و یا بخاطر خدا احیاناً بعضی کسان را نفرین و دعای بد می‌کرد و یا به بعضی کم‌توجهی از خود نشان می‌داد، پس وقتی که خدا این تذکرات را به او داد، فرمود: «بار الها اگر من به کسی از مسلمین احیاناً نفرین کرده‌ام آن را برای او سبب رحمت و قرب و پاکی بگردان». متأسفانه حجت الاسلام از داخل قرآن و مضامین آن چندان خبری ندارد و احادیث را کاملاً نگاه نمی‌کند و اگر نگاه بکند آن را قطع و بریده می‌گرداند و از خود حدیث می‌تراشد و فقط به مسیر تقلیدی خود ادامه می‌دهد، کسی که هنوز حرف شرط و جزا را نمی‌داند و معنای «فأيا مؤمن»، «لعاناً»، «سبباً»، «لعتته» و «سببته» را نمی‌داند و نمی‌تواند بین آنها از لحاظ معنی فرق بگذارد، چگونه بر صحابه ﷺ و ائمه بزرگ حدیث اعتراض می‌کند؟! انتظاری بیش از این هم از فردی عجمی و مغرض نمی‌توان داشت.

### اعتراض بر داستان نهی رسول الله ﷺ از تلقیح درخت خرما

اما اعتراض شماره پنجم بعد از بعثت، داستان نهی رسول خدا از تلقیح درختان خرما و مسئله اجتهاد رسول خدا ﷺ است که جناب حجت الاسلام برای قبول نکردن این حدیث می‌گوید: پیامبر ﷺ بیش از پنجاه سال در محیط عربستان زندگی نموده و سر و کارش با همان مردمی بوده است که هر سال درختان خرما را تلقیح و گرده‌ریزی

می نمودند چگونه ممکن است پس از ورود به مدینه این موضوع را به کلی فراموش کند و نداند<sup>۱</sup>. باید بخدمت حجت الاسلام عرض کنم که پیامبر ﷺ درین مدت پنجاه سال نه باغبان بوده و نه کشاورز و نه با کسی شریک و بعد از بعثت تمام وقت به کار دعوت و تبلیغ در مکه مشغول بوده و این داستان گردیزی بنا به روایت رافع بن خدیج در ابتدای ورود رسول خدا در مدینه صورت گرفته است: «قَالَ قَدِمَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يَأْبُرُونَ التَّخَلَ... قَالَ ﷺ: لَعَلَّكُمْ لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا كَانْ خَيْرًا». و در روایت طلحه آمده: «مَا أَظُنُّ يُغْنِي ذَلِكَ شَيْئًا». و بعد می فرماید: «فَأِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا فَلَا تُؤَاخِذُونِي بِالظَّنِّ»<sup>۲</sup>. پیامبر ﷺ در روایت اول فرموده: «شاید» و در روایت دوم فرموده: «من گمان نمی کنم» و در آخر هم فرموده که من گمان کرده بودم. جناب نجمی این عبارات را نقل ننموده: این صفت (گمان) در فطرت و طبیعت کل بشر است و این همان مسئله اجتهاد است که به ندرت (از پیامبر ﷺ ثابت شده است. آیات زیر بیانگر نمونه هایی از اجتهادات پیامبر ﷺ هستند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> [التحریم: ۱].

«ای پیامبر: چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی: و خدا آمرزنده و رحیم است.»  
و یا قضیه فدیة گرفتن از اسرای بدر:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> لَوْلَا كَتَبُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>(۳)</sup> [الأنفال: ۶۷-۶۸].

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن بگیرد) و آنها را در عوض فدیة، زنده رها بکند) تا کاملاً بر آنها پیروز گردد و جای پای خود را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای آخرت را (برای شما) می خواهد و

<sup>۱</sup> - سیری در صحیحین: ص ۲۴۲.

<sup>۲</sup> - مسلم، باب الامثال: ج ۲، ص ۲۶۴.

خداوند قادر حکیم است (۶۷) اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطر فدیة (که از اسیران گرفتید و آنها را زنده رها کردید) مجازات بزرگی به شما می‌رسید».

مورد دیگر:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ ﴿۴۳﴾

[التوبة: ۴۳].

«الله تو را معاف نمود چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی (۴۳)».

مورد دیگر:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۱ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ ۴ الذِّكْرَىٰ ۵ أَمَا مَنِ اسْتَعْنَىٰ ۶ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ۷ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ۸ وَأَمَا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۹ وَهُوَ يَخْشَىٰ ۱۰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ﴾ [عبس: ۱-۱۰].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی (عبدالله بن ام مکتوم) به سراغ او آمده بود (۲) تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد (۴) اما آن کسی که بی‌اعتنایی و بی‌نیازی نشان می‌دهد (۵) تو بسوی او رو می‌آوری (۶) در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست (۷) اما کسی که شتابان به سوی تو می‌آید (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

اکنون حجت الاسلام بنا به آن عقیده‌ای که در حق رسول خدا دارد باید یک ردی برین قرآن بنویسد و اسمش را سیری در قرآن عثمانی بگذارد زیرا تمام آنچه ابوهریره و صحیحین روایت نموده هم‌وزن همین سه کلمه زیر نمی‌شوند: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ﴾، ﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ﴾ پس خداوند اجتهاد را در قرآن با آن جواب‌های تند برای پیامبر ﷺ ثابت کرده است.

پس بهتر است که جناب محمد صادق دست از قرآن بکشد همان طوری که حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی صاحب فصل الخطاب دست کشیده و یا اینکه ردی بر آن بنویسند این همه یک طرف و آیه (۱۶) سوره نور یک طرف که می‌گوید:

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾

﴿النور: ۱۶﴾.

«چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید! ما حق نداریم که در این باره صحبت کنیم خداوندان منزهی تو، این بهتان بزرگی است».

رسول خدا با اسامه بن زید و علی بن ابی طالب به صورت مشوره گفتگو نمود که شما چه می‌گویید. اسامه گفت: ای رسول خدا، اهل خود را نگاه دار ما در او جز خیر و (پاکی) چیزی دیگر سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب گفت: خدای متعال بر شما تنگی نکرده و غیر از عائشه زن زیاد است<sup>۱</sup>. سوال درین جا است که رسول خدا ﷺ همراه علی بن ابی طالب نگفتند: ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ بلکه علی ﷺ غم رسول الله ﷺ را زیاد نمود و به طلاق اشاره کرد، این توقف هم اجتهادی حساب می‌شود و قرآن این توقف و مشورت علی ﷺ را رد می‌کند که چرا نگفتید: این بهتان بزرگی است.

### آیا رسول خدا ﷺ عده‌ای را بدون ارتکاب جرم مجازات می‌نمود؟

جناب حجت الاسلام علاوه بر دروغ‌های خود در فصول گذشته دروغ دیگری درین جا بنام صحیحین و عائشه صدیقه و عباس بن عبدالمطلب ﷺ گفته و حدیثی که از صحیحین نقل کرده برخلاف عنوان اعتراضی نجمی است؛ درین حدیث، رسول الله ﷺ به کسانی دستور لدود را داده که در عمل لدود شریک بوده‌اند چنانچه درباره عباس ﷺ می‌فرماید: «إِلَّا الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». «بجز عباس که او درین عمل شریک و حاضر نبوده است». این حدیث در دو جا در بخاری و در یک جای مسلم روایت شده که درین سه روایت چنین عنوانی نیامده: «کسانی که بدون ارتکاب جرم مجازات شوند». پس اینکه پیامبر ﷺ بدون ارتکاب جرم مجازات می‌نمود، تراشیده شده نجمی است و در صحیحین و مسند احمد چنین چیزی روایت نشده و جناب معترض حدیثی را که نقل نموده ترجمه‌اش را هم نمی‌داند. در واقع او حدیث ترمذی را تحریف نموده است، البته در ترمذی این روایت با سند ضعیف چنین آمده: «فَلَمَّا اشْتَكَى رَسُولُ

<sup>۱</sup> - بخاری، کتاب التفسیر: ج ۲، ص ۶۹۷.

اللَّهِ ﷺ لَدَهُ أَصْحَابُهُ فَلَمَّا فَرَعُوا قَالَ: لُدُوهُمْ. قَالَ فَلَدُوا كُلُّهُمْ عَيْرَ الْعَبَّاسِ»<sup>۱</sup>. جناب نجمی اسم عباس رضی الله عنه را از خود اضافه نموده درحالیکه اسم عباس نیامده بلکه فقط اسم اصحاب روایت شده صرف نظر از اینکه این حدیث به جهت دو راوی به نام‌های عبدالرحمن بن حماد و عبّاد بن منصور ضعیف است<sup>۲</sup>. پس در حدیث نیامده که میمونه رضی الله عنه روزه‌دار بوده و به زور در دهان او دارو ریختند و روزه را باطل نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله از اول اشاره کردند که بمن دوا ندهید و اهل بیت بنا به محبت شدید خود دوا را در دهان او ریختند و بهمین خاطر مجازات شدند و عبارت مسند احمد را غلط نقل کرده؛ عبارت اصلی اینست: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ فَاسْتَرَنَ مِنِّي إِلَّا مَيْمُونَةَ». و باز هم درین روایت مسند احمد قیس بن الربیع است که در حق او گفته شد: «سَيُّءُ الْحَفْظِ = لَيْسَ بِقَوِي = ضَعِيفٌ = لَا يَكْتُبُ حَدِيثَهُ = وَكَانَ كَثِيرُ الْخَطَا = وَ لَهُ أَحَادِيثٌ مِنْكَرَةٌ = مَتْرُوكٌ»<sup>۳</sup>.

جناب نجمی در ص ۲۴۷ می‌گوید: از ناحیه آن حضرت نهی در کار نبوده تا مخالفتی صورت پذیرد و متخلفین مجازات شوند این قول بر خلاف حدیث صحیح و بدون دلیل است. بلی رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه دارند که احیاناً بعضی متخلفین را تنبیه نمایند. جناب نجمی ادامه می‌دهد و می‌گوید: تمام احادیث لدود با متون و مضمون‌های متضاد و متناقض نقل شده است. بلی برای بی‌علمی که اطلاعی از مصطلح الحدیث و قانون آن ندارد و غافل است متضاد است، نه برای کسی که علم داد.

و بعد می‌گوید: تمام صحابه و یاران پیامبر و همه همسران وی حتی میمونه که روزه‌دار بود و بلکه اهل بیت و فرزندان پیامبر نیز مشمول این مجازات گردیدند. این مضمون در حدیث صحیحین یا روایت دیگری که سند درست و صحیحی داشته باشد نیامده بلکه تراشیده شده مغرضین، جاهلین و حاسدین است. شما تا حالا هر چه گفته‌اید بی‌سند و بی‌دلیل بوده چه برسد به نقیب، و دروغهای ابوجعفر معتزلی

<sup>۱</sup> - ترمذی: کتاب الطب، حدیث شماره ۲۰۴۷.

<sup>۲</sup> - تحفة الاحوذی: ج ۳، ص ۱۶۱ و ترمذی، ص ۴۶۳.

<sup>۳</sup> - میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۳۹۳.



مسلک، از دروغ‌های شما اگر بالاتر نباشد کم‌تر و پایین‌تر هم نیست. بزرگترین مدرک و منبع شما شرح ابن ابی الحدید است و این مانند آن است که قورباغه در آبی که در جای پای گاو مانده بود، آواز می‌خواند و می‌گفت که من در بزرگترین دریا قرار گرفته‌ام. جناب نجمی! بدانید که به انسان بی‌علم متکبر و عیب‌جویی که خود را عالم می‌داند، علم صحیح و نجات‌دهنده نصیب نمی‌شود. شما تا حالا عبارت و معنی «اهجر» را نفهمیده‌اید و از سوره عبس و تولی غافل و بی‌خبرید باز هم قلم بدست گرفته‌اید و نقد بر صحیحین می‌نویسید و مثل امام خود عبدالله بن سبأ بر اصحاب رسول الله ﷺ حمله و تنقید می‌کنید، از نام علی ﷺ که یار و یاور و دوست‌دار خلفاء ثلاثه بود نان می‌خورید و از اولادشان که بنام ابوبکر و عمر و عثمان و محمد بودند روی می‌گردانید و اعراض می‌کنید و باز هم دست به سینه می‌زنید و می‌گویید: علی علی‌علی! بیایید اعتقاداً و عملاً و قلباً در خط علی ﷺ باشید که بعد از مرگ دروازه توبه بسته و دروازه ندامت و حسرت باز می‌شود (أعاذنا الله منها) این راهی که شما می‌روید به ترکستان است نه راه علی و اولادشان ﷺ حدّ اقل به همین صحیفه سجّادیه بنگرید و عمل کنید.

اعراض شماره ۷ بعد از بعثت.

### آیا رسول خدا آیات قرآن را فراموش می‌کرد؟

در اینجا هم حجت الاسلام تلبیس و در نقل عبارت خیانت و از قرآن غفلت نموده است.

﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۶].

«هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و بدست فراموشی (از حفظ شما) نمی‌سپاریم مگر اینکه آیه‌ای بهتری (برای نفع شما) از آن و یا مثل آن را می‌آوریم آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیز تواناست».

﴿سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسَىٰ ۗ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعلى: ۶].

«می‌خوانیم شما را پس فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

جناب نجمی از آیه ۱۰۶ سوره البقره الا ما شاء الله و سوره اعلی، خود را به تغافل و تساهل و تجاهل زده و در حدیث صحیحین آمده که پیامبر ﷺ فرموده: «أنسيتها»<sup>۱</sup>. از یادم برده شد، یعنی با همان صیغه مجهول و بعضی از راویان کلمه: «أسقطتها أسقطتهن». روایت به معنی کرده‌اند و رسول خدا فرموده که مردم نباید با صیغه معلوم بگویند فراموش کرده‌ام، بلکه بگویند بل «هو نسّی» یعنی فراموش شده و این یک نوع ادب و فال نیک است در حق مسلمان و همان صیغه‌ای را که بدیگران نصیحت نموده برای خود هم همان صیغه را فرموده، البته انبیاء از نسیان (فراموشی) معصوم نیستند و بنده با تفصیل بیشتری در صفحه ۲ همین دفتر بیان کرده‌ام.

### آیا رسول خدا ﷺ ایستاده بول می‌کرد؟

اعتراض شماره ۸ بعد از بعثت: آیا رسول خدا ایستاده بول می‌کرد؟ عنوان شما غلط است زیرا که جمله ایستاده بول می‌کرد ماضی استمراری است و صحیحین چنین عبارتی ندارند بلی رسول خدا یک دفعه به هنگام عذر و برای بیان جواز این عمل، برای امت خود در محلی که جای نشستن نبود ایستاده بول کرده است، هر عمل پیامبر ﷺ راه‌گشا و جوازی برای امت است. جناب حجت الاسلام در فرودگاه‌ها و هتل‌های مد روز خارج از کشور ایران چه کار می‌کند درین مضمون ما دو نمونه حدیث داریم حدیث قولی نهی از بول ایستاده برای همیشه و بدون عذر، دوم حدیث ثبوت جواب فعل از پیامبر ﷺ در جایی که مکان آلوده به نجاسات باشد، مثل سباطه (زباله دانی) یا حالت عذر دیگر و هر دو حدیث بجای خود صحیح و ثابت‌اند و قول عائشه رضی الله عنها هم صحیح است که پیامبر ﷺ برای همیشه این عمل را انجام نداده و از آن یک دفعه هم خبر نداشته زیرا بیرون از خانه بوده است. حجت الاسلام در ص ۲۵۵ گفته: چرا چنین حدیث‌ها را جعل کرده‌اند، این قول ساخته خود نجمی است بدون دلیل. و حدیث ابن عمر که پیامبر ﷺ عمر رضی الله عنه را نهی کرده هم صحیح است، ما بحمد الله درین روایات تعارضی نداریم هر یکی در محل خود صحیح هستند و نهی برای همیشه ثابت و شامل افراد بدون عذر است و ثبوت فعل برای عذر و راه جواز امت در

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۷۵۳ و مسلم: ج ۱، ص ۲۶۷.

مکان ضرورت هم از آن برداشت می‌شود. جناب نجمی در ص ۲۵۶ گفته که ادرار کردن در حالت ایستادن با مجوز عقلی فقط از عمر می‌باشد و به فتح الباری ص ۳۴۳، ج ۱ استناد کرده در حالی که ابن حجر رحمته الله در همان صفحه می‌گوید: «وَقَدْ ثَبَّتَ عَنْ عَمْرِو بْنِ وَزِيدِ بْنِ ثَابِتٍ وَغَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ بِالْوَأْيِ قِيَامًا وَهُوَ دَالٌ عَلَى الْجَوَازِ مِنْ غَيْرِ كِرَاهَةِ إِذَا أَمِنَ الرَّشَاشَ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ»<sup>۱</sup>. جناب نجمی فقط اسم عمر رحمته الله را نقل نموده و از اسم علی رحمته الله چشم پوشی می‌کند.

### داستان سحر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله

اعتراض شماره ۹ بعد از بعثت: داستان سحر النبی صلی الله علیه و آله.

روایات صحیحین در مسئله سحر النبی همه صحیح و ثابت‌اند و هیچ تناقضی با مقام نبوت ندارند. سحر مثل یک مریضی است و مریضی انبیاء از مریضی امت شدیدتر و زیاده‌تر می‌شود، البته مریضی سحر انبیاء بر جسم و جوارح ظاهر می‌گردد نه بر عقل و قلب و اعتقاد، زیرا دلائل قطعی بر صدق و صحت و عصمت انبیاء برای رسانیدن وحی و رسالت بسیار است. فرضاً اگر خطا یا اجتهادی بر خلاف حقیقت دیده شود خداوند فوری خبرش می‌کند، چنانچه بنده در دلائل اجتهاد النبی از قرآن در فصول گذشته ص ۵۰ دفتر پنجم بیان کردم.

و سحر هم بنا بگفته علامه نووی: در نزد جمهور علماء امت مؤثر است<sup>۲</sup>. چنانچه قرآن می‌فرماید:

﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هِرُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و به مردم سحر می‌آموختند آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوانند بوسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، ولی هیچ گاه نمی‌توانند بدون اجازه

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱، ص ۶۰۵، چاپ نشر ابوحنبلان.

<sup>۲</sup> - شرح صحیح مسلم، نووی: ج ۲، ص ۲۱، چاپ پاکستان.

خداوند به انسان زیان برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفع نمی‌داد.»

باز هم قرآن می‌گوید:

﴿وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ [الفلق: ۴].

«و از شر آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند.»

حجت الاسلام درین فصل هر چه گفته، تراشیده خودش است و آن مقامی را که او برای انبیاء قائل است و آنها را از حد بشریت خارج کرده، برخلاف قرآن است. و همچنان جمهور علماء امت برخلاف آن اعتقاد دارند.

### شبهاتی در مورد آواز خوانی در مجلس پیامبر ﷺ

جناب نجمی در ص ۲۶۰ گفته نسبت‌های ناروا به مقام نبوت: اعتراض شماره ۱:

آواز خوانی در خانه پیامبر ﷺ.

جواب:

در دین اسلام آواز خوش در خواندن قرآن یا اشعاری که در تعریف اسلام و مسلمین مجاهدین باشد جائز و پسندیده است و اسلام از مطلق آواز خوانی نهی نکرده بلکه از عشقی ناجائز که محرک الشهوت است و در حضور زنان اجنبی باشد منع کرده است. اعراب اکثراً گفتگوی خود را با نظم و هم قافیه ادا می‌کردند، مثل کتاب اشعار مثنوی و حافظ شیرازی و سعدی و خیام و ..... و خود پیامبر ﷺ شاعری مشهور داشتند که با اشعار خود از اسلام و پیامبر دفاع می‌کردند حتی بر سر منبر رسول اللہ ﷺ اشعار می‌خواندند، امروز هم مردم به شعر و شاعری فخر می‌کنند، مثل مداحان شما در مجالس روضه‌خوانی و عزاداری و شعر شاعران را از صدا و سیما منتشر می‌کنند و به آنها جایزه می‌دهند. فکر می‌کنم که حجت الاسلام از زمان انقلاب در غارهای رهبانیت به اعتکاف نشسته و چیزی ندیده و نشنیده و الآن از خواب بیدار شده و بدون هیچ دلیلی قلم بدست گرفته و در مرحله اول چشمش به صحیح بخاری افتاده و خانه پیامبر ﷺ را آن هم با حضور رسول خدا هدف گرفته است. ثانیاً در همین حدیثی که نقل کرده‌اید آمده که دو دختر از دختران انصار در خانه عائشه اشعار جنگ بغاث را با آواز می‌خواندند ولی آنان خواننده نبودند. این جمله که آنان خواننده نبودند مسئله را حل کرده نه اعتراضی دارد و نه نیاز بجواب است از طرف دیگر آن دختران،

کم سن سال بودند و اگر آنان بازی بکنند چه ایرادی دارد، مگر نزد کسی که بی علم و متعصب باشد نه عالم و فهمیده. و همچنان آیه ۲۲۴-۲۲۷ سوره الشعراء را بخوانید و نگاه کنید که شعر را دو قسم کرده است.

اعتراض شماره ۲: آیا رسول خدا همسر خویش را به تماشای رقاصها دعوت می کرد. (ص ۲۶۴) این عنوان را جناب نجمی برای عوام فریبی از خود ساخته و در کتب حدیثی اهل سنت چنین عنوانی نیامده و استنادهایی که نجمی به صحیحین کرده و عبارت آنها را نقل کرده بر خلاف این عنوان می باشند. عبارت حدیث اول: «وَالْحَبْشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ». «حبشی‌ها در مسجد بازی می کردند». جمله اصحاب الحراب یعنی صاحبان نیزه‌ها و در مسلم آمده که در بازی که گناه نباشد. در حدیث دوم همین جمله آمده و در حدیث سوم که در حقیقت مفسر کلیه روایات می شود چنین آمده: «وكان يوم عيد يلعب السودان بالورق والحراب». «سودانی‌ها با سپر و شمشیر و نیزه‌ها بازی می کردند». بخاری باب «الحراب والورق وكتاب الجهاد باب الورق».

این بازی همان آموزش جنگی است که مجاهدین اسلام در روز عید آموزش خود را به صورت بازی تعلیم می دادند و یاد می گرفتند و از نظر اسلام هیچ عیب و ایرادی ندارد. چنانچه در عصر حاضر در تمام دنیا آموزش ورزشی در مردم عوام و نیروهای نظامی و انتظامی رواج دارد آن هم در ملأ عام که تمام زن‌های جوان و مردان تماشا می کنند و از صدا و سیما پخش می شود و همچنان زن‌های جوان آراسته روبروی مردان جوان و آراسته نشسته‌اند و مسابقه علمی و هنری که به نام ستاره‌ها است یا به نام‌های دیگری است انجام می دهند و از صدا و سیمای ایران پخش می شود و همچنان دختران جوان و آراسته با مردان جوان آراسته در دانشگاه‌های هنری، با سازهای مختلف و محرک الشهوت روبه روی هم ایستاده و موسیقی یاد می گیرند و یاد می دهند و همچنان دختران بسیجی مثل مردان و با مردان آموزش جنگی می بینند و آموزش می دهند باز هم پیامبر ﷺ پدر روحانی امت و عائشه مادر امت مسلمه و مومنه هستند پس در این حدیث اعتراض کردن دیوانگی است و بس و در روایت آخر از ابوهریره رضی الله عنه جمله زیر آمده است. «يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِحِرَابِهِمْ». «حبشی‌ها در حضور رسول

خدا ﷺ شمشیر بازی می‌کردند»<sup>۱</sup>. و رسول الله ﷺ ایشان را ترغیب می‌داد آن هم در مسجد مدینه. جای تأسف و تعجب و حسرت بر حجت الاسلام است که بر عمل رسول خدا عیب می‌گیرد و بنام بخاری تمام می‌کند تا مردم متوجه نشوند.

اعتراض سوم: آیا رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می‌نمود. ص ۲۶۷ حجت الاسلام با این عنوان ساختگی خود به خاتم الانبیاء توهین و بی‌احترامی نمود، و چنین چیزی در میان اهل سنت نیامده، امام بخاری بابتی دارد برای ثبوت دایره زدن. ربیع دختر معوذ بن عفرآ می‌گوید: در عروسی من چند دختر که به سن بلوغ نرسیده بودند دایره می‌زدند و رسول خدا بر سر فرش من نشسته بود و ایشان را منع نکرد و کلمه فرش به آنچه زیر پا باشد گفته می‌شد و ممکن است حصیری باشد یا شالی و چه اندازه فاصله داشت خدا می‌داند. و برای عصمت انبیاء دلیل قطعی آمده که ایشان از اراده هرگونه آلودگی پاک‌اند و برای آن زن (ربیع) مانند پدر است و اگر زنی بر سر فرش پدر بنشیند، هیچ عیب ندارد پیامبر ﷺ از پدر اگر بالاتر نباشد پایین‌تر نیست.

و در حدیث دوم: ابواسید الساعدی رسول خدا را با چند نفر صحابه به عروسی خود دعوت نمود آن هم در روز بعدی عروسی و خدمت‌کار هم نداشتند، پس همان زن یعنی ام اسید برای مهمانان غذایی آورد و در آخر به رسول خدا ﷺ شربت خرما داد که بنوشد و عنوان این دعوت چنین است: «باب حق إجابة الولیمة والدعوة». یعنی قبول کردن دعوت ولیمه صحیح و ثابت است و همچنان اگر صاحب خانه خدمت‌کاری نداشت زنش می‌تواند که با رعایت حجاب در حضور شوهرش پذیرائی بکند. این بود اصل ماجرا. ولی حجت الاسلام از گاهی کوهی می‌سازد و از حق باطلی می‌تراشد و کردارش بر خلاف گفتارش است.

عنوان جعلی و تلبیس شماره (۴): علاقه پیامبر ﷺ به خوانندگی و وسائل موسیقی. جمله وسائل موسیقی در حدیث نیامده و این ساخته حجت الاسلام است. در میان انصار طبعا اشعار و دف (دایره) مروج بوده و در اسلام از شعرخوانی که در آن خلاف اسلام نباشد و یا از دایره زدن نهی نشده، بلکه پیامبر ﷺ به چنین اشعاری و زدن دف

<sup>۱</sup> - بخاری: کتاب جهاد و سیر، باب «اللهو بالخراب».

(دایره) اجازه داده در بخاری هم کلمه (لهو) که همان اشعار جائز و دَفّ (دایره) است آمده و در روایت ابن ماجه جمله: «أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيَّانَا وَحَيَّاكُمْ». که تفسیر همان لهو است آمده، البته حدیث غزل از نظر مصطلح الحدیث یا علم درایه منکر است و به درجه صحت نرسیده است. اسلام دین اعتدال و وسیع النظر است و مطلق شعر را منع نکرده و حدیث سوم هیچ ربطی با عنوان نجمی ندارد و مثل اشعار روایت دوم اشعاری در تعریف و محبت رسول خدا می خواندند. زن ها و بچه ها از عروسی برگشته بودند وقتی که پیامبر ﷺ را دیدند گفتند: «لَحْنُ جَوَارٍ مِنْ بَنِي التَّجَارِ يَا حَبْدًا مُحَمَّدٌ مِنْ جَارٍ».

«ما دختران قبیله نجار هستیم، محمد ﷺ چه نیکو همسایه ایست». رسول خدا ﷺ فرمود: «اللّٰهُ يَعْلَمُ أَيُّي لَأُحِبُّكَ». «خدا می داند که من شما را شدیداً دوست دارم». زیرا ایشان بچه های انصار بودند، پیامبر ﷺ فرمود: من شما را دوست دارم نه بخاطر اشعارشان، رسول خدا ﷺ چنین اشعاری را جائز می داند ولی نجمی بعد از هزار چهار و صد سال گفته که ناجایز است. و در جلوی چشمش نیروی انتظامی و نظامی وقتی که رژه می روند یا جشن داشته باشند و از همه آلات موسیقی و طبل و پایه کوبی و خواندن در حضور رهبر انقلاب استفاده می کنند و خود شما هم تماشا می کنید اما نمی گویند که این عمل حرام و ناجائز است و بر پیامبر ﷺ و امام بخاری اعتراض می کنید و اعجابا. این بود احادیث صحیح صحیحین که جناب نجمی همه آن وقایع را تحریف و تلبیس کرده بود و از طرف خودش عنوان ساختگی و جعلی درست نموده و نسبت های نامناسب به مقام نبوت را بر سر زبان و قلم خود جائز می داند. مثلاً دو دختر نابالغ و کوچک چند کلمه اشعاری را در روزهای عید می خوانند جناب نجمی آن را به اسم آوازه خوانی و موسیقی در خانه پیامبر ﷺ تعبیر می کند در حالی که آن دو دختر خواندن بلد نبودند، و خود نجمی عبارت عربی را ترجمه کرده و می گوید: آهنگ را با آواز می خواندند ولی آنان خواننده نبودند بلکه دختران خردسالی بوده اند که با عروسک ها بازی می کردند و همچنان حبشی ها با سپر و شمشیر و نیزه به صورت ورزش و آموزش جنگ، خود را سرگرم می کردند، جناب نجمی آنها را به نام رقاصه تعبیر می کند و ام المؤمنین را با جملات بی ادبانه و توهین آمیز خطاب کرده و به ساحت مقدس پیامبر ﷺ توهین می کند و می گوید: عائشه از بالای شانه پیامبر ﷺ به

رقاصان حبشی نگاه می‌کرد. و می‌گوید: تا چشم همسرش از تماشای نامحرمان سیر گردد.

و اگر پیامبر ﷺ توسط کسی برای عقد عروسی دعوت شود آن را با عبارت «رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می‌نمود» تعبیر می‌کند و یا می‌گوید: پیامبر ﷺ به خوانندگی و وسائل موسیقی علاقه داشته در حالی که در احادیث صحیحین چنین چیزی و چنین عنوان باطل و ساختگی نیست و نیامده. تعصب و بغض و کینه، بینائی و بصیرت عقل و فهم را از بین می‌برد و باعث می‌شود که خواندن دختران کم‌سن و دایره زدن آنها را با صدای نی و قبل از اسلام به عنوان خواندن دختران خواننده و از جمله غنا و موسیقی محرم حساب می‌کند و برای حرمت آن از آیه (۶) سوره لقمان دلیل می‌گیرد و یا از آیه ۶۴ سوره اسراء و یا از روایات مرفوع و اقوال صحابه که برای حرمت غناء محرک الشهوت مطالبی گفته‌اند، دلیل می‌گیرد. این استدلال از عالم فهمیده بعید است و اهل سنت بر حرمت غناء خلاف اسلام و محرک الشهوت و استعمال آلات موسیقی و خود موسیقی متفق‌اند. البته مساجد محل عبادت است و آموزش جنگی برای جهاد فی سبیل الله افضل‌ترین عبادت حساب می‌شود و این عمل را نباید با دخول اطفال و مجانین (دیوانه) و طالبان اشیای گم شده مقایسه نمود اما نگاه کردن زن به مردان نامحرم با نیت بد درست نیست زیرا زن‌ها برای نماز جماعت و نماز عید می‌آمدند و مردان را می‌دیدند همچنان که در اداء مراسم حج زن مردان نامحرم را می‌بینند. اما حدیث ام سلمه و میمونه که برای ابن ام مکتوم حجاب رعایت بکنند در صحت و سقم این روایت اختلاف است و در صورت صحت، بر ورع و تقوی حمل می‌شود و مسئله برادر شوهر و تحریم خلوت با زن نامحرم مسئله جدائیست و با حدیث نگاه کردن حبشیها فرق دارد و قیاس آن با این قیاس باطلی است و همچنان نهی از مجسمه و مجسمه‌سازی با عروسک بازی و بازی بچه‌ها زمین تا آسمان فاصله دارد. امروزه تمام خانواده‌ها در دنیای اسلام و کفر عروسک دارند و بچه‌های کوچک بازی می‌کنند کسی نگفته است که این حرام است.

### اتهام نجمی به اصحاب و أمهات المومنین به فساد اخلاقی و جعل احادیث

اما قول نجمی در ص ۲۸۱: انگیزه جعل این احادیث و گفته او: فساد اخلاقی در دستگاه‌های حاکمه و بیان: نمونه‌هایی از مفاسد اخلاقی در دستگاه‌های خلافت و



استناد به آگانی ابو الفرج اصفهانی:

جواب:

نظریه او توأم با بغض و عداوت به اصحاب رسول الله ﷺ است و دور از حقیقت و بحث علمی است و همان عقیده عبدالله بن سبأ بوده و همیشه از افترا و تهمت‌های ناروای او نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ استفاده می‌کند و برای این کار به هم نوعان و هم عقیده‌های خود مثل شرح ابن ابی الحدید و ابو الفرج اصفهانی و امثالشان استناد می‌دهد. جناب نجمی، شما اگر انسان صادقی هستید چرا از کتاب‌های معتبر و با سند صحیح نقل نمی‌کنید؟ و چرا آنچه را که از کتب معتبر می‌آوردید تلبیس و تحریف و تقطیع می‌کنید؟ چنانچه در فصول گذشته باطن شما برملا گردید. جناب نجمی در ص ۲۸۳ روایتی از مسند احمد بدون سند نقل کرده که معاویه رضی الله عنه بعد از غذا شراب خورده است. در این روایت زید بن الحباب موجود است (که فردی راستگو اما بسیار خطاکار است و احادیث غریب روایت می‌کند)<sup>۱</sup>. و راوی دوم حسین است و این شخص مجهول است. جناب نجمی می‌گوید: که ولید بن عقبه شراب خورده، بلی شراب خورده اما عثمان رضی الله عنه او را عزل نموده و دستور داد که او را حدّ بزنند چرا این قسمت را نقل نکردید. مگر نمی‌دانید که در زمان حیات و حکومت رسول خدا ﷺ هم شراب‌خوری و زنا و سرقت دیده شده و حدّ بر آن جاری گردیده است. پس همین لقبی را که به خلافت خلفاء می‌دهید باید به حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدهید. خیانت نجمی در روایت مسند احمد آشکار است، زیرا اصل روایت اینست: ولید بن عقبه ... در زنا و مشروب خواری مشهور بود وی با حالت مستی در مسجد حاضر گردید و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد ... و در نماز این شعر عاشقانه را خواند: «علق القلب الرباباً بعد ما شابت وشاباً». «من از ته دل به رباب عاشق شدم پس از آن که من و او هر دو پیر گشتیم ...». و امیر مؤمنان حد شرابخواری را بر وی اجرا نمود و چون سعید بن العاص به جای وی استاندار کوفه گردید دستور داد منبر را شستند و گفت: ولید

<sup>۱</sup> - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۱۰۰.

مردی پلید و نجس بود و تا منبر شسته نشود من روی آن نمی‌نشینم<sup>۱</sup>. ترجمه عبارت مسند احمد: عثمان رضی الله عنه دستور داد که او را حدّ بزنند پس علی رضی الله عنه به حسن گفت: بلند شو ای حسن و ولید را درّه بزن. حسن گفت: شما در چه حالی هستید که نمی‌زنید. علی رضی الله عنه گفت: من عاجز و ضعیف‌ام ای عبدالله ابن جعفر تو بلند شو و او را شلاق بزن. پس عبدالله بلند شد و شروع به درّه زدن کرد و علی شمارش می‌کرد تا به چهل رسید. علی فرمود: کافی است زیاده نزنید. بعد فرمود: رسول خدا و ابوبکر و عمر در ابتداء خلافت خود چهل ضربه شلاق زده‌اند و بعد عمر ۸۰ ضربه کرد و همه اینها سنت هستند. آری علی رضی الله عنه عمل هر دو خلیفه را سنت می‌دانست ولی حجت الاسلام که به ظاهر دوست علی است این قسمت روایت را نقل نکرده و دروغ‌های اغانی و مروج الذهب را با اینکه سند ندارند بر ضد عثمان رضی الله عنه به طور کامل نقل می‌کند.

خیانت در حدیث کیسان: ایشان بعد از خبر حرمت شراب گفتند: یا رسول الله آیا اینها را بفروشم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شراب حرام شده و فروختن آن هم حرام است. بعد کیسان رفت و همه را ریخت<sup>۲</sup>.

تناقض و تباغض و تجاهل در گفتار نجمی منکر قرآن: ایشان در ص ۲۸۴ به عائشه صدیقه حمله می‌کند و او را مسئول کشت و کشتار جنگ جمل می‌داند و می‌گوید: عائشه از تماشای رقاصان لذت می‌برد و در هیجده سالگی در خانه رسول خدا با عروسک‌ها بازی می‌کرد، حتی رسول خدا نیز در برابر موقعیت او منقاد می‌گردید و برای تأمین هدف‌ها و خواسته‌های او نفس و وجود عزیز خویش را به تعب و رنج می‌اندخت و باز هم در آخر می‌گوید: با این وصف آیا دیگر هیچ مسلمانی حق دارد در برابر فرمان تاریخی عائشه که درباره عثمان صادر کرده مخالفت ورزد و در کشتن عثمان شک و تردید به خود راه دهد<sup>۳</sup>.

جواب:

<sup>۱</sup> - مسند احمد: ج ۱، ص ۱۴۴ و انساب الاشراف، بلاذری: ج ۵، ص ۳۳ و مروج الذهب: ج ۲، ص

۳۴۴ و ص ۳۴۶ و الاغانی: ج ۴، ص ۳۶۰.

<sup>۲</sup> - مسند احمد: ج ۴، ص ۳۳۵.

<sup>۳</sup> - سیری در صحیحین: ص ۲۸۵.

عائشه صدیقه که شانزده آیه برای پاکی و تعریف او در قرآن عثمانی نازل شده و به گفته نجمی، رسول خدا هم در برابر موقعیت او منقاد می‌گردید باز هم نجمی را قانع نکرده و ایشان را با جملات توهین‌آمیز و کلمات بی‌ادبانه و بی‌احترامی ذکر می‌کند و قرآن و فعل رسول خدا را زیر پای خود نموده است در حالیکه خدا در آیه ۱۰۰ سوره توبه رضامندی خود را برای عثمان و همراهانش اعلام نموده و بشارت جنت را به ایشان داده و آیه (۱۰) سوره الفتح و آیه ۱۸ همین سوره در حق عثمان نازل شده است، ولی نجمی به این آیات ایمان نمی‌آورد و قبول نمی‌کند اما آن دروغی را که نصر بن مزاحم «کذاب رجال متروک الحدیث واهی الحدیث رافضی خبیث بنام عائشه صدیقه». روایت کرده بر سر و چشم خود نهاده «اقتلوا عثمان فقد کفر». «بکشید عثمان نادان را که ایشان (نعوذ بالله) کافر شده»<sup>۱</sup>. در حالی که طبری در همین صفحه یک سطر جلوتر می‌گوید که عائشه صدیقه رضی الله عنها فرموده: «قُتِلَ وَاللَّهِ عِثْمَانُ مَظْلُومًا وَاللَّهِ لِأَطْلَبَنَّ بِدَمِهِ». «به الله قسم که عثمان مظلوم کشته شده، و به الله قسم که من انتقام خون او را می‌گیرم». ولی نجمی به سبب نابینائی چشم معذور است و نمی‌بیند و از تیجانی تقلید می‌کند.

یک خیانت در غلط تراشی از حدیث صحیحین در نماز شب رسول خدا. او در ص ۲۸۶ به نقل از عایشه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول نماز می‌گردید من در برابرش می‌خوابیدم و پاهایم را به طرف قبله او دراز می‌کردم و مانع سجده او می‌شدم». جناب حجت الاسلام شما باب ثلاثی مجرد را به ثلاثی مزید ترجمه می‌کنید!! اکنون عبارات صحیح بخاری را بخوانید و ترجمه کنید:

- ۱- «كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ». «رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند در حالی که من جلوی ایشان و روی رختخوابش خوابیده بودم».
- ۲- «وَإِنِّي لَئِيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ عَلَى السَّرِيرِ، فَتَكُونُ لِي الْحَاجَّةُ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَسْتَقْبِلَهُ فَأَسْأَلُ أُنْسِلًا». «من ما بین ایشان و قبله بر تخت دراز کشیده بودم احیاناً

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۴۷۷.

اگر کاری برای من پیش می‌آمد ناپسند می‌دانستم که از جلوی‌شان بگذرم پس در همان حالت خواب خود را می‌کشیدم».

۳- «كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلًا فِي قِبْلَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْجُدَ عَمَزَنِي فَفَبَضْتُ رِجْلِي فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهَا. قَالَتْ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْبُيُوتِ يَوْمَئِذٍ مَصَابِيحٌ». «من جلوی‌شان می‌خوابیدم و پاهایم به طرف قبله او بودند پس بهنگام سجده پاهایم را فشار می‌داد و من پاهایم را جمع می‌کردم و وقتی که بلند می‌شد من پاهایم را دراز می‌کردم و در خانه‌ها آن روز چراغ نبود».

۴- «لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي وَإِنِّي عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ مُضْطَجِعَةً فَتَبَدُّو لِي الْحَاجَةَ فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ فَأَوْذِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْسَلُ مِنْ عِنْدِ رِجْلَيْهِ». «همانا من پیامبر ﷺ را دیدم که نماز می‌خواند و من بر تخت در بین ایشان و قبله دراز کشیده بودم احیاناً حاجتی برای من پیش می‌آمد اما ناپسند می‌دانستم که بنشینم و پیامبر ﷺ را اذیت بکنم پس خود را از قسمت پاهای او به آرامی می‌کشیدم».

۵- «لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُومُ فَيُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ، وَإِنِّي لَمُعْتَرِضَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ». «رسول خدا ﷺ بلند می‌شدند و در شب نماز می‌خواندند در حالی که من بین‌شان و قبله بر فرش‌شان خوابیده بودم». [بخاری: کتاب الصلاة ص ۷۳-۷۴ طبع پاکستان].

در همه این روایات آمده که عائشه صدیقه رضی الله عنها در خانه خود خوابیده و رسول خدا در همانجا نماز می‌خواند نه اینکه عائشه رضی الله عنها عمداً خود را در جلوی‌شان بیندازد و بخوابد و پاهای خود را در جلوی او دراز بکند. ولی حجت الاسلام صیغه لازم را به صورت متعدی ترجمه نموده تا مردم عوام را متحیر و از صحیح بخاری و عائشه صدیقه رضی الله عنها بدبین نماید و ترجمه‌شان برخلاف عبارت عربی روایت صحیح بخاری است و این را کسانی که در ادبیات لغت عربی ماهرند می‌دانند. بلی نجمی باید به کسی که رسول الله ﷺ را دوست دارد و موقعیت او را می‌شناسد حسادت بکند و به روش رسول خدا اعتراض نماید اما نه در ظاهر بلکه با حيله و بهانه دیگر، نیت خود را مطرح می‌کند تا مردم متوجه نشوند.

نجمی و معاویه رضی الله عنه: او در ص ۲۸۸ می‌گوید: معاویه در دوران خلافت افرادی را برای جعل حدیث به نفع خلفا مامور ساخت.  
جواب:

دلیل صریح برای این دروغ نجمی اینست که اگر معاویه رضی الله عنه چنین می‌کرد چرا برای نفع و مناقب خودش دستور نداد که حدیث جعل بکنند. ثانیاً آیا علی رضی الله عنه که در زمان خلافت و در خطبه‌های خود از خلفاء گذشته تعریف و ذکر خیرشان را می‌کرد مامور و جیره‌خوار معاویه بود؟ آیا جملات زیر را که از علی صادر شده ندیده‌اید؟: «عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخَيَّرُهُمَا يَا عَلِيُّ مَا دَامَا حَيِّينَ». [رواه ابن ماجه: حدیث شما ۹۵ و الترمذی شماره ۳۶۶۵-۳۶۶۶]. «وقال علي: ما خلفت أحداً أحب إليّ أن ألقى الله بمثل عمله منك (ای عمر) وإيم الله إن كنت لأظن لي جعلتك الله مع صاحبك وذلك أني كنت أكثر أن أسمع رسول الله ﷺ يقول: ذهب أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت أنا وأبو بكر وعمر. فكنت أظن لي جعلتك الله مع صاحبك». [ابن ماجه: شماره ۹۸]. «ابوبکر و عمر سید و آقایان اهل بهشت از اولین و آخرین انسانها هستند به غیر از انبیاء، ای علی، تا وقتی که زنده‌اند ایشان را خبر نکنید. من کسی را پس از خود دوست ندارم که با عملی چون عمل او خدا را ملاقات کنم. (ای عمر) و قسم بخدا همانا من می‌دانستم که خداوند شما را با رفیقان شما یکجا قرار می‌دهد زیرا که من زیاد می‌شنیدم که رسول خدا می‌گفت: من و ابوبکر و عمر رفتیم و من و ابوبکر و عمر داخل شدیم و من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم. من گمان می‌کردم که الله تعالی شما را با رفیقان شما یکجا قرار می‌دهد».

و همچنان در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه که منسوب به اوست آمده: «لله بلاء فلان فلقد قوم الأود، وداوى العمد وأقام السنة وخلف الفتنة ذهب تقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها. أدى إلى الله طاعته وأتقاه بحقه».

«خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود. سنت را به پاداشت و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بر بست و به خیر و نیکی آن رسید، و از شر و بدی آن رهایی یافت، وظیفه

خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آن چنان که باید از مجازات او می‌ترسید». و همچنان می‌فرماید: «وولیه‌م وال فأقام واستقام حتی ضرب الدین بجرّانه». «سرپرستی (الهی) بر آنها حکومت کرد حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام بر می‌داشت تا آنجا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد»<sup>۱</sup>. از سخنان حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین این است که مترجم و الغارات ص ۳۰۷ در نامه علی به اصحاب او ابن ابی الحدید تصریح نموده که مراد از این والی، عمر بن الخطاب است و همچنین ابراهیم الثقفی در کتاب خود الغارات آن را آورده و این دلیل بزرگ است بر کذب نجمی در ادعای دوستی علی علیه السلام زیرا ایشان اسم خلفاء ثلاثه را زنده کردند و بر فرزندان خود اسم خلفاء را انتخاب نمودند زیرا فرزند ایشان ابوبکر و اسم مادرش لیلی بنت مسعود بود و در کربلاء شهید گشت و فرزند دیگر علی، عمر نام داشت و اسم مادرش ام حبیبیه بنت زمعه از قبیله بنی تغلب و از جمله اسیران بود که خالد بن ولید گرفته بود و اسیر کرد و به علی دادند. و فرزند دیگرش عثمان و اسم مادرش ام البنین بنت حرام بود که در کربلاء شهید شد. و در رأس کل اینها علی علیه السلام دختر خود را بنام ام کلثوم در نکاح عمر بن الخطاب در آورد.

آیا همه اینها به زور معاویه بود<sup>۲</sup>. یا اینکه علی علیه السلام جیره‌خوار او بوده است. و همچنان سعید اسدی، اسم پسر خود را عثمان نام گذاشت و ایشان نائب اول امام زمان شما از کلینی تا خمینی بوده، اکنون بفرمایید که کارخانه دروغ‌سازی در منزل چه کسی بوده است، شما یا معاویه علیه السلام؟ در مطالب شما که بر ائمه و صحابه حمله کرده‌اید یک راست هم ندیده‌ام غیر از دروغ و تحریف و تبلیس و قطع و برید. اما حدیثی که در ص ۲۸۹ از ترمذی در مناقب عمر رضی الله عنه و از مسند احمد نقل کرده‌اید صحیح است و اسلام از زدن زن‌ها منع و نهی نکرده اما شما در بدتر از آن مبتلایید. در موافقات عمر رضی الله عنه هم هر چه اقوال و روایات نقل شده همه صحیح‌اند و درین باب هیچ اشکالی و عیبی نیست و جز اینکه حسادت و امراض قبلی دشمنان فاتح ایران زیادتر شود چیزی دیگر نیست. در موافقت عمر رضی الله عنه برای تقاضای حجاب تناقض نیامده بلکه تعدد دلایل و

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: ص ۴۷۶.

<sup>۲</sup> - البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۲.

اسباب برای نزول حجاب بوده و حجاب هم برای دو دلیل لازم شده است. در قصه سوده رضی الله عنها مراد از حجاب منع خروج از خانه است که پذیرفته نشد و خروج برای ضرورت حاجت انسانی جائز و اجازه داده شده: «قد أذن لکن أن تخرجن لحاجتکن». [بخاری باب قوله تعالی: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾... ص ۷۰۶ و باب خروج النساء إلى البراز ص ۲۶، ج ۱ و مسلم: ص ۲۱۵، ج ۲]. و تقاضای دوم پوشش کلی است که بعد از مدّت قلیلی در زمان ولیمه و نکاح زینب آیه حجاب نازل گردید همان گونه که در روایت انس آمده و [بخاری در ص ۷۰۶، ج ۲ و ص ۷۰۷، ج ۲ طبع پاکستان] روایت نموده است.

و در تعدد اسباب نزول حجاب هیچ مانع نیست و تعدد اسباب نزول حجاب در روایات متعدد ثابت شده و با هم هیچ تعارض و تناقضی ندارند و همچنان پیشنهاد عمر رضی الله عنه برای نخواندن نماز جنازه بر عبدالله بن ابی بن سلول و نازل شدن آیه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴].

هیچ اشکالی ندارد و غیر از اینکه مریضی حسود زیاد شود چیزی دیگر به چشم نمی‌خورد. در آخر ص ۲۹۸ حجت الاسلام نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید: پذیرفتن مضمون این حدیث مستلزم اینست که یک فرد عادی نسبت به احکام و قوانین آسمانی بیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع و آمادگی داشته باشد.... در این صورت آیا مصلحت اقتضاء نمی‌کرد که اساساً وحی بجای رسول خدا بر این شخص نازل گردد.

جواب:

اولاً: این نتیجه‌گیری، ساختگی و خارج از موضوع نظر نجمی است و اهل سنت از موافقت خلیفه دوم با قرآن چنین برداشت نداشته‌اند و ندارند و اطلاق کلمه (فرد عادی) بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق جاهلانه و بر خلاف قرآن است و کتاب خدا به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اهمیت و شأن بزرگی داده چنانکه در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«در کارها با آنان مشورت کن».

و در آیه ۱۳۷ سوره البقره می‌فرماید:

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ ۖ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند». و در آیه ۵۲ سوره الانعام می‌فرماید:

﴿فَتَطْرُدْهُمْ فَتَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«اگر آنها را طرد کنی از ستمگران گردی». و در سوره عبس می‌گوید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۚ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ  
الذِّكْرَى ۚ أَمَّا مَنْ أَسْتَعْتَى ۚ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۚ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۚ وَأَمَّا مَنْ  
جَاءَكَ يَسْعَى ۚ وَهُوَ يَخْشَى ۚ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۚ﴾ [عبس: ۱-۱۰].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت (۱) از اینکه نابینایی به سوراخ او آمده بود (۲) اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند (۸) و از خدا می‌ترسد (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

قرآن به اصحاب رسول خدا اهمیت می‌دهد اما نجمی بر ضد قرآن قلم بر داشته و از مذهب خود غفلت نموده و فراموش کرده که اصول کافی را مطالعه کند. او علی علیه السلام را برابر خدا و بالاتر از انبیاء می‌داند، حتی محمد فرخ الصفار، اولاد علی را از انبیاء برتر می‌داند. وی در کتاب فضائل اهل بیت بابی دارد بعنوان: «إِنَّ الْأُمَّةَ عليه السلام أَفْضَلُ مِنْ مُوسَى وَالْحِضْرِ» «بصائر الدرجات لِمحمدِ الصَّفَارِ وَفَضَّلْنَا عَلَيْهِمُ». این افتراء بر اهل بیت است و محمد کلینی در اصول خود می‌گوید: «باب أَنَّ الْأُمَّةَ هُمْ أَرْكَانُ الْأَرْضِ». «ارکان زمین، ائمه می‌باشند» ابو عبدالله فرمود: ...

برای او (علی) همان فضیلت آمده که برای محمد صلی الله علیه و آله آمده و محمد را بر تمام مخلوقات خدای صلی الله علیه و آله فضیلت است .... «وَالرَّادُ عَلَيْهِ فِي صَغِيرِهِ أَوْ كَبِيرِهِ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ». «کسی که در موضوع کوچک یا بزرگ علی را رد کند در مرز شرک بخداست» و «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَثِيرًا مَا يَقُولُ: أَنَا قَسِيمٌ لِلَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ وَأَنَا صَاحِبُ الْعَصَاءِ الْمَيْسِمِ لَقَدْ أَقْرَتْ لِي جَمِيعُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ وَالرَّسُلُ بِمِثْلِ مَا أَقْرُوا بِهِ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَلَقَدْ حَمَلْتُ عَلِيَّ مِثْلَ حَمُولَتِهِ وَهِيَ حَمُولَةُ الرَّبِّ». «من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم (میان آن دو مکان ایستاده و دوستانم را به بهشت و



دشمنانم را به دوزخ راهنمایی می‌کنم) و من بزرگ‌ترین فرق گذارم (میان حق و باطل یا میان بهشتی و دوزخی) و من صاحب عصا و میسم هستم، تمام ملائکه و روح القدس و پیغمبران به فضیلت من اقرار نمودند، چنانکه به فضیلت محمد ﷺ اقرار کردند و مرا بر مسندی مانند مسند او نشانیده‌اند و آن مسند خدائی است و مرکوب من در قیامت همان مرکوب پیغمبر و مرکوب پروردگار است». الآن اصول کافی را با محمد کلینی و علی ؑ در یک کفه ترازو و صحیح بخاری را با امام بخاری و عمر ؑ در کفه دوم ترازو بگذارید و قضاوت کنید بعد از این مبالغات در حق علی ؑ، بنا به گفته نجمی باید چنین گفته شود، در این صورت آیا مصلحت اقتضاء نمی‌کرد که اساساً وحی بجای رسول خدا بر علی نازل گردد.

حدیث نماز جنازه پیامبر ﷺ بر عبدالله منافق و مشوره عمر ؑ برای عدم نماز بر آن را جمهور علماء و محدثین بدون انکار قبول کرده‌اند اما چند نفری از علماء بنا به عدم شناخت، ضمیر (او) را بر تسویه و لفظ سبعین را بر مبالغه حمل کرده‌اند، در نتیجه صحت این حدیث را انکار نموده‌اند، به همین خاطر ابن منیر در مورد آیه:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾<sup>۱</sup>  
 [التوبة: ۸۰]. گفته که در مفهوم آیه مذکور برخی به خطا رفته‌اند و دچار لغزش شده‌اند، مثل قاضی ابوبکر باقلانی و ابن حجر که می‌گویند: منکرین صحت حدیث مذکور این حدیث را نفهمیده‌اند و از کثرت طرق آن مطلع نبوده‌اند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱۰، ص ۲۸۴.



## فصل هفتم:

### خلافت از نظر صحیحین

پرسش اول: چگونه خدا و رسول در مهم‌ترین موضوعات یعنی مسئله امامت و خلافت مطلبی نگفته‌اند.

پرسش دوم: وقتی که بنا بدستور قرآن در آیه ۱۸۰ سوره البقره وصیت فرض شده چگونه پیامبر ﷺ برای خلافت و جانشینی خود وصیت نمی‌کند.

جواب سوال اول: پیامبر ﷺ جانشین خود را برای خلافت با جدیت تمام و تاکید فراوان در حیات خود مشخص نمودند و بچشم مبارک خود دیدند که خلیفه ایشان مطابق دستور او امام شده و مردم مدینه با وی به صورت جماعت، نماز می‌خوانند و از خوشحالی تبسم بر لبانش نقش بست و پرده خانه را پائین کشیدند بخاری: و علی ﷺ در طول آن هفته پشت سر خلیفه رسول الله ﷺ نماز می‌خواند و سوگند یاد کرد که من خلافت را برای خود یا برای بنی هاشم طلب نمی‌کنم = و پیامبر ﷺ مطابق دستور کتاب وصیت نمودند: و بعد از دنیا رحلت کردند.

### روایات صریح و آشکار در مورد خلافت و امامت

۱- «باب أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ أَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ» بخاری ص ۹۳ «وَقَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرِ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ مَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ... مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَعَادَتْ فَقَالَ: مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ، فَإِنَّكَ صَوَاحِبُ يُونُسَ . فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ .» [ص ۹۳].

۲- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ أَخْبَرَنَا مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رض أَنَّهَا قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْ ، إِنَّكَ لَأَنْتَ صَوَاحِبُ يُونُسَ ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ .» [الحديث].

۳- «حَدَّثَنَا أَبُو الِیْمَانِ قَالَ أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ - وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَخَدَمَهُ وَصَحِبَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ... فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ يَنْظُرُ إِلَيْنَا ... ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ... فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أْتِمُوا صَلَاتَكُمْ، وَأَرَحَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ ﷺ».

۴- «حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ عَنِ ابْنِ شَهَابٍ عَنِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ قِيلَ لَهُ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ... قَالَ: مُرُوهُ فَيُصَلِّي فَعَاوَدْتُهُ. قَالَ: مُرُوهُ فَيُصَلِّي، إِنَّكَنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ تَابَعَهُ الرَّبِيعِيُّ وَابْنُ أُخِي الزُّهْرِيُّ وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى الْكَلْبِيُّ عَنِ الزُّهْرِيِّ. وَقَالَ عُقَيْلٌ وَمَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ حَمْزَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ».

۵- «حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ قَالَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فِي مَرَضِهِ، فَكَانَ يُصَلِّي بِهِمْ».

۶- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا زَائِدَةُ عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثِينِي عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ بَلَى، تَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ... فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ... فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأَيَّامَ» [الحديث]. [بخاری: ص ۹۵، ج ۱ منبع پاکستان].

۷- «حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَا هُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي لَهُمْ... فَتَنْظَرُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلَاةِ. ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ... فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أْتِمُوا صَلَاتَكُمْ، ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَأَرَحَى السِّتْرَ». [بخاری باب مرض النبي ﷺ ووفاته، ص ۶۳۷ ج ۲، ص ۶۴۰، ج ۲ کتاب المغازی].

در این هفت روایت صحیح و صریح، پیامبر ﷺ با جدیت و تاکید تمام دستور دادند که ابوبکر باید بجای من امامت بکند. کسی که در حیات رسول خدا و بدستور او امامت را بدوش می‌گیرد بعد از وفات ایشان، بطریق اولی امامت و خلافت را عهده‌دار می‌گردد.

۸- «باب حَدِّ الْمَرِيضِ أَنْ يَشْهَدَ الْجَمَاعَةَ». «حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ الْأَسْوَدُ قَالَ كُنَّا عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَذَكَرْنَا الْمُوَاطَّيَةَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالتَّعْظِيمَ لَهَا ، قَالَتْ لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأُذِّنَ ، فَقَالَ: مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ... وَأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ ، فَأَعَادَ الثَّلَاثَةَ فَقَالَ: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُونُسَ ، مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ، فَخَرَجَ». [الحديث ص ۹۱، ج ۱]. «ابوبکر فصل» در تمام این روایات آمده که به ابوبکر بگویند امامت نماز مردم را بعهدہ بگیرد و اهل بیت هر چه اعتراض می کردند رسول خدا اصرار فرمودند که نه، به ابوبکر بگویند که امامت نماز را برعهده بگیرد. نص دوم وصیت صریح برای خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه: «حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ: ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّيَ مُتَمَنَّيٌّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْتِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ». [رواه مسلم باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه: ص ۲۷۳، ج ۲]. پیامبر ﷺ در بیماری فوتشان به عائشه رضی الله عنها فرموده که پدرت، ابوبکر و برادر خود را صدا کن تا که کتابی (خطی) بنویسم همانا من می ترسم که یکی تمنا کند و گوینده بگوید: من اولی تر هستم به خلافت در حالی که خداوند و مؤمنین جز ابوبکر کسی دیگر را نمی خواهند (برای امامت و خلافت)<sup>۱</sup>.

«حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ قَالَ أَبِي كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ. قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». [رواه مسلم باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه]. «وَحَدَّثَنِيهِ حَجَّاجُ بْنُ الشَّاعِرِ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ

<sup>۱</sup> - به روایت بخاری: کتاب المرضی، باب قول مریض، ص ۸۴۶ و کتاب الاحکام، باب استخلاف، ص

أَنَّ أَبَاهُ جُبَيْرَ بْنِ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ فَأَمَرَهَا بِأَمْرِ. بِمِثْلِ حَدِيثِ عَبَادِ بْنِ مُوسَى.»

ترجمه حدیث هشتم صحیح بخاری، «عائشه رضی الله عنها فرموده: رسول الله ﷺ در بیماری وفات پس از شنیدن صدای اذان فرمود: به ابوبکر بگویند که برای مردم امامت نماید. گفته شد: ابوبکر مرد رقیق القلبی است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی‌تواند امامت را انجام دهد. رسول الله ﷺ بار دوم سخنش را تکرار نمود اهل بیت نیز همان جواب قبلی را دادند رسول الله ﷺ برای بار سوم سخنش را تکرار کرد و فرمود: شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویند که امامت را انجام دهد آنگاه ابوبکر بیرون رفت و امامت نماز را انجام داد.»

زنی از رسول الله ﷺ سوالی پرسید. به زن گفت: بعداً مراجعه کند. زن پرسید: یا رسول الله ﷺ، بفرمایید اگر من مراجعه بکنم و شما را نبینم (جبیر می‌گوید) یعنی شما فوت کردی. رسول خدا می‌فرماید: اگر من را ندیدید به ابوبکر مراجعه کنید [مسلم ص ۲۷۳، ج ۲] و سند بخاری «حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتْ امْرَأَةً النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ». [مثل حدیث مسلم] بخاری: باب فضل أبي بكر ص ۵۱۶، ج ۱ طبع پاکستان.]

نص چهارم برای خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خواب رسول خدا است امام بخاری می‌گوید: «حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيْبِ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ، فَزَرَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، فَزَرَعَ بِهَا دُنُوبًا أَوْ دُنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ، حَتَّى صَرَبَ النَّاسُ بَعْظَنِي». [بخاری: باب فضل أبي بكر، كتاب المناقب ص ۵۱۷].

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ حَدَّثَنَا صَخْرٌ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا أَنَا عَلَى بئرٍ أَنْزِعُ مِنْهَا جَاءَنِي أَبُو بَكْرٍ

وَعُمْرُ، فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ الدَّلْوَ، فَزَنَعَ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ الخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ عَزْبًا، فَلَمْ أَرِ عَبْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ، فَزَنَعَ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسَ بِعَطَنِ.»

[بخاری ص ۵۱۹ باب سابق].

ترجمه روایت اول: «رسول خدا فرمودند: در حالی که من خواب بودم دیدم که بر سری چاهی هستم و بر آن سطلی بود. به اندازه‌ای که خدا خواست از آن چاه آب کشیدم. بعد ابوبکر آن سطل را گرفت و به مقدار یک یا دو سطل آب کشید و او در کشیدن ضعیف بود. خدا ضعف او را ببخشد پس آن سطل کوچک، بزرگ شد. (عمر) ابن الخطاب آن را گرفت هیچ کسی را مانند او، در این کار ماهر ندیدم؛ به طوری که همه مردم آرامش و استراحت را کسب کردند». و در «نهج البلاغه» در یکی از خطبات علی علیه السلام چنین آمده: «وولیه‌م وال فأقامَ وأستقامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِحِرَانِهِ». و ابن ابی الحدید گفته مراد از ابن والی عمر بن الخطاب است [شرح نهج البلاغه ص ۵۰۹] و همچنان ابراهیم الثقفی در کتاب [الغارات: ص ۳۰۷، ج ۱، رساله علی الصحابه] می‌نویسد که علی علیه السلام فرموده: «وتولی عمر الأمر وكان مرضي السيرة ميمون النقية». نقل از بل ضللت ص ۳۲۴ و همچنان حدیث: «أَفْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ». رواه الترمذي وقال: حدیث حسن. وفي رواية: «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَفْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» [رواه الترمذي: شماره: ۳۶۶۲-۳۶۶۳ باب في مناقب ابي بكر و عمر رضي الله عنهما].

نص صریح پنجم برای خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنهما: «قال عليه السلام لعائشة رضي الله عنها: ادعي لي أباك وأخاك حتى أكتب لأبي بكر كتاباً لا يخلتف عليه الناس بعدي ثم قال: يا أيُّ الله والمؤمنون إلاّ أبابكر». [مسلم باب مناقب ابي بكر الصديق، و بخاری کتاب المرضي باب قول الرجل إني وجع رقم حدیث ۵۶۶۶-۷۲۱۷] وفي رواية البخاري: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ (بالخلافة) أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَتَّى الْمُتَمَتُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ يَا أَيُّ اللَّهِ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْتِي الْمُؤْمِنُونَ». [بخاری: کتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ص ۱۰۷۲، ج ۲ طبع پاکستان و کتاب

المرضي، باب قول المريض إني وجع، ص ۸۴۶]. قصد داشتم که ابوبکر و پسرش را بخواهم و وصیت نامه‌ای برای خلافتش بعنوان سندی بنویسم بخاطر اینکه کسی مدعی یا خواستار امر خلافت نباشد. سپس گفتم خدا و مؤمنین خواسته و قول ایشان را انکار و دفع می‌نمایند، اما وصیت رسول خدا ﷺ: «حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنه أَوْصَى النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ لَا. فَقُلْتُ كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أَمُرُوا بِهَا قَالَ أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ». [بخاری: باب مرض النبي ﷺ ووفاته ص ۶۴۱، ج ۲ طبع پاکستان].

طلحه می‌گوید که از عبدالله پرسیدم: آیا پیامبر ﷺ وصیت کرده؟ گفت نه. گفتم: چگونه بر مردم واجب کرده یا به مردم امر نموده (و خودش وصیت نکرده) عبدالله بن ابی اوفی گفت: رسول خدا بکتاب الله وصیت کرده (نه در اموال دنیا) و همچنان در روایت قرطاس از ابن عباس آمده: «وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ. وَتَسَيَّتُ الثَّالِثَةَ». [الحديث، رواه البخاري باب جوائز الوفد، ص ۴۲۹، ج ۱، كتاب الجهاد]. ابن عباس گفت: «رسول خدا ﷺ در بستر بیماری به سه چیز وصیت نمود: یکی اینکه مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید. دوم به نمایندگانی که نزد شما می‌آیند اجازه دهید، همان گونه که من بدیشان اجازه دادم. و سوم «راوی می‌گوید»: آن را فراموش کرده‌ام». [بخاری: ص ۴۲۹، ج ۱ ص ۶۳۸، ج ۲]. و رسول خدا در مرض موت فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». [بخاری: ص ۱۷۷، كتاب الجنائز] «خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده که قبر پیامبران خود را مسجد می‌کردند (و بر آن گنبد می‌ساختند)».

اما طلب منصب خلافت: عباس رضي الله عنه به علی رضي الله عنه گفت: بیا با هم نزد پیامبر رفته و درباره خلافت سؤال نماییم که آیا حق ماست یا دیگران؟ که اگر حق ما نیست در این رابطه به نفع ما به مردم توصیه کند. او گفت: «إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعَهَا لَا يُعْطِيَهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ». «اگر از رسول الله ﷺ خلافت را درخواست بکنیم و بما ندهد، بعداً مردم هم بما نمی‌دهند (و به تهی پیامبر



الله عمل می‌کنند) به خدا سوگند هیچگاه امر خلافت را از پیامبر درخواست نمی‌کنم». [بخاری: باب مرض النبی ﷺ ووفاته، ص ۶۳۹، ج ۲]. از اسحق و بشر بن شعیب از پدر خود و او از زهری و او از عبدالله بن کعب و ایشان از ابن عباس و از علی ﷺ روایت کرده‌اند و در باب [المعانقة: ص ۹۲۷، ج ۲] مثل همین مضمون روایت کرده است. پس علی ﷺ فهمیده بود که خلافت به چه کسی می‌رسد. کسی که به فرمان رسول خدا امامت نماز را پذیرفته هم او خلیفه می‌شود. پس درخواستش بی‌فائده است و عباس ﷺ از قصه غدیر خم هم خبر داشته: اگر لفظ مولا بمعنی خلافت است پس چرا عباس به علی می‌گوید: بیا تا خلافت را درخواست نمایم و علی ﷺ در جواب ایشان فرموده که اگر من جانشین و خلیفه پیامبر مردم از همه چیز می‌گذشتم و اجازه نمی‌دادم که ابوبکر و عمر بر منبر رفته و در جای پیامبر قرار گیرند. همانا با دستان خود علیه ایشان جنگی را به راه می‌انداختم و رسول خدا ناگهان فوت نکرده بلکه چند شب و روز در قید حیات بودند و مؤذن می‌آمد و برای نماز خبر می‌کرد و ایشان به ابوبکر امر نمودند که امامت نماز را به عهده بگیرد: و جایگاه مرا هم می‌دید (ولی بمن امر نکرد) و وقتی که رسول خدا فوت نمود ما برای امور دنیای خود، کسی را برگزیدیم که رسول خدا برای نظم دین ما از او راضی بوده و ما با او بیعت کردیم. [سیر حلبی بر حاشیه بخاری کتاب الوصایا ص ۳۸۲، ج ۱ طبع پاکستان].

«عجب من عجائب الحلی ایشان در «منهاج الكرامة، الفصل الثالث في الأدلة الدالة على إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب بعد رسول الله ﷺ» می‌گوید: «يجب أن يكون (الإمام) معصوماً». «امام باید معصوم باشد». ۲- «فلا بد من نصب إمام معصوم يصددهم عن الظلم والتعدي ويمنعهم عن التغلب والقهر، لا يجوز عليه الخطأ ولا السهو ولا المعصية». «لازم و ضروریست که امام منصوب، معصوم باشد تا مردم را از ظلم و تعدی و قهر و غلبه بر یکدیگر باز دارد و امام باید از خطاً و سهو و معصیت معصوم باشد».

این اوصاف در بنی بشر نیامده و انبیاء نیز از خطاً و سهو معصوم نبوده‌اند. اول الناس اول ناس بنده در دفتر پنجم از ص ۱۱-۱۵ خطاً و سهو انبیاء را از قرآن نقل کرده‌ام، مراجعه شود.

و در زمان خلافت علی علیه السلام هشتاد یا صد هزار از صحابه و تابعین از دو طرف لشکر علی و معاویه در جنگ جمل و صفین کشته شدند و این خون‌ریزی و جنگ داخلی بزرگترین فساد است که در خلافت یک امام معصوم (بگفته شما) دیده شده و در زمان خلافت خلفاء ثلاثه که معصوم نبودند و بگفته شما ظالم و غاصب بودند: امن و عدل و پیشرفت اسلام بمناطق دور دست از جزیره العرب رسید بر عکس آنچه شما مدعی بودید ثابت گردید اینها دلائل صریح و واضح مثل روز روشن برای خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه بودند و اهل سنت برای خلافت بلافصل علی رضی الله عنه چنین نصوص صریح حتی اشاره نص یا مقتضی نص یا مفهوم نص ندارند و گرنه علی کرم الله وجهه ساکت نمی‌نشستند و خود ایشان در جواب عباس رضی الله عنه تصریح نمودند که به خدا سوگند هیچگاه امر خلافت را از پیامبر درخواست نمی‌کنم. [باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته] حتی بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه تقاضای خلافت را نکردند و انکار نمود بلکه مردم او را مجبور نمودند.

### دلایل شیعه برای خلافت علی رضی الله عنه پس از پیامبر و جواب آن

ثقه الاسلام الکلبینی مدعی نود و دو آیه قرآنی و علامه حلی در «منهاج الکرامه» مدعی چهل آیه قرآنی و عبدالحسین شرف الدین غیر از قرآن مدعی احادیث متواتره: برای خلافت بلافصل علی رضی الله عنه هستند اگر ادعای ایشان صحیح باشد (که نیستند) پس علی کرم الله وجهه به یکصد و سی و دو آیه قرآن و احادیث متواتره و به تمام انبیاء که برای اعلام امامت و خلافت او مبعوث شده‌اند (مطابق ادعای کلبینی در اصول کافی) ایمان نیاورده و همه آنها را انکار و بر خلاف آنها عمل کرده در حالی که طرفین شیعه و سنی متفق القول هستند که اگر کسی به یک آیه قرآن ایمان نیاورد و به آن عمل نکند از اسلام خارج و مرتد می‌شود. «وَأَعَاذَنَا اللَّهُ وَعَلِيًّا مِنْهَا» پس ادعا و عمل اهل سنت درست و صحیح است و هیچ کسی مرتکب هیچ جرمی و گناهی درباره خلافت نشده و هر کس به وظیفه شرعی و اسلامی خود عمل کرده و با هم متفق القول و عمل بوده‌اند، و جناب حجت الاسلام در ص ۳۰۶ برای شأن نزول آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. از معنی یک حدیث جعلی و ساختگی برای ثبوت خلافت بلافصل علی رضی الله عنه دلیل گرفته ما جناب نجمی را معذور می‌دانیم زیرا

ایشان در علم مصطلح الحدیث یتیم و محروم هستند ایشان حاطب اللیل و فافل رطب یا بس اند ثانیاً در نقل خود مقلد کسانی است که آنان از ایشان در علوم حدیث ناتوان ترند.

این حدیث موضوع را ابن جریر و البغوی بروایت عبدالغفار بن القاسم ابن فهد ابومریم الکوفی نقل کرده اند<sup>۱</sup>.

«لما نزلت بدا بینی جده عبدالمطلب وولده فحذرهم وأنذرهم».

۱- «...». «حدثني أحمد بن المقدم نا محمد بن عبدالرحمن حدثنا هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت: لما نزلت هذه الآية: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا سَلُونِي مِنْ مَالِي...». «ای صفیه دختر عبدالمطلب ای فاطمه دختر محمد ﷺ ای اولاد عبدالمطلب من برای شما هیچ چیزی را از عذاب خدا نمی توانم دفع بکنم و مالک هیچ چیزی نیستیم، مالی را می خواهید طلب بکنید».

۲- «حدثنا ابن وكيع حدثني أبي ويونس بن بكير عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة عن رسول الله ﷺ نحوه».

۳- «حدثنا ابن حميد ثنا حكام ثنا غبسة عن هشام بن عروة عن أبيه نحوه».

۴- «حدثني يونس بن عبد الأعلى ثنا سلامة قال: قال عقيل: حدثني الزهري قال: قال سعيد بن المسيب وأبو سلمة بن عبدالرحمن أن أبا هريرة قال: قال رسول الله ﷺ حين أنزل عليه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ يا معشر قريش اشتروا أنفسكم من الله لا أعني عنكم من الله شيئاً يا بني عبد مناف لا أعني عنكم عن الله شيئاً يا فاطمة بنت رسول الله لا أعني عنك من الله شيئاً». «هنگام نزول آیه و ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ به قبیله قریش خطاب فرمود که خود را از عذاب الله (تعالی) نجات بدهید که من

<sup>۱</sup> - این شخص - متروک - - کذاب - وضاع و شراب خور بوده منهاج السنه: ص ۸۱، ج ۴ راوی دوم عبدالله بن عبدالقدوس است این شخص رافضی خبیث و در نزد علماء رجال هیچ است منهاج السنه: ص ۸۱، ج ۴ و در اسناد: الثعلبی مجهول -ضعفاء- و متهمین هستند منهاج السنه: ص ۸۱، ج ۴.

نمی‌توانم از شما چیزی دفع نمایم. ای اولاد عبد مناف، ای عباس، ای فاطمه دختر رسول خدا خود را از عذاب خدا (بوسیله ایمان برسالت من) نجات بدهید».

۵- «حدثني عبد الملك ثنا أبو اليمان أخبرنا شعيب عن الزهري أخبرني سعيد بن المسيب وأبوسلمة بن عبد الرحمن أنّ أبا هريرة قال: قال رسول الله ﷺ نحو حديث يونس عن سلامة غير أنه زاد فيه: يا صفيّة، عمّة رسول الله لا أغني عنك من الله شيئاً ولم يذكر في حديثه فاطمة».

۶- «حدثني يونس ثنا سلامة بن روح قال: قال عقيل: حدثني ابن شهاب أن رسول الله لما أنزل عليه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ جمع قريشاً ... فوعظهم رسول الله ﷺ ثم قال في آخر كلامه: لام أعرفنّ ما ورد علي الناس يوم القيامة يسوقون الآخرة وجئتم إلى تسوقون الدنيا».[ابن جرير طبري در تفسیر جامع البيان: ص ۷۲، ج ۱۹- ۷۴] با هدفه طرق مختلف همین مضمون فوق را در شأن نزول آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ روایت نموده و در آخر بروایت عبدالغفار بن القاسم (کذاب وضاع) روایت کرده که رسول خدا در آخر فرمود: «إن هذا أخي وكذا وكذا فاسمعوا له وأطيعوا». سپس این روایت را با هفت شیوه مختلف و همان مضمون قبلی روایت نموده که پیامبر قبیله قریش را مورد خطاب قرار دادند و فرمودند که خود را از آتش جهنم نجات دهند هر چند بوسیله بخشیدن نصف خرمایی باشد. خلاصه سخن اینست که ابن جریر طبری بیست چهار روایت در یک مضمون برای شأن نزول آیه ۲۱۴ سوره الشعرا روایت نموده و یک روایت با راوی متروک و مضمون شاذ و مخالف نقل نموده و جناب حجت الاسلام فقط یک روایت را بدون تحقیق سندی (آن هم موضوع) نقل کرده و از بیست و چهار روایت صحیح دیگر خبری نداشته برای توضیح بیشتر به تفسیر القرطبی جلد هفت جزء ۱۳ و «جامع البيان» طبری مراجعه کنید.

دلیل دوم برای خلافت حدیث محبت است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». این کلمه مولا مشترک المعنی بوده و صریح نیست و در این روایت بدلیل قصه سفر یمن و آن بر خورد همراهان ایشان با علی ﷺ بمعنی دوست و احترام شأن است. ماده مولا با ماده والی در لغت ادبیات عرب فرق می‌کند و تمامی یاران رسول خدا ﷺ در غدیر خم

مادرزاد، عرب بودند و معنی مولا را به خوبی درک کرده بودند خصوصاً علی و عباس که هیچیک از آن دو از کلمه مولا، مفهوم والی و خلیفه را برداشت نکردند. دلیل سوم جناب نجمی حدیث الثقلین است که هیچ ربطی با خلافت ندارد این حدیث در روایت مالک در موطا و حاکم در مستدرک و بیهقی و ابن عبدالبر در التمهید و صحیح ابن حبان با عبارت «کتاب الله وسنة رسوله» آمده و در خطبه حجة الوداع «بکتاب الله وسنة نبیه» آمده<sup>۱</sup> و در بعضی روایات با سند پائین تر از درجه صحت کتاب الله و عترتی اهل بیته آمده و کلمه اهل بیت شامل تمامی ازواج پیامبر شده در حالی که شما خطاب خاص قرآن را با خبر واحد خاص کردید. باز هم این مسئله اهل بیت با مسئله خلافت زمین تا آسمان فرق دارد و دلیلی برای خلافت و امامت بلافصل نمی شود = بنده روایت نعلین را با کلمه ﴿وَيُطَهِّرُكُمْ تَطَهِّيراً﴾ مفصلاً در دفتر اول ص ۹-۲۶ بحث کرده ام می توانید مراجعه کنید.

و حدیث: «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»<sup>۲</sup>. این چنین برداشتی از روایت نمی شود. چنانچه به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «مثلك يا أبا بكر كمثل إبراهيم ... ومثل عيسى .... ومثلك يا عمر مثل نوح إذ قال: ﴿لَا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]. أو مثل موسى إذ قال: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [يونس: ۸۸]»<sup>۳</sup>. پس در این تشبیه لازم نیست که ابوبکر و عمر مثل ابراهیم و عیسی و موسی علیه السلام در تمام اوصاف مساوی باشند بلکه در صفت شدت و نرمی در دین الله مانند ابراهیم و عیسی و موسی هستند همچنان که علی مثل هارون رضی الله عنه در تمام اوصاف برابر نیست، بلکه در یک صفت مثل هارون است همان طوری که موسی بکوه طور رفت و هارون را در زمان غیبت جانشین خود نمود پیامبر صلی الله علیه و آله علی را تا زمان برگشت خود از غزوه تبوک جانشین خود کرد و در هر سفر و غزوه ای، پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از صحابه را تا زمان بازگشت خود برای

<sup>۱</sup> - مستدرک حاکم: ص ۵۳۳، ج ۳ و البیهقی: ص ۱۱۴، ج ۱۰ و سنن الکبری.

<sup>۲</sup> - بخاری: ص ۶۳۳، ج ۲.

<sup>۳</sup> - بخاری و مسلم.

جانشین مقرر می‌کرد. چنانچه در غزوه بنی قینقاع بشر<sup>ﷺ</sup> بن منذر را در مدینه جانشین خود کرد و در یک غزوه قریش، عبدالله<sup>ﷺ</sup> بن ام مکتوم را جانشین خود نمود و در سفری دیگر عثمان<sup>ﷺ</sup> را خلیفه کرد و در غزوه تبوک علی<sup>ﷺ</sup> را جانشین خود قرار داد و ایشان گریه کردند و گفتند: که مرا به همراه زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟ پس پیامبر<sup>ﷺ</sup> برای تسلی خاطر او فرمود که شما برای من مثل هارون و موسی هستید، ناراحت نباشید. این بود سه دلیل جناب محمد صادق نجمی که برای خلافت بلافصل علی<sup>ﷺ</sup> بنا به تقلید از دیگران نقل کرده بود و چون خودش اهل لغت عربی نیست معنی و مقصد لغات و عبارات عربی را نمی‌داند و اگر نه دچار چنین اشتباهات بزرگی نمی‌شد بناحق خود را خسته نموده و کتابی جمع و چاپ کرده و بسیاری از مردم عوام بی‌علم و کم‌علم را در چاه غفلت انداخته و از اصحاب رسول خدا و از اهل سنت به بدگمانی و سوءظن یاد کرده است. ما هم بناچار مجبور شده و قلم بدست گرفتیم تا خطاهای‌شان را اصلاح و واقعیت را به مردم آگاه و فهمیده برسانیم. ان شاء الله تعالی.

اهل سنت محبت و احترام و ابراز ادب نسبت به اهل بیت رسول خدا و صحابه کرام را جزء ایمان خود می‌دانند. با دوستان‌شان دوست و با دشمنان آنان دشمن هستند: «قلبا - عملاً - قلماً و تصنیفاً و أشهدنا الله علی ذلك و نراك خلاف ذلك و محبتك مع أهل البيت فی اللسان و القلم دون القلب و العمل ولو حلفنا علی ذلك لا نكون حائثاً إن شاء الله (تعالی) و لا نقلد أحداً یأذن الله و حوله و قوته»<sup>۱</sup>.

### معنی و مفهوم کلمه‌ی «أهل» در آیه‌ی تطهیر

جناب حجت الاسلام نجمی در این صفحه حدیثی از صحیح مسلم نقل و ترجمه نموده و در ترجمه حدیث (بنا به محبت ظاهری) مبالغه و منزلت اهل بیت را از مقام چهار نفر از انبیاء برتر دانسته که بخشی از ترجمه‌اش این چنین است:

آیه شریفه، پاکی و طهارت خاندان عصمت را از هر نوع گناه تضمین نموده و آنان را از آلوده‌شدن به هر نوع گناه و معصیت کوچک و بزرگ می‌بازد و منزّه معرفی می‌نماید، این خاندان از راه سهو و اشتباه نیز مرتکب گناه نمی‌گردند زیرا سهو و اشتباه گرچه

<sup>۱</sup> - بخش فضائل پیامبر<sup>ﷺ</sup> در صحیحین: ص ۳۸۰.

حکم تکلیفی و عقاب را مرتفع می‌سازد، ولی به هر صورت نمی‌تواند قبح و اثر وضعی حرام و رجس و پلیدی ذاتی آن را هم مرتفع و بر طرف نماید. (ص ۳۰۸).  
جواب:

وبه نستعین، اول اطلاق کلمه اهل از نظر لغت عرب بر زن می‌شود در آیه‌ی ۷۳ از سوره هود ملائکه به زن ابراهیم علیها السلام خطاب می‌کند: ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [هود: ۷۳]. «آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت است». و در سوره قصص آیه ۲۹ می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ [القصص: ۲۹]. «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و با اهل خود (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد .... به اهل خود گفت درنگ کنید که من آتشی دیدم». و در سوره احزاب به ازواج مطهرات از آیه ۲۸-۳۳ خطاب می‌کند و با این خطابات مکرر: امهات المؤمنین را خاص نمود و در آخر به ایشان می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

چرا جناب نجمی برخلاف ترجمه خود در حق امهات المؤمنین عمل می‌کند و به عصمت در حق ازواج مطهرات عقیده ندارد و در آیه ۷۳ سوره هود همین ضمیر جمع مخاطب را در مورد یک زن بکار برده است.

﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [هود: ۷۳].

و همین کلمه: ﴿يُطَهِّرَكُمْ﴾ در [المائدة: ۶ و الأنفال: ۱۱] بر تمام اصحاب پیامبر نازل و خطاب گردیده چرا در اینجا معتقد به عصمت نیستید.

﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید».

﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ  
وَلِيُرَبِّطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد».

اگر هدف و معنی از ﴿يُطَهِّرَكُمْ﴾ عصمت است، پس باید اول از همه این عصمت را برای امهات المؤمنین قائل باشید و همچنین بنا به آیه ۱۱ از سوره انفال این حق را نیز در مورد اصحاب مدّ نظر دارید. اهل سنت بدون افراط و تفریط به آیات طهارت برای ازواج مطهرات و حدیث کساء برای علی علیه السلام و اهل بیت او و حدیث مباحله و حدیث: «أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». و حدیث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». و حدیث: «وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ». بروایت صحیح مسلم و غیره را قبول و عقیده دارند و این محدثین اهل سنت هستند که این حدیث را روایت نموده‌اند و شما این حدیث را از کتب محدثین ما نقل می‌کنید، اما استنباط شما دور از حق و فاصله زمین تا آسمان را دارد و این احادیث هیچ ربطی به مسأله خلافت و عصمت ندارد. پیامبران اولوالعزم از سهو، نسیان و خطا معصوم نبودند. قرآن آشکارا احوال تاریخی‌شان را بیان می‌کند که بنده در دفتر پنجم ص ۱۱-۱۶ مفصلاً احوال‌شان را از قرآن نقل کرده‌ام، مراجعه فرمایید. بویژه سوره عبس از اول تا آیه: ۱۰ پیامبر صلی الله علیه و آله را با چه کلمات تند و تیز خطاب نموده است، پس این علی علیه السلام که دوست و مقتدای ما اهل سنت است، از خاتم الانبیاء و امام الرسل بالاتر نبوده که او را با خدا شریک و از حدّ بشریت خارج نموده‌اید همان طوری که نصاری، عیسی و مریم علیهما السلام و یهود عزیز علیهم السلام را از مرز بشریت خارج و مقام ربوبیت و الوهیت داده‌اند و شما همین مقام و مکان را برای علی و چند نفری در نظر گرفته‌اید و معتقد به زندگی ذلت بار علی علیه السلام در زمان خلافت خلفاء ثلاثه هستید و اهل سنت بحمدالله معتقد به زندگی با عزت و وقار و سربلندی بدون خوف و خطر و تقیه برای اسدالله غالب بوده و هستند و آقای نجمی در ص ۳۰۹-۳۱۰ حدیث صحیح با سند صحیح مسلم که از واقعه غدیر خم از زید بن ارقم روایت نموده نقل کرده و در ترجمه آن مرتکب اشتباه بزرگی شده که می‌گوید: ولی نه از آن اهل بیته که در این حدیث توصیه و سفارش نموده است این عبارت را از خود اضافه کرده است». و بر زید بن ارقم که در خطبه غدیر خم حاضر بوده بدین و



بر حدیث و بیان او عیب می‌گیرد و در ص ۳۱۱ از ابو حامد غزالی نقل کرده که ایشان حدیث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». و قول عمر رضی اللہ عنہ که بعلی گفته: «بخ بخ لك أصبحت مولاي ومولا كل مؤمن ومومنة». آورده‌اند و بعد، این: دروغ بزرگ را [مجمواله سرالعالمین طبع نجف ص ۱۲۱]. به امام غزالی نسبت داده که ایشان چنین مفهومی را از این حدیث برداشت کرده‌اند. کتاب‌های امام غزالی در همه جا موجودند و این مفهوم جعلی و ساختگی در آنها نیامده که در حق خلیفه بر حق، عمر فاروق رضی اللہ عنہ چنین عقیده باطل داشته باشد این شماست که می‌خراشید و می‌تراشید و علماء حقانی را بدنام می‌کنید حدیث مولا در لغت عربی ربط با خلافت ندارد و در ص ۳۱۲ حدیثی در بیان و تعلیم درود ابراهیمی از بخاری و مسلم نقل کرده است. اهل سنت همان گونه که این حدیث را روایت کرده‌اند، آن را به دیده منت انگاشته و بر انجام دستورات آن کوشا بوده‌اند، اما این حدیث هیچ ربطی به مسأله خلافت ندارد. اهل سنت جایگاه ویژه‌ای برای اهل بیت قائل بوده‌اند و این شماست که چنین ادعای پوچ و بی‌ارزشی را می‌نمایید.

امامان چهارگانه اهل سنت، روایات عدیدی درباره پیشوایان دوازده‌گانه اهل تشیع و همچنین اوصاف آن بزرگواران نقل کرده‌اند. حتی در کتابهای خود فصل ویژه‌ای را درباره «ولی عصر» باز نموده‌اند.

وبالله نستعین گفته حقی است که بوسیله آن هدف باطلی را تعقیب می‌کنند. همان گونه که خوارج با گفتن «إن الحكم إلا لله». علی و معاویه و عمرو بن عاص را تکفیر نمودند. و جناب نجمی هم همان شیوه را در نظر گرفته است. جناب حجت الاسلام روایت اهل سنت را بر علیه خودش به کار گرفته است ولی معنی حدیث: «اثنی عشر امیراً وكلهم من قریش». را درک نکرده‌اند از جناب نجمی سوال کنید که غیر از علی رضی اللہ عنہ کدام یک از ائمه شما (در ظاهر) بوسیله انتخاب از جانب مردم، خلیفه یا امیر شده است؟ شما با ادعای بی‌اساس، خود قول صحیح رسول خدا را به بازیچه می‌گیرید. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرموده دوازده امیر از قریش‌اند در حالی که غیر از علی رضی اللہ عنہ کسی دیگری از ائمه امیر نشده‌اند و دوازدهمی نیز مفقود الاثر شده و مهدی که نام وی در کتب اهل سنت ذکر شده است، دارای مباحثی جداگانه بوده است. همچنین وی از نسل امام حسن است و مهدی شما بنا به دعوی بی‌دلیل شما، فرزند حسن عسکری است. و

در تاریخ، حسن عسکری بدون فرزند بوده است. پس با چه جرأت، چنین دعوی فریب دهنده را بنام اهل سنت ذکر می‌کنید. مگر مردم جهان آگاهی نداشته که معنی «اثنی عشر امیراً وکلهم من قریش». را با زندگی تاریخ ائمه اهل بیت مطابقت نمی‌دهند. چنین پنداشته‌اید که همه مانند شما بدون علم و فاقد آگاهی‌اند؟ شما با این کار تیشه به ریشه خود زده و مردم جهان را نسبت به مذهب بی‌اساس خود آگاه ساخته‌اید و همه مردم جهان از مسلمان و کافر می‌دانند که چهار خلیفه بعد از رسول خدا و همه خلفاء بنی امیه و خلفاء بنی عباس قریش و به اتفاق و اجماع امت (موبه‌مو و مطابق و موافق پیش‌گوئی خاتم پیامبران ﷺ) خلیفه و امیر شده و دین اسلام با عزت و پیشرفت جهانی، عالم‌گیر شده و علماء اهل بیت و اولادهای‌شان با عزت و خوشی با اُمراء و خلفاء بنی امیه و بنی عباس قریشی از دوران امارت معاویه رضی الله عنه تا انتهای خلافت خلفاء بنی عباس ساختند و از نعمت‌های فراوان بیت المال مسلمین برخوردار شدند و با یکدیگر وصلت (ازدواج) کردند. این گفته‌ها در تاریخ معتبر جهان اسلام ثبت شده و مردم عام و خاص خبر دارند غیر از شما که خود را عمداً به خواب غفلت و تجاهل و عناد و بغض و کینه زده‌اید و رنج می‌برید و استراحت و آرامش از شما سلب شده هنوز دروازه توبه به سوی خدا و پیامبر و خط مشی علی و اولادش باز است. «اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، غفرانك، و نتوب إليك آمنا بك و بكتبك ورسلك (نحب أهل بيت نبيك وأصحابه) وباليوم الآخر ونسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة واحشرنا في زمرة عبادك الصالحين آمين».

#### احادیث مربوط به دوازده امیر قریشی بعد از پیامبر

- ۱- «قال ﷺ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۱</sup>.
- ۲- «قال ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ». [مسلم]<sup>۲</sup>.
- ۳- «قال ﷺ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» [مسلم. وفي رواية أبي داود] «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ».

<sup>۱</sup> - بخاری: کتاب الاحکام، باب استخلاف، ص ۱۰۷۲، ج ۲.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۱۹.

۴- «قال ﷺ: لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ أَثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۵- «قال ﷺ: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْرًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً ... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». وفي رواية: «قال ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيْرًا مَنِيْعًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۱</sup>.

دین اسلام تا وجود دوازده خلیفه عزیز و نیرومند گشته و تمامی این دوازده خلیفه از نسل قریش بوده که امت نیز درباره ایشان اجماع دارند. جناب نجمی می‌گوید: این حدیث که در کتب اهل سنت بطور فراوان و با مضمون‌های مختلف نقل گردیده است یکی دیگر از دلائل حقانیت و صحت عقیده و مذهب شیعه اثنی عشری و دلیل بطلان تمام مذاهب دیگر اسلامی است.<sup>۲</sup>

و به نستعین و نستهدیه بنده در فصول گذشته مکرراً گفته‌ام که حجت الاسلام نجمی از درک و فهم ادبیات لغت عربی معذور است همین حدیثی را که از صحیحین نقل کرده معنی لفظی آن را نمی‌داند در این کلمه امیر در روایت بخاری، و خلیفه در روایت مسلم، «وتجتمع علیه الأمة» در روایت سنن ابی داود آمده این کلمات بر هیچ یکی از ائمه شما (در ظاهر) صادق نیامده و نخواهند آمد. زیرا هیچ یک از آنان خلیفه و امیر مسلمانان نشدند. و امام حسن رضی الله عنه تقریباً شش ماه امیر شدند، آن هم نه باجماع امت و سپس با معاویه رضی الله عنه بیعت نموده و صلح کردند و از امارت خود استعفا دادند و زمانی که حضرت علی خلیفه شدند، درباره خلافت ایشان اجماع امت صورت نگرفت بلکه بیشتر کسانی که در مدینه بودند، با وی بیعت نمودند. در این زمان تمامی جنگ و خونریزی‌ها به پایان رسید. و بعداً خودش توسط گروه خود بشهادت رسید رضی الله عنه و دوازدهمی هم تا حالا نیامده، و با این مشخصات که جناب نجمی معتقدند هرگز نخواهند آمد، و آن کسی که بلقب مهدی و بنام محمد بن عبدالله می‌آید (و فرزند حسن عسکری نیست) و از نسل امام حسن رضی الله عنه است، شما او را قبول نمی‌کنید چون تا به حال متولد نشده و از نظر مذهب هم، دارای مذهب تسنن بوده که حقانیت این

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: کتاب الامارة، ص ۱۱۹، ج ۲.

<sup>۲</sup> - سیری در صحیحین: ص ۳۱۴.

دو، در آن زمان آشکار می‌گردد. پس همان طوری که این حدیث برای سایر فرق شیعه مانند اسماعیلیه و فطحیه و غیره موافق و سازگار نیست برای شما هم سازگار و دلیل نخواهد شد. مصداق این حدیث فقط اهل سنت می‌باشند و بس. اهل سنت، خلافت را در دوازده خلیفه منحصر نکرده‌اند بلکه عزت و قدرت و شأن شوکت دین اسلام را حدّ اقل در دوازده خلیفه که با اجتماع امت امیر شده‌اند می‌دانند معنی حدیث مذکور اینست نه آنکه شما به اشتباه فهمیده و اختراع کرده‌اید. تمام آن روایاتی که جناب نجمی از ص ۳۱۳-۳۱۹ از کتب اهل سنت نقل نموده دلیل صریح و روشن هستند که اهل سنت چه اندازه علاقه و محبت به علی و اولادانش دارند. لازم به تذکر است که جناب نجمی از احادیث صحیح و حق برداشت باطل نموده و قصد فریب افراد ناآگاه را دارد. چنانچه در آخر صفحه ۳۱۹ می‌گوید: رسول خدا خلافت و جانشینی علی را با تشبیه کردن آن حضرت به هارون تثبیت کرده تنها موضوع نبوت را استثنا نموده است. این گفته نجمی تراوش فکری خودش است در احادیث مذکوره چنین چیزی نیامده و دلیل صریح بر بطلان این ادعای ساختگی: همان دستور تاکیدی رسول خدا است که در آخرین لحظه زندگی او ابوبکر صدیق، امامت مردم مدینه را بعهدہ بگیرد و نماز را اقامه کند و علی علیه السلام به امامت او اقتدا کرد و در دوران خلافت خلفاء ثلاثه با ایشان بیعت نمود و بر بیعت خود با رضایت و خوشحالی کامل بدون هیچ‌گونه ابراز نارضایتی وفا نمود. حدیث تشبیه را پیامبر صلی الله علیه و آله یکبار در جنگ تبوک فرموده و بیشتر از یکبار نگفته است. و این جمله را در ابتدای ورود به مدینه درباره حضرت علی علیه السلام نفرموده، بلکه زمانی که علی علیه السلام دید در مدینه فقط زنها و بچه‌ها باقی مانده‌اند و همراه پیامبر نیست، ناراحت شده و گریه کرد و فرمود: «أَخْلَفُنِي فِي النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟». «مرا بر زن‌ها و بچه‌ها جانشین و خلیفه کرده‌اید؟». پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب به ایشان این جمله را اظهار داشت: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»<sup>۱</sup>. [امام نسائی و حاکم در مستدرک که پرچمدار فضائل علی علیه السلام بوده‌اند و روایات ضعیف و موضوع را در مناقب علی علیه السلام روایت نموده‌اند حدیث منزلت را بطرق متعدد اما در محل واحد که همان غزوه تبوک است روایت نموده‌اند. جناب حجت

<sup>۱</sup> - بخاری باب غزوه تبوک: ج ۲، ص ۶۳۳.

الاسلام نجمی و عبدالحسین شرف الدین نتوانسته‌اند که با سند صحیح از منابع معتبر (غیر از غزوه تبوک) محل دیگری را ثابت کنند که پیامبر ﷺ به علی ﷺ گفته باشد: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». جناب عبدالحسین پرچم‌دار مناقب علی ﷺ بوده: غیر از چند حواله خالی از دلیل و مدرک تشبیه نتوانسته ثابت بکند که پیامبر ﷺ بغیر از زمان غزوه تبوک این جمله را گفته باشد. در ص ۲۰۹ المراجعات چند عبارت مخلوط بصورت تلبیس حواله داده اما بعد از بحث و بررسی عبارت مذکور خلاف مقصد شرف الدین و نجمی هویدا گردید و هر دو پرچم‌دار محبت ظاهری با علی ﷺ از فن مصطلح الحدیث و از علم جرح و تعدیل به کلی کنار گرفته‌اند فقط بحواله کتب غیر معتبر بدون بیان سند و بررسی از آن اکتفا نموده‌اند. حتی احادیث موضوع مستدرک حاکم (در مناقب پدر زن عمر ﷺ برایشان قطعی الثبوت، و حتی مانند قرآن هستند. و ثانیاً همین عبارت را که در حق علی ﷺ گفته شده اگر در حق دیگری گفته بشود، جناب تیجانی - و شرف الدین - و اخیراً مقلدشان نجمی از آن عبارت و فضیلت فرار می‌کنند یا چشم پوشی و زودگذر جائز بلکه واجب می‌دانند.

مثلاً در قصه دختر حمزه ﷺ بعلی ﷺ فرمود: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». و به زید گفت: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا». «تو برادر ما و مولای ما هستی». خصائص علی ﷺ و بقبيله اشعری فرمودند: ایشان از منند و من از ایشان «هُم مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup>. و در حق جلیبیب فرمود: «هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»<sup>۲</sup>. این از منست و من از او. و به عموی خود عباس ﷺ فرمود: «العباس مني وأنا من عباس»<sup>۳</sup>. از منست و من از او.

بنا به عقیده نجمی و شرف الدین باید همه ایشان خلیفه باشند زیرا پیامبر ﷺ فرموده که «هُم مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ» و زید بن الحارث را برادر خود خوانده او هم باید مستحق خلافت باشد.

فضائل علی ﷺ را اهل سنت مثل فضائل دیگران با جان و دل قبول دارند اما از روی فضیلت، خلافت آن شخص ثابت نمی‌شود. جناب شرف الدین و محمد صادق نجمی و

<sup>۱</sup> - روایت از امام مسلم: ج ۴، ص ۱۹۴۵.

<sup>۲</sup> - روایت از امام مسلم: ج ۴، ص ۱۹۱۸.

<sup>۳</sup> - روایت از ترمذی: ج ۱، ص ۳۱۸.

تیجانی و سید محمود عظیمی و حسن بن صادق حسینی آل مجدد شیرازی و نجم الدین طبری و دوست لاجوابم جناب کاردان و .... الی آخره «الإنصاف (للإنسان) خیر الأوصاف». بیائید و واقعیت را قبول کنید و به اصل تاریخ زندگی علی و اولادانش علیه السلام ایمان بیاورید و عمل نمایید و اگر ظاهراً نمی‌توانید و می‌ترسید از باب تقیه وارد شوید و اصل تاریخ را بپذیرید و خطبه نود و هفت نهج البلاغه را بخوانید که شیعه‌های خیر القرون شما حضرت امیر را خون دل کردند و از دست شما داد می‌کشید و از دل آرزو می‌کرد و می‌گفت: «لوددت والله أن معاوية صار في بكم صرف الدينار بالدرهم، فأخذ مني عشرة منكم وأعطاني رجلاً منهم». «به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مبادله کند همچون مبادله کردن دینار (طلا) به درهم (نقره) ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنها را به من دهد ...». ای اهل کوفه! من به سه چیز که (در شما هست) و دو چیز که در شما نیست مبتلا شده‌ام: گوش دارید اما کر هستید - سخن می‌گویید اما گنگید - چشم دارید اما کورید نه هنگام نبرد: آزاد مردان صادقید و نه به هنگام آزمایش برادران قابل اعتماد «تربت أیدیکم» دستانتان با خاک آلوده باد. ای مردم! شما به شتران بی‌ساریان می‌مانید که هرگاه از یک سو جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده می‌گردند به خدا سوگند شما را چنین می‌بینم که اگر جنگ سخت درگیر شود و آتش آن زبانه کشد از گرد فرزند ابو طالب جدا می‌شوید همانند جدا شدن زن (هنگام زاییدن) از بچه خویش» و همچنان در همین خطبه فرمود: «وأصبحت أخاف ظلم رعیتی». ملت‌های جهان همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند در حالی که من از ظلم پیروانم می‌ترسم، شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم اما نرفتید، به گوش شما خواندم اما نشنیدید، در آشکار و نهان از شما دعوت کردم، اجابت نمودید، اندرزتان دادم قبول نکردید.

مگر شما حاضران، غایبید (که سخنانم را نمی‌شنوید) و یا بردگانید در قیافه مالکان، فرمان خدا را بر شما می‌خوانم از آن فرار می‌کنید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغة: خطبه ۹۷، ص ۲۶۱، ج ۱، ترجمه محمدجعفر امامی.

در خطبه ۲۵- امام برای توییح اصحابش، به خاطر کم کاری در جهاد و مخالفت با دستوراتش به منبر رفت و سخنان ذیل را ایراد فرمود: (در حقیقت با این روشی که شما در پیش گرفته‌اید) غیر از کوفه در دست من نیست، که آن را بگشایم یا ببندم. سوگند به خدا می‌دانستم اینها بزودی بر شما مسلط خواهند شد. زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند، و شما در راه حق متفرقید، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته‌اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می‌کنند، آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می‌کنند و شما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد، اگر من قدحی را به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم‌دارم که بند آن بدزدد. بار الها (از بس نصیحت کردم و اندرز دادم) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند، من آنها را ملول، و آنها نیز مرا ملول ساختند، پس به جای آنان افرادی بهتر، به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط نما<sup>۱</sup>.

«خداوندا، دل‌های آنها را آب کن همان‌طور که نمک در آب حل می‌شود»<sup>۲</sup>. «مردم را بسوی نبرد با لشکر معاویه ترغیب داد و به خاطر عدم اطاعتشان از امام سرزنش نمود ولی شما سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید و هر یک به دیگری واگذار کردید تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین شما را تصرف کرد»<sup>۳</sup>. ای کاش، شما را نمی‌دیدم روی شما زشت باد، و همواره غم و غصه قرینتان باد که شما هدف حملات دشمن قرار گرفته‌اید، پی در پی به شما حمله می‌کنند و شما به حمله متقابل دست نمی‌زنید، با شما می‌جنگند، و شما نمی‌جنگید این گونه معصیت خدا می‌شود و شما (با عمل خود) به کار آنان رضایت می‌دهید.

هرگاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن دادم، گفتید: اندکی ما را مهلت بده تا سوز گرما فرو نشیند، و اگر در سرمای زمستان این دستور را به شما دادم گفتید: اکنون هوا فوق العاده سرد است بگذار سوز سرما آرام گیرد: همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بوده شما که از سرما و گرما (وحشت دارید) و فرار می‌کنید به خدا سوگند از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

<sup>۱</sup>- همان منبع: ص ۱۱۳، ج ۱.

<sup>۲</sup>- همان منبع: ص ۱۱۳، ج ۱، خطبه ۲۷.

<sup>۳</sup>- همان منبع: ص ۱۶۷، ج ۱.

ای کسانی که به مردان می‌مانید ولی مرد نیستید ای کودک صفتان بی‌خرد، و ای عروسان حجله‌نشین (که جز عیش و نوش به چیزی نمی‌اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم همان شناسایی که سرانجام مرا این چنین ملول و ناراحت ساخت «قاتلکم الله» خدا شما را بکشد که مرا خون دل کردید و سینه مرا مملو از خشم ساختید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، با سرپیچی و یاری نکردن، نقشه‌ها و طرح‌های مرا تباه کردید، تا آنچه که قریش گفتند، پسر ابو طالب مردی است شجاع ولی از فنون جنگ آگاه نیست. و در آخر این خطبه می‌فرماید: «ولکن لا رأی لمن لا یطاع». ولی آن که فرمانش را اجرا نکنند، طرح و نقشه‌ای ندارد»<sup>۱</sup>. و در خطبه پنجاه چهار حضرت امیر از شیعیان خود می‌نالد و همچنان خطبه پنجاه شش ص ۱۶۱-۱۶۲، ج ۱ و در آخر هم حضرت به دست ملت خود بشهادت رسید و هیچ شهری و مکان جدیدی را (خارج از محدوده فتح شده در زمان خلافت خلفاء ثلاثه قبلی) فتح نکردند.

حال یک فردی عادی از این خطبه‌های پر درد غم و شکایت فراوان از ملت خود چه برداشتی می‌کند حتماً و طبعاً در مرحله اول می‌گوید که آن همه ادله ادعائی امامت که در «اصول کافی و منهاج الکرامة» علامه حلی و غیرها استنباط و استدلال گرفته شده با این حکومت و خلافت چهار ساله حضرت امیر مطابقت ندارد زیرا ایشان بجائی که قلمرو اسلامی را از محدوده قبلی که در زمان خلفا ثلاثه بدست آورده بودند جلوتر ببرند. هیچ که ملت خود را نتوانسته مطیع و فرمان‌برخوردار بکند و بجای ریختن خون کفار، خون هشتاد یا صد هزار نفر از صحابه و تابعین را در جنگ جمل و صفین ریختند و شهرهای که در دست‌شان بودند غیر از کوفه همه را از دست دادند. چنانچه در خطبه ۲۵ و جمله ۲۹۹ فرمودند: «ما هی إلاّ الکوفة». غیر از کوفه در دست من نیست. و بر عکس حکومت خلفاء ثلاثه و امیر معاویه و بنی امیه و بنی عباس جهانگیر شدند و عزت اسلام به ذروه السنام رسید - آفریقا و اروپا و آسیای شرقی در تحت پرچم اسلام در آمد و همه این واقعیت در تاریخ اسلام و کفر ثبت شده - و شما هر چه دست پا بزنید بی‌فائده بوده زیرا تاریخ بر نمی‌گردد بی‌دلیل خود را خسته نکنید و اعمال نامه خود را بر علیه خودتان گواه نگیرید.

<sup>۱</sup> - همان منبع: ص ۱۲۱، ج ۱.



﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ ﴿۱۸﴾ [ق: ۱۸].

«انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد (مگر اینکه همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت (و ضبط و ضبط آن) است».

و در آخر همان خیانتی را که شیعیان علی با علی کردند دست بردار نشدند و بر سر امام حسین و اهل بیت او آوردند و مانند پیروان و دوستداران دجال آخر الزمان در پی درهم و طمع ریاست، گوش به فرمان ابن زیاد شدند و جگر گوشه پیامبر و علی و فاطمه را در میدان کربلا با آن وضع فجیع به قتل رسانیدند و بعداً در خانه‌های خود بر سینه می‌زدند و می‌گفتند: حسین حسین حسین. جناب نجمی و شرف الدین مردم دنیا تاریخ گذشته و حال شما را خوب می‌شناسند و تاریخ اهل سنت را هم خوب می‌دانند و در زمان نزول عیسی علیه السلام و دجال لعین و ظاهر شدن مهدی آخر الزمان محمد بن عبدالله از نسل حسن بن علی بن ابی طالب تمام ادعائهای ما و شما از اول تا آخر برملا می‌سازد. «والله الهادي ونستهديه». جناب محمد صادق نجمی در ص ۳۲۲-۳۲۹ فضائل فاطمه و حسنین علیهم السلام را از صحیحین به روایت امّ المؤمنین و علی علیهما السلام و ابن مسعود و ابن ابی حازم و انس و ابی هریره و ابی بکر الصدیق و ابن عمر و ابن عباس و دوباره از ابی هریره رضی الله عنه نقل نموده و از این نقل بر عقیده و عمل خودش خط بطلان کشیده و عقیده و محبت و حقیقت محدثین اهل سنت را نسبت به اهل و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت و اعتراف کرده است ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [یوسف: ۲۶]. ﴿وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲]. در ص ۳۳ شرط اساسی برای امام را از قول حضرت امیر نقل نموده که سند آن به اثبات نرسیده است. فقط به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید حواله داده و این همان عادت گذشته حجت الاسلام بوده و هست ایشان محتاج قیل و بدور از قال اند: اما این شرائط عقلاً بدون ثبت نقل برای صفت هر فرد مسلمان لازم هست و بحمدالله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مکماً دارای این صفات بوده‌اند به همین خاطر، الله (تعالی) رضایت خود را نسبت به ایشان با صیغه ماضی اعلام فرموده است. سوره توبه آیه ۱۰۰ و سوره الفتح آیه ۱۸ و سوره الحجرات آیه ۷ (این قطره از دریا اما برداشت حجت الاسلام غلط بوده انرژی آفتاب برای کره زمین ثابت و مفید بوده لکن برای خفاش مضر است: آفتاب را چه گناه).



## فصل هشتم:

### اوصاف امام وقت و خلیفه مسلمین

در عقیده اهل سنت خلیفه مسلمین باید مسلمان، عادل و مقتدر و مجری قرآن و حدیث صحیح باشد و عصمت را برای او شرط نمی‌دانند حتی انبیاء علیهم‌السلام از خطاء و نسیان معصوم نبوده‌اند چنانچه در قرآن حالات پیامبران مفصلاً بیان شده و بنده هم در فصل‌های گذشته خطاء و نسیان چند پیامبر را از قرآن نقل کرده‌ام و برای خلیفه لازم نیست که از همه و در همه علوم اعلم و افضل باشد چنانچه قرآن می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ [البقرة: ۲۴۷].

«پیامبرشان به آنها گفت: همانا الله (تعالی) طالوت را برای شما امیر و خلیفه انتخاب کرده است».

در حالی که نبی قوم بنی اسرائیل، از طالوت برتر بود. و همچنین کسی تخت ملکه سبا را برای سلیمان علیه‌السلام آورد علم و قدرت او از سلیمان بیشتر و سلیمان علیه‌السلام از او برتر بود.

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾

[النمل: ۴۰].

«کسی که دانش از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد».

و همچنین در یک حادثه قضائی سلیمان علیه‌السلام از پدر خود داود علیه‌السلام قضاوت را صحیح‌تر اجرا نمود.

﴿فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَانَ ۚ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ [الأنبياء: ۷۹].

بناء به قاعده جعلی شما نباید طالوت امیر باشد و داود علیه‌السلام نبی و خلیفه و همچنین به جای سلیمان علیه‌السلام باید همان شخصی که تخت ملکه را آورد همان نبی و خلیفه باشد.

و همچنین الله (تعالی) به داود علیه‌السلام می‌فرماید:

﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [ص: ۲۶].

و آیه ۲۴ می‌فرماید:

﴿وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ [ص: ۲۴].

و در حق سلیمان علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۳۴﴾﴾ [ص: ۳۴].

و در حق ایوب علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ وَ أَلَىٰ مَسْنَىٰ الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿۴۱﴾﴾ [ص:

۴۱].

بنا به نظریه حجت الاسلام نجمی نباید به چنین کسانی نبوت و خلافت داده شود، یا اینکه جناب محمد صادق قلم در دست گرفته و مسائلی را به قرآن عثمانی بیفزاید. جناب نجمی در ص ۳۳۲ در عنوان امامت و حسن اخلاق می‌نویسد: «بعضی از خلفا دارای این شرط (یعنی حسن اخلاق) نبوده و بعد روایتی از ابن ابی ملیکه از صحیح بخاری نقل می‌کند - هنگامی که گروهی از طائفه بنی تمیم به حضور رسول اکرم شرفیاب گردیدند، یکی از آن دو (ابوبکر و عمر) اقرع بن جالس حنظلی را به عنوان سرپرستی بنی تمیم به رسول خدا معرفی نمود و آن یکی شخص دیگری را پیشنهاد نمود - ابوبکر خطاب به عمر گفت: تو در این کار با من مخالفت می‌کنی؟ عمر گفت: من قصد مخالفت نداشتم. بالاخره در این موضوع سر و صدای آنان در محضر رسول خدا بلند گردید که در توبیخشان این آیه فرود آمد<sup>۱</sup>.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید».

اما جواب این شبهه:

<sup>۱</sup> - بخاری کتاب «الاعتصام باب ما یکره من التعمق والتنازع والغلو فی الدین» ص ۱۰۸۴، ج ۲ طبع

پاکستان و کتاب التفسیر: «الحجرات باب قوله تعالى: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾»

ص ۷۱۷، ج ۲.

با یاری خداوند می‌گوییم: این آیه برای تعلیم است نه برای توبیخ و قبل از تعلیم و نهی، فرد مورد سرزنش و توبیخ قرار نمی‌گیرد. چنانچه قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ [الضحی: ۷].

«و ترا گم‌شده یافت پس هدایت کرد».

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۵].

«و ما هرگز مجازات نخواهیم کرد تا پیامبری مبعوث کرده باشیم».

جناب نجمی دنباله حدیث بخاری را حذف کرده و آن عبارت اینست: «وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَكَانَ عُمَرُ بَعْدُ (أي بعد نزول الآية) إِذَا حَدَّثَ النَّبِيُّ ﷺ بِحَدِيثٍ حَدَّثَهُ كَأَخِي السَّرَّارِ، لَمْ يُسْمِعْهُ حَتَّىٰ يَسْتَفْهِمَهُ». «بعد از نزول این آیه هنگامی که عمر ﷺ با پیامبر سخن می‌گفت طوری صحبت می‌کرد که پیامبر ﷺ سخن او را نمی‌شنید. حتی از عمر می‌پرسید که شما چه گفتید». این جمله را امام بخاری در دو جا روایت نموده اول کتاب [تفسیر الحجرات باب قوله ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]. ص ۷۱۷] دوم در کتاب [الاعتصام ص ۱۰۸۴ ج ۲].

متأسفانه حجت الاسلام بنا به تقلید از دیگران نقل می‌کند ثانیاً این آیه و این حادثه بر پیامبر ﷺ نازل و در محضر او واقع شده پس چرا ابوبکر صدیق را با ارتکاب چنین جرمی به منصب امامت کبری که دلیلی بر صحت خلافت ایشان است معرفی می‌نمایند؟

بالاخره منصب خلافت خلفاء ثلاثه از منصب نبوت و خلافت خدائی خاتم پیامبران بالاتر نیست و آیه ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]. از آیه تهدید: ﴿فَتَطَّرَدَهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].  
بالاتر در توبیخ نیست.

جناب محمد صادق نجمی در ص ۳۳۳ کتاب خود حدیث دیگری درباره خشن بودن عمر فاروق ﷺ از بخاری نقل نموده و قول زنان را بر قول رسول خدا ﷺ ترجیح

می‌دهد و خود را مصداق حدیث «رب حامل فقه غیر فقیه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه»<sup>۱</sup>. گردانیده که بسیاری از مردم حدیث را نقل می‌کند لکن معنی آن را نمی‌فهمد و آن حدیث را به کسی که مفهوم آن را می‌فهمد منتقل می‌نماید.

یا این قول رسول خدا ﷺ که فرموده: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup>. «اگر خداوند نظر نیکی به کسی داشته باشد او را در دین آگاه می‌نماید». الان بنده عبارت حجت الاسلام را نقل می‌کنم و قضاوت آن را بخوانندگان می‌سپارم: «وقتی عمر خواست وارد گردد زنان قریش برخاستند و خود را در گوشه‌ای پنهان نمودند».

رسول خدا از این جریان بخنده افتاد و با حالت تبسم به عمر اجازه ورود داد. عمر که وارد گردید عرضه داشت یا رسول الله همیشه خوشحال و خندان باشی علت تبسم شما چیست؟ رسول خدا فرمود: آنچه مرا به تعجب و خنده واداشت این بود وقتی که صدای تو بگوش زنان رسید متفرق شده و هر یک در گوشه‌ای پنهان شدند. بلی رسول خدا ﷺ از آمدن و دیدن عمر فاروق رضی الله عنه خوشحال و خندان می‌گردد و جناب نجمی نمی‌تواند تبسم رسول خدا را ببیند. باز دوباره در ص ۳۳۳ می‌گوید: «عبدالله بن عباس در دوران خلافت وی از اظهار عقیده خویش در مورد مخالفت با «عول» خودداری نمود و پس از مرگ خلیفه این عقیده را ابراز کرد. بدو گفتند: چرا در دوران عمر این عقیده را اظهار نکردی؟ گفت: از وی ترسیدم زیرا فرمان روای مهیب و رعب‌آوری بود»<sup>۳</sup>.

جناب نجمی فقیه زمان در شهر خویش استنباط ابن عباس رضی الله عنه را در مسئله «عول» در میراث جزء مسائل عقیده حساب می‌کند غافل از اینکه عمر فاروق رضی الله عنه ابن عباس را همیشه به عنوان فقیه در مجلس اصحاب بدر به همراه خود نگاه می‌داشت و

<sup>۱</sup> - شافعی در المسند و سنن و بیهقی در المدخل مشکاة، کتاب ص ۷۸ آن را از ابن مسعود روایت کرده است.

<sup>۲</sup> - روایت از بخاری و مسلم: مشکات، ص ۷۰ کتاب علم.

<sup>۳</sup> - رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۶، ص ۳۶۳.

به مهاجرین و انصار بدری می فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عَلَمْتُمْ». ابن عباس کسی است که شما (فقه و علم) او را می دانید.<sup>۱</sup>

آری، عمر خشن بود ولی به همان گونه‌ای که قرآن توصیف نموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار منافقین سر سخت و شدید و در میان خود مهربان».

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [التوبة: ۲۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند آنها را دوست خود نگیرید، و کسانی از شما که آنان را دوست خود قرار دهند ستمگرند».

بلی خشونت در راه خدا، جزء ایمان است و نیز محبت در راه خدا عین ایمان است و بحمدلله اصحاب رسول الله همان طور که قرآن توصیف و تمجید فرموده سزاوار بوده‌اند. خلفاء ثلاثه بسبب اخلاق قرآنی مسلمانان را گرداگرد خود جمع و مطیع نمودند و دنیا را فتح کردند. خلیفه بد اخلاق و خشن نمی‌تواند که ملت را جمع و مطیع بگرداند و دنیا را فتح بکند متأسفانه در دوران خلافت علی ﷺ بن ابی طالب اجتماع امت و فتح شهرهای جدید از کفار دیده نشده حتی ملت خود او نافرمان

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: کتاب التفسیر، باب قوله: ﴿فَسَيَحِبُّ مُحَمَّدٌ رَبِّكَ وَ...﴾، ص ۷۴۳، ج ۲، چاپ پاکستان.

گشتند و حضرت را خون دل کردند - بعنوان مثال و تصدیق قول گذشته خطبه ۹۷ و ۲۵ و ۲۷ و ۵۴ نهج البلاغه را بخوانید که ملت امیر المؤمنین با او چه رفتار و کرداری داشتند و حضرت امیر از دست‌شان چه ناله‌ها و شکایات و اظهار نارضایتی می‌کردند.

### امام و آشنایی با احکام

آقای نجمی در ص ۳۳۴ فرقه سبائیه می‌نویسد: «ولی بررسی تاریخ و کتب احادیث نشان می‌دهد که متأسفانه خلفای به اصطلاح اسلامی درباره احکام اسلام اطلاع و آشنائی همه جانبه نداشتند و در مسائل و احکام دست بدامن دیگر مسلمانان و صحابه پیامبر می‌گردیدند.

تا جایی که در اینباره داد امیرالمؤمنین بلند شده و صریحاً می‌گوید: آنگاه که برای یکی از آنان پیشامدی رخ می‌داد از جانب خود حکمی صادر می‌کرد سپس عین همین پیش‌آمد برای دیگری رخ می‌داد بر خلاف اولی فتوا می‌داد<sup>۱</sup>.

باید بخدمت این فرقه اشکال تراش عرض بکنم که خلفای ثلاثه بحمدلله به احکام اسلام آشنایی و اطلاع کامل داشته‌اند (علی‌رغم انف مغرض) و در غیر اینصورت حکومت اسلامی از افریقا تا آسیا شرقی و از خاورمیانه تا اروپا گسترش نمی‌یافت.

علم مطلق: صفت خاصه الله تعالی است حتی برای انبیاء علیهم‌السلام شرط لازمی نیست که علم تمام جزئیات را داشته باشند و یا از خطاء و نسیان معصوم باشند ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۹]. صفت خداوند تعالی است ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۶۷]. برای بشر است قرآن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور می‌دهد که بگو ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴]. و در حق آدم ابوالبشر علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

و بعد خیر البشر می‌گوید: ﴿فَسَأَلْ بِهِ خَيْرًا﴾ [الفرقان: ۵۹]. از خبرها سوال بکن و ﴿وَسَأَوْرُهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل‌عمران: ۱۵۹]. در کارها با آنان مشورت کن: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]. در آنچه علم ندارید توقف نکنید و با تکلف فتوی ندهید: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ [الکهف: ۶۸]. چگونه می‌توانی (ای

<sup>۱</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱، ص ۲۸۸ به نقل از سیری در صحیحین: ص ۳۳۵.



موسی) در مسائلی که از آن آگاهی ندارید شکیبائی کنید. ﴿يَأْتِيهَا اللَّيْلُ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱]. ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده (بنا به اجتهاد) بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی.

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۸].  
«اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطر چیزی (فدیه اسیرانی) که گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید».

﴿وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۖ وَهُوَ يَخْشَىٰ ۖ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ﴾ [عيس: ۸-۱۰].  
«اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی به (منافقین) اجازه دادی بهتر بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه (مسلمین و منافقین) خود را نشان دهند».

و به ابو البشر ثانی (دوم) نوح عليه السلام می‌فرماید:

﴿فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۖ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶].

«پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی».

مقام خلافت از مقام نبوت بالاتر نیست. برای خلیفه و رئیس جمهور شرط لازمی نیست که در تمام مسائل کلی و جزئی دینی و دنیائی و حربی جنگی از ملت و امت عالم‌تر باشند و الاّ چه نیاز به گرفتن قاضی و مجلس شورا بود. آنچه را که جناب نجمی و علامه حلی در منهاج الکرامه برای خلیفه شرط کرده‌اند که از خطاء و نسیان معصوم باشند چنین شرطی را نه خدا گفته و نه انبیاء و نه خلفاء داشته‌اند و نه بشر می‌تواند که بحث بشریت از چنین شرطی برخوردار باشند. واقعیت در مورد انسان حتی

پیامبران عدم علم تشریعی بوده و علم مطلق (بدون خطا و نسیان) برای انبیاء و خلفا و علماء از احکام کلیه شرعیه نیست.

بعد از این مقدمه - بنگریم که اقوال و عقیده علی علیه السلام در حق خلفای سه گانه چه بوده است در نامه شماره ششم به معاویه رضی الله عنه می فرماید: همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرائط و کیفیت با من بیعت نمودند. بنابراین نه آن که حاضر بود (هم اکنون) اختیار فسخ دارد و نه آن که غائب بود، اجازه ردّ کردن. شورا فقط از آن مهاجران و انصار است اگر آنها همگی کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد و او را به جای خود می نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می کنند، چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد<sup>۱</sup>. امام علیه السلام (در نامه شماره ۴۶۷ نهج البلاغه) فرمود: سرپرستی بر آنها (بر امت) حکومت کرد، حق را برپا داشت و خود بر جاده حق گام بر می داشت تا آنجا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد.

«وولیهم وال فأقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه».

[نهج البلاغه: ص ۳۹۶، ج ۳] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که مراد از این سرپرست خلیفه دوم عمر بن الخطاب بوده. و در روایت احمد و بیهقی در دلائل نبوت صراحتاً اسم ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه آمده است<sup>۲</sup>.

در خطبه ۱۴۶ رایزنی مهرآمیز حضرت امیر به خلیفه دوم عمر بن الخطاب برای جنگ ایرانیان: «موقعیت زمامدار همچون ریسمانی است که مهره ها را در نظام می کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می بخشد اگر ریسمان از هم بگسلد مهره ها پراکنده می شوند و هر کدام به جایی خواهد افتاد و سپس هرگز نتوان همه را جمع آوری نمود و از نو نظام بخشید. عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم، اما با پیوستگی به اسلام فراوان و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عزیز و قدرتمند است.

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: ص ۲۲، ج ۳.

<sup>۲</sup> - تاریخ الخلفاء: سیوطی، ص ۱۲.

بنابراین تو همچون محور آسیاب باش و جامعه را به وسیله مسلمانان عرب به گردش در آور و با همکاری آنها در نبرد، آتش جنگ را برای دشمنان شعله‌ور ساز زیرا اگر شخصاً از این سرزمین خارج شوی عرب از اطراف و اکناف سر از زیر بار فرمانت بیرون خواهند برد (و آنگاه خواهی یافت) که آنچه از نقاط ضعف پشت سر گذشته‌ای مهم‌تر از آن است که در پیش‌داری.

اگر چشم عجم‌ها فردا بر تو افتد خواهند گفت: این اساس و ریشه عرب است اگر قطعش کنی راحت می‌شود و این آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودیت حریص‌تر و سرسخت‌تر خواهد ساخت.<sup>۱</sup> در [خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه] آمده وقتی که عمر رضی الله عنه برای خروج غزوه روم از علی رضی الله عنه مشورت خواست، علی رضی الله عنه فرمود: اگر شخصاً به سوی دشمن حرکت کنی و در برابر آنان مغلوب گردی برای شهرهای دور دست مسلمانان پناهی نمی‌ماند (و اگر تو در میدان جنگ کشته شوی) کسی نیست که به او مراجعه کنند. پس مرد جنگ آزموده‌ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که مشکلات و سختی‌های جنگ‌ها را دیده‌اند و خیرخواه و نصیحت‌پذیرند با او همراه ساز، پس اگر خداوند پیروزی داد همان است که تو می‌خواهی و اگر نشد تو مدافع مردم و پناه آنها خواهی بود.<sup>۲</sup> و در [خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه] حضرت امیر رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه فرمودند: «مطلبی را که تو آن از آن بی‌اطلاع باشی سراغ ندارم تو آنچه را که ما می‌دانیم می‌دانی. ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم و همان‌طور که ما مشاهده کردیم تو هم مشاهده کردی و همان‌گونه که ما شنیدیم تو هم شنیدی و همچنان که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله همنشین بودیم تو نیز همنشین بودی هیچ‌گاه فرزند ابوقحافه (ابوبکر) و پسر خطاب (عمر) در انجام اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند، تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری تو از نظر دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله به مرحله‌ای رسیدی که آن دو نرسیدند خدا را به جان خود رحم کن، سوگند به خدا که تو نیاز به رهنمایی و تعلیم نداری، راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین برپا»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - از سخنان امام علی رضی الله عنه شماره ۱۴۶، ص ۱۴۱، ج ۲.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه: ج ۲، ص ۱۲۱.

<sup>۳</sup> - همان منبع: ج ۲، ص ۲۰۳.

حضرت امیر در این خطبه‌ها بطلان عقیده - و دشمنی عبدالله بن سبا را مثل روز روشن تصریح و مذهب او را نقش بر آب نمود و محبت و خیرخواهی خود را در مشورت‌ها از دل و جان با سه خلیفه بر حق در تاریخ اسلام ثبت کرد.

همان طوری که در بعض مسائل، خلفاء<sup>ؓ</sup> بعد از جستجوی حدیث پیامبر<sup>ﷺ</sup> از روی اجتهاد و استنباط خود فتوی یا قضاوت می‌نمودند علی<sup>ؑ</sup> هم در بسیاری از فتوهای خود منفرد و برخلاف حکم صحیح بوده‌اند بعنوان مثال به مسائل ذیل توجه فرمائید.

۱- عده‌ی زن حامله‌ای که شوهرش فوت نموده در تمام مذاهب وضع حمل است همان طوری که رسول الله<sup>ﷺ</sup> به شیعه الاسلامیه فرمود: «فانکحی من شئت». بعد از وضع حمل با هر کسی که ازدواج می‌کنی شرعاً جائز است اما حضرت امیر<sup>ؓ</sup> می‌فرمودند: عده چنین زنی ابعداجلین است<sup>۱</sup>.

۲- اگر زن عقد شده قبل از جماع، بدون تعیین مهریه شوهرش فوت کرد، مهریه این زن، مهریه مثل است بنا به دلیل قضاوت پیامبر<sup>ﷺ</sup> درباره بروع دختر و اشق. اما به فتوی حضرت امیر<sup>ؓ</sup> این زن مهریه ندارد.

۳- مرد اگر زن‌های خود را اختیار طلاق داد و زن بجای طلاق، شوهر خود را انتخاب نمود، این اختیار طلاقی حساب نمی‌شود چنانچه پیامبر<sup>ﷺ</sup> چنین کرد. اما حضرت امیر<sup>ؓ</sup> این اختیار را یک طلاق رجعی می‌داند<sup>۲</sup>.

۴- جماع بدون انزال منی، غسل را واجب می‌کند بنابر حدیث مرفوع و صحیح التقاء الختائین که در این زمینه وارد شده است.

لکن حضرت امیر<sup>ؓ</sup> غسل را واجب نمی‌داند<sup>۳</sup>.

۵- تعذیب بوسیله آتش مخصوص پروردگار است و برای بشر جائز نیست که چنین عذاب بدهد. حضرت امیر، گروه عبدالله بن سبا و هفتاد نفر قبیله زط را در آتش سوزاند

<sup>۱</sup> - کتاب الام: تألیف امام شافعی<sup>ؒ</sup>، ج ۲، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> - کتاب الام از امام شافعی: ج ۷، ص ... .

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: باب «غسل ما یصیب من رطوبة فرج المرأة»، کتاب الغسل، ص ۴۳.

و جرم‌شان، ادّعی ربوبیت علی علیه السلام بود<sup>۱</sup>. نوبختی می‌گوید: «فرقه سبائیه عقیده رجعت حضرت امیر را در زمان عیسی و عقیده طعن بر خلفای سه‌گانه و ارتداد صحابه را داشتند. بعد علی علیه السلام، عبدالله بن سبا را بشهر مدائن تبعید کرد<sup>۲</sup>. و همچنین حضرت امیر فرمود: کسی که مرا بر شیخین (ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه) فضیلت بدهد، او را حدّ مفتری میزنم»<sup>۳</sup>.

بعداً عبدالله بن عباس حدیث مرفوع را برای علی علیه السلام بیان فرمودند: «که تعذیب بوسیله آتش جائز نیست»<sup>۴</sup>.

۶- حضرت امیر علیه السلام از دختر دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله ابوجهل خواستگاری کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه الزهراء بشدت ناراحت شدند و فرمودند: «فاطمه بضعه منی، فمن أغضبها فقد أغضبني»<sup>۵</sup>. «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را ناراحت کند، همانا مرا ناراحت کرده است». بعداً حضرت امیر علیه السلام از این خواستگاری پشیمان شدند. این عمل بطلان عصمت را مثل روز روشن تصریح نمود.

۷- یکی از مسائل مهم و مشهور جهان اسلام قصاص گرفتن است. متأسفانه امیر المؤمنین علیه السلام از قاتلان خلیفه سوّم قصاص نگرفت، بلکه بر عکس بین مدعیان و طرف‌داران گرفتن قصاص و حضرت امیر - جنگ جمل و صفین براه افتاد و خون حدّاقل هشتاد هزار از صحابه و تابعین را بر زمین ریخته شد و بعد پشیمان گشت و فرمود: یا بنی (ای حسن) «لیت أباک مات قبل هذا الیوم بعشرین عاماً، یا بنی! إني لم أر أن الأمر یبلغ هذا - إنا لله یا حسن! أي خیر یرجی بعد هذا»<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - رجال کشی: ص ۱۹۰، حدیث ۱۷۰.

<sup>۲</sup> - فرق الشیعه للنوبختی: ص ۲۲ - نقل از حاشیه رجال الکشی: ص ۱۹۰.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۲۵ نقل از همان، ص ۱۹۰-۱۹۱ رقم حدیث ۱۷۱.

<sup>۴</sup> - کتاب الام از امام شافعی: ج ۷، ص ۱۹۲.

<sup>۵</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۵۳۲، مناقب فاطمه.

<sup>۶</sup> - البداية و النهایة: ج ۷، ص ۲۴۱.

ترجمه: «کاش پدرت بیست سال پیش از این مرده بود - ای پسر، من چنین گمان نداشتم که کار به اینجا می‌رسد - اِنَّا لَللهِ اِیْ پَسْرَم، بعد از این همه خونریزی امید به چه خیری هست؟».

۸- یکی از دستورات مهم قرآن اینست که امام وقت چه نبی باشد یا غیر نبی، باید در امور سیاسی و جهادی و امور دنیوی با مردم مشورت کند.

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و در کارها با آنان مشورت کن».

متاسفانه امیر المؤمنین در تمام این خونریزی‌ها مشورت مشاوران خیرخواه و خیراندیشان را رد نمود و نپذیرفت.

اولین مشاور و خیرخواه و دلسوز و مصلح بزرگ و ترجیح‌دهنده آخرت بر ریاست و امارت دنیوی، امام حسن سبط و مبشر خاتم الانبیاء علیه السلام بود که با کلمات گوهر بار خود فرمود: «یا اَبْتِی! دَعُ هَذَا فَإِنَّ فِيهِ سَفَكَ دَمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَوَقَّعَ الْاِخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ، فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ بَلْ صَمَّ عَلَى الْقِتَالِ»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «ای پدر جان، این اراده و خروج از مدینه را بقصد قتل و قتال واگذار و منتفی فرما که این سفر و اراده سبب وقوع اختلاف بین مسلمانان و ریختن خون آنان می‌گردد لکن حضرت امیر قبول نکرد و به تصمیم جدی خود برای قتال ادامه داد».

مشاور دوم عبدالله رضی الله عنه بن سلام بود که در ربهه لگام اسب حضرت امیر را گرفت و از دل جان فرمود: «یا امیر المؤمنین! لا تَخْرُجْ مِنْهَا فَوَاللَّهِ لئن خَرَجْتَ مِنْهَا لَا يَعُودُ إِلَيْهَا سُلْطَانُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۲</sup>. ترجمه: «ای امیر المؤمنین از مدینه (الرسول) بیرون مشو سوگند بخدا اگر از این شهر (مقدس) بیرون رفتی دوباره قدرت و سلطنت مسلمین به این شهر (پیر خیر برکت) بر نخواهد گشت». متاسفانه حضرت امیر رضی الله عنه این شخصیت پر علم و حکمت را ناامید کرد.

دوست و مبلغ و مشاور سوم ابوموسی الاشعری رضی الله عنه است که به امام حسن رضی الله عنه می‌فرماید: «صَدَقْتَ بَابِي وَأُمِّي، وَلَكِنِ الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ: إِنَّهَا

<sup>۱</sup> - البدایة و النہایة: ج ۷، ص ۲۳۰.

<sup>۲</sup> - همان: ص ۲۳۴.

سَتَكُونُ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِّنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِّنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الرَّاَكِبِ وَقَدْ جَعَلَنَا اللَّهُ إِخْوَانًا وَحَرَّمَ عَلَيْنَا دِمَاءَنَا وَأَمْوَالَنَا»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «پدر و مادرم فدایت شوند، راست فرمودید (ای حسن) لکن فرد مشوره دهنده باید امانت را رعایت بکند. من از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: همانا فتنه‌ای خواهد آمد که در آن کسی که نشسته است بهتر است از کسی که ایستاده است و کسی ایستاده بهتر است از کسی که می‌رود و کسی که پیاده می‌رود بهتر است از کسی که سوار است الله تعالی ما را با یکدیگر برادر گردانیده است و خون و مال ما را بر یکدیگر حرام کرده است.» و این حدیث: «القاعد خیر من القائم». بدو طرق مرفوعاً از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است<sup>۲</sup>.

و همچنین حدیث: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»<sup>۳</sup>.

و حدیث: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»<sup>۴</sup>.

و حدیث: «إِذَا تَوَجَّهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَكُلَاهُمَا فِي النَّارِ»<sup>۵</sup>. مصداق اول این احادیث در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله عنه بوده لکن اهل سنت از راه تاویل از کنار این احادیث گذر کرده و مهر سکوت بر دهن می‌گذارند و بسیاری از صحابه بخاطر این احادیث در زمان جنگ جمل و صفین کناره‌گیری و گوشه‌نشینی را ترجیح دادند و کنار رفتند. تنها مذهب خوارج که بانی‌شان از لشکریان حضرت امیر بودند این احادیث را برای ترویج مذهب خود دستاویز قرار داده‌اند و حضرت امیر را با معاویه و عمرو بن العاص کافر و مرتد می‌دانند -نعوذ بالله-.

حجت الاسلام نجمی در صفحه ۳۳۵ می‌گوید: «مردی نزد عمر آمد و سؤال نمود که من جنب شدم و دسترسی به آب ندارم عمر در پاسخ وی گفت: نماز نخوان عمار

<sup>۱</sup> - احمد و البداية و النهاية: ج ۷، ص ۲۳۷.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۱۰۴۸، کتاب الفتن باب قول النبي ﷺ: «تَكُونُ فِتْنَةُ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِّنَ الْقَائِمِ».

<sup>۳</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۱۰۴۸.

<sup>۴</sup> - همان منبع.

<sup>۵</sup> - همان منبع: ص ۱۰۴۹.

گفت: یا امیر المؤمنین آیا بیاد نداری که من و تو در میان لشکری بودیم و جنب شدیم و آب پیدا نکردیم تو نماز نخواندی و اما من در خاک غلطیدم و سپس نماز را بجای آوردم یعنی عمر حکم تیمم را فراموش کرده بود».

بنا به عقیده نجمی، سهو و نسیان خلاف خلافت حساب می‌شود، باید به خدمت جناب محمد صادق عرض بکنم که مسئله نفی سهو (فراموشی) از ائمه و خلیفه مذهب غلات و مفوضه از اهل تشیع بوده و امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «كذبوا لعنهم الله أن الذي لا يسهو هو الله الذي لا إله إلا هو»<sup>۱</sup>.

یعنی: «خدای تعالی این قوم اهل کوفه را لعنت کند که معتقد به نفی سهو از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند عدم سهو فقط مخصوص خدا و از صفات اوست». و همچنین عقیده شیخ صدوق قمی و محمد بن الحسن بن الولید و عقیده جمهور شیعه این بوده که نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله اولین درجه در مذهب غلاة شیعه بوده است<sup>۲</sup>. ابن بابویه ملقب بالصدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» گفته: «إنَّ الغلاةَ والمفوضة لعنهم الله ينكرون سهو النبي صلی الله علیه و آله». «مذهب غلاة و مفوضه لعنهم الله» سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند و در [البحار: ص ۳۵۱، ج ۲۵] می‌گوید: «المسئلة في غاية الإشكال لدلالة كثير من الأخبار والآيات على صدور السهو عنهم واطباق الاصحاب إلا من شد منهم على عدم الجواز».

ترجمه: «مسئله نفی سهو از ائمه بسیار مشکل است، زیرا اخبار و آیات بسیاری دلالت بر صدور سهو از ائمه می‌کند و اتفاق مذهب شیعه بر همین عقیده است مگر یک جماعت شاذ و نادر (مثل غلاه و مفوضه) معتقد بر عدم جواز هستند». و علامه مجلسی در [البحار: ص ۱۰، ج ۱۷، از علی علیه السلام و در المحاسن: ص ۲۳۴، و البحار: ص ۱۰۵، ج ۱۷. تاریخ نبینا: و ص ۲۴۲، ج ۸۴. کتاب الصلاة باب وصف الصلاة]. از امام باقر علیه السلام سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را در نماز مثل روایت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند و در

<sup>۱</sup> - مسند الرضا: ج ۲، ص ۵۱۴.

<sup>۲</sup> - من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۲۳۴ و شرح عقاید الصدوق: ص ۱۶۰.



[الوسائل: ص ۳۰۵، ج ۵]. امام ابو عبدالله سهو پیامبر ﷺ را در نماز مثل روایت سابق برای الحارث بن المغیره روایت و بیان می‌کند. در نتیجه اهل سنت و جمهور شیعه معتقد به سهو انبیاء بوده‌اند و خلفاء اهل سنت بشر اند و از انبیاء ﷺ بالاتر نبوده‌اند ما با عقیده غلاه و المفوضه و فرقه سبائیه کاری نداریم و قول و مذهب آنها در نزد مسلمین جهان مردود و باطل حساب شده است.

حجت الاسلام در ص ۳۳۷ می‌گوید: «حدّ شارب الخمر در دوران رسول خدا ﷺ همان هشتاد تازیانه بوده است نه چهل تازیانه - برای خلیفه دوم در این حکم نسیان و فراموشی عارض شده بود، و دو سطر بعد می‌گوید: راهنمای خلیفه به هشتاد تازیانه بودن حد، امیر مؤمنان ﷺ بوده است نه عبدالرحمن بن عوف». جناب نجمی از روایات صحیحین یا آگاهی نداشته یا عمداً تلبیس و عبارت را قطع نموده است.

امام بخاری و مسلم با دو سند صحیح و کلمه حدّثنا از علی ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «لأنّ رسول الله ﷺ لم یسنّه»<sup>۱</sup>. [بخاری: حدیث شماره ۶۷۷۸ کتاب الحدود و مسلم: ص ۷۲ ج ۲ کتاب الحدود].

یعنی: «رسول خدا برای شراب خوار حدّی معین، مقرر نفرموده است». زمانی که عمر ﷺ درباره حدّ شراب با صحابه مشورت نمود، عبدالرحمن بن عوف به روایت صحیحین و علی بن ابی طالب به روایت مالک در موطا و النسائی و الطحاوی و الطبرانی و البیهقی و عبدالرزاق و ابن ابی شیبّه قیاساً بر حد قذف، رأی بر هشتاد تازیانه را دادند و امام طحاوی می‌گوید: «به اخبار متواتره از علی ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺ برای شراب خوار حدی مقرر نفرموده است». از [فتح الباری: ص ۳۲۱، ج ۱۵ کتاب الحدود، باب الضرب بالجرید، تحت شماره ۶۷۷-۶۷۷۹] و امام مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «علی ﷺ فرمود: پیامبر ﷺ (تقریباً) چهل تازیانه و همچنان ابوبکر الصدیق چهل تازیانه و عمر ﷺ (بعد از نظرخواهی) هشتاد تازیانه زده‌اند و عمل هر دو شیخین (ابوبکر و عمر) سنت هستند و هشتاد تازیانه نزد من بهتر است».

<sup>۱</sup> - بخاری: حدیث شماره ۶۷۷۸ کتاب الحدود و مسلم: ص ۷۲، ج ۲، کتاب الحدود.

علی علیه السلام و عمل عمر رضی الله عنه را سنت می‌داند و جناب نجمی برعکس روش علی علیه السلام، بر عمر رضی الله عنه اعتراض می‌کند و عبارات کتب اهل سنت را قطع نموده و به صورت ناقص نقل می‌نماید.

و از قول علی علیه السلام آشکارا معلوم می‌شود که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شراب‌خوار سزا یا حدی معین نبوده است و از جمله مسائلی که منبع آن اجماع امت است یکی همین حد هشتاد تازیانه برای شراب‌خوار بوده است. (و الله اعلم)  
حجت الاسلام ص ۳۳۸ می‌گوید: «دیه جنین یکی دیگر از احکامی است که خلیفه دوم از راه مشورت و نظرخواهی به دست آورده است».  
و در حکم استیذان می‌گوید: «این مطلب ساده و روشن نزد (عمر) مخفی مانده است».

و به نستعین: قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند:

۱- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾ [الإسراء: ۳۶]. «بر آنچه به آن علم (وحی) نداری توقف مکن (یعنی به وهم و گمان جواب ندهید) یقیناً درباره گوش و چشم و دل (حق) همه از انسان سوال کرده می‌شوند - یا مسئولند».

۲- ﴿الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۹].

«او رحمان است و درباره صفت (الله که رحمان است) از کسی بپرس که از آن آگاه است».

۳- ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«در امور دین با آنها (ای صحابه) مشورت کنید».

۴- ﴿عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمِنَا مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ [الکهف: ۶۶].

۵- ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ [الکهف: ۶۸].

«تا آنچه به تو تعلیم داده شده به من تعلیم بدهید - خضر به موسی گفت: و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از آن خبر و آگاهی نداری صبر کنی».

پس درجه خلافت در امت کمتر از درجه نبوت و خلافت انبیاء است. بنابراین برای خلیفه مسلمین لازم است که تحقیق و پرسش و مشورت بکند و همچنین اعلم بودن خلیفه از امت شرط لازمی و ضروری نبوده چنانچه قرآن می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ [البقرة: ۲۴۷].

«پیامبرشان (سموئیل) به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مقرر (و انتخاب) کرده است.»

حال آنکه پیامبر سموئیل از طالوت اعلم و افضل بوده است: و پیامبر خاتم الانبیاء ﷺ فرموده است: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [متفق علیه]. «کسی که بر من دروغ بگوید باید اول جای خود را در دوزخ آماده کند». پس این رفتار و کردار و گفتار عمر ﷺ یکی از بزرگ‌ترین مناقب او حساب می‌شود که مطابق دستور قرآن و حدیث، به طور کامل و گام به گام عمل نموده و تکبر و استبداد را در تمام امور شرعی در دوران زمامداری خودش به دور انداخته و خود را از آن پاک نموده و مسائل دینی را روشن و برای همه آشکارا ثابت نموده است تا هیچ کسی نتواند بر آن اعتراض وارد کرده و بهانه بیاورد و نظرات دروغ‌گویان و حدیث سازان بعدی را کاملاً مسدود نموده و بحمدلله محدثین اهل سنت بنابر همین اصول و قوانین احادیث صحیح را جمع و ضعیف و موضوع و منکر و منقلب و غریب و شاذ را مشخصاً نمودند. این تقوی و طریقه صحیح عمر ﷺ سبب پیروزی حکومت اسلامی بر ابرقدرت‌های آن زمان از جمله حکومت استبدادی دو هزار ساله شاهنشاهی ایران گشت.

اما سؤال نمودن از صحابه در رابطه با دستور پیامبر ﷺ در مورد دیه جنین و حکم استیذان و تعیین حد شراب و فراموش کردن تیمم و مشورت کردن با علماء صحابه و شاهد خواستن در اخبار بعضی صحابه احیاناً برای تأکید بر دلیل و احتیاط در امور دین بوده و از مناقب ایشان حساب می‌شوند و .... ندانستن بعضی مسائل هیچ ربطی و عیبی در عظمت و عزت خلافت او ندارد و اگر ما سؤالات علی ﷺ از صحابه را حساب کرده و نگاه بکنیم می‌بینیم که عمر ﷺ به یک دهم آنها نمی‌رسد چنانچه امام شافعی رحمته در کتاب الام جلد هفت گوش‌هایی از انفرادات علی و ابن مسعود رضی الله عنهما را روایت نموده است.

«أما قول أبي بن كعب: يا ابن الخطاب! فلا تكوننّ عذاباً على أصحاب رسول الله ﷺ. قال: سبحان الله! إنما سمعت شيئاً فأحببتُ أن أتثبت<sup>۱</sup>». این هم یکی دیگر از مناقب و اخلاق حسنه خلیفه دوم و مصداق رحماء بینهم (در میان خود مهربانند) است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام از ابوموسی رضی الله عنه شاهد خواست نه به این خاطر که حدیث او را قبول نکرده یا تنها یک نفر را جائز نمی‌داند، بلکه هدفش تثبیت و محکمی در روایت حدیث بوده است چنانچه خودش می‌فرماید: «فأحببت أن أتثبت» من دوست داشتم که در این روایت ثبوت صحیح و محکم بدست بیاید نه این که در روایت و بیان شما شک داشته باشم. اما مسئله کلاله و تفسیر واضح آن از بیان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر این بوده که کلمه کلاله در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار نبوده زیرا که بسیاری گفته‌اند که «کلاله مشتق من التکل وهو التطرف». در یک طرف «وقیل: من الإحاطة ومنه الإکلیل وشبهه عصابة تزين بالجوهر فسموا كلاله لإحاطتهم بالمیت من جوانبه وقیل: مشتقة من کلّ الشئ إذا بعدوا انقطع ومنه قولهم: کلت الرحم إذا بعدت و طال انتسابها ومنه کلّ في مشية إذا انقطع بعد مسافته». بنابر همین علماء در مفهوم کلاله اختلاف کرده‌اند اول: الوراثه وقتی که برای میت، فرزند و پدر نباشد. در این صورت کلاله منصوب است به «تقدري بورث وراثه کلاله». دوم اسمی است برای مرده‌ای که پسر و پدر نداشته باشد میت مرد باشد یا زن چنانچه گفته می‌شود: «رجل عقیم وامرأة عقیم». در این صورت تقدیرش چنین می‌شود: «یورث في حال کونه کلاله» این دیدگاه از ابوبکر و عمر و علی و ابن مسعود و زید بن ثابت و ابن عباس رضی الله عنهم روایت شده است. سوم: اسمی است برای ورثه که در آنها پسر و پدر نباشد چنانچه جابر رضی الله عنه می‌گوید: «إنما يرثني کلاله». و جابر پسر و پدر نداشت. چهارم این کلمه اسم مال موروث است و صحیح همانست که اکثر علماء بر آنند و اجماع بر همین است که کلاله به کسی گفته می‌شود که نه پسر دارد و نه پدر<sup>۲</sup>.

بدین خاطر امیر المؤمنین در پی جست جوئی معنی صحیح و صریح آن از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و این مناقب طالب علم محسوب می‌شود، اما مسئله رجم زن دیوانه: ما پیش‌تر

<sup>۱</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۲۱۱.

<sup>۲</sup> - شرح نووی بر صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۵.

گفته بودیم لازم نیست که خلیفه وقت آگاه‌ترین مردم یا امت باشد و هیچ‌کس منکر آگاه‌بودن علی علیه السلام نبوده و بنا به گفته و نقل ابن عبدالبر در [استیعاب: ص ۳۸، ج ۳ تا ص ۴۰] عمر بن الخطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «علي أقضانا يا أقضانا علي». و عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «أما إنه (أي علي) لأعلم الناس بالسنة». و برای خلیفه وقت لازم است که یک نفر آگاه به سنت، قاضی باشد چنانچه در زمان خلافت علی رضی الله عنه، شریح قاضی بوده است.

ثانیا کسانی که از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بالاتر و اولی‌تر بوده‌اند مبتلا به چنین مسائلی شده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه دستور می‌دهد: «أقم عليها الحدّ». بر این کنیز حدّ را جاری بکن در حالی که از کنیز خون نفاس با حیض می‌آمد. علی رضی الله عنه آن کنیز را برد که حدّ بزند، سپس برگشته و می‌گوید: از این کنیز خون می‌آید من او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دعها حتى ينقطع دمها». «بگذار تا خونش قطع شود». و در روایت ترمذی می‌گوید: «أحسنّت» خوب کردی که او را حدّ نزدی<sup>۱</sup>. در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه می‌گوید: «أحسنّت» و عمر رضی الله عنه در مسئله مجنونه از خوشحالی می‌گوید: الله أكبر الله أكبر<sup>۲</sup>.

و قرآن به پیامبر می‌گوید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

﴿التحریم: ۱﴾

«ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ همانا خداوند آمرزنده و رحیم است.»

<sup>۱</sup> - ابوداود، حدیث ۴۴۷۲ باب اقامة الحدّ علی المريض: ص ۶۶۹ و الترمذی: حدیث ۱۴۴۱ باب اقامة

الحد علی الإمام و گفته است: این حدیث صحیح است.

<sup>۲</sup> - فتح الباری: ص ۳۹۶، ج ۱۵ و ص ۷۴، ج ۱۲.

جناب حجة الاسلام نجمی باید در اینجا هم اظهار نظری بکند و همچنین در سوره توبه آیه ۴۳ می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ ﴿۱۳﴾

[التوبة: ۴۳].

«الله تو را بخشید چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنها اجازه دادی.»

**چرا خلیفه، سوره‌ای را که پیامبر در نماز عید تلاوت می‌کرده، فراموش نموده؟**

جناب نجمی در ص ۳۴۱ می‌گوید: گروه سبائی این اعتراض را وارد نموده‌اند که چرا خلیفه وقت، سوره‌ای را که پیامبر در نماز عید تلاوت می‌کرده، فراموش نموده است؟

اهل سنت می‌گویند: بشر، هرچند که پیامبر باشد از نسیان و خطا معصوم نبوده و نخواهد شد چنانچه قرآن در حق موسی و همراه او می‌گوید:

۱- ﴿بَيْنَهُمَا نَسِيًا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ [الكهف: ۶۱].

«ماهی خود را فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت.»

۲- ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ [الكهف: ۷۳].

«موسی عليه السلام گفت: مرا بخطر فراموشکاریم مواخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر.»

۳- ﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الكهف: ۲۴].

«و هر گاه فراموش کردی (جبران کن) پروردگارت را به خاطر بیاور.»

درجه نبوت همراه با خلافت از درجه خلافت بدون نبوت برتر است.

شیشه می‌گوید: «عمر رضی الله عنه چنین گفت که من تصمیم گرفته‌ام در کعبه هیچ طلا و نقره‌ای نگذارم جز اینکه آنها را در میان مسلمانان تقسیم کنم. شیشه گفت: تو نمی‌توانی چنین کاری را انجام بدهی. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ گفتم: زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و

ابوبکر رضی الله عنه چنین کاری را انجام ندادند. عمر رضی الله عنه گفت: آری آنان مردانی کامل بودند و باید از آنان پیروی نمود.<sup>۱</sup>

این هم یکی از مناقب و فضائل بزرگ امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که همیشه از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می کرد، برخلاف تصوّر بدخواهان. مناقب دیگر از امیر المؤمنین. قرآن می فرماید:

﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند».

و همچنین یهودیها گفتند: «یا أبا القاسم أخبرنا عن الروح». چون جواب سؤال را نمی دانستند، از جواب دادن خودداری نمودند تا قرآن نازل شد و فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ [الإسراء: ۸۵]. و «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ عَضَبَ»<sup>۲</sup>.

و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زیاده روی در پرسش و خرج مال نهی نمودند.<sup>۳</sup>

با توجه به این اصول امیر المؤمنین فرمود: «نهینا عن التكلّف». «ما از سختگیری نهی شده‌ایم». ثانیاً: آیا در قرآن کلمات بغیر از لغت اهل حجاز یا بغیر از لغت عرب وجود دارد یا نه در این مضمون کتاب‌های زیادی تالیف شده مثل: «الإرشاد في القراءات العشر في القرآن من اللغات خمسون لغة، لغة قریش و هذیل و کنانة و خثعم و الحزرج و الشعر و نمیر و قیس و غیلان و جرهم و الیمن و أزد و شنوءه». تالیف ابوبکر الواسطی است.

«وقال ابن الجوزي في فنون الأفتان في القرآن بلغة همدان: الريحان الرزق. وقال ابن عبد البر في التمهيد: قول من قال نزل بلغة قریش معناه عندي الأغلب لأن غير لغة قریش موجودة في جميع القراءات من تحقیق الهمزة ونحوها و قریش لا تهمز وقال الشيخ

<sup>۱</sup> - بخاری، باب كسوة الكعبة: ج ۱، ص ۲۱۷ و كتاب «الاعتصام بالكتاب والسنة» باب «الافتداء بسنن

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، ج ۲، ص ۱۰۸۰.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۱۰۸۳، باب «ما یکره من كثرة السؤال».

<sup>۳</sup> - همان منبع.

جمال الدین بن مالک: أنزل الله القرآن بلغة الحجازيين إلا قليلاً فإنه نزل بلغة التميميين كالإدغام في من يشاق الله وفي من يرتد منكم عن دينه. وقال الشافعي رحمته في الرسالة: لا يحيط باللغة إلا نبي. وقال أبوالمعالی: انما وجدت هذه الألفاظ في لغة العرب لأنها أوسع اللغات وأكثرها ألفاظاً. لذا جلال الدين السيوطی در «الاتقان في علوم القرآن» می گوید: «النوع السابع والثلاثون فيما وقع فيه بغير لغة الحجاز». [ص ۱۳۳، ج ۱].

«مثل سامدون قال: الغناء وهي يمانية - هي بالحميرية - الأرائك - قال رجل من اهل اليمن: هي الحجلة فيها السرير بعلاً. قال ابن عباس: رباً بلغة أهل اليمن وقال: مسطوراً - مكتوباً لغة حميرية».

«النوع الثامن والثلاثون فيما وقع فيه بغير لغة العرب». [ص ۱۳۵، ج ۱]. «مثل: أباريق - أبا - أبلعي - الأرائك - آزر - أسباط - استبرق - السفار - اصري أكواب - ال - اليم - أناه - أواه - بعير - تنور - تنبيراً - الجبت - جهنم - حصب - حطه - دارست - دري - الرقيم - سجيل - سراقق - سلسبيل - قنطار - كفور - كورت - مرجان - هود - هون - وزر». الى آخره برای توضیح بیشتر و بحث بررسی این موضوع به کتاب [الاتقان في علوم القرآن]: از ص ۱۳۳، ج ۱ تا ص ۱۴۱، ج ۱] مراجعه گردد.

پس برای خلیفه یا رئیس جمهور لازم نیست که به همه لغات دنیا آشنا باشد در نتیجه اعتراض بر ابوبکر الصديق و عمر فاروق رضی الله عنهما اعتراض احمقانه‌ای است که چرا معنای «أبا» را ندانسته‌اند.

اعتراض شماره ۱۰ ص ۳۴۴:

### اعتراض بر فتوای عثمان در مسئله جنابت:

وقتی از عثمان رضی الله عنه سؤال می‌شود که اگر مردی با همسرش جماع کند و منی نیاید وظیفه‌اش چیست؟ عثمان رضی الله عنه در جوابش می‌گوید: وضو بگیرد و آلت خود را بشوید. و می‌گوید: این دستور را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم. سائل یعنی زید بن خالد الجهنی می‌گوید: سپس از علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و طلحه بن عبیدالله و ابی بن کعب نیز سوال کردم همه آنان چنین دستور دادند و همچنین ابویوب مثل عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه جواب دادند و فرمود که: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم این بود نظریه و فتوی



خلیفه سوم و چهارم به اضافه چهار صحابی بزرگ دیگر. اما سند یکی است «أَبُو مَعْمَرٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَحْيَى وَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَأَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ... فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ وَطَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ۖ فَأَمَرُوهُ بِذَلِكَ. قَالَ يَحْيَى وَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا أَيُّوبَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». [بخاری، کتاب الطهارة باب غَسَلِ مَا يُصِيبُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ ص ۴۳ ج ۱].

سند دوم: «سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ حَدَّثَنَا شَيْبَانُ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ أَخْبَرَهُ مِثْلَهُ». [بخاری، کتاب الوضوء، باب مَنْ لَمْ يَرَ الْوُضُوءَ إِلَّا مِنَ الْمَحْرَجَيْنِ، مِنَ الْقَبْلِ وَالذُّبْرِ، ص ۳۰، ج ۱].

جناب حجة الاسلام نجمی این سند معتبر را در حق عثمان رضی الله عنه صحیح و در حق علی رضی الله عنه بی اساس و جعلی می داند. «الحیاء شعبة من الإیمان»، اما در نزد اهل سنت این روایت علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه منسوخ است. و حدیث ناسخ «إذا جاوز الختان وجب الغسل» یا «إذا التقى الختانان» به علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نرسیده بود. اعتراض شماره ۱۱ - حکمی درباره مصاحف ص ۳۴۶-۳۴۸:

این عمل عثمان رضی الله عنه در حضور و اتفاق تمام صحابه کرام انجام گرفته بویژه که علی رضی الله عنه می فرماید: «لا تقولوا لعثمان في إحراق المصاحف إلا خيراً». در حق عثمان برای احراق مصاحف جز خیر و خوبی چیزی دیگر نگوئید<sup>۱</sup>.

### اتهام قتل و غارت به خلفا

جناب نجمی جهاد مسلمانان به ویژه خلفای راشدین را با منکرین زکات غارت می نامد، غافل از اینکه علی رضی الله عنه با سایر مسلمانان از جمله خلفای سه گانه در این جهاد شریک و متفق بوده است. همچنین قرآن می گوید:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[التوبة: ۵].

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ج ۱۱، ص ۲۱۸.

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُقِصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۱].

«هر گاه توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید، زیرا الله (تعالی) آمرزنده و مهربان است.»

«اگر توبه کنند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند شرح می‌دهیم.»

و غافل از اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است:

«بُئِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»<sup>۱</sup>.

«اسلام بر پنج پایه استوار شده است اول شهادت بر این که هیچ معبودی به حق نیست مگر ذات پروردگار و محمد نیز فرستاده و بنده اوست دوم برپا داشتن نماز سوم دادن زکات، چهارم حج پنجم روزه رمضان.» «قال رسول الله ﷺ: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَانُهُمْ عَلَى اللَّهِ»<sup>۲</sup>. «به من از جانب خدا امر شده که با مردم (غیر مسلم) بجنگم تا به کلمه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» گواهی بدهند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند زمانی که آن اعمال را انجام دادند مال و جان‌شان محفوظ و مصون است مگر به حق اسلام، یعنی قصاص و زکات از ایشان گرفته می‌شود و حساب باطنی‌شان با خدا است.» در تمام قرآن و احادیث صحیح، زکات با نماز مقرون است و حکم هر دو تا یکی است بنابراین تمام صحابه و بویژه علی بن ابی طالب رضی الله عنه برای جهاد منکرین زکات، متفق شدند همان گونه که با مدعیان نبوت جهاد نمودند و پیروز شدند و علی رضی الله عنه گام به گام با خلفاء راشدین همراه و هم عقیده و موافق بوده است. برخلاف دیدگاه دروغ‌گویان. حدیث دوم روایت ابن عمر رضی الله عنهما بود و عبارت روایت انس رضی الله عنه چنین است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا

<sup>۱</sup> - متفق علیه: مشکات، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - متفق علیه: حدیث ۲۵، مشکات، ص ۱۱.

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنْ يَسْتَقْبِلُوا قِبْلَتَنَا وَأَنْ يَأْكُلُوا ذَيْحَتَنَا وَأَنْ يُصَلُّوا صَلَاتَنَا فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ حَرَمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا لَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ». [ترمذی و قال: حسن] <sup>۱</sup>. و در روایت ابوهریره چنین آمده:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا جِئْتُ بِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» <sup>۲</sup>. و حدیث انس را امام بخاری در [کتاب الصلاة، فضل استقبال القبلة، شماره حدیث ۳۹۱-۳۹۳ ص ۲۲۷، ج ۲، ص ۲۲۸، ج ۲ از فتح الباری] روایت نموده است.

اما قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه که می فرماید: «فو الله ما هو إلا أن قد شرح الله صدر أبي بكر فعرفت أنه الحق» <sup>۳</sup>.

این حدیث دلیلی واضح و آشکار بر موضوع و نادرست بودن قول ابن رشد در [بداية المجتهد: ج ۱، ص ۲۵۷] می باشد که می گوید: «وخالفه في ذلك عمر رضی الله عنه وأطلق من كان استرق منهم وبقول عمر قال الجمهور». این عبارت ابن رشد بی سند، مردود، مخالف و معارض قول امام نووی است که در آغاز همین کتاب خود می گوید: «وأما الإجماع فهو مستند إلى أحد هذه الطرق الأربعة... وليس الإجماع أصلاً مستقلاً بذاته من غير إستناد إلى واحد من هذه الطرق، لأنه لو كان كذلك لكان يقتضي إثبات شرع زائد بعد النبي ﷺ، إذا كان لا يرجع إلى أصل من الأصول المشروعة» <sup>۴</sup>. و امام نووی می گوید:

«إن أهل الردة كانوا أصنافاً، منهم من ارتدّ عن الملة ودعا إلى نبوة مسيئة وغيره ومنهم من ترك الصلاة والزكاة وأنكر الشرائع كلها وهؤلاء هم الذين سمّاهم الصحابة كفاراً ولذلك رأى ابوبكر رضی الله عنه سبي ذراريهم وساعده على ذلك أكثر الصحابة واستولد علي بن أبي طالب رضی الله عنه جارية من سبي بني حنيفة فولدت محمد الذي يدعي ابن الحنفية ثم لم ينقضي

<sup>۱</sup> - صحيح: حدیث شماره ۲۶۰۸ و ابوداود ۲۶۴۱ ابن ماجه: ۷۰-۷۲.

<sup>۲</sup> - در الايمان مسلم، آن را در ص ۳۷ کتاب الايمان، باب الامر بقتال الناس، ذکر کرده است.

<sup>۳</sup> - بخاری آن را در کتاب الايمان و کتاب الزكاة شماره ۱۳۹۹-۱۴۰۰ ذکر کرده است.

<sup>۴</sup> - بداية المجتهد: ج ۱، ص ۵، تألیف: محمد بن احمد بن احمد بن رشد القرطبي رحمته الله.

عصر الصحابة حتى أجمعوا على أن المرتد لا يسي، فأما مانع الزكاة منهم المقيمون على أصل الدين فإنهم أهل بغي ولم يسموا على الإنفراد منهم كفاراً وانعكاست الردة قد أضيفت إليهم لمشاركتهم المرتدين في منع بعض ما منعه من حقوق الدين»<sup>۱</sup>.

و در حدیث جبرئیل که از اسلام سوال می کند و پیامبر خدا ﷺ جواب می دهد: «الإسلامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۲</sup>. دین اسلام بر پنج چیز اطلاق شده است پس استدلال ابوبکر الصديق با نص قرآن و حدیث برابر است برای همین خاطر عمر بن الخطاب و باقی صحابه در مسئله جهاد بر آنها اتفاق نمودند. و این عبارت نجمی که می نویسد: «این گفتار (عده ای از قبائل عرب به کفر گرائیدند) به طوری که اشاره گردید دروغی بیش نیست».

و برای توجیه و تأویل کشت و کشتاریست که طبق فرمان خلیفه در میان مسلمانان واقع گردید. ص ۳۵۲.

در نظر بنده این گفتار نجمی یک تهمت بیش نیست چون در این جهاد از یک طرف اجماع واقع شده و لشکر مسلمانان حضور داشتند و در طرف مقابل مدعیان نبوت و انکار شرائع و منکرین زکات هستند، لکن در جنگ جمل و صفین و نهروان هر دو طرف معتقد به جمیع اصول اسلام و شرائع آن بودند. زیرا که در این جنگ ها هیچ اسارتی صورت نگرفت و حداقل هشتاد هزار نفر از صحابه و تابعین کشته شدند و علی ﷺ از این کردار خویش بشدت اظهار تاسف و پشیمانی نمود. اما حجت الاسلام نجمی از همه این رویدادها اظهار بی علمی و چشم پوشی می کند.

و مدعیان نبوت و منکرین شرائع اسلام را مسلمانان خالص می داند و مسلمانان خالص را که همان از طبقه صحابه اند، غیر مسلم می گوید: «نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن علم لا ينفع ويكون وبالاً وحجة علي صاحبه».

<sup>۱</sup> - شرح مسلم: ص ۳۸، ج ۱.

<sup>۲</sup> - روایت از مسلم.

## فصل نهم:

### تلبیس مولف سیری در صحیحین در نقل روایات حدیثی و تاریخی

#### تلبیس و خیانت بزرگ نجمی بر علیه ابن کثیر و دیگران

بنده عبارت کامل ابن کثیر را در اینجا نقل می‌کنم تا خوانندگان قضاوت نمایند. ابن کثیر در ص ۳۱۱، ج ۶ می‌نویسد: «في تصدي الصديق لقتال أهل الردة ومانع الزكاة». وقتی که رسول الله ﷺ وفات نمود قبائل زیادی از عرب مرتد شدند و در مدینه نفاق ظاهر گردید و قبیله بنوحنیفه به مسلمیه کذاب پیوستند و بسیاری در یمامه مرتد شدند و بنو اسد و قبیله طئ و بسیاری دیگر با طلحه الاسدی متنبی کذاب یکجا جمع شدند و بسیاری از اعراب مدینه قصد هجوم را بر مدینه کردند. ابوبکر صدیق چند نفر از صحابه را به عنوان فرماندهان دیگر صحابه جمع نموده و دستور داد تا شبها در راه‌های منتهی به مدینه نگهبانی بدهند. از جمله این فرماندهان: «علي بن أبي طالب، والزبير بن العوام وطلحة بن عبدالله وسعد بن أبي وقاص وعبدالرحمن بن عوف وعبدالله بن مسعود». بودند. و بعضی از گروه‌های عرب به مدینه می‌آمدند که معتقد به نماز بودند و زکات نمی‌دادند و بعضی‌ها می‌گفتند که ما به ابوبکر زکات نمی‌دهیم. پس صحابه به ابوبکر صدیق گفتند که با آنان جنگ نکند تا ایمان در دل‌شان تقویت شود. بعد خودشان زکات می‌دهند ابوبکر صدیق ﷺ قبول نکرد و برای جهاد بر علیه‌شان مصمم شدند و عمر ﷺ بعد از بحث و مناقشه، تصمیم ابوبکر صدیق ﷺ را برای جهاد بر علیه مانعین زکات تأیید نمود و فرمود: «فما هو إلا ان رأيت الله قد شرح صدر أبي بكر للقتال فعرفت أنه الحق». جناب نجمی این عبارات را قطع و برید نموده و مکمل نیاورده است: جمله «حتى يتمكن الإيمان في قلوبهم ثم هم بعد ذلك يزكون». و تأیید عمر فاروق ﷺ را حذف کرده است<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - البداية و النهاية: ج ۶، ص ۳۱۱.

وقال الحسن وقتادة وغيرهما في قوله تعالى:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]. «قالوا: المراد بذلك أبو بكر وأصحابه، في قتلهم المرتدين ومانعي الزكاة. وقال محمد بن إسحاق: ارتدت العرب عند وفاة رسول الله ﷺ ما خلا أهل المسجدين، مكة والمدينة وارتدت أسد وغطفان وعليهم طليحة بن خويلد الأسدي الكاهن، وارتدت كندة ومن يليها وعليهم الأشعث بن قيس الكندي وارتدت مذبح ومن يليها وعليهم الأسود بن كعب العنسي الكاهن، وارتدت ربيعة مع المعرور ابن النعمان بن المنذر وكانت حنيفة مقيمة علي أمرها مع مسيلمة بن حبيب الكذاب، وارتدت سليم مع الفجأة واسمه أنس بن عبدالميل، وارتدت بنو تميم مع سجاح الكاهنة».

«وقال القاسم بن محمد: اجتمعت أسد وغطفان وطىّ على طليحة الأسدي، وبعثوا وفوداً إلى المدينة، فنزلوا على وجوه الناس فأنزلوهم إلا العباس فحملوا بهم إلى أبي بكر، على أن يقيموا الصلاة ولا يؤتوا الزكاة، فَعَزَمَ اللهُ لأبي بكر علي الحق و قال: لو منعوني عقلاً لجاهدتهم، فردّهم فرجعوا إلى عشائرتهم، فأخبروهم بقله أهل المدينة وطمعوهم فيها، فجعل أبو بكر الحرس على أنقاب المدينة وألزم أهل المدينة بحضور المسجد وقال: إن الأرض كافرة وقد رأى وفدهم منكم قلة، وإنكم لا تدرون ليلاً يأتون أم نهاراً وأدناهم منكم على بريد»<sup>۱</sup>. بعد ابن كثير اين بحث را ادامه می دهد و می گوید که ابوبکر الصديق همراه با صحابه حاضر در مدينه بر تمام اين حملات پيروز می شود: «فكانت هذه الواقعة من أكبر العون على نصر الإسلام وأهله وذلك أنه عز الأمسلمون في كل قبيلة وذل الكفار في كل قبيلة ورجع أبو بكر إلى المدينة مؤيداً منصوراً سالماً غانماً». بعد از اين پیروزی اسامه بن زید همراه مجاهدين از جهاد برمی گردد و ابوبکر الصديق ﷺ ایشان را در مدينه خليفه (جانشين) خود نموده و با صحابه که همراه او در مدينه بودند بطرف ذی القصه که از مدينه یک منزل فاصله داشت حرکت کردند. در

<sup>۱</sup> - البداية و النهاية: ج ۶، ص ۳۱۲.

حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام شتر ابوبکر الصدیق رضی الله عنه را مهار می کرد اصرار داشتند که شما به مدینه برگردید و مجاهدین صحابه را با فرماندهان شجاع برای جنگ ارسال دارید. پس ابوبکر الصدیق با این مشورت علی رضی الله عنه موافقت و یازده امیر تعیین می کند و برای جنگ با مرتدین دور دست می فرستد<sup>۱</sup>. جناب نجمی تمام این رویدادها را حذف کرده است فقط از وسط این تفصیلات یک جمله مقطوع و بریده را نقل می کند و آن اینکه «وجعلت وفود العرب تقدم المدينة يقرون بالصلاة ويمتنعون من أداء الزكاة ومنهم من امتنع من دفعها إلى الصديق رضی الله عنه».

### تلبیس دیگر در قصه مالک بن نویره الیربوعی التیمی

ابن کثیر در [ص ۳۱۲، ج ۶ البدایة] می نویسد که بنوتمیم مرتد شده و دعوت سجاج کاهنه متنبیه را اجابت نمودند و از آن جمله مالک بن نویره التیمی بوده است<sup>۲</sup> که قصد حمله و غارت را بر اهل مدینه داشتند و زکات را انکار نمودند زمانی که خالد بن ولید با لشکر خود به منطقه بطاح می رسد امراء و سران بنوتمیم از ایشان استقبال می کنند و زکات اموال را به او پرداخت نمودند مگر مالک بن نویره پس در این صورت ایشان مرتد می گردند<sup>۳</sup>. و خالد به مالک می گوید: «از همراهی سجاج دست بردار و زکات اموال را که جمع نموده اید پرداخت نمایید زیرا زکات هم قرین نماز است. مالک در جواب می گوید: صاحب (همراه) (یعنی پیامبر) شما چنین گمانی دارد خالد می گوید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب (پیامبر) ماست و شما نیست؟ «یا ضرار! اضرب عنقه» «ای ضرار گردنش را بزن»<sup>۴</sup>.

گروهی از مجاهدین اسلام می گویند: «افهم لم يؤذنوا ولا صلوا». ایشان نه اذان گفتند و نه نماز خواندند. البته ابو قتاده الحرث بن ربیع الانصاری گواهی نمازشان را در شبی سردی که دست هایشان بسته و از سردی هوا فریاد می کشیدند، داد. خالد دستور می دهد که با اسراء نباید چنین رفتاری بشود. به آنها لباس گرم بدهید. منادی

<sup>۱</sup> - البدایة و النهایة: ج ۶، ص ۳۱۷.

<sup>۲</sup> - همان منبع: ج ۶، ص ۳۲۰.

<sup>۳</sup> - همان منبع: ج ۶، ص ۳۲۲.

<sup>۴</sup> - همان: ج ۶، ص ۳۲۲.

صدا می‌زند که «آن ادفثوا اسراکم». اسراء را گرم نگاه دارید لشکریان گمان می‌کنند که این ندای اعلام برای کشتن اسراء است. پس همه آنها را می‌کشند و ضرار بن الازور مالک بن نویره را می‌کشد زمانی که منادی متوجه می‌شود که مجاهدین اشتباهاً کلمه «ادفثوا» را «اقتلوا» فهمیده‌اند؛ به طرف آنان رفته تا آنان را متوجه گرداند. هنوز نرسیده که: مردم همه اسرا را کشته بودند بعد می‌گوید: «إذا أراد الله أمراً أصابه» آنچه را خدا بخواهد، می‌شود. بدین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: «تأول (خالد) فأخطأ خالد» در تاویل و گمان خود خطاً کرده است، «فوداه الصديق من عنده». ابوبکر الصديق خون بهای مالک را از نزد خودش می‌دهد<sup>۱</sup>. و چنین اشتباهی را خالد رضی الله عنه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ابو جذیمه که می‌گفتند: «صبأنا صبأنا». بجای «أسلمنا» مرتکب قتل آنها شده باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله دیه خون بهای آنها را دادند<sup>۲</sup>.

و اسامه بن زید هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اشتباهاً فردی را بقتل رسانیده بود و پیامبر به او فرمود: «یا أسامة! أقتلته بعد ما قال لا إله إلا الله قلت: كان متعوذاً فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم»<sup>۳</sup>.

این عمل اسامه بن زید غیر عمد و خطاً بوده پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه او را امیر جیش نمود و فرمود: «وإنه أحب الناس إلي». بخاری: باب بعث النبي صلی الله علیه و آله أسامة بن زيد في مرضه الذي توفي فيه، استعمل النبي صلی الله علیه و آله أسامة، وفي رواية: «أن رسول الله صلی الله علیه و آله بعث بعثاً وأمر عليهم أسامة بن زيد، فطعن الناس في إمارته، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: إن تطعنوا في إمارته فقد كنتم تطعنون في إمارة أبيه من قبل، وأيم الله إن كان حليفاً للإمارة، وإن كان لمن أحب الناس إلي، وإن هذا لمن أحب الناس إلي بعده»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - الإصابة: ج ۳، ص ۳۵۷ و البداية و النهاية: ج ۶، ص ۳۲۲.

<sup>۲</sup> - البداية: ج ۶، ص ۳۲۳.

<sup>۳</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۶۱۲، باب «بعث النبي صلی الله علیه و آله أسامة بن زيد إلى الحرات».

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری: ج ۲، ص ۶۴۱ - ۶۴۲، کتاب المغازی.



همان گونه که رسول الله ﷺ اسامه را بعد از ارتکاب خطاً دوست داشت و به عنوان امیر تعیین نمود ابوبکر الصدیق ﷺ نیز در برخورد با خالد همان خط و مسیر را ادامه داد و به روش پیامبر ﷺ اقتداء نمود. اما جناب حجت الاسلام همه این واقعات صریح این کثیر را در «البدایة و بخاری» حذف و نادیده حساب کرده است و بدون دلیل بر علیه خالد بن ولید فاتح و معین سرزمین اسلام و مسلمین می‌تازد.

و فکر می‌کند کسی نیست که تاریخ واقعی اسلام و مسلمین را بر ملا کند. جناب نجمی کسی را که علی بن ابی طالب مشاور، حامی، نگهبان و محافظ اوست ظالم و غاصب می‌داند. معلوم می‌شود که حجت الاسلام در تمام حملات خود بر علیه خلفاء ثلاثه علی بن ابی طالب را هم به همان دید می‌پندارد، اما در ظاهر اسم او را برای خود سپری قرار داده و جرأت نمی‌کند که علناً معائب او را بر سر زبان و قلم بیاورد زیرا کسی که حامی و تابع ظالم و غاصب باشد خودش نیز ظالم و غاصب حساب می‌شود. در نتیجه مؤلف «سیری در صحیحین» در ظاهر دم از محبت علی و اهل بیت او می‌زند و در باطن از سر سفره خوارج و نواصب نان می‌خورد با این فرق که خوارج نام او را علنی می‌گویند و جناب نجمی بجای نام او، اسم داماد و دوستان او را بر سر زبان و قلم آورده تا مردم بی‌علم و بی‌سواد چیزی نفهمند.

خلاصه بحث گذشته اینکه عصمت خون مالک بن نویره از عصمت خون خلیفه سوم عثمان بن عفان ﷺ و خون کشته‌شدگان جنگ جمل و صفین و خوارج در نهر روان بالاتر نبوده و سبب اباحت خون مالک بن نویره بالاتر از اباحت خون عثمان ﷺ بوده است و عصمت خون خلیفه شهید از کتاب و سنت بصورت قطع و یقین ثابت شده است بر خلاف مالک بن نویره و شبه‌ی قاتلین عثمان ﷺ که صدها درجه ضعیف‌تر از شبه‌ی قاتلین حسین و علی ﷺ بوده است. زیرا عثمان ﷺ کسی را نکشته و نه برای خلافت خود با احدی جنگیده و نه قتل احدی را برای ولایت خود طلب نموده است. گرفتن قصاص حکم صریح قرآن است و کشتن قاتلین عثمان ﷺ به مراتب آسان‌تر از آنچه در جمل و صفین رخ داده بود. چرا علی ﷺ خون هشتاد هزار مسلمان را از صحابه و تابعین می‌ریزد اما قصاص خون خلیفه وقت را از چند نفر نمی‌گیرد.

و مصداق حدیث: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»<sup>۱</sup>. در چه تاریخ و برای چه کسانی صادق می‌افتد اما اهل سنت برای احترام کل صحابه مهر سکوت بر دهن نهاده و راه تاویل را در پیش گرفته است.

### تلبیس دیگر در سرگذشت فدک و میراث پیامبر ﷺ

گفتارهای واهی و بی‌بنیاد نجمی:

- ۱- مصادره میراث پیامبر ﷺ.
  - ۲- جعل ماده قانون.
  - ۳- این حدیث با قرآن مجید مخالفت دارد.
  - ۴- هیچ‌کس به جز ابوبکر آن را نقل ننموده.
  - ۵- امیر مومنان و حسنین در ادعای فاطمه علیها السلام با وی موافقت و همکاری نمودند.
  - ۶- آنچه صدقه است و اختصاص به فقرای مسلمانان دارد بنام خودشان ضبط کنند.
  - ۷- فاطمه و حسنین، ابوبکر را در نقل این حدیث صادق نمی‌دانستند و این ماده قانون را جعلی و ساختگی معرفی نمودند.
  - ۸- اصحاب پیامبر ﷺ کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی اطلاع نداشت و این مطلبی است که محققین و مورخین اهل سنت آن را تایید نموده‌اند.
  - ۹- و این جریان (مطالبه همسران پیامبر) نشان می‌دهد که آنها نیز عملاً ابوبکر را در نقل این حدیث تکذیب و این ماده قانون را یک قانون جعلی و ساختگی معرفی نموده و تصریح نمودند که رسول خدا چنین حدیثی نفرموده است و در اسلام (نجمی) چنین قانونی وجود ندارد.
- این بود خلاصه گفتارهای فرقه سبائیه.

<sup>۱</sup> - رواه مسلم کتاب الایمان حدیث: ۱۱۸-۱۲۰، کتاب القسامه حدیث: ۲۹، و رواه البخاری کتاب العلم حدیث: ۴۳ و کتاب الاضاحی حدیث: ۵ و ابو داود: باب الدلیل علی زیاده الایمان و نقصانه حدیث ۴۶۸۶ و الترمذی: کتاب الفتن حدیث: ۲۱۹۳ باب ۲۸ و مسند احمد: ص ۸۵، ج ۲-۸۷، ج ۲-۱۰۴، ص ۲، ج ۳۷، ص ۳۹-۴۴-۴۵-۴۹-۶۸، ج ۵. و الدارمی: مناسک، حدیث: ۷۶.

جواب:

و به نستعین. روش های نقل حدیث «ما ترکنا صدقه»

۱- «أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا، مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا تُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ... الحديث»<sup>۱</sup>.

و در آخر این روایت آمده است: «فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ صَدَقَةً». پیامبر ﷺ مدینه را در اختیار علی و عباس گذاشت و اما خیبر و فدک را نگاه داشت تا بهمان مصارف خرج شوند که در حیات رسول الله صرف می شدند.<sup>۲</sup>

۲- روایت مالک بن اوس بن حدثان:

در این روایت عمر رضی الله عنه رو به عثمان و عبدالرحمان بن عوف و الزبیر و سعد بن وقاص می کند و می گوید: شما را به خدایی که آسمان و زمین به فرمان پابرجایند، قسم می دهم آیا می دانید که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». همه گفتند: «قد قال ذلك». بعد عمر رضی الله عنه رو به علی و عباس رضی الله عنهما می کند و می گوید: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ ذَلِكَ قَالًا قَالًا قَدْ قَالَ ذَلِكَ يَعْنِي: (لَا تُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً)». بعد می گوید: این مال (فتی) حق رسول الله ﷺ بوده که بر شما نزدیکان خویش خرج نموده است و آن را در شما تقسیم کرده است تا این مقدار باقی مانده است پس رسول خدا از این مال مخارج یکسال اهل (ازواج مطهرات) خود را می داد و باقی مانده را برای خرید تجهیزات جنگی و مصالح مسلمین می گذاشت. شما را به خدا قسم می دهم آیا این را می دانید؟ همه حاضرین مجلس گفتند: (بلی) بعد رو به علی و عباس رضی الله عنهما کرد و گفت: شما را هم به خدا قسم می دهم آیا این عمل رسول خدا را می دانید؟ و بعد از او شیوه ابوبکر الصدیق نیز چنین بوده و ایشان در این عمل پسندیده و فهمیده و بر حق بوده است و بعد از او من نیز چنین می کنم. الآن شما

<sup>۱</sup> - البخاري: ج ۱، ص ۴۳۵، كتاب الجهاد باب فرضي الخمس و مسلم باب حكم النبي: ج ۲، ص ۹۲.

<sup>۲</sup> - البخاري: ج ۱، ص ۴۳۵.

آمده‌اید میراث خود را می‌خواهید. من هم می‌گویم که رسول الله ﷺ فرموده: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». و به شما گفتم اگر بخواهید این اموال را در اختیار شما می‌گذارم اما رعایت بیعت و عهد خدا بر شما واجب است. پس مطابق دستور پیامبر و ابوبکر عمل نمایید. آیا این اموال را صحیح و مطابق دستور پیامبر تقسیم نمودم، سپس رو به علی و عباس نمود و گفت: آیا چنین نیست آن دو گفتند: بلی چنین است. فرمود: به خدا سوگند غیر این قضاوت نخواهم کرد.<sup>۱</sup>

در این جلسه عثمان -عبدالرحمن- و الزبیر و سعد بن ابی وقاص و علی و عباس همه این حدیث و این قانون را قبول و تصدیق نمودند.

۳- «باب مَنَاقِبُ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ... فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا تُورَثُ، مَا تَرَكْنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ - يَعْنِي مَالِ اللَّهِ - لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَزِيدُوا عَلَى الْمَأْكُلِ... لِأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَتَشْهَدَ عَلِيٌّ، ثُمَّ قَالَ إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ. وَذَكَرَ قَرَابَتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَقَّهُمْ. فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي».

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ ارْقُبُوا مُحَمَّدًا ﷺ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ»<sup>۲</sup>.

در این روایت جمله: «إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ».

دوم: «لَأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».

سوم: «فَتَشْهَدَ عَلِيٌّ، ثُمَّ قَالَ إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ».

چهارم: «قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ

مِنْ قَرَابَتِي»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۴۳۶، باب فرض الخمس.

<sup>۲</sup> - رواهما البخاري: كتاب المناقب، ج ۱، ص ۵۲۶ و مسلم باب حكم الفيء ص ۹۱ و مسند احمد: ص ۱۰-۹.

<sup>۳</sup> - بخاری: كتاب المغازي، ص ۵۷۶، باب حديث بنی نضیر.

پنجم در روایت ابن عمر: «وقال أبو بكر: ارقبوا محمداً في أهل بيته». این پنج جمله تمام تهمت‌های نجمی را برملا کرده و به باد هوا می‌دهد.

۱- آل پیامبر ﷺ از آن اموال باید بخورند همان گونه که ازواج مطهرات می‌خوردند.

۲- عمل ابوبکر مثل عمل پیامبر ﷺ است.

۳- اعتراف علی ﷺ به فضیلت ابوبکر الصدیق ﷺ.

۴- خویشاوندی با رسول خدا ﷺ نزد ابوبکر مقدم و محبوب‌تر از قرابت ابوبکر به عمر است.

۵- وصیت مؤکد ابوبکر الصدیق در حق اهل بیت رسول خدا ﷺ.

جناب نجمی همه اینها را حذف و نادیده گرفته و می‌گوید: مصادره میراث پیامبر ﷺ، و بنام خودشان ضبط کنند.

دروغ سوم اینجاست که می‌گوید: کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی اطلاع نداشت. و امام بخاری همین حدیث را در کتاب المغازی باب غزوه خیبر با تفصیل بیشتر روایت می‌کند.<sup>۱</sup>

و همچنین در [کتاب الفرائض «باب قول النبي ﷺ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»] از عائشه رضی الله عنها و از مالک بن اوس مانند همان تفصیل که در باب فرض الخمس بازگو نموده، روایت کرده است و همچنین در [کتاب الاعتصام، باب «مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ فِي الْعِلْمِ وَالْعُلُوفِ فِي الدِّينِ وَالْبِدْعِ» ص ۱۰۸۴] با تفصیل بیشتر از مالک بن اوس روایت نموده است در این روایت آمده است که عباس می‌گوید: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ الظَّالِمِ. اسْتَبَّأ. فَقَالَ الرَّهْطُ عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا وَارْحُ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ. فَقَالَ اتَّيِدُوا أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً. يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ. قَالَ الرَّهْطُ قَدْ قَالَ ذَلِكَ. فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ. قَالَا نَعَمْ. قَالَ عُمَرُ فَإِنِّي مُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ حَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ بِنْتِي لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ

عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ ﴿[الحشر: ۶]. الْآيَةَ، فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وَاللَّهِ مَا احْتَارَهَا دُونَكُمْ وَلَا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْطَاكُمْوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ، حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلِ مَالِ اللَّهِ، فَعَمِلَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَلِكَ حَيَاتِهِ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ فَقَالُوا نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ وَعَبَّاسٍ أَنْشَدُكُمْ مَا اللَّهُ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ قَالَا نَعَمْ. ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَرَبِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْشَأَ حِينَئِذٍ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ - تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا كَذَّاءٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ أَنَا وَرَبِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ. فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا عَلَى كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، حِثَّتَنِي تَسْأَلُنِي نَصِيْبَكَ مِنْ ابْنِ أُخِيكَ، وَأَتَانِي هَذَا يَسْأَلُنِي نَصِيْبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقُلْتُ إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا، عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ تَعْمَلَانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبِمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ وَبِمَا عَمِلْتُ فِيهَا مِنْذُ وَلِيْتَهَا، وَإِلَّا فَلَا تُكَلِّمَانِي فِيهَا. فَقُلْتُمَا اذْفَعُهَا إِلَيْنَا بِذَلِكَ. فَدَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ قَالَ الرَّهْطُ نَعَمْ. فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ فَقَالَ أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ. قَالَا نَعَمْ. قَالَ أَفْتَلْتُمَسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ فَوَالَّذِي يَأْذَنُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَفْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ، فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهَا»<sup>۱</sup>. در این روایت،

جملات ذیل قابل توجه و تفکر هستند.

۱ - «أَفْضِي بَيْنِي وَبَيْنَ الظَّالِمِ».

۲ - «اسْتَبَا أَوْ فَتَسَابَا».

۳ - «إِنَّ اللَّهَ كَانَ حَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ».

۴ - «فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۱۰۸۶-۱۰۸۵، و مسلم مختصراً، ج ۲، ص ۸۹ و ابوداود: باب قضا یا رسول الله، فی

- ۵- «وَقَدْ أَعْطَا كُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ».
- ۶- «وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَّتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ».
- ۷- «ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلِ مَالِ اللَّهِ». ثم يأخذ ما بقي فيجعله مجعل مال الله.
- ۸- «ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ أَنْشُدْ كَمَا اللَّهُ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ قَالَا نَعَمْ».
- ۹- «فَدَفَعْتُهَا إِلَيْكُمْ بِذَلِكَ».
- ۱۰- «فَقَالَ أَنْشُدْ كَمَا بِاللَّهِ».
- ۱۱- «هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمْ بِذَلِكَ. قَالَا نَعَمْ».
- ۱- عباس و علی به یکدیگر ظالم می گفتند.
- ۲- این مال خالص مال رسول الله ﷺ بوده.
- ۳- کسی دیگر درین مال حقی ندارد.
- ۴- رسول الله ﷺ مخارج ازواج و اولاد و اقرباء خود را از این مال داده است.
- ۵- تجهیزات جنگی را از این مال مهیا می کرد.
- ۶- علی و عباس رضی الله عنهما به حقیقت و صداقت قول عمر رضی الله عنه اعتراف نمودند.
- ۷- عمر رضی الله عنه این مال را در اختیار علی و عباس گذاشته بود.
- ۸- علی و عباس اعتراف کردند که عمر رضی الله عنه این مال را در اختیار ما گذاشته است. لکن تعصب متعصب را نابینا می کند و این همه تفصیلات را حذف نموده و امام مسلم در باب حکم الفی این حدیث را به روایت مالک بن اوس مفصل روایت نموده است.<sup>۱</sup> در روایت مسلم چنین آمده است:
- ۱- «كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَكَانَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ خَاصَّةً فَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَةٍ وَمَا بَقِيَ يَجْعَلُهُ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ».
- ۲- «اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا الْكَاذِبِ الْآثِمِ الْعَادِرِ الْحَائِنِ».

<sup>۱</sup> - ج ۲، ص ۸۹ و از ابوهیرة مختصراً روایت شده است.

۳- «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَعَلِيٍّ فَقَالَ أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً قَالَا نَعَمْ».

۴- «قَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ بِمَخَاصِيهِ لَمْ يُخَصَّصْ بِهَا أَحَدًا غَيْرَهُ قَالَ: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: ۶-۹]».

۵- «ثُمَّ نَشَدَ عَبَّاسًا وَعَلِيًّا بِمِثْلِ مَا نَشَدَ بِهِ الْقَوْمَ أَتَعْلَمَانِ ذَلِكَ قَالَا نَعَمْ. قَالَ فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

۶- «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً».

۷- «فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوِّفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ».

۸- «فَقُلْتُ إِنَّ شَيْئًا دَفَعْتَهَا إِلَيْكُمْ عَلَى أَنْ عَلَيْكُمْمَا عَهْدَ اللَّهِ أَنْ تَعْمَلَا فِيهَا بِالَّذِي كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخَذْتُمَاهَا بِذَلِكَ». [بخاری] ۱.

۹- «قَالَ (عمر): أَكْذَلِكِ قَالَا نَعَمْ».

۱۰- «فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَرُدَّاهَا إِلَيَّ» ۲.

۱۱- و در روایت صالح عن ابن شهاب آمده است.

«فَأَمَّا صَدَقَةٌ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ».

۱۲- «فَغَلِبَهُ عَلَيْهَا عَلِيٌّ».

۱۳- «وَأَمَّا خَيْبَرُ وَفَدُكُ فَأَمْسَكْتُمَا عُمَرُ وَقَالَ هُمَا صَدَقَةٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْما لِحُقُوقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَنَوَائِبِهِ وَأَمْرُهُمَا إِلَى مَنْ وَلِيَ الْأَمْرَ قَالَ فَهُمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ» ۳.

و در روایت بخاری کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر ص ۵۷۶، ج ۲. این جمله آمده: «فَقُلْتُمَا ادْفَعُوهُمَا إِلَيْنَا بِذَلِكَ. (أَي بَعْدَ اللَّهِ) فَدَفَعْتُهُمَا إِلَيْنَا».

۱- بخاری: کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲- مسلم: ج ۲، ص ۹۰-۹۱.

۳- مسلم: باب حکم الفی، ج ۲، ص ۹۲ و مسند احمد: ج ۱، ص ۶.



« تقول عائشة رضی الله عنها: أَرْسَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عَثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلُهُ تُمْنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ، أَلَمْ تَعْلَمَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً - يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ - إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ . فَأَنْتَعَى أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرْتَهُنَّ »<sup>۱</sup>.

۳- « قَالَ فَكَانَتْ هَذِهِ الصَّدَقَةُ (أي صدقة مدينة أموال بني نضير) بِيَدِ عَلِيٍّ ، مَنَعَهَا عَلِيُّ عَبَّاسًا فَعَلِبُهُ عَلَيْهَا، ثُمَّ كَانَ بِيَدِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ بِيَدِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ وَحَسَنِ بْنِ حَسَنِ، كِلَاهُمَا كَانَا يَتَدَاوَلَانِيهَا ، ثُمَّ بِيَدِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ، وَهِيَ صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقًّا »<sup>۲</sup>.

۴- « قال أبو بكر: والله لقرابة رسول الله ﷺ أحب إلي من أن أصل من قرابتي »<sup>۳</sup>.  
این حدیث با سه طرق از ابو هریره رضی الله عنه به شیوة ذیل روایت شده: « أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَمُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ »<sup>۴</sup>.  
ترجمه عبارت‌ها مختصراً ذکر شده.

۱- اموال بنی نضیر که بنام صدقه مدینه ذکر شده از اموال ویژه پیامبر ﷺ بنا به نص صریح قرآن آیه ۶-۷ سوره حشر بوده و گفتار صریح ابوبکر الصدیق و عمر فاروق و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و الزبیر و سعید بن ابی وقاص و علی و عباس آن را تأیید می‌نماید

۲- عباس رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را با «امیرالمؤمنین» خطاب می‌کند که در بین من و این کاذب و مجرم و غدار و خائن، که علی رضی الله عنه باشد، در رابطه به اموال ویژه پیامبر ﷺ قضاوت فرما.

<sup>۱</sup> - موطا مالک: ج ۲، ص ۹۹۳، کتاب الکلام، مسند امام احمد: ج ۲، ص ۲۶۲.

<sup>۲</sup> - بخاری: کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر، ج ۲، ص ۵۷۶.

<sup>۳</sup> - همان منبع: ج ۲، ص ۵۷۶.

<sup>۴</sup> - مسلم: ج ۲، ص ۹۲ - موطا امام مالک: ج ۲، ص ۱۹۳، «عن أبي هريرة عن النبي ﷺ قال: لا نورث ما تركنا صدقة»، مسلم: ج ۲، ص ۹۲.

۳- عمر رضی الله عنه عباس و علی رضی الله عنهما را سوگند می‌دهند مبنی بر این که آنها درباره حدیث آگاهی کامل دارند. «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» پس هر دو در حضور پنج نفر حاضر و در مجلس اعتراف می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است.

۴- همچنین عثمان و عبدالرحمن بن عوف و الزبیر و سعد بن ابی وقاص را هم سوگند می‌دهد که آیا شما حدیث: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» را می‌دانید؟ آنان هم اعتراف می‌کنند که آری، رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است.

۵- عمر رضی الله عنه به علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه می‌گوید: که شما در حق ابوبکر و من، گمان کذب و خیانت را داشتید در حالی که ما نسبت به حق شما و این اموال صادق و تابع حق هستیم و عمل ما مطابق عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

۶- عمر رضی الله عنه از علی و عباس تعهد می‌گیرد و اموال صدقه مدینه را به آنها می‌دهد که مطابق عمل رسول خدا و ابوبکر عمل کنید. آنان در حضور مجلس اعتراف و تعهد می‌کنند که ما به روش رسول خدا عمل می‌کنیم.

۷- علی رضی الله عنه این پیمان را نقض کرده و اموال را در ملکیت خود قرار می‌دهد و عمومی بزرگوار خود را که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او: «صنو (مثل) آبی» گفته محروم می‌کند و تا زمان زید بن حسن در نسل علی رضی الله عنه می‌ماند و بصورت ملکیت در آن تصرف می‌کنند.

۸- تمام ازواج مطهرات به حدیث: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» اعتراف و عمل و از میراث خود صرف نظر می‌کنند.

۹- اُمّ فاطمه رضی الله عنها این حدیث پدر گرامی خود را قبول نمی‌کند. این عمل پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و برخورد علی رضی الله عنه دلیل صریح و روشنی است بر عدم عصمت ایشان است و امام ترمذی حدیث: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» در [باب ما جاء فی ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله، کتاب السیر، حدیث شماره ۱۶۰۸-۱۶۱۰] از ابو هریره به دو شیوه و از مالک بن اوس روایت نموده است و می‌گوید: در این باب از عمر و طلحه و الزبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد و عائشه رضی الله عنهن روایت شده و در [مسند احمد ص ۴، ج ۱ و ص ۶، ج ۱ و ص ۹، ج ۱]. از عائشه رضی الله عنها روایت نموده و در [ص ۲۵، ج ۱ ص ۴۷ و ص ۴۸ و ص ۴۹ و ص ۶۰] از مالک بن اوس از عمر رضی الله عنه روایت کرده است و همچنین در [ص ۴۷، ج ۱، ص

۴۸، ج ۱ و ص ۴۹، ج ۱ و ص ۶۰، ج ۱ و ص ۱۶۲، ج ۱ و ص ۱۷۹، ج ۱ و ص ۱۹۱، ج ۱] از مالک بن اوس از عمر بن خطاب روایت نموده است.

و در [بوداود کتاب الخراج والامارة والفيء، باب في صفايا رسول الله من الأموال] حدیث مالک بن اوس از عمر رضی الله عنه مفصلاً روایت کرده است حدیث [شماره ۲۹۶۳ و حدیث شماره ۲۹۶۵-۲۹۶۶ و حدیث شماره ۲۹۶۷ و حدیث شماره ۲۹۶۸-۲۹۷۲ با سند ضعیف ۲۹۷۳ با سند حسن] و از ابوهریره «عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: لا تَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». روایت شده است و شماره حدیث ۲۹۷۴ و در حدیث شماره ۲۹۷۵ به عبارت: «كُلَّ مَالِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أَطْمَعَهُ أَهْلُهُ وَكَسَاهُمْ وَإِنَّا لَأَنُورُثُ». به روایت ابوالبختری و روایت مراجعه از زوج مطهرات را از عائشه رضی الله عنها در شماره ۲۹۷۶ و ۲۹۷۷ روایت نموده است و به همین معنی در شماره ۲۹۶۷ روایت کرده است.

و همچنین مالک [در موطا، کتاب الکلام، باب ما جاء في تركة النبي صلى الله عليه وسلم]، از عائشه روایت کرده است ص ۹۹۳، ج ۲ و همچنین حدیث: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دَنَانِيرَ مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». به روایت ابوهریره روایت کرده است [ص ۹۹۳، ج ۲] «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ قَالَ مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أُمَّةً، إِلَّا بَغَلْتُهُ الْبَيْضَاءَ الَّتِي كَانَ يَرْكَبُهَا، وَسِلَاحَهُ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا لِابْنِ السَّبِيلِ صَدَقَةً»<sup>۱</sup>. [عن عائشه رضی الله عنها و ابن ماجه كتاب الوصايا، باب هل أوصي، حدیث شماره ۲۶۹۵]، حدیث: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكَتْنَا صَدَقَةً». به اجماع امت و به اعتراف علی و عباس رضی الله عنهما صحیح و ثابت است و غیر از ابوبکر الصدیق رضی الله عنه دیگران هم آن را روایت کرده اند. چنانچه در صفحات گذشته نقل گردید و هیچ اختلافی با قرآن ندارد؛ زیرا این یک مسئله استثنائی و مختص اشرف و افضل و امام پیامبران است. مثل معراج با جسد

<sup>۱</sup> - بخاری: حدیث شماره ۴۴۶۱، کتاب المغازی باب مرضي النبي صلى الله عليه وسلم و وفاته، ج ۹، ص ۷۷۵، ج ۹، فتح الباري: و کتاب الجهاد، باب من لم يري كسر السلاح و عقرا الدواب عند الموت، حدیث شماره ۲۹۱۲، ص ۴۹۵، ج ۷، فتح الباري و نسائی: کتاب الاحباس، حدیث شماره ۳۵۹۴-۳۵۹۵-۳۵۹۶-۳۶۲۱-۳۶۲۲-۳۶۲۳.

عنصری در یک شب، شفاعت کبری در صحرای محشر، و جایز بودن همسررداری بیش از چهار زن که از اختصاصات پیامبر است.

پس همچنین که خطاب ﴿فَأَنْكِحُوا﴾ برای امت است. خطاب ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ [النساء: ۱۱]. از پیامبر ﷺ مستثنی است و همچنین آیه (۱۲) نساء توسط این آیه برای پیامبر استثناء می‌شود.

﴿وَأَمْرًا مُّؤَمَّنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: ۵۰].

چون آیه پیامبر را از امت استثناء می‌کند و بر ایشان، ازدواج با چنین زنی که خود را به پیامبر بخشیده بدون مهریه درست نیست.  
و همچنین آیه:

﴿لَا يَحِلُّ لَكَ الْتِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ﴾ [الأحزاب: ۵۲].

خاصه پیامبر ﷺ است و برای امت نیست و آیه:

﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۳].

این حکم برای پیامبر ﷺ است و امتش را شامل نمی‌شود. اگر ورثه‌ی انبیاء از اموالش میراث برند برای منکرین نبوت ایجاد شبهه و بدگمانی پیدا می‌شود که انبیاء برای جمع‌آوری و بدست آوردن اموال و ثروت مردم را به طرف خود دعوت می‌نمودند. چنانچه پیامبر ﷺ برای رفع و دفع چنین بدگمانی‌هایی از نسل خود و جانشینانش کسی را ولی عهد و جانشین خود نکردند.

و همچنین آیه دوازده سوره نساء چنین می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾ [النساء: ۱۲].

این آیه اهل بیت پیامبر ﷺ را شامل نمی‌گردد و همچنین آیه شش، سی و سی و یک سوره احزاب اختصاص به ازواج مطهرات پیامبر ﷺ دارد نه دیگران. جناب حجت الاسلام در صفحه ۳۶۱ می‌گوید: از اصحاب پیامبر کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی

اطلاع نداشت و این مطلبی است که محققین و مورخین اهل سنت آن را تایید نموده‌اند که بعنوان نمونه به سه گفتار در این زمینه اکتفا می‌کنیم:

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه.

۲- سیوطی در تاریخ الخلفاء.

۳- ابن حجر در صواعق محرقة.

جواب:

ابن ابی الحدید به گفته خود نجمی معتزلی مسلک است سیر تفکرات ایشان برخلاف اهل سنت است. سیوطی در تاریخ خلفاء برخلاف آنچه نجمی گمان کرده است می‌گوید: صد و چهار حدیث با سند از ابوبکر الصدیق نقل شده است و از جمله آن احادیث، حدیث شماره ۲۹: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» است.<sup>۱</sup> و همچنین می‌گوید: «روى عنه عمر وعثمان وعلي وابن عوف، وابن مسعود، وحذيفة، وابن عمر وابن الزبير وابن عمرو وابن عباس وأنس وزيد بن ثابت والبراء بن عازب وأبوهريرة وعقبة بن الحارث وعبدالرحمن ابنه وزيد بن ارقم وعبدالله بن مغفل وعقبة بن عامر الجهني وعمران بن حصين وأبوبرزة الأسلمي وابوسعيد الخدري وأبوموسي الأشعري وابوالطفيل الليثي وجابر بن عبدالله وبلال و عائشة وأسماء ابنتاه ومن التابعين أسلم مولي عمر وواسط بعلي وخلائق<sup>۲</sup>». و نووی در تهذیب می‌گوید: «ابوبکر الصدیق ۱۴۲ حدیث روایت نموده است»<sup>۲</sup>. ابن حجر در «الصواعق المحرقة» همان حدیث صحیح بخاری را با تفصیل از عائشه از ابوبکر الصدیق<sup>۳</sup> نقل کرده است: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ»<sup>۳</sup>. محققین و مورخین اهل سنت تنها این دو نفر نیستند: الان خوانندگان عزیز قضاوت بکنند که جناب نجمی کارش فقط تلبیس و کتمان حق و واقعیت بوده و هست شاید کسانی که در مجلس بحث میراث بودند از این حدیث خبری نداشتند اما عباس<sup>۴</sup> و علی<sup>۵</sup> بعداً به ثبوت و صحت حدیث مذکور اعتراف نمودند چنانچه در صفحات گذشته نقل گردید.

<sup>۱</sup> - تاریخ الخلفاء: ص ۸۹، سیوطی.

<sup>۲</sup> - همان: ۸۶.

<sup>۳</sup> - صواعق المحرقة: ابن حجر، ص ۲۵.

## تلبیس در روایت صلح حدیبیه

در این عنوان، مسأله بزرگی را انکار و کتمان نموده است:

اولاً- این صلح و بیعت برای چه کسی بوده است؟

دوم- علی علیه السلام بر خلاف دستور رسول خدا صلح نامه را می نویسد.

سوم- چه جریان و حادثه پیش آمده که عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنان پریشان و بی حوصله گردید که غیرت ایمانیش به جوش می آید اما باز هم دست به شمشیر نمی برد (بر علیه مشرکین) و غضب خود را فرو می برد و مطیع فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می گردد - هو المستعان.

اولاً- تمام این حادثه بزرگ تاریخ اسلام، برای عثمان ذی النورین رضی الله عنه بوده است.

دوم- نافرمانی علی رضی الله عنه بزرگ تر از پریشانی و ناراحتی عمر رضی الله عنه است.

قرآن می فرماید:

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰].

«کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست».

۲- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح:

۴].

«او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند».

۳- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون دل هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست، از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۴- ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [الفتح: ۱۹].

«و همچنین غنائم بسیاری که آن را بدست می آورید و الله عزیز و حکیم است».

۱- نزول آرامش بعد از ناراحتی‌های تمام مؤمنین بوده است. از جمله: عمر بن الخطاب است که از همه ناراحت‌تر بود.

۲- بشارت ایمان کامل برای صحابه.

۳- و الله تعالی پروردگار رضامندی خود را بصیغه ماضی برای تمام صحابه همراه پیامبر که برای حمایت و انتقام خون عثمان رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر درخت بیعت نمودند، اعلام و نازل فرمود. اما فرقه سبائی از رضایت پروردگار تعالی ناراضی‌اند و تا قیامت می‌سوزند و رنج می‌برند جمله **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾** [الفتح: ۱۰]. **﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾** [الفتح: ۱۸]. سوره فتح یک تاج خدائی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و همه صحابه همراه: و بیعت کنندگان برای انتقام جوئی خون عثمان و بویژه خود عثمان است. بسیار کم دیده شود که کسی به چنین فضیلت و شرفی نائل گردد الا عائشه صدیقه رضی الله عنها که شانزده آیه برای عصمت او نازل شده است. اما روایت صحیحین امام بخاری در کتاب [الشروط باب «الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالِحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ» ص ۳۷۸، ج ۱] در یک روایت مفصل از مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم: جملات ذیل را نقل می‌کند.

۱- «قال صلی الله علیه و آله: لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَعْظَيْتُهُمْ أَيَّاهَا». «هر چه از من بخواهند (یعنی مشرکین مکه) که در آن (شرط) احترام و عظمت حرمت الله باشد من موافقت می‌کنم».

۲- بعد از بدیل عروه بن مسعود از طرف اهل مکه بخدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسد و بعد از ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه به مکه می‌رود و با اهل مکه صحبت می‌کند و می‌گوید: «فَقَالَ أَيُّ قَوْمٍ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالتَّجَاشِيَّ وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ، يُعْظَمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعْظَمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَحَّخَمُ نُحْمَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَذَلِكَ بِهَا وَجْهُهُ وَجِلْدُهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَفْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ».

بعد از عروه شخص دیگری از قبیله بنی کنانه از اهل مکه به حدیبیه و به خدمت رسول خدا می‌آید هنگامی که صحابه را در حال لبیک گرفتن: و تقدیم هدایا را می‌بیند می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لَهُؤُلَاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ». بعد از مکرز، سهیل بن

عمر و یکی از سران مشرکین مکه می‌رسد می‌گوید: بیاید و صلح‌نامه را بنویسید. پیامبر ﷺ بنا به بیان اسحاق: به علی ﷺ می‌گوید: بنویس. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سهیل می‌گوید: نه، بنویس «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». مسلمانان می‌گویند: «وَاللَّهِ لَا نَكْتُبُهَا إِلَّا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بعد پیامبر ﷺ می‌گوید: بنویس «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». سهیل می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ وَلَا قَاتَلْنَاكَ». «ما اگر می‌دانستیم که شما رسول الله هستید شما را از ورود به کعبه منع نمی‌کردیم و با شما جنگ نمی‌کردیم». بنویس محمد بن عبدالله. بعد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي». بنویس محمد بن عبدالله. علی ﷺ می‌گوید: «لَا وَاللَّهِ لَا أَحُوكَ أَبَدًا» نه، قسم به خدا من کلمه رسول الله را پاک نمی‌کنم بعد رسول خدا دستور می‌دهد که بنویسید: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». با شرایط ذیل:

- ۱- « لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ بِسِلَاحٍ إِلَّا فِي الْقِرَابِ ».
- ۲- « ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ».
- ۳- « عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ».
- ۴- « وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ ».
- ۵- « وَأَنْ لَا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا . وَفِي رَوَايَةٍ : وَعَلَى أَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ ، إِلَّا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا . قَالَ الْمُسْلِمُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا ».

«فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلٍ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرِو يَرْسُفُ فِي قِيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ، حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ. فَقَالَ سُهَيْلٌ هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أَقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ. قَالَ فَوَاللَّهِ إِذَا لَمْ أَصْلِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَأَجِزْهُ لِي. قَالَ مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ. قَالَ: بَلَى، فَافْعَلْ. قَالَ مَا أَنَا بِفَاعِلٍ. قَالَ مِكْرَزُ بْنُ قَدِّحٍ أَجَزْنَاكَ لَكَ. قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا أَلَّا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ وَكَانَ قَدْ عُدَّ عَدَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ. قَالَ فَقَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا قَالَ: بَلَى.



قُلْتُ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُّوْنَا عَلَى الْبَاطِلِ قَالَ « بَلَى » . قُلْتُ فَلِمَ نُعْطَى الدَّيْنَةَ فِي دِينِنَا إِذَا قَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي... الحديث». [بخاری: کتاب الصلح، باب کیف یکتب هذا ما صالح فلان بن فلان]<sup>۱</sup>.

- ۱- امسال اجازه عمره را نمی دهیم.
- ۲- سال آینده برای عمره بیاید در حالی که شمشیرها در غلاف باشند.
- ۳- و مدت اقامت شما سه روز هست.
- ۴- و هیچ کس از اهل مکه و لو اینکه مسلمان بشود نباید با شما بیاید و اگر نزد شما آمد، او را برگردانید.

با این شرایط مسلمانان ناراحت شدند و گفتند: سبحان الله، چگونه یک مسلمان را به دست مشرکین دهیم؟ در همین حال ابو جندل پسر سهیل با غل و زنجیری که بر پاهایش داشت از پائین مکه بیرون آمد و خود را در داخل مسلمانان انداخت و فریاد زد: ای گروه مسلمین من را دوباره بدست مشرکین می دهید با آن همه شکنجه و عذابی که از دستشان دیده‌ام از آن طرف سهیل بن عمرو می گفت: اگر ابو جندل را در اختیار ما نگذارید، با شما صلح و عهدنامه‌ای ندارم. هر چه پیامبر ﷺ اصرار نمود که ابو جندل را بگذارید تا با ما بیاید سهیل قبول نکرد.

بدین سبب همه صحابه ناراحت، غمگین و پریشان شدند و عمر ﷺ خشمگین شد و علی نیز بر خلاف دستور پیامبر، کلمه رسول الله را حذف نکرد. زیرا در ظاهر، این صلح بر خلاف عقل و به ذلت مسلمانان تمام گردید، اما در نهایت پیروزی بزرگی برای پیش برد اسلام و مسلمین داشت و یک سوره کامل بنام سوره فتح نازل گردید.

اندوه مسلمانان آنچنان بود که غیر از خدا کسی دیگر نمی توانست آن را از دل مسلمانان بیرون کند. فقط الله تعالی بود که به مسلمانان آرامش و تسکین بخشید. و به ایشان وعده پاداش بزرگ و بشارت دنیا و آخرت را عطا فرمود. همچنین به پیامبر بشارت فتح و مغفرت از گناه اول و آخر را عنایت نمود.

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۳۷۲ و کتاب الشروط، ج ۱، ص ۳۸۰ و صحیح مسلم: ج ۲، ص ۱۰۴ باب صلح الحدیثیه.

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۲﴾ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا ﴿۳﴾﴾ [الفتح: ۱-۳].  
 ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ فَخَلِقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۴﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۵﴾ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۷-۲۹].

این همه بشارت، پاداش، تایید و تسلی برای پیامبر خدا ﷺ بجای آن همه ناراحتی و فشار مشرکین مکه است.

و همچنین به اصحاب رسول الله ﷺ نعمتها و بشارت‌هایی عنایت فرمود و در عوض ناراحتی‌های آنان، آرامش، سکون قبلی، و وعده رضامندی خود از آنان را اعلام فرمود:

۱- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴].

۲- ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿۵﴾﴾ [الفتح: ۵].

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰].

۴- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۶﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا ﴿۷﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَجَعَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۸﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۲۰].

۵- ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۲۷].

۶- ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾﴾ [الفتح: ۲۶].

و در مقابل صحابه، منافقین و مشرکین را سرزنش نموده و تهدید و توبیخ می‌کند.  
﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦١﴾﴾ [الفتح: ۶].

و همچنین آیه یازده تا سیزده و آیه پانزده تا شانزده و آیه ۲۶ الفتح. در نتیجه جناب نجمی با حمایت و جانبداری از کفار و مشرکین مکه، تمام مقاصد سوره الفتح و این واقعه تاریخی را دگرگون و تحریف و تغییر می‌دهد. خداوند رضامندی خود را نسبت به صحابه اعلام می‌دارد و نجمی بر عکس بیان قرآن، انزجار خود را از صحابه اعلام می‌کند در اینجا تنها عمر بن الخطاب رضی الله عنه نبوده که علیه ابو جندل خشمگین شد، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و تمامی صحابه با دیدن ابو جندل ناراحت شدند؛ لکن عمر رضی الله عنه غم خود را اظهار نمود و گفت: ما وقتی که بر حق هستیم چرا تحت ذلت قرار بگیریم و آن را قبول کنیم؟ اما از آن حکمت و فوائد باطنی که در این صلح نهفته بود، خبری نداشت چنانچه در آیه ۲۷ سوره فتح می‌فرماید:

﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ [الفتح: ۲۷].

«خدا می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانستید».

سهل بن حنیف می‌گوید: در مقابل قول خدا و رسول نباید از نظر خود پیروی کرد و ما نمی‌توانستیم با عقل قول رسول الله صلی الله علیه و آله را ردّ بکنیم و اگر ردّ می‌کردیم، در روز آمدن ابو جندل این کار را انجام می‌دادیم.<sup>۱</sup> پس عمر رضی الله عنه و سایرین هیچ یک، دستور رسول خدا را رد و انکار نکرده‌اند گرچه از تحویل ابوجندل و شرایط سهل بن عمرو بسیار ناراحت و غمگین شدند و بیش از تمامی آنان علی رضی الله عنه خشمگین شد و برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه رسول الله را پاک نکردند و پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شرایط سهل را

<sup>۱</sup> - بخاری: باب غزوه الحديبية، ج ۲، ص ۶۰۲ و صحیح مسلم: ج ۲، ص ۱۰۶.

پذیرفتند تا در سرزمین حرم خونی ریخته نشود (تا جایی که امکان تحمل و صبر هست) به همین خاطر فرمود: «لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةَ يَعْظُمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أُعْطِيَتْهُمْ إِيَّاهَا». هر چه از من درخواست کنند و شرط قرار دهند و در آن شرط احترام و عظمت حرمت الله باشد، من قبول کرده و موافقت می‌کنم. و سبب بیعت، گمان قتل عثمان رضی الله عنه بوده است<sup>۱</sup>.

### اعتراض در مورد مخالفت با وصیت نامه رسول الله

۱- مخالفت با رسول خدا در موضوع نوشتن وصیت نامه .

جواب:

مخالفت و عدم اطاعت از فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب مسئول این امر بوده است و آن مامور شیر خدا فاتح خیبر است و این دومین نافرمانی اسدالله رضی الله عنه است. ایشان در صلح حدیبیه به امر رسول خدا که فرموده بود: «اكتب محمد بن عبد الله». «بنویس محمد پسر عبدالله». علی رضی الله عنه می‌گوید: «لَا وَاللَّهِ لَأَ أَخْجُوكَ أَبَدًا». «نه قسم به خدا من کلمه رسول الله را پاک نمی‌کنم»<sup>۲</sup>. و بعد خود پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه رسول الله را حذف می‌کند. سوال در اینجا است که آیا علی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داناتر بوده و مصلحت را بهتر می‌دانست که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی‌کند یا اینکه خاتم الانبیاء داناتر است و مصلحت را می‌داند؟

و این عمل علی رضی الله عنه سبب جدال بزرگی در حال احرام و در سرزمین حرم شد لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرف علی گوش نکرد و صلح نامه را با آن همه شرایط می‌نویسد که در نتیجه همین صلح، آن همه فوائد و پاداش و رضامندی پروردگار به پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه کرام حاصل می‌گردد.

نافرمانی دوم: نیاوردن قلم و قرطاس و ننوشتن وصیتنامه پر بار و پر حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «قال علي: أَمَرَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ آتِيَهُ بِطَبَقٍ يَكْتُبُ فِيهِ مَا لَا تَضِلُّ أُمَّتُهُ مِنْ

<sup>۱</sup> - تفسیر جامع البیان ابن جریر طبری: جز ۲۶، ص ۵۳، تفسیر قرطبی: ج ۱۶، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۳۷۲، کتاب الصلح: و ج ۱، ص ۳۷۹، کتاب الشروط.

بَعْدِهِ قَالَ: فَخَشِيتُ أَنْ تَفُوتَنِي نَفْسُهُ. قَالَ قُلْتُ إِنِّي أَحْفَظُ وَأَعْي. قَالَ: أَوْصِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»<sup>۱</sup>.

«علی رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله من را امر نمود که برایش طبق (آنچه بر آن نوشته شود) بیارم که در آن مطالبی بنویسد که امتش بعد از او سرگردان نشوند. من از خوف اینکه او فوت نشود و در حال قبض روح حاضر نباشم، نرفتم و گفتم: آنچه بگوید آن را حفظ می کنم نیاز به کتابت ندارد سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بدون نوشتن، برای اهمیت نماز و زکات و رعایت حقوق بردگان وصیت نمود». و در روایات بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان حال به اخراج یهود و نصاری از سرزمین جزیره العرب وصیت نمود و همچنین دستور داد که حقوق وفود را همانگونه که من داده ام به ایشان جازره بدهند و راوی حدیث مذکور، سلیمان یا سعید بن جبر مسئله سوم را فراموش کرده اند. بعضی ها حدس می زنند که وصیت سوم مجهز نمودن و فرستادن لشکر اسامه رضی الله عنه بوده است و الله اعلم. تا اینجا علی رضی الله عنه با صحابه و پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام وصیت بدون نیاز برای نوشتن متفق بوده اند و این واقعه روز پنجشنبه بود و چهار روز بعد پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بوده است دوباره به هیچ کس دستور نداده است که قلم و کاغذ بیاورند. پس معلوم می شود که نوشتن وصیت نامه لازم و ضروری نبوده است و بیان آن شفاهاً کافی و شافی است و استنباط علی رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه صحیح بود. چون در غیر این صورت هر دو مقصر محسوب می شدند.

### تحریف در املا و ترجمه جملات توسط مولف سیری در صحیحین

قابل توجه در این حدیث: استعمال کلمه: «هجر رسول الله» «و غلب علیه الوجع» می باشد گرچه مفهوم و مضمون هر دو جمله یکی است و نسبت دادن هجر و هذیان گوئی به ساحت مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد، (و حاشا از مقام نبوت) لیکن روایات احادیث و مؤلفان کتب اهل سنت چون دیده اند که نسبت (هجر) و هذیان صریح از طرف خلیفه نسبت به پیامبر اکرم مورد انتقاد و ایراد می باشد و چنین نسبتی مخالف نص صریح قرآن است ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿۲﴾﴾ [النجم: ۲]. با روش

همیشگی خود، به مقام دستور و مصلح برآمده و در این حدیث اینگونه تصرف کرده‌اند: آورده‌اند: «فقالوا: هجر رسول الله ﷺ». و یا تعبیر به بعض شده است .... و بجای کلمه: «هجر» «غلب علیه الوجع» را که تا حدس جنبه کنائی دارد به کار برده‌اند.

جواب:

وهو المستعان. در نکته دوم جناب نجمی، کلمه «أهجر» بالاستفهام را تحریف به هجر نموده است. دوم هجر را برخلاف زبان عرب ترجمه می‌کند. امام بخاری و مسلم در [باب کتابة العلم، ص ۲۲، ج ۱ و مسلم: در باب «ترك الوصية لمن ليس له شيء» ص ۴۳، ج ۲] با جمله غلبه الوجع روایت نموده‌اند.

و بخاری در [کتاب الجهاد باب جوائز الوفد و کتاب المغازی باب مرض النبي ﷺ و وفاته] به عبارت: «فقالوا: أهجر رسول الله ﷺ ... فَقَالُوا مَا لَهُ أَهَجَرَ اسْتَفْهَمُوهُ». و همچنان [بخاری: در کتاب الجهاد، باب إخراج اليهود من جزيرة العرب، ص ۴۴۹، ج ۱]، و [مسلم: باب ترك الوصية لمن ليس له شيء يوصي فيه، ص ۴۲، ج ۲] به عبارت: «مَا لَهُ أَهَجَرَ اسْتَفْهَمُوهُ = وَقَالُوا مَا شَأْنُهُ أَهَجَرَ اسْتَفْهَمُوهُ». روایت نموده‌اند. و [بخاری در مغازی، باب مرض النبي ﷺ و کتاب المرض و کتاب ص ۸۴۶، ج ۲ الاعتصام، باب كراهية الاختلاف، ص ۱۰۹۵، ج ۲] به عبارت: «قال بعضهم: إن رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع (و) قد غلب عليه الوجع» روایت کرده است: کلمه هجر در بخاری و مسلم نیامده.

بحث دوم در ترجمه هجر: در قرآن آمده است: ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ [النساء: ۳۴]. «از خوابگاه زنان، جدائی اختیار کنید». یعنی با آنها نخواهید و جماع را ترک کنید<sup>۱</sup>. و در سوره مریم آیه ۴۶ می‌گوید: ﴿وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾ [مریم: ۴۶]. برای مدتی طولانی مرا تنها بگذار و رها کن و در سوره مزمل آیه (۱۰) می‌گوید: ﴿وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ [المزمل: ۱۰]. «از آنها بطرز نیکو دوری گزین». و در سوره مدثر آیه ۵ می‌گوید:

<sup>۱</sup> - نساء: ص ۳۴.

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ [المدثر: ۵]. «از پلیدی دوری کن» «هجر الشئی» آن را ترک کرد و دست کشید.

این همه از یک مصدر ثلاثی مجرد و بمعنی ترک کردن است آنچه نجمی می گوید، در بخاری و مسلم نیامده بلکه ساخت خود اوست و در بخاری کتاب الایمان در حدیث صحیح و مرفوع آمده است: «وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». «مهاجر واقعی کسی است که آنچه را خدا منع کرده است آنها را ترک کند». پس معنی صحیح حدیث اینست آیا رسول خدا ﷺ از دستور نوشتن صرف نظر و آن را ترک نمود (استفهموه) دو مرتبه از او ﷺ بپرسید: یک اشکال و یک پاسخ.

تکلیف کسانی که به امر «اَتُّونِي بِكِتَابٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ». بالخصوص کسی که مامور به آوردن قلم و کاغذ بوده که علی ﷺ باشد و کسی که می گوید: «قد غلبه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا». که عمر ﷺ باشد و قول رسول خدا ﷺ: «قوموا عني». «بلند شوید از دور من». یا: «دعوني». مرا رها کنید که آنچه من در آنم بهتر از آنچه هست که شما مرا به آن دعوت می دهید، چیست؟ نویسنده در پاسخ این سوال مهم می گوید:

بشر از خطا و نسیان تشکیل یافته است و خطای علی و عمر رضی الله عنهما نیز در استدلال و استنباط خود مرتکب اشتباه شده اند و شخصیت ایشان صدها درجه کم تر و پایین تر از شخصیت رسول خدا است و ما می بینیم که انبیاء کرام در بعضی از استنباطهای خود به خطا رفته اند.

چنانچه در سوره انفال آیه ۶۷-۶۸ خطای پیامبر ﷺ را (در گرفتن فدیة از اسراء) بیان داشته و او را متوجه می کند:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأَخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۸].

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی را در جنگ (از دشمن) بگیرد مگر آن که کاملاً بر آنها پیروز گردد (و آنها را بکشد و آنان را سست ضعیف و جای پای خود را در زمین محکم کند). شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید (که مراد همان فدیة است) و خدا

سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است (۶۷) اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ هیچ امتی را کیفر ندهد) بخاطر چیزی (فدیه اسیران) که گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید(۶۸)».

در این جا خطای پیامبر ﷺ که گرفتن فدیه از اسیران بدر است، با مشورت ابوبکر الصدیق بوده و برخلاف مشورت عمرؓ بود. و الله تعالی قول عمرؓ را تایید نمود و در آیه ۶۹ انفال این فدیه را حلال و از این خطأ چشم‌پوشی نمود و برای آینده تذکر داد و فرمود:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۹].

۲- و در آیه ۴۳ سوره توبه الله (تعالی) می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ ﴿۴۳﴾

[التوبة: ۴۳].

«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنها (منافقین) اجازه (عدم شرکت در جهاد) دادی (بهتر بود که صبر می‌کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند).

در اینجا عده‌ای از منافقین عذرهای دروغینی برای پیامبر ﷺ ارائه دادند. پیامبر ﷺ نیز به ایشان رخصت دادند. این عمل رسول خدا ﷺ نزد خداوند خطای اجتهادی بود.

۳- همچنین پیامبر خدا ﷺ بدون فرمان خداوند، بر جنازه عبدالله بن ابی‌نماز خواند. بعداً این آیه نازل شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ﴾ ﴿۸۳﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان نماز نخوان و بر سر قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) توقف نکن چرا که آنها (در دل) به خدا و رسولش ایمان ندارند و کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند».

۴- همچنین عدم توجه رسول خدا ﷺ به عبدالله بن ام‌مکتوم خطای اجتهادی محسوب می‌شود. در این زمینه حساب سوره عبس نازل گردید و فرمود:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۙ ۱ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۙ ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗٓ يَزِيدُكَ ۙ ۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ ۙ ۴ أَلَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ۙ ۵ فَأَنْتَ لَهٗٓ تَصَدَّقٰٓي ۙ ۶ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزِيدُكَ ۙ ۷ وَأَمَّا مَن



جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿١٢﴾ [عبس: ۱-۱۲].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد اما آن کس که توانگر است تو: به او روی می‌آوری در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند و از خدا ترسان است تو از او غافل می‌شوی هرگز چنین نیست (که آنها می‌پندارند) (این قرآن) تذکر و یادآوری است و هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد».

و در سوره الانعام آیه ۵۲ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَيْشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود دور مکن، نه چیزی از حساب آنها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنها که اگر آنها را طرد کنی از ستمگران گردی».

۵- و همچنین پیامبر ﷺ با اجتهاد خود کنیز یا عسل را بر خود حرام نمود که در این زمینه نیز آیه نازل می‌شود و می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ حُرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التحریم: ۱].

«ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی و خداوند آمرزنده و رحیم است».

و در سوره احزاب آیه ۳۷ می‌فرماید:

﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الاحزاب: ۳۷].

«آنچه را پنهان می‌داشتی، خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی».

پس خطای اجتهادی علی و عمر رضی الله عنهما یا کسانی دیگری بالاتر از خطای اجتهادی انبیاء بالاتر نبوده است.

ثانیاً اسلام اشتباه و نسیان را از بشر عفو نموده است. مانند خطای آدم علیه السلام و قصه نوح علیه السلام با پسرش و موسی علیه السلام با کشتن قبطی و ... در این باره قرآن عفو عمومی را اعلام می‌دارد و می‌فرماید که چنین بگویید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

در کتب اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «مجتهدی که اجتهاد نموده و به حق اصابه نماید، دو اجر مجتهدی که اجتهاد نموده ولی به حق نرسد، یک اجر دارد».

### اتهام مؤلف به عمر رضی الله عنه به منع رسول الله صلی الله علیه و آله از وصیت برای علی رضی الله عنه

اما نکته سوم جناب نجمی: وصیت سوم پیامبر صلی الله علیه و آله که عنکبوت فراموشی تارهای خود را به روی آن تنیده همان موضوع حساس و مورد اهتمام آن حضرت می‌باشد. همان موضوع مهمی که شامل امامت علی و حدیث ثقلین بوده است. و در صفحه ۳۶۸ جناب نجمی مسأله را از هم مثل خود نقل می‌کند: ملاقات و گفتگویی که در میان ابن عباس و عمر رضی الله عنهما واقع گردیده است ... در ضمن آن گفتگو و مصاحبه خود عمر بدین حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید: آری رسول خدا خواست که در حال مرض به نام علی تصریح کند (و بنویسد) ولی من از این کار منعش کردم «ولقد أراد أن يصرح باسمه فمنعت من ذلك»<sup>۱</sup>.

جواب:

ولا حول ولا قوة إلا بالله، در اینجا جناب محمد صادق نجمی ریشه خود را که از زمان آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله بنا به گفته اصول کافی در باب روایات برگزیده و راجع بولایت [ص ۳۱۸، ج ۲ تا ص ۳۲۱ ج ۲ کتاب الحجة، حدیث ۱۱۷۴-۱۱۸۰] از ابی عبدالله علیه السلام و ابی الحسن و ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند.

۱- «ما من نبي جاء قط إلا بمعرفة حقنا وتفضيلنا علي من سوانا».

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: ج ۱۲، ص ۲۱ و ۷۸.

۲- «لم یبعث نبیاً قط إلا بها».

۳- «ولن یبعث الله رسولاً إلا بنبوة».

نجمی معتقد است که پیامبر ﷺ تا زمان وفات خود، حق و امامت علی ﷺ را از ترس عمر ﷺ بیان ننمود و آن را کتمان کرد و علی ﷺ هم در زمان خلافت خودش چنین نصی را بیان ننمود و محتاج به بیعت گروهی از مهاجرین و انصار گردید تا خود را بر مسند خلافت چهار ساله رسانید و در دوران امارت چهار ساله اش، خون هشتاد هزار نفر را از صحابه و تابعین در جنگ جمل و صفین ریخته شد.

جناب نجمی و شرف‌الدین آیا می‌خواهید از گاه، کوه بسازید آنچه محتمل و مشکوک است آن را نص جلی می‌نامید. کار شما مانند کار کسی است که می‌خواهد از تار عنکبوت خانه بسازد.

در واقع: نکته سوم نجمی مثل نکته‌های قبلی بدون ارائه دلیل و ساخته و پرداخته خود اوست. در اینجا اهل سنت اگر ادعا بکنند که وصیت سوم ممکن است مسئله کتابت برای خلافت ابوبکر الصدیق باشد امکان دارد که صحیح باشد؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ جلوتر یا بعد از روز پنج‌شنبه تقاضای کتابت را بنام ابوبکر الصدیق تصریح نموده است. «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ اذْعَى لِي اَبَا بَكْرٍ وَاَخَاكَ حَتَّى اَكْتُبَ كِتَابًا فَاِنِّي اَخَافُ اَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنَّ وَيَقُولَ قَائِلٌ اَنَا اَوْلَى. وَيَا بِي اللهُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلَّا اَبَا بَكْرٍ»<sup>۱</sup>. «قال رسول الله ﷺ: لَقَدْ هَمَمْتُ اَوْ اَرَدْتُ اَنْ اُرْسِلَ اِلَى اَبِي بَكْرٍ وَاَبْنِهِ، وَاَعْهَدَ اَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ اَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ يَا بِي اللهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، اَوْ يَدْفَعُ اللهُ وَيَا بِي الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup>.

پیامبر ﷺ به عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «پدرت، ابوبکر و برادر خود را صدا کن تا برایشان وصیت‌نامه (خلافت) را بنویسم. زیرا می‌ترسم که کسی دیگر آرزوی خلافت را بکند و بگوید که من برای خلافت بهتر و شایسته‌ترم. پروردگار و مؤمنین فرد دیگری را برای خلافت نمی‌خواهند». این گفتگو در حال مریضی پیامبر ﷺ بوده، و روایت بخاری قبل از بیماری رسول خدا ﷺ است. «همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش

<sup>۱</sup> - مسلم: باب «فضایل ابوبکر» و بخاری در باب «قول المریض» آن را روایت نموده است.

<sup>۲</sup> - بخاری: کتاب المریض، ج ۲، ص ۸۴۶، حدیث شماره ۵۶۶۶.

بفرستم و وصیت کنم (برای خلافت) تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آروزی در سر بپرواند (برای خلافت) سپس با خود گفتم: خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی‌پذیرد و مؤمنین هم بجز این چیز دیگری را قبول نمی‌کنند».

این دو حدیث متفق علیه بصراحت ثابت نموده که پیامبر خدا ﷺ اراده نوشتن وصیت نامه را برای خلافت ابوبکر الصدیق داشته و بعد می‌فرماید: نیازی برای نوشتن نیست زیرا خداوند و مؤمنین بجز ابوبکر کسی دیگری را برای خلافت نمی‌خواهند.

و دلیل دیگری که نبی کریم ﷺ برای خلافت علی ﷺ تصمیم نگرفته است روایت عبدالله بن عباس است «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ حَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ يَا أَبَا حَسَنِ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عَشْرٍ أَلْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا ... اذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَنَسْأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عِلْمُنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عِلْمُنَاهُ فَأَوْصِي بِنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَنَاهَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»<sup>۱</sup>.

«علی بن ابی طالب ﷺ در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانه او بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای پدر حسن، حال رسول الله ﷺ چطور است؟ گفت: بحمدلله الحمدلله خوب شده است. سپس عباس دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند پس از سه روز، تو بنده عصا خواهی شد، بخدا سوگند من می‌دانم که رسول الله ﷺ در این بیماری، فوت خواهد کرد .... بیا با هم برویم تا از او بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد، اگر به ما می‌رسد، بدانیم و اگر بغیر ما هم می‌رسد، بدانیم که درین صورت، برای ما وصیت نماید علی ﷺ گفت: بخدا سوگند اگر چنین در خواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن باز دارد، بعد از او هرگز مردم خلافت را به ما واگذار نخواهد کرد، بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد».

<sup>۱</sup> - بخاری: کتاب المغازی، باب «مرض النبی و وفاته»، ص ۶۳۹، ج ۲ و کتاب الاستیذان باب المعانقة

۲- دلیل صریح دیگری برای خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه اینست که جبیر بن مطعم می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: «اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر بیا»<sup>۱</sup>.

۳- دلیل صریح برای خلافت ابوبکر الصدیق دستور مؤکد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در ایام بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر بجای او امامت نماید و این در جهان اسلام مشهور بوده و مثل آفتاب روشن است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را پس از خود به ابوبکر واگذار نمود و برای احترام و عزت و محبت اهل بیت خود و بنی هاشم، وصیت مؤکد فرمود که همان حدیث ثقلین بویژه روایت زید بن ارقم در صحیح مسلم است: «أَدَّكَرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي وَأَدَّكَرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي». اینست عقیده صحیح و معتبر اهل سنت و واقعیت درست تاریخ جهان اسلام نه آنکه نجمی از خود می‌تراشد.

### اعتراض در مورد احادیث مرفوع و نهی از متعه زنان

یکی از اصول مسلمه اهل سنت اینست که قول و عمل هیچ یکی از امت در مقابل قرآن و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله حجت و دلیل و قابل عمل نمی‌شود «أيا من كان»<sup>۲</sup>. و این اصل علامت حقیقی پیروان سنت است که شخص پرستی را شرک و بدعت می‌دانند همانگونه که قرآن می‌گوید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» [التوبة: ۳۱]. «آنها دانشمندان و راهبان خویش را پروردگاری پایین‌تر از خدا دانسته و مسیحیان نیز مسیح فرزند مریم را چنین پنداشتند».

و در این مضمون و خصوصاً در منع حج تمتع، ابن عباس می‌گوید: «أراهم سيهلكون أقول: قال النبي صلی الله علیه و آله ويقولون: نهی ابوبکر و عمر»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - بخاری: فضائل صحابه، ج ۱، ص ۵۱۶.

<sup>۲</sup> - هر کسی که باشد.

<sup>۳</sup> - جامع بیان العلم و فضله، تألیف ابن عبدالبر قرطبی: ج ۲، ص ۴۳۴.

«گمان می‌کنم که ایشان هلاک می‌شوند زیرا من قول رسول الله ﷺ روایت می‌کنم و آنها در مقابل فرموده پیامبر ﷺ، نهی ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ را می‌آورند». پس مجتهد هر کسی باشد اگر بدون کتاب خدا و سنت رسول الله استدلالت و استنباط کند، در صورت خطایک اجر و در حالت صواب دو اجر را دارد.

اما امت نمی‌تواند که بر خطای مجتهد عمل بکند. در این باب خطای اجتهادی و انفرادی در صحابه و تابعین و دیگران دیده شده و امت اسلام پیرو سنت‌اند و بر خطای اجتهادی عمل نمی‌کنند. چنانچه عالم بر حق قریش، امام الشافعی رحمته، یک جلد از کتاب «الأم» را به این موضوع اختصاص داده است و یکصد مسئله از علی رضی روایت نموده که از اجتهادات او هستند و یا به حدیث منسوخ عمل کرده و ناسخ به او نرسیده است و همچنین شصت مسئله را از عبدالله بن مسعود جمع کرده که امت بر آن عمل نمی‌کنند. به عنوان: [اختلاف علی رضی و عبدالله بن مسعود، ص ۱۷۲، ج ۷ ص ۲۰۰ و باب الیمین مع الشاهد] که با امام محمد شیبانی رضی بحث و مناقشه نموده است و همچنان [کتاب «ما اختلف فيه أبو حنيفة رضی وابن ابي ليلى عن ابي يوسف رضی وهو كتاب إختلاف العراقين» ص ۱۰۱، ج ۷ تا ص ۱۷۱. و کتاب «إختلاف مالك والشافعي رحمتهما» ص ۲۰۱، ج ۷ تا ص ۲۵۵].

پس خطاهای اجتهادی عمر فاروق رضی خیلی کم‌تر از خطاهای اجتهادی علی رضی هستند؛ اما مسئله متعه زنان (یا ازدواج موقت) در این جا جناب نجمی کم لطفی نموده و تحریم متعه را تنها به خلیفه دوم نسبت داده است.

در حالی که امام بخاری حرمت متعه را از علی رضی روایت کرده و اسمی از خلیفه دوم در میان نیاورده است به [صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب نهی رسول الله ﷺ عن نکاح المتعة أخيراً...] مراجعه شود.

«وَيَبِّئُهُ عَلِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ (أَي جواز متعه) مَنْسُوحٌ»<sup>۱</sup>. «أَنَّ عَلِيًّا رضی قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۷۶۷، کتاب الحیل، ج ۲، ص ۱۰۳ و کتاب الذبائح و الصيد و التسمية باب لحوم

«به علی رضی الله عنه گفتند که ابن عباس قائل بجواز متعه است پس برای ابن عباس فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله زمان خیبر از متعه زنان نهی فرموده است».

برای تفصیل بیشتر به [فتح الباری: ص ۴۳۶، ج ۱۱ تا ص ۴۴۷، ج ۱۱ و ص ۱۱۲، ج ۱۶ تا ص ۱۱۴، ج ۱۶ چاپ دار ابی حیان مراجعه گردد]، پس نسبت دادن تحریم متعه، تنها به خلیفه دوم کمال بی انصاف و بی حیائی است. اما متعه زنان در روایات مسلم و اقوال صحابه:

۱- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به ما رخصت داد که در حالت غزا (جهاد) زنها را در عوض پارچه لباس تا مدتی نکاح بکنیم و بعد آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷] نازل شد.<sup>۲</sup>

۲- جابر پسر عبدالله و سلمه بن الاکوع می گویند: منادی رسول الله صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به شما اجازه داده است که از زنها استفاده بکنید یعنی زنها را متعه نمایید.

۳- عطاء می گوید: ما به منزل جابر در مکه آمدیم. مردم مسائل زیادی را از وی پرسیدند، سوال بعد از متعه زنان پرسیدند. فرمود: بلی ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر متعه (صیغه) می کردیم.<sup>۳</sup>

۴- ابونضره می گوید: «در مجلس جابر بن عبدالله بودیم که یکی آمد و گفت: ابن عباس و ابن الزبیر در متعه زنان و تمتع حج با هم اختلاف دارند. پس جابر فرمود: ما متعه زنان و تمتع حج در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله را انجام می دادیم. پس عمر رضی الله عنه ما را از این دو عمل نهی نمود. ما هم دوباره این دو عمل را نکردیم».<sup>۴</sup> اما باقی احادیث:

<sup>۱</sup> - بخاری: حدیث شماره ۵۱۱۵-۶۹۶۱.

<sup>۲</sup> - مسلم: باب نکاح المتعه، ص ۴۰، بخاری کتاب النکاح، باب ما یکره من التبتل والخصا، حدیث شماره ۵۰۷۵ و تفسیر سوره مائده، ج ۲، ص ۶۶۴.

<sup>۳</sup> - مسلم: ج ۱، ص ۴۵۱.

<sup>۴</sup> - مصدر سابق.

۱- سلمه بن الاکوع رضی الله عنه می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال غزوه اوطاس (که همان سال فتح مکه است) سه روز برای متعه اجازه داد سپس نهی نمود»<sup>۱</sup>.

۲- سبره الجهنی می گوید: رسول خدا در فتح مکه به ما اجازه داد که صیغه بکنیم و من صیغه کردم و سه روز من با همان زن صیغه‌ای بودم بعداً رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این زنان موقت را رها کنید» و در یک روایت لفظ تحریم آمده: «حرمها رسول الله صلی الله علیه و آله». «رسول الله آن را حرام نموده است». و در روایت سوم: عبارت سبره چنین آمده: «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». «الله تعالی متعه را تا روز قیامت حرام کرده است»<sup>۲</sup>. روایت سبره در فتح مکه بوده است.

۳- عبدالله بن الزبیر به ابن عباس می گوید: «فَجَرَّبْتُ بِنَفْسِكَ فَوَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتَهَا لِأَرْجُمَنَّكَ بِأَحْجَارِكَ».

«تو تجربه بکن. قسم بخدا اگر عمل متعه را بکنید ترا سنگ باران می کنم»<sup>۳</sup>.

۴- علی رضی الله عنه به ابن عباس می گوید: «انک رجل تأثه» (حیران و برگشته از صراط مستقیم).

یا می گوید: «مَهْلًا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ». «صبر کن ای ابن عباس، همانا رسول خدا در روز خیبر از این عمل (متعه) نهی فرمود»<sup>۴</sup>.

ابن جریج (عبدالملک بن عبدالعزیز) اول قائل به جواز متعه بوده و بعد رجوع کرده است<sup>۵</sup>. ابن عبدالبر می گوید: «شاگردان ابن عباس از اهل مکه و یمن قائل به جواز متعه بوده‌اند بعداً فقها امصار (شهرها) متفق بر تحریم متعه شدند»<sup>۶</sup>.

علامه ابن حزم می گوید: «بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابن مسعود و معاویه و ابو سعید و ابن عباس و سلمه و معبد پسران امیه بن خلف و جابر و عمرو بن حرث از صحابه، و

۱- مصدر سابق.

۲- مصدر سابق.

۳- مصدر سابق: ص ۴۵۲.

۴- مصدر سابق: ج ۱، ص ۴۵۲.

۵- صحیح ابوعوانه و فتح الباری: ص ۴۴۶، ج ۱۱. باب «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن نکاح المتعه».

۶- فتح الباری: ج ۱۱، ص ۴۴۶.



سعید بن جبیر و عطاء و سائر فقهاء مکه از تابعین معتقد بجواز متعه بوده‌اند. با این همه، خود ابن حزم معتقد بتحریم آن است»<sup>۱</sup>.

### اتهام به عمر<sup>رضی الله عنه</sup> در مود نماز تراویح

آقای نجمی در این مسئله واقعیت را بیان ننموده است و به خلیفه دوم تهمت می‌زند که او گفته است: «اگر این عمل بدعت هم باشد بهترین بدعتی است» [ص ۳۹۴].

و عبارت صحیح بخاری را قطع و بریده نقل نموده است و جمله: «وَالَّتِي تَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي تَقُومُونَ. يَعْنِي آخِرَ اللَّيْلِ وَكَانَ النَّاسُ يَقُومُونَ أَوَّلَهُ». حذف کرده است<sup>۲</sup>. عمر<sup>رضی الله عنه</sup> می‌گوید: نماز در آخر شب بهتر است از این نماز جماعت در اول شب است و ادای آن به جماعت جائز است. بدعت دانستن آن خود بدعت است. بویژه برای کسانی که نمی‌توانند قرآن را تلاوت نمایند. و ادای جماعت در نماز نوافل در رمضان و غیر رمضان از رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ثابت است چنانچه امام بخاری<sup>رحمته الله</sup> در «باب صلاة النوافل جماعة، ذكر أنس وعائشه عن النبي<sup>صلی الله علیه و آله</sup>» می‌گوید: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فَكَبَّرَ وَصَفَّنَا وَرَأَاهُ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ». «رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> (در خانه من) بلند شد، سپس تکبیر گفت و ما هم پشت سر او صف بستیم پس دو رکعت (با جماعت) خواند و بعد سلام داد و ما هم سلام دادیم»<sup>۳</sup>. و همچنین پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است<sup>۴</sup>.

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ صَلَّيْتُ أَنَا وَوَيْتِيمٌ فِي بَيْتِنَا خَلْفَ النَّبِيِّ<sup>صلی الله علیه و آله</sup> وَأُمِّي أُمُّ سُلَيْمٍ»<sup>۵</sup>. و «باب إِذَا كَانَ بَيْنَ الْإِمَامِ وَبَيْنَ الْقَوْمِ حَائِطٌ أَوْ سُرَّةٌ، فَقَامَ أَنَسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ... صَنَعُوا ذَلِكَ لِيَلْتَمِسَ أَوْ ثَلَاثَةً»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - مصدر سابق.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۶۹، کتاب الصوم باب فضل من قام رمضان.

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: ج ۲، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب إذا زار الامام قوماً فأمهم و کتاب التهجد، ص ۱۵۸.

<sup>۴</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب يقوم عن يمين الامام بحذائه.

<sup>۵</sup> - بخاری: باب المرأة وحدها تكون صفاء، ص ۱۰۱.

و همچنین ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه شب از شب‌های ليله القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است.<sup>۱</sup> پس جماعت در نماز نوافل یا تراویح جائز است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است. بنابراین دلائل عمر رضی الله عنه بدعتی را انجام نداده است؛ بلکه به انجام عملی جائز و ثابت امر نمود و بعد برای افضلیت آن که در خانه و آخر شب بخوانند تشویق نموده است.

### ادامه اعتراضات بر احادیث مرفوع و جواب آنها

طلاق ثلاثه در یک مجلس با سه کلمه یا سه طلاق با یک کلمه در نزد جمهور علماء اهل سنت غیر از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله و بدون تقلید از خلیفه دوم رضی الله عنه سه طلاق حساب می‌شود.

و قرآن هم شیوه طلاق رجعی را بیان نموده است. و اگر کسی در یک مجلس سه طلاق با سه کلمه داد مطابق صریح نظم قرآن سه طلاق حساب می‌شود، اما با یک کلمه سه طلاق حساب می‌شود یا یک؟ قرآن در این مورد سکوت نموده است، اما حدیثی را که ابن تیمیه به آن استناد نموده، از جانب راوی آن که ابن عباس است مورد استفاده قرار نگرفته و بدان عمل ننموده است، چون در سند آن داود بن حصین راوی مجروح موجود است.

و روایت صحیح مسلم از ابن عباس محتمل المعنی است در این مفهوم، صریح نیست و ابن عباس بر خلاف آن فتوی داده است. این روایت ابو الصهباء و ابن طاؤس شاذ است.

چنانچه مجاهد می‌گوید: مردی به ابن عباس گفت: «إِنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا». او زن خود را سه طلاق داده است ابن عباس خشمگین شده و می‌گوید: «از خدا نترسیدی؟»

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۱۰۱ و باب صلاة الليل، ص ۱۰۱ و باب فضل من قام رمان، ج ۱، ص ۲۶۹.

<sup>۲</sup> - ابوداود: حدیث ۱۳۷۵، باب قیام شهر رمضان، ص ۲۱۴ و الترمذی: حدیث ۸۰۶، باب ماجاء في قیام شهر رمضان و قال هذا حدیث حسن، ص ۱۹۷ و نسائی: حدیث ۱۶۰۵، باب قیام شهر رمضان، ص ۲۶۵ و ابن ماجه: حدیث ۱۳۲۷، باب ماجاء في قیام شهر رمضان، ص ۲۳۵.

من برای شما راهی (رجوع) نمی‌بینم. شما نافرمانی پروردگارت را انجام داده‌اید، زن شما جدا شده است»<sup>۱</sup>. این روایت عبدالله بن کثیر از مجاهد بود ابو داود می‌گوید:

- ۱- روي هذا الحديث حميد الاعرج وغيره عن مجاهد عن ابن عباس.
- ۲- ورواه شعبه عن عمرو بن مَرّه عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس.
- ۳- وایوب و ابن جریح جمعاً عن عكرمة بن خالد عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس.
- ۴- وابن جریح عن عبد الحمید بن رافع عن عطاء عن ابن عباس.
- ۵- ورواه الاعمش عن مالك بن الحارث عن ابن عباس.
- ۶- وابن جریح عن عمرو بن دينار عن ابن عباس.

همه ایشان می‌گویند که ابن عباس طلاق ثلاث را سه طلاق می‌داند و به سائل گفت: «همسرت از شما جدا شده و راه رجوع ندارید». مثل روایت اسماعیل از ایوب از عبدالله بن کثیر از مجاهد اما روایت حماد بن زید از ایوب عن عكرمة عن ابن عباس که ایشان طلاق ثلاث را با یک کلمه مثل أنت طالق ثلاثاً یک طلاق می‌داند: این خطای حماد است زیرا اسماعیل بن ابراهیم از ایوب روایت کرده است که این قول عكرمة است نه ابن عباس بلکه قول ابن عباس و ابو هریره و عبدالله بن عمرو بن العاص اینست که اگر کسی زنی باکره خود را سه طلاق داد این زن برای این مرد حرام می‌شود تا نکاح ثانی با مرد دیگری صورت نگیرد برای شوهر اول حلال نمی‌شود.<sup>۲</sup>

ثانیا روایت مسلم: در دوران حیات رسول خدا ﷺ حدیثی با سند معتبر و بدون تعارض وجود ندارد؛ اما قصه طلاق ركانه با کلمه البتّه درست و صحیح است چنانچه امام الشافعی رحمته الله روایت کرده است: «أَنَّ رُكَانَةَ بِنَ عَبْدِ يَزِيدَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ سُهَيْمَةَ الْبَتَّةَ... وَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا وَاحِدَةً. فَرَدَّهَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَلَّقَهَا الثَّانِيَةَ فِي زَمَانِ عُمَرَ وَالثَّلَاثَةَ فِي زَمَانِ عُثْمَانَ»<sup>۳</sup>. «قال أبوداود: هذا أصلح من حديث ابن جریح أن ركانه طلق امرأته ثلاثاً لأنهم أهل بيته وهم أعلم به» «ابوداود گفته است: این حدیث، صحیح‌تر از

<sup>۱</sup> - به روایت ابو داود: حدیث شماره ۲۱۸۳، باب نسخ المراجعة بعد التطلقات الثلاث.

<sup>۲</sup> - ابو داود: حدیث شماره ۲۱۸۳.

<sup>۳</sup> - ابوداود: حدیث شماره ۲۱۹۱.

حدیث ابن جریج است. همانا رکانه همسرش را سه طلاقه نمود و آنان خانواده و خویشاوندان وی بودند و نسبت به وی، آگاه‌تر بودند». و حدیث ابن جریج را گروهی از بنی رافع (و بعضی مجهول است) از عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ رکانه را قسم داد که شما از کلمه البته چه هدفی داشته‌اید؟ رکانه گفت: «بجز یک طلاق منظور دیگری نداشتم».

«قال رسول الله ﷺ: قال (رکانة): الله. قال رسول الله ﷺ: هو ما أردت». «وروي عن علي أنه جعلها (أي البتة) ثلاثاً» [رواه الترمذي باب ما جاء في الرجل يطلق امرأته البتة].

و همچنان ابن عمر رضي الله عنهما سه طلاق را در یک مجلس یا با یک لفظ، طلاق سه‌گانه می‌داند.<sup>۱</sup> در نتیجه روایت صحیح مسلم از ابو الصهباء و ابن طاؤس شاذ است و بر صحت آن اتفاق محدثین نیست و امام بخاری خلاف آن را عنوان نموده است. می‌گوید: «باب من أجاز (أو جوّز) الطلاق الثلاث». پس فتوای خلیفه دوم رضي الله عنه موافق با دوران پیامبر صلى الله عليه وسلم و همگام با جمهور صحابه است.

اعتراض شماره ۹ گریه کردن بر مردگان ص ۴۰۰:

[باب قول النبي «يُعَذَّبُ الْمَيِّتُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» بخاری ص ۱۷۱] به روایت عبدالله بن عمر: «فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه يَا صَهِيبُ أَتَبْكِي عَلَيَّ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». وفي رواية: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ الْحَيِّ» وفي رواية: «المغيرة: قال رسول الله ﷺ: من ينح عليه يعذب بما ينح عليه». وفي رواية: «جابر بن عبدالله: قال رسول الله ﷺ فلم (أو) لا تبك».

وفي رواية: «عَبْدُ اللَّهِ (بن مسعود) رضي الله عنه قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَرَبَ الْحُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ».

وفي رواية أبي موسى: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَرِيءٌ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ». وفي رواية عائشة رضي الله عنها: «قال رسول الله ﷺ: فَأَحْتُ فِي أَفْوَاهِنَ التُّرَابِ».

<sup>۱</sup> - به روایت از نسائی: حدیث شماره ۳۵۵۷.

وفي رواية عبد الله بن عمر: «قال ﷺ: أَلَا تَسْمَعُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ. وَكَانَ عُمَرُ ﷺ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَا، وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَيَحْثِي بِالثَّرَابِ».

«قالت أم عطية: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ النَّبِيعَةِ أَنْ لَا نَنُوحَ»<sup>۱</sup>.

گریه کردن خویشاوندان میت موجب عذاب می‌شود. هر میتی که نوحه بر وی خوانده شود، به سبب آن نوحه عذاب داده می‌شود. کسی که (هنگام مصیبت) به سر و صورت خود خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد از ما نیست. پیامبر خدا ﷺ از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می‌کنند و گریبان چاک می‌دهند و موهای سرشان را می‌کنند، اعلام برائت نمود رسول الله ﷺ فرمود: «در دهانشان خاک بریز». زنانی که برای جعفر گریه می‌کردند رسول الله ﷺ فرمود: مگر نمی‌دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن عذاب نمی‌دهد بلکه به خاطر این (اشاره بطرف زبان) عذاب می‌دهد یا رحم می‌کند و میت بخاطر آه و ناله اطرافیان عذاب داده می‌شود. (در صورت رضایت میت یا وصیت کرده باشد) برای همین گفتار پر بار رسول خدا ﷺ، عمر ﷺ کسانی را که مرتکب چنین منهیاتی می‌شدند، با عصا و سنگ می‌زد و خاک بر آنها می‌ریخت. مادر عطیه رضی الله عنها می‌فرماید: «رسول الله ﷺ هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم».

متأسفانه جناب معترض، تا حالا اشک بدون اختیار که از چشم خارج می‌شود و غم و اندوه دل همراه با گریه و آواز بلند و نوحه یکی می‌داند که نشانگر این است که ادبیات لغت عربی را نمی‌داند.

در حقیقت این اعتراضات را بر رسول خدا ﷺ وارد می‌کند. لکن به حيله گری اسم عمر ﷺ را مخاطب می‌گیرد. ثالثاً نصف عبارت بخاری را می‌بیند و نصف دیگر را نمی‌بیند الان امیدواریم که خواننده منصف قضاوت بکند ... عمر ﷺ در این مسئله مطابق گفتار رسول خدا ﷺ عمل نموده است.

### اعتراض در مورد نماز مسافر

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۱۷۱ تا ۱۷۵ کتاب الجنایز، صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۴ کتاب الجنایز.

قصر در سفر نزد بعضی از علماء واجب و در نزد بعضی رخصت است. و امام احمد می‌گوید: «مسافر مختار است که قصر بکند یا نمازش را کامل ادا نماید. «والقصر عنده أفضل، وهو قول جمهور الصحابة والتابعين» و امام الشافعی رحمته الله قصر را واجب نمی‌داند. بدلیل اینکه مسافر با امام مقیم چهار رکعت می‌خواند: این مسأله بین مذاهب اربعه و صحابه و محدثین اهل سنت متفق علیه است.<sup>۱</sup>

و خود عثمان رضی الله عنه در منی می‌گوید: «إن القصر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحبيه ولكنه حدث طغام (جاهل وغافل) فخفت أن يستنوا». کسانی نادان جاهل از اعراب هستند که فکر می‌کنند نماز فرض چهار رکعتی، دو رکعت است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - فتح الباري: ج ۳، ص ۶۹۳.

<sup>۲</sup> - فتح الباري: ج ۳، ص ۷۰۳.

## فصل دهم:

### فتنه انگیزی‌های یهود و همپیمانان آنها در طول تاریخ

فرقه یا گروه سبائی در هر فرصتی تبلیغات می‌کردند که کسانی که بعد از رسول خدا ﷺ دعوی نبوت کرده‌اند و مانع زکات و تارک نماز شدند، نباید مرتد نامید و حدیث: «إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ. فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ...﴾ [المائدة: ۱۱۷]». بر آنها اطلاق نمی‌شود و آنها مصداق این نمی‌گردند بلکه مصداق این حدیث کسانی هستند که از نبوت محمد حمایت و دفاع کرده‌اند و بر ارکان اسلام پایبند و مانعین زکات و تارکین نماز و مدعیان نبوت را ریشه کن و حکومت اسلامی را گسترش و قرآن موجود را جمع و در دنیا منتشر کردند.... و در بشارت‌های خدا و رسولش برای خلفای چهارگانه و برای کسانی که در صلح حدیبیه برای انتقام جوئی خون عثمان بیعت کردند و برای همه مهاجرین و انصار ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰] آمده است. (منظور سوءاستفاده نموده است) مثل کسی که طرح یا نقشه‌ای می‌ریزد و سپس پشیمان شود و چنین صفتی در حق الله (تعالی) آن هم در آیاتی که صدها نشانه تأکید در آن وجود دارد:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

محال و خلاف عقل و نقل است، البته در احکام، ناسخ و منسوخ وجود دارد، نه در اخبار قطعی.

لازم است انگیزه و علت عقیده فرقه سبائی را مطابق آنچه در تاریخ آمده است جستجو کرده تا مشخص گردد این گروه از نسل یهود بوده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری: ج ۵، ص ۹۸-۹۹.

- ۱- [تاریخ طبری: ج ۵، ص ۹۸-۹۹].
- ۲- [البداية والنهاية: ۱۶۷، ج ۷-تاریخ].
- ۳- [ابن خلدون: ص ۱۳۹، ج ۲].
- ۴- [لسان المیزان: ص ۲۸۹، ج ۳].
- ۵- [التبصیر فی الدین لأبی المظفر الإسفرائینی: ص ۱۰۹ والطبري: ص ۹۰، ج ۵ و ص ۱۰۳-۱۰۴].
- ۶- [فجر الاسلام: ص ۱۱۰-۱۱۱ و ص ۲۶۹].
- ۷- [فرق الشيعة للنوبختي: ص ۴۱-۴۲ بتعليق ال بحر العلوم].
- ۸- [رجال الكشي: ص ۱۰۰-۱۰۱].
- ۹- [كتاب الرجال للحلي: ص ۴۶۹].
- ۱۰- [تنقيح المقال للمقاني: ص ۱۸۴، ج ۲].
- ۱۱- [تاریخ شیعی: روضة الصفا ترجمه فارسی ص ۲۹۲، ج ۲ چاپ تهران].
- ۱۲- [منهج المقال: ص ۲۰۳].
- ۱۳- [شرح نهج البلاغه ابن الحديد المعتزلي: ص ۳۰۹، ج ۲].
- ۱۴- [الفرق بين الفرق: ص ۲۳۳-۲۳۵].
- ۱۵- [والفرق لسعد بن عبدالله الأشعري: القمی ص ۲۱].
- ۱۶- [رجال الطوسي: ص ۵۱].
- ۱۷- [التستري في قاموس الرجال: ص ۴۶۳، ج ۵].
- ۱۸- [ويعباس القمي في تحفه الأحياب: ص ۱۸۴].
- ۱۹- [والخوانساري في روضات الجنان].
- ۲۰- [والاصبهاني في ناسخ التواريخ].
- ۲۱- [وصاحب روضة الصفا في تاريخه: ص ۳۹۳].
- ۲۲- [والرازي في اعتقادات فرق المسلمين والمشركين: ص ۵۷].



- ۲۳- [و ابن حزم في الفصل: ص ۱۱۲، ج ۳ - ص ۱۱۳ و ص ۱۲۰، ج ۳].
- ۲۴- [الملل والنحل: شهرستانی تحت عنوان السبئية، ص ۱۱، ج ۲].
- ۲۵- [تهذيب تاريخ ابن عساكر: ص ۴۳۰، ج ۷].
- ۲۶- [فجر الاسلام: ص ۳۵۴ - ص ۲۶۹ - ص ۲۷۰].
- ۲۷- [الشيعة في التاريخ لمحمد حسين الزين: ص ۲۱۲-۲۱۳].
- ۲۸- [تاريخ الشيعة لمحمد حسين المظفري: ص ۱۰].
- ۲۹- [أعيان الشيعة وخاصة الجزء الأول من القسم الأول لسيد محسن الامين في موسوعته].

تمام خیانت‌های یهود را قرآن از دوران موسی عليه السلام تا زمان خاتم الانبياء عليه السلام بر ملا و افشاء نموده و هیچ قومی را مثل ایشان ذلیل و خوار و رسوا و بد نام در عالم تا آخر الزمان معرفی ننموده است. در سوره البقره آیه (۴۰) تا آخر و در جای جای قرآن، مهمترین بحث، بیان مذمت‌های یهود است و در سوره الفاتحه قوم مغضوب علیهم ایشان‌اند. به سبب گناهان بی‌شمار خدای تعالی صورت انسانی ایشان را تبدیل به صورت بوزینه گردانید:

﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [البقرة: ۶۵].

این رسوائی تا قیامت برای آنها در قرآن ثابت است. همچنین به موسی عليه السلام گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا (زمین مقدس) هستند ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید ما همین جا نشسته‌ایم.

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ۲۴].

و بزرگترین دشمن صحابه ایشان بوده‌اند.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ﴾ [المائدة: ۸۲].

«بطور مسلم دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهودیان خواهی یافت و نزدیک‌ترین دوستان به یهودیان کسانی را می‌یابی که می‌گویند: ما نصاری هستیم.»

و درخت این عداوت را عبدالله بن سبأ یهودی آبیاری نمود: که در نتیجه ما امروز کسی را در کره زمین دشمن‌تر از این قوم نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ ندیده‌ایم و نخواهیم دید.

و در عوض: رسول خدا ﷺ با سران یهود از بنی قریظه و بنی نضیر در مدینه و خیبر به شدت برخورد نمود چهار صد نفر از بنی قریظه را از دم شمشیر گذرانید و اموال بنی نضیر را در مدینه مصادره نمود و زمین‌های خیبر را از آنها گرفت و بعداً وصیت کرد که یهود را از سرزمین عرب بیرون کنید. چنانچه این وصیت در دوران خلیفه دوم عمر فاروق ﷺ انجام گرفت و همچنین بیت المقدس را از دست آنها گرفت و در دوران حکومت خلفای سه‌گانه ذلیل و خوار شدند. بدین خاطر به فکر انتقام‌جویی افتادند تا عبدالله بن سبأ یهودی بنام اسلام و محبت ظاهری اهل بیت در اواخر خلافت خلیفه سوم از حلم و بردباری او استفاده نموده و پایه عداوت و کینه دیرینه قوم خود را بر علیه اسلام و مسلمین بنیان گذاری نمود و با حيله و نیرنگ‌های مختلف، از مصر و کوفه و بصره برای خود حزبی تشکیل داد تا عثمان ﷺ را به شهادت و علی ﷺ را به زور شمشیر به خلافت رسانید و جنگ جمل را به راه انداخت و ده هزار صحابه و تابعین را به کشتن داد و همچنین در صفین هشتاد هزار نفر به قتل رسیدند و بعداً نیز به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته خود را دوست دار علی ﷺ و معتقد به الوهیت وی و وصی بودن وی از جانب رسول الله شدند و دسته دوم بنا بر تفسیر بالرای، یک آیه از قرآن را به دست گرفته و (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) او را کافر می‌گفتند نعوذ بالله.

نیرنگ‌های عبدالله بن سبأ عبارتند از:

۱- محمد ﷺ برای بازگشت دوباره از عیسیٰ السلام شایسته‌تر است. این قضیه، مشهور به مسئله رجعت است.

۲- علی ﷺ، وصی محمد ﷺ است.

۳- محمد ﷺ خاتم الانبیاء و علی ﷺ خاتم الاوصیاء است.

۴- خلافت، حق علی ﷺ بوده است و آنهایی که این حق را گرفته‌اند، ظالم‌اند.

۵- عثمان خلافت را به ناحق گرفته است. و این حقّ وصی رسول الله ﷺ است.

۶- وأظهروا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

[تاریخ طبری واقعه سال ۳۵ هجری ص ۳۷۸، ج ۳].

[والبداية والنهاية: واقعه سال ۳۴ ص ۱۶۷، ج ۷].

۷- عبدالله بن سبأ بر ابوبکر و عمر و عثمان و تمام صحابه طعنه می‌زد و از آنها تبرّی (بیزاری) می‌جست و می‌گفت که علی علیه السلام چنین دستوری داده‌است.

بعداً علی علیه السلام او را گرفت و او را مورد مؤاخذه قرار داد و وی نیز اعتراف نمود. حضرت امیر دستور داد که او را بکشند ولی مردم نگذاشتند و او را به مدائن تبعید کرد.<sup>۱</sup>

۸- جماعت زیادی از اهل علم، از اصحاب علی علیه السلام نقل نموده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی بوده و سپس مسلمان شده و اظهار محبت علی علیه السلام را می‌کرد و می‌گفت که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بوده و علی علیه السلام هم وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است.<sup>۲</sup>

۹- امامت علی فرض است.<sup>۳</sup>

۱۰- و من از دشمنان او بیزارم<sup>۴</sup>. (یعنی کسانی که خلیفه شده‌اند).

۱۱- هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به او می‌رسد. می‌گوید: شما دروغ می‌گوئید شما اگر سر او را در هفتاد صرّه (کیسه) بیارید و هفتاد شاهد عادل گواهی موت او را (یعنی شهادت) بدهند، من قبول نمی‌کنم. او نه مرده و نه کشته شده، او نمی‌میرد تا مالک زمین (دنیا) نگرده.<sup>۵</sup>

۱۲- او به مصر رفت و در آنجا علم و تقوای خود برای مردم ظاهر نمود (تظاهراً) و هنگامی که در مردم نفوذ پیدا کرد، مسلک و مذهب خود را ترویج داد.<sup>۶</sup>

به عقیده وی هر نبی، وصی و خلیفه دارد، وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام کسی دیگر نیست.

<sup>۱</sup> - حاشیه رجال کشی: ص ۱۹۰.

<sup>۲</sup> - حاشیه رجال کشی: ص ۱۹۲، ۱۰۸.

<sup>۳</sup> - حاشیه رجال کشی: ص ۱۹۲ و ۱۰۱ و ۱۰۸.

<sup>۴</sup> - مصدر سابق: ص ۱۰۸ و در بعضی از نسخه‌ها، ص ۱۹۲.

<sup>۵</sup> - فرق الشیعه نویختی: ص ۴۳-۴۴ و ص ۲۲ چاپ حیدریه نجف، عراق سال ۱۳۷۹ هجری مطابق

۱۹۵۹ میلادی، رجال کشی: ص ۱۹۰ چاپ اول بها ۱۳۸۲ هجری در حاشیه از محمدتقی فاضل

میبدی الموسویان.

<sup>۶</sup> - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۳۷۸.

۱۳- امت در حق علی ظلم کرده است و حق او را (یعنی خلافت) و ولایت را غصب نموده‌اند. باید همه مردم دست از طاعت و بیعت عثمان بکشند و علی علیه السلام را نصرت کنند.<sup>۱</sup>

۱۴- او اول کسی بود که معتقد به ولایت علی علیه السلام بود و از باقی صحابه بیزار و آنها را کافر می‌انگاشت.<sup>۲</sup>

و کسانی که جنگ جمل را به راه انداختند و از پیمان‌نامه صلح بین علی علیه السلام و عائشه رضی الله عنها و از خطبه و اظهار رضایت و محبت کامل علی علیه السلام از خلفاء سه‌گانه ابوبکر و عمر و عثمان آگاهی داشتند در ذی قار: بشدت ناراحت و غمگین شدند و ایشان عبارتند از اشتر نخعی - شریع بن اوفی، عبدالله بن سبأ المعروف بابن السوداء و سالم بن ثعلبه و غلاب بن الهیثم همراه با دو هزار و پانصد نفر و در این جماعت یک نفر از صحابه کرام نبوده است.<sup>۳</sup>

در عنوان «مسیر علی علیه السلام من المدینة إلى البصرة» جلد هفت چنین آمده است: «و کسانی که با تبلیغات منافقانه عبدالله بن سبأ متاثر گردیدند و بانیان فساد بر علیه عثمان رضی الله عنه در منطقه کوفه ظاهر شدند عبارتند: از صعصعه بن صوحان - کمیل بن زیاد - مالک بن یزید الاشر نخعی - علقمه بن قیس نخعی، ثابت بن قیس نخعی، جندب بن زهیر العامری، جندب بن کعب الازدی، عروه بن الجعد، عروه بن الحمق الخزاعی<sup>۴</sup>»  
شخص دوم که عقیده باطل عبدالله بن سبأ را بر علیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دنبال کرد و به دیگران منتقل نمود، سلیم بن قیس هلالی است که کتاب کوچکی از او بنام اسرار آل محمد موجود است، بعینه همان بدبینی و بغض و کینه عداوت عبدالله بن سبأ را در حق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده و ادامه و منتقل نموده است.  
تحت حدیث شماره چهارده، عنوان‌های ذیل را بدون سند و دلیل اختراع نموده است.

۱- بدعت‌های ابوبکر و عمر.

<sup>۱</sup> - روضه الصفا: ج ۲، ص ۲۹۲، چاپ ایران.

<sup>۲</sup> - رجال کشی: ص ۱۰۱ و ۱۰۸، حدیث ۱۸۴، چاپ مؤسسه الاعلامی بکر بلاء عراق.

<sup>۳</sup> - البدایة و النهایة: ج ۷، ص ۲۳۹.

<sup>۴</sup> - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۳۸۶، تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۶۵ واقعه سال ۳۳.

- ۲- غصب فدک.
  - ۳- نقشه قتل امیر المؤمنین.
  - ۴- حبس خمس.
  - ۵- الحاق خانه جعفر به مسجد.
  - ۶- بدعت در غسل جنابت.
  - ۷- بدعت در ارث جد.
  - ۸- آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند.
  - ۹- قضاوت باطل در مورد نصر بن حجاج و جعده و ابن و بره.
  - ۱۰- بدعت درباره طلاق.
  - ۱۱- حذف علی خیر العمل از اذان.
  - ۱۲- بدعت در حکم همسر مفقود.
  - ۱۳- بدعت‌های عمر درباره عجم.
  - ۱۴- بدعت در حکم سرقت.
  - ۱۵- پشتوانه دروغین بدعت‌های عمر.
  - ۱۶- بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن.
  - ۱۷- اعتراضات و اهانت‌های ابوبکر و عمر به پیامبر ﷺ.
  - ۱۸- سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئله خلافت.
  - ۱۹- ابوبکر و عمر بدتر از عثمان: حدیث موضوع شماره پانزده.
  - ۲۰- احتجاجات امیر المؤمنین در مورد ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ.
  - ۲۱- چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟
  - ۲۲- سند بت‌پرستی ابوبکر و عمر.
  - ۲۳- ظلم ابوبکر و عمر در استدلال به حق امیر المؤمنین.
  - ۲۴- کوتاهی امت در لعنت گمراه‌کنندگان.
- حدیث شانزده پیشگویی‌های حضرت عیسی درباره پیامبر و امامان. حدیث هیجده کلام امیر المؤمنین درباره بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ حدیث بیست چهار اهانت عایشه به امیر المؤمنین است. حدیث بیست و هفت، گزارش ابن عباس از نوشتن کتف و حدیث سی هفت سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ، سخنان ابو عبیده بن جراح و سالم هنگام مرگ، سخنان ابوبکر هنگام مرگ و عمر. همه این گفته‌ها

طعنه، تهمت، افترا و اختراع بر علیه اصحاب رسول خدا ﷺ هستند و انتقام جوئی و حمایت از بنی قریظه و بنی نضیر و مشرکین مکه و مدینه و دور و بر آن بوده و اسمی از ابو جهل، و امیه بن خلف: و ابو لهب و کسانی که در جنگ بدر به دست صحابه به هلاکت رسیدند - و کعب بن اشرف و ابو رافع عبدالله بن ابی الحقیق و عبدالله بن ابی و ... است. در کتاب‌های ایشان یادی از اصحاب پیامبر نشده، بلکه انتقام آنان را از اصحاب رسول الله ﷺ گرفته و می‌گیرند. رساله سلیم بن قیس جزوه‌ای کوچک است، لکن مترجم آن، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی آن را تبدیل به کتابی هفتصد و هفتاد و پنج صفحه‌ای کرده است.

و جناب محمد باقر الانصاری الزنجانی الخوئینی آن را در سه جلد بزرگ در آورده و هر چه دلش خواسته بر علیه اصحاب رسول الله ﷺ گفته و نوشته‌اند. و هر کتابی را باز بکنید مصداق آیه هشتاد و دو سوره مائده را می‌بینید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ [المائدة: ۸۲].

و همچنین اگر کتاب اصول کافی را بنگرید، خواهید دید که ده‌ها برابر از متقدمین خود اضافه گوئی و افراط در توهین بر علیه اصحاب رسول خدا ﷺ را انجام داده است و قرآن را برای اثبات امامت علی ﷺ و اولادانش تحریف نموده است. مثلاً جمله:

۱- ﴿مِنْهُ ءَايَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷]. گفته که مراد فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) است. و مراد از آیات محکمت علی و ائمه هستند<sup>۱</sup>.

۲- و درباره آیه ۱۹ سوره الانشقاق ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ [الانشقاق: ۱۹]. می‌گوید: منظورش ابوبکر و عمر و عثمان است که بعد از پیامبر ﷺ خلیفه واقعی را ترک نمودند و مانند سامری، دنبال گوساله‌پرستی رفتند<sup>۲</sup>.

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ [محمد: ۲۵]. ولایه امیر المؤمنین<sup>۳</sup>. منظور آیه ابوبکر، عمر و عثمان است که با ترک ولایه امیر المؤمنین مرتد شدند.

<sup>۱</sup> - اصول کافی: کتاب الحججه، باب نکت و تنف من التنزیل فی الولاية: ج ۲، ص ۲۸، حدیث ۱۰۹۴.

<sup>۲</sup> - مصدر سابق: ج ۲، ص ۲۸۱، حدیث ۱۰۹۶.

<sup>۳</sup> - مصدر سابق: ج ۲، ص ۲۸۹، حدیث ۱۱۲۲.

۴- ﴿وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾ [الحجرات: ۷].

می‌گوید: الاول ابوبکر و الثانی عمر و الثالث عثمان. مترجم کتاب، جواد مصطفوی، می‌گوید: «و همچنین غاصبین خلافت عین کفر و فسق و عصیانند»<sup>۱</sup>. در این باب تقریباً یکصد آیه را تحریف نموده است آنچه را که عبدالله بن سبأ و سلیم بن قیس عقید و تبلیغات می‌کردند جناب کلینی با افراط بیشتر احیاء نمود و همچنین محقق اول علامه الحلی در قرن هفتم در کتاب منهاج الکرامه خط و مسیر کلینی را دنبال نمود و چهل آیه قرآن را تحریف معنوی کرده است.

و در عصر حاضر جناب مرتضی عسکری قلم بدست گرفته و آستین را بالا زده و می‌گوید: عبدالله بن سبأ کان لم یکن است و تبلیغات او چیزی نبوده است.

۱- پس از رحلت آن حضرت، اصحاب رسول خدا ﷺ (جز چهار نفر) با قرآن و اهل بیت چه کردند.

۲- و در برابر احادیث پیامبر چه نقشی را ایفاء نمودند.

۳- ایشان خاندان پیامبر را از جامعه طرد نموده، خانه نشین ساختند و با آنان آن گونه رفتار نمودند که زبان را یارای برشمردن آنها نیست.

۴- تمام آن احادیث را در آتش سوزانیدند.

۵- عمر نیز در دوران حکومتش، سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نمود.

۶- در زمان عثمان مبارزه دستگاه خلافت علیه نقل احادیث شدیدتر شد.

نکته:

مقصد جناب مرتضی عسکری از قرآن همانست که محمد کلینی به آن معتقد است قرآن کلینی هفده هزار آیه است و آن در دست صاحب الزمان است تا حالا او را کسی غیر از علی علیه السلام ندیده است.

«فإذا قام القائم علیه السلام قرأ کتاب الله علیه السلام علی حدّه وأخرج المصحف الذي کتبه

علی علیه السلام». «إن القرآن الذي جاء به جبرئیل علیه السلام إلى محمد صلی الله علیه و آله سبعة عشر ألف آیه»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup>- مصدر سابق: ص ۲۹۹، حدیث ۱۱۵۰.

<sup>۲</sup>- اصول کافی: حدیث شماره ۳۵۷۶-۳۵۸۳، کتاب فضل القرآن: ج ۴، ص ۴۴۴.

<sup>۳</sup>- مصدر سابق: ص ۴۴۶.

قرآنی که جبرئیل آن را برای محمد ﷺ آورده هفده هزار آیه است و مقصدش از احادیث همان احادیث موضوعی و ساختگی سلیم بن قیس هلالی و محمد کلینی هستند.

مثل حدیث: «إِنَّ امير المؤمنين قال: إن ذلك الحمار (أي عفير) كلم رسول الله ﷺ فقال: بأبي أنت وأمي، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح علي كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»<sup>۱</sup>.

«همانا امیرالمؤمنین گفت: آن الاغ (بنام عفیر) گفت: پدر و مادرم قربانت، پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست بر پشت او کشیده و گفته: از پشت این الاغ (خر) الاغی آید که سید پیغمبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد» (!!)

اهل سنت غنی‌ترین ملل در دنیا نسبت به نقل حدیث صحیح، خلفاء اربعه و باقی صحابه پیامبر ﷺ هستند.

و نمره محدثین کرام اهل سنت در روایات احادیث صحیح بیست است و هیچ مذهبی در دنیا دارای چنین امتیازی نبوده و نخواهد شد.

معلوم نیست آقای عسکری، منظورش از اهل بیت چه کسانی است؟ اگر مرادش علی ﷺ و اولادانش است، مسلماً تاریخ خلاف نوشته و مقصود او را ثابت کرده است البته برای کسی که با دیده ایمان و انصاف بنگرد.

چنانچه علی ﷺ رضایت قلبی خودش را از خلیفه اول و دوم اظهار می‌فرمایند: «وولیهم فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه»<sup>۲</sup>. «قال: لما ظهر علي يوم الجمل قال: أيها الناس! إن رسول الله ﷺ لم يعهد إلينا في هذه الإمارة شيئاً حتى رأينا من الرأي أن نستخلف أبا بكر فأقام واستقام حتى مضى لسبيله ثم إن أبا بكر رأي من الرأي أن

<sup>۱</sup> - مصدر سابق: ج ۱، ص ۳۴۳، باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله ﷺ ومتاعه، حدیث شماره ۶۲۹.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه: کلام و سخن شماره ۴۶۷، امام احمد و بیهقی در «دلائل النبوة» با سند حسن آن را از عمرو بن سفیان روایت کرده است.



يستخلف عمر فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه ثم إن أقواماً طلبوا الدنيا فكانت أمور يقضي الله فيها»<sup>۱</sup>، و مرادش از «اقواماً» ممکن است معاویه باشد یا گروه خوارج و سبائیه هستند و همچنین سخن شماره ۴۶۹: علی رضی الله عنه می‌فرماید: «يهلك فيّ رجلان محبّ مفرط وباهت مفتر»<sup>۲</sup>. (بهتان ساختگی).

«وقال عليه السلام: هلك فيّ رجلان، محبّ غال ومبغض قال»<sup>۳</sup>. ترجمه حدیث شماره ۴۶۹ دو کس در مورد من هلاک خواهند شد دوست غلوکننده و دشمن بهتان زننده یا دروغگو. یا به عبارتی دیگر دوست غلوکننده و دشمن و مبغض گویند. این سه حدیث علی رضی الله عنه بینی فرقه سبائی و خوارج را به خاک مالید و اهل سنت را پاک و صاف نمود و حقیقت و باطن مرتضی‌عسکری و محمد صادق نجمی و امثال آنان را برملا کرد. رهبری مردم را حاکمی بدست گرفت که حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام برمی‌داشت تا آنجا که در راه دین، پیکر خود را بر زمین نهاد. این عبارت نهج البلاغه همان روایت امام احمد و بیهقی است که با توضیح و تفسیر کامل روایت شده است که مراد از این والی، با صراحت کامل، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بوده‌اند.

بحمدلله متقدمین اهل سنت و متاخرین آنها دوستدار علی رضی الله عنه هستند، نه درباره وی غلو می‌کنند و نه دشمن بهتان‌زننده، اما فرقه سبائی، محبّ غالی و خوارج مبغض قال هستند.

حال به بررسی احادیثی که جناب محمد صادق نجمی که در ص ۴۰۶-۴۱۰ نقل نموده و عقیده باطل خود را از آن استنباط کرده، بپردازیم.

۱- روایت سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله:

«وَإِنَّ أَنْاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ أَصْحَابِي أَصْحَابِي. (أَوْ) أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - تاریخ الخلفاء للسيوطي: ص: ۱۲ و سير أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۶۲۸.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه: ص ۵۵۸.

<sup>۳</sup> - مصدر سابق.

<sup>۴</sup> - بخاری: کتاب الأنبياء، باب قول الله، تعالى: ﴿وَأَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵] ص ۴۷۳.

۲- روایت دوم: «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ... ثُمَّ يُؤْخَذُ بِرِجَالِ مَنْ أَصْحَابِي ذَاتَ الِئْمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ أَصْحَابِي فَيُقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ، وَذُكِرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (أي البخاري) عَنْ قَيْصَةَ قَالَ هُمُ الْمُرْتَدُّونَ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَاتَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

و در تفسیر سوره المائدة: «باب قوله: ﴿إِنْ تُعِدِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ﴾ کلمه: «إِنَّ نَاسًا يَا رَجَالًا». آمده است. این روایت سعید بن جبیر عن ابن عباس است ص ۶۶۵، ج ۲.

و باز هم در تفسیر سوره المائدة: «باب قوله وکنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم، لفظ: وائته یجاء برجال من أمتي وکلمة أصیحابی یا أصحابی». آمده است ص ۶۶۵، ج ۲. و در سوره الانبیاء جمله: «أَلَا أَنَّهُ يَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي وَبَعْدَ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ: لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ (و) فَيُقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ إِلَى أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ» آمده است<sup>۲</sup>.

و در کتاب: «الرقاق باب کیف الحشر جملة وأئته سیجاء برجال من أمتي (و) فأقول أصیحابی یا أصحابی». آمده است. ص ۹۶۶، ج ۲.

و در کتاب «الحوض» به روایت عبدالله بن مسعود به جمله: «ولیرفعنّ (معي) رجال منکم (و) فأقول یا ربِّ أصحابی». آمده است. ص ۹۷۴ و به روایت انس، کلمه ناس آمده و به روایت سهل بن سعد «أقوام أعرفهم». آمده و به روایت ابو هریره: «رهط من أصحابی» آمده و به روایت سعید بن المسيب: «رجال من أصحابی». آمده و دوباره به روایت ابو هریره کلمه: «زمره حتی إذا عرفتهم». آمده و در روایت اسماء بنت ابی بکر کلمه ناس آمده، [کتاب الحوض، ص ۹۷۵ و در کتاب الفتن] باز هم روایت اسماء «فیؤخذ بناس من دوني». آمده و به روایت عبدالله بن مسعود «رجال منکم». آمده است. [ص ۱۰۴۵، ج ۲].

<sup>۱</sup> - کتاب الانبیاء: باب قول الله ﷻ: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا﴾ [مریم: ۱۶] ص ۴۹۰.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۲، ص ۶۹۳.

و به روایت سهل بن سعد: «أقوام أعرههم ويعرفوني». آمده ص ۱۰۴۵، ج ۲ و در کتاب الفتن به روایت ابوهریره حدیث مرفوع: «هلکة أمتی علی أیدی غلمة من قریش». و ص ۱۰۴۶.

به روایت زینب بنت جحش حدیث: «ویل للعرب من شر قد اقترب» آمده و به روایت ابوهریره حدیث: «وتظهر الفتن ویکثر الهرج». (القتل) آمده و به روایت ابن عمر حدیث: «لا تَرَجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». آمده است. و به روایت جریر بن عبدالله البجلی مثل روایت ابن عمر آمده و به روایت ابوهریره به دو طرق حدیث: «ستكون فتن، القاعدة فيها خير من القائم». نقل شده است. ص ۱۰۴۸.

و در روایت ابوبکره حدیث «فقال ﷺ: اِنِّي هَذَا (أَي حَسَن) سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». آمده است<sup>۱</sup>. حال نیز ترجمه احادیث ذکر شده:

۱- گروهی از مردم که از جمله اصحاب بوده‌اند، به سمت چپ برده می‌شوند. سپس می‌گویم این گروه از اصحاب من بوده‌اند. در جواب می‌گویند: اینها بعد از تو همیشه به عقب برگشته‌اند. و در حدیث دوم، کلمه «برجال» یعنی چند نفر مرد از اصحاب من به سمت چپ برده می‌شوند. و در حدیث سوم و چهارم کلمه «برجال من أمتی» یعنی چند نفر مرد از امت من بسوی چپ برده می‌شوند و همچنین در حدیث پنج و شش، کلمه «برجال من أمتی» یا «رجال منکم» یعنی چند نفر از امت من یا چند نفر مرد از شما بسوی چپ برده می‌شوند و در حدیث انس کلمه «ناس» بصیغه نکره یعنی تعداد کمی از مردم و در حدیث سهل بن سعد کلمه اقوام یعنی تعداد کمی از مردم و در حدیث ابوهریره کلمه «رهط» با صیغه نکره یعنی چند نفری و کلمه رهط حداقل به سه نفر اطلاق می‌شود و در حدیث دوم ابوهریره، کلمه «زمره» با همان معنی نکره و همچنین در حدیث اسماء، کلمه ناس و در حدیث ابن مسعود رجال باز هم بصیغه تقلیل آمده. در نتیجه کلمه «ناساً، أناس، رجال، أقوام، رهط، زمره» همه کلمه نکره و به صیغه تقلیل آمده‌اند. کسانی که معلومات کمی از ادبیات عربی داشته

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۵۱۲، کتاب المناقب، باب علامات النبوة.

باشند می‌دانند که معنی نکره یا کلمه تصغیر یا تقلیل بمعنی جمع قلت است نه بمعنی جمع کثرت.

و جناب آخوند نجمی یا علم به ادبیات عربی نداشته یا اینکه عمداً خود را به صف جاهلان زده و صیغه نکره و جمع قلت را به جمع کثرت ترجمه کرده و فهمیده و در تمام تواریخ اسلامی و غیر اسلامی به صورت تواتر علم ضروری و بدیهی ثابت شده که جمعیت اصحاب رسول الله ﷺ به حدی زیاده بوده‌اند که حکومت اسلامی را بدست گرفته و با ابر قدرت‌های زمان خود مثل ایران و روم جنگیدند و غالب شدند و حکومت اسلام را عالم‌گیر نمودند و همچنین کسانی که با انکار زکات و ترک نماز و دعوی نبوت مرتد شدند، همه آنها را سرکوب نمودند.

پس همه پیش‌بینی‌های رسول خدا ﷺ کاملاً صحیح بوده، اما متعصب مقلد و بدخواه، اراده و فهم باطل داشته و مردم کم‌سواد و ناآگاه را دچار حیرت نموده و از راه راست منحرف نموده و عاقبت زشتی را برای خود رقم زده و ضلالت را برای دیگران به جای گذاشته است.

بحث دوم کلمه اصحابی است

در بعضی از روایات کلمه: «أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِي». و در بعضی دیگر «رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي» و در بعضی دیگر از روایات: «بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي» آمده و همچنین در نداء پیامبر ﷺ کلمه: «أَصْحَابِي أَصِيحَابِي» به صیغه تصغیر روایت شده است که همه این کلمات، نکره و اسم مصغر هستند که دلالت صریح بر جمع قلت دارند و آن معنی و مفهومی را که فرقه سبائی بدان عقیده داشته‌اند، از این کلمات برداشت نشده و نخواهد شد.

بحث سوم حدیث عَمَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (تَقَاتَلَهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّة) است<sup>۱</sup>

و استنباط ضعیف و نادرست اهل التشیع به حدیث: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»<sup>۲</sup>. [رواه البخاري] به روایت ابن عمر و ابوبکره و در

<sup>۱</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۶۴، باب التعاون في بناء المسجد.

<sup>۲</sup> - رواه البخاري: به روایت ابن عمر و ابوبکره.

روایت ابن عباس: «لَا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»<sup>۱</sup>. دلیل ظاهر برای خوارج و اباضیه است نه اهل تشیع. آنان کلمه باغیه را بمعنی کفر و کافر ترجمه یا تاویل می‌کنند و بر معاویه و لشکریان او تاخته‌اند.

و خوارج از حدیث صریح: «لَا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» به کفر علی و معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنهما و لشکریان ایشان استنباط نمودند.

و اهل تشیع در جواب حدیث خوارج، عاجز و ناتوان هستند. زیرا که جمله: «لَا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا» ظاهر و صریح است و محل تأویل را ندارد و حادثه «ضرب رقاب» در بین ایشان رخ داده‌است. (یعنی علی و معاویه رضی الله عنهما).

۳- دیدگاه سوم مذهب اهل سنت و جماعت است که در مقابل شیعه و خوارج قیام نموده و دلیل آنها را حمل بر مفهوم غلط از قول صحیح و صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و امتیاز مذهب ناجیه را نصیب خود نموده است. اهل سنت می‌گویند: «سرکشی گناه است و اگر باغی بدون دلیل، سرکشی کند، کیفر آن قتل است و در روز قیامت سزای دیگری برای این گناه ندارد و اگر باغی دارای دلیل باشد و در دلیل خود خطای اجتهادی داشته باشد، از کیفر دو دنیا معاف است. پس معاویه رضی الله عنه خواهان انتقام گرفتن از قاتلین عثمان رضی الله عنه بوده همان گونه که امیر المؤمنین برای گرفتن خون عبدالله بن خبیب از اهل نهروان انتقام گرفت و چهار هزار نفر را به قتل رسانید. پس کسانی که سرکش و سرکشی (باغی و بغاوت) را به کافر و کفر تعبیر می‌کنند، این تعبیر آنان بدون دلیل بوده و از اختراعات خودشان است. اما در مقابل خوارج و استدلال ایشان به حدیث «لَا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا» اهل سنت عقیده دارند که کلمه کفر در همه جا بمعنی خروج از اسلام تعبیر نمی‌شود بدلیل اینکه قتل و قتال در فطرت بشر است و مسلمان با این عمل گناه کار می‌شود مگر هنگامی که بدون دلیل و از روی عناد باشد.

چنانچه خود قرآن قتال دو طائفه را با صفت مؤمنین تعبیر می‌کند: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ

<sup>۱</sup> - بخاری: کتاب الفتن، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «لا ترجعوا بعدي كفاراً»، ج ۲، ص ۱۰۴۸.

وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۹﴾ [الحجرات: ۹-۱۰]. «و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ و قتال پردازند آنها را آشتی دهید... مؤمنان برادر یکدیگر پس برادران خود را صلح و آشتی دهید و از الله بترسید تا مشمول رحمت او شوید».

خداوند، پس از قتالی که بین دو گروه رخ می‌دهد، هنوز آنان را به اهل ایمان تعبیر می‌کند. و همچنین رسول خدا ﷺ درباره حسن رضی الله عنه می‌فرماید: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». این پسر من سید است و شاید الله تعالی به واسطه او در بین دو طائفه از مسلمین صلح و آشتی دهد، که مسلماً یکی از آن دو طائفه معاویه رضی الله عنه و لشکریان او هستند. در نتیجه صفت سرکشی و قتال با صفت ایمان و اسلام جمع شده و آن شخص را از اسلام و ایمان خارج نکرده و نمی‌کند و در عبارت دیگر، جنگ بین دو گروه مسلمین به کلمه فتنه یا شر تعبیر شده است.

چنانچه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ستكون فتن: القاعدُ فيها خيرٌ من القائم». یا می‌فرماید: «وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ» یا: «تَظْهَرُ الْفِتْنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ» (ای القتل) چنانچه امام بخاری رضی الله عنه در صحیح خود می‌گوید.

﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ [الأنفال: ۲۵]. «وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّرُ مِنَ الْفِتَنِ». [ص ۱۰۴۵ ج ۲] در این کتاب بیست و هشت عنوان، و هشتاد و هفت حدیث صحیح و موصول روایت نموده است.

### معنی فتنه از دیدگاه قرآن<sup>۱</sup>

واژه «فتنه» در قرآن دارای تعابیر مختلفی است. از جمله:

﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ﴾ [الذاریات: ۱۴].

«بچشید عذاب خود را».

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ [الذاریات: ۱۳].

«همان روزی است که آنها را برآتش می‌سوزانند».

۱- که به معنی تفرقه و نفاق می‌آید:

<sup>۱</sup> - فتن: جمع فتنه است و به معنی انداختن طلا در آتش است تا خالص گشته و ناخالصی از آن جدا گردد.

﴿يَبْعُونَكُمْ أَلْفِتْنَةً﴾ [التوبة: ۴۷].

«و بسرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه) می‌پرداختند».

﴿لَقَدْ أَتَّعُوا أَلْفِتْنَةً مِنْ قَبْلُ﴾ [التوبة: ۴۸].

«آنها (یعنی منافقین) پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی (تفرقه) بودند».

۲- به معنی افتادن در گناه آمده است.

﴿وَلَا تَقْتَتِ أَلَا فِي أَلْفِتْنَةٍ سَقَطُوا﴾ [التوبة: ۴۹].

«و ما را به گناه نیفکن آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه افتاده‌اند».

۳- به معنی آزمایش و امتحان هم آمده است.

﴿وَفَتْنَكَ فُتُونًا﴾ [طه: ۴۰].

«و بارها تو را آزمودیم».

۴- به معنی آزمایش است.

﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الانبیاء: ۳۵].

«و شما را باید لها و خوبیها آزمایش می‌کنیم و سرانجام به سوی ما باز گردانده

می‌شوید».

۵- به معنی فریب دادن هم آمده است.

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ [الإسراء: ۷۳].

«نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند تا

غیر آن را به ما نسبت دهی».

همچنین بر افعالی که پروردگار و از انسان صادر شود اطلاق می‌شود. مثل بلا و مصیبت، قتل، عذاب، معصیت و ... و اگر از جانب الله تعالی باشد بر وجه حکمت است و اگر از انسان و بدون دستور پروردگار صادر شود، مذموم است.

﴿وَأَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۹۱].

«شُرک و اخراج مشرکین، شما را از شهر مکه از کشتار (در حرم) بدتر است».

﴿وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ

مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«کفر در حرم و مسجد الحرام و بیرون کردن ساکنان آن و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾ [البروج: ۱۰].

«کسانی که مردان و زنان با ایمان را عذاب دادند سپس توبه نکردند برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است».

این فتنه از انسان صادر شده و مذموم است.

﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ [طه: ۱۳۱].

«تا آنها را در آن (نعمت‌ها) بیازماییم».

این فتنه همان حکمت الهی است.

در نتیجه، فتنه به معنی فساد و قتل و عذاب و ... در زمان خلفای سه‌گانه بحمدالله دیده نشده و آنانی که با دعوی نبوت و انکار زکات و ترک نماز مرتد شدند، سرکوب و از بین برداشته شدند و فتنه بمعنی فساد و تفرقه‌انگیزی بین مسلمین از گروه فرقه عبدالله بن سبأ و همراهانش در آواخر خلافت ذی النورین دیده شده است. این فتنه سرانجام به شهادت خلیفه سوم منجر گردید. اما فتنه به معنی قتل، کشتار و ایجاد تفرقه بین مسلمین ظاهر گردید. بعد از شهادت خلیفه سوم تا زمان صلح امام حسن با معاویه رضی الله عنه دیده شده و امام حسن رضی الله عنه با صلح خود دروازه فتنه را بست و امتیاز این پادشاه را نصیب خود گردانید. فتنه دوم در زمان خلافت یزید رخ داد که به شهادت امام حسین و اهل بیت او تمام شد و فتنه سوم در زمان عبدالملک و عبدالله بن الزبیر رخ داد که سرانجام به شهادت وی انجامید و فتنه چهارم در اواخر خلافت بنی‌امیه و ابتدای خلافت بنی‌عباس رخ داد و به افول خلافت بنی‌امیه منجر گردید و بعداً در دوران خلافت بنی‌عباس هم فتنه به معنی قتل و کشتار گاه‌گاهی رخ داده اما در کل نظام و غلبه حکومت اسلامی در دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس به اوج خود رسید که نشانگر بشارت‌های قرآن و پیش‌گوئی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در حقیقت، جواب شیوات دشمنان اسلام و مسلمین است.

ستایش اصحاب توسط قرآن و سنت



﴿وَالسَّاقُونَ السَّاقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«بیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می‌کردند الله تعالی از آنها خوشنود گشت و آنها (نیز) از او خوشنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساختند، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ».

به طور حتم در این آیه مبارکه، عشره مبشره نیز داخل هستند و کلمه ﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾ ﴿وَأَعَدَّ﴾ بصیغه ماضی آمده‌اند و بشارت جنت قطعی است و فرقه سبائی منکر مفهوم این آیه هستند و در نزد اهل سنت بطور اجماع عقیده دارند بر اینکه عشره مبشره و اصحاب بدر و احد و اهل بیعت رضوان در حدیبیه مصداق اولیه این آیه هستند.<sup>۱</sup>

بشارت دوم: گواهی قرآن به ایمان صحابه که در صلح و بیعت حدیبیه شرکت نمودند. باز هم عشره مبشره و اصحاب بدر و احد از بیعت کنندگانند.

۱- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴].

ترجمه: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان (بیعت کنندگان در صلح حدیبیه) نازل کرد تا ایمانی و یقینی بر ایمانش بیفزایند».

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰].  
«کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در صلح حدیبیه) (در حقیقت) با الله بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست».

۳- ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آوَلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶].

<sup>۱</sup> - تفسیر الجامع لأحكام القرآن از ابی‌عبدالله انصاری: ج ۷، ص ۱۵۰ و جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری: ج ۱۱، ص ۶.

«به بازماندگان اعراب از منافقین که در این سفر و بیعت با شما، نیامدند بگو: بزودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قوی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید یا اسلام بیاورند».

(منظور از مخلفین فارس و الروم و هوازن و ثقیف، و غطفان، و بنو حنیفه اهل ایمامه اصحاب مسیلمه است).

۴- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«الله تعالی از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست، از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۵- ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ [الفتح: ۲۱].

«و نیز غنائم و فتوحات دیگری (نصیبتان می‌کند) که شما توانایی آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز تواناست».

(منظور فارس و روم و تمامی آنچه مسلمین فتح کرده‌اند).

۶- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر رسول خویش و مؤمنان (بیعت‌کنندگان در صلح حدیبیه) نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست».

مراد از این قوم: هوازن و ثقیف، و غطفان است که در حیات رسول خدا، اصحاب بیعت رضوان با آنان جنگیدند و همچنین حکومت ابر قدرت فارس (ایران) و روم - و مدعیان نبوت و مانعین زکات و تارکین نماز که بعد از حیات رسول خدا ﷺ تمام صحابه در زمان خلافت ابوبکر الصدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین با تمام نیرو جهاد

کردند و همه این کفار را از بین بردند و پرچم اسلام را در تمام خاورمیانه بر افراشتند و حکومت اسلام را سر بلند و بینی فرقه سبائی را به خاک مالیدند.

و مراد از این غنائم و پیروزی بعد از حنین فتوحات ایران و روم است که در زمان خلفاء ثلاثه فتح گردیدند!.

اینست گواهی صریح قرآن بر تقوای اصحاب صلح حدیبیه که عددشان به هزار و چهار صد یا هزار و پانصد نفر می‌رسید و عشره مبشره از جمله این افراد بوده‌اند.

۷- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْءَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار (از مشرکین عرب و یهود و نصاری) سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند.... و در آخر می‌فرماید این (اوصاف ذکر شده) برای آن است که کافران را به خشم آورد اعضا این گروه که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند خدا آمرزش و پاداش بزرگ را به آنها وعده داده است.»

بعضی از معاندین حرف «مِنْ» را از «مِنْهُمْ» در آیه ۲۹ به معنی تبعیض گرفته تا اراده بد و باطل خود را که همان بدبینی بر علیه صحابه بوده پیاده و دلیل بگیرند. در حالی که حرف «مِنْ» در اینجا بیانیه است نه برای تبعیض مثل حرف «مِنْ» که در آیه:

﴿فَأَجْتَنَّبُوا الرَّجَسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰].

«از پلیدی مجسمه‌ها اجتناب کنید.»

بیانیه است و اگر نه معنی غلط می‌شود.

و همچنین اگر حرف «من» از «منهم» به معنی تبعیض ترجمه شود برخلاف آیات ۴-۵-۱۸-۲۶ همین سوره می‌باشد و با جملات ابتدائی خود این آیه مطابقت پیدا نمی‌کند زیرا در این آیات صیغه جمع بدون تبعیض آمده است مثل:

﴿فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ۴].

﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الفتح: ۵].

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ [الفتح: ۱۰].

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

واژه‌های: «وَالَّذِينَ مَعَهُ»، «بَيْنَهُمْ»، «تَرَاهُمْ»، «سِيمَاهُمْ»، «فِي وُجُوهِهِمْ»، «مَثَلُهُمْ»، «لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» تمام این صیغه‌ها، صیغه و ضمیر جمع هستند بدون این که بین یاران پیامبر تبعیض قائل شود. پس تاویل فرقه سبائی غلط و بر خلاف مفهوم و معنی قرآن است.

پس تمامی صحابه که در بیعت رضوان یا صلح حدیبیه شرکت داشته و بیعت نمودند به تصریح قرآن اهل بهشت بوده و دارای ایمان کامل بوده و خدا نیز از آنان راضی می‌باشد.

نقل احادیثی که معنی و مفهوم آن با این آیات مطابقت دارد

۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»<sup>۱</sup>.

«رسول خدا ﷺ فرموده است: اصحاب مرا دشنام نگوئید اگر کسی از شما (منظور کسانی که بعد از آنان می‌آیند) به اندازه کوه احد طلا در راه خدا بدهد به اندازه یک مشت و یا نصف آن که یاران من در راه خدا داده‌اند، نمی‌رسد».

۲- «وَأَصْحَابِي أُمَّةٌ لِأُمَّتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ (من البدع والحوادث وذهاب الخير ومجيء الشر)»<sup>۲</sup>.

«اصحاب من سبب امنیت برای امت هستند وقتی که اصحاب من بروند (یعنی نباشند) امت من مبتلا می‌گردند و دچار آنچه وعده داده می‌شوند».

۳- «عن عمران بن حصين قال: قال رسول الله ﷺ: خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»<sup>۳</sup>.

«برترین امت من کسانی هستند که در زمان حیات من هستند بعد از ایشان کسانی که اصحاب من را همراهی و با آنان هم زمان باشند و بعد کسانی که با تابعین هم قرن (زمان) باشند»<sup>۴</sup>.

۴- «عن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»<sup>۵</sup>.  
«رسول خدا ﷺ فرموده کسی که در زیر درخت (در صلح حدیبیه) بیعت کرده وارد دوزخ نمی‌شود».

۵- «عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: إِنَّ مِنْ أُمَّنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ». وعند البخاري: «أَبَا بَكْرٍ»<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - متفق عليه، مشکات: ص ۵۵ و الترمذی و ابوداود، حدیث ۴۶۵۸ و مسلم: ج ۲، ص ۳۱۰.

<sup>۲</sup> - رواه مسلم: ج ۲، ص ۳۰۸ و مشکات: ص ۵۵۳.

<sup>۳</sup> - متفق عليه.

<sup>۴</sup> - روایت از ترمذی.

<sup>۵</sup> - روایت از ترمذی و گفته است: حدیثی حسن و صحیح است. باب فضل من بايع تحت الشجرة،

مسلم: ج ۲، ص ۳۰۳.

<sup>۶</sup> - متفق عليه: مشکات، ص ۵۵۴.

«اولین کسی که به من ایمان آورد، ابوبکر بود و با مالش بیشتر از هر کسی مرا یاری داد».

۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَتَّى مُتَمَّنًّا وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْتِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

«عائشه ام المؤمنین می‌فرمایند: رسول الله ﷺ در مرض خود بمن گفت: پدر و برادر خود را صدا کن تا برایشان نامه (خط) خلافت بنویسم، زیرا من می‌ترسم کسی دیگر خواهان (آرزو) خلافت باشد و بگوید که من شایسته‌ترم - نه الله تعالی و نه مومنان کسی را جز ابوبکر برای مقام خلافت نمی‌خواهند».

۷- «عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوْلِيِّينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا التَّيْبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ مَا دَامَا حَيِّينَ»<sup>۲</sup>.

«رسول الله ﷺ فرمود: ابوبکر و عمر کهن سالترین اهل بهشتند. از اولین تا آخرین انسان بجز پیامبران».

۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْخَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»<sup>۳</sup>. «رسول خدا ﷺ به ابوبکر رضي الله عنه فرمود: تو همراه من بر حوض و همراه من در غار هستی».

۹- «فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ النَّبِيُّ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ بْنُ مَالِكٍ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ ... وَالْعَاشِرُ هُوَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ»<sup>۴</sup>.

«سعید بن زید بن عمرو بن نفیل فرمود: من خدا را شاهد می‌گیرم که رسول خدا ﷺ می‌گفت: ده نفر در بهشت هستند: پیامبر ﷺ در جنت هست: ابوبکر در جنت هست

<sup>۱</sup> - به روایت از مسلم: ج ۲، ص ۲۷۳، بخاری کتاب المرضی، باب قول المرضی اینی وجع، ص ۸۴۶.

<sup>۲</sup> - ابن ماجه: حدیث ۹۵، ترمذی: حدیث ۳۶۶۴-۳۶۶۶.

<sup>۳</sup> - ترمذی گفته است: حدیث صحیح و حسن و غریب است.

<sup>۴</sup> - ابوداود: حدیث ۴۶۴۹، ابن ماجه: حدیث ۱۳۳.

عمر در جنت هست عثمان در جنت هست علی در جنت هست طلحه در جنت هست زبیر بن عوام در جنت هست. سعد بن مالک در جنت است، عبدالرحمن بن عوف در جنت است دهم سعید بن زید: (راوی حدیث) در جنت است».

۱۰- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اثْبُتْ جِرَاءُ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. وَعَدَّهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدٌ وَأَبْنُ عَوْفٍ وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ»<sup>۱</sup>.

«سعید بن زید می‌گوید: من بر رسول خدا ﷺ گواهی می‌دهم و به تحقیق از او شنیدم که می‌فرمود: آرام بگیر، ای غار حرا، بر پشت تو جز نبی و صدیق شهید کسی دیگر نیست، و بعد این افراد را شمرد: رسول الله، ابوبکر، و عمر، و عثمان، و علی و طلحه، و الزبیر، و سعد، و ابو عوف و سعید بن زید». و در بخاری ص: ۵۱۹، به روایت انس چنین آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعِدَ أَحَدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ: اثْبُتْ أَحَدٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ». «پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان بالا کوه احد رفتند. پس کوه تکان خورد. بعد رسول خدا ﷺ فرمود: آرام گیر ای احد، بر روی تو نبی و صدیق، و دو شهید هستند»<sup>۲</sup>.

۱۱- ابو موسی الاشعری می‌گوید: رسول خدا بمن گفت: «اِنَّدَنْ لَهٗ، وَكَبَّرَهُ بِالْحُجَّةِ». «به ابوبکر اجازه ورود بده و به او بشارت بهشت بده». و همچنین به عمر و در حق عثمان فرمود: «اِنَّدَنْ لَهٗ وَكَبَّرَهُ بِالْحُجَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». «به عثمان اجازه ورود بده و به او بشارت بهشت بده البته به همراه مصیبت (دنیوی) که به او می‌رسد»<sup>۳</sup>.

۱۲- و همچنین رسول خدا ﷺ به ابوبکر الصدیق می‌گوید: «وَأَرْجُونَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ».

«من امیدوارم که تو از آن کسانی باشی که از همه دروازه‌های بهشت به آنان اجازه ورود داده بشود ای ابوبکر».

<sup>۱</sup> - ابن ماجه: حدیث ۱۳۴، ابوداود: حدیث ۴۶۴۸، باب فی التفضیل و حدیث ۴۶۵۰ و ۴۶۵۱ و ترمذی: ۳۶۹۶.

<sup>۲</sup> - بخاری: ج ۱، ص ۵۲۳.

<sup>۳</sup> - بخاری: ص ۵۱۹، باب مناقب المهاجرین و فضلهم و ص ۵۲۲، مسلم: ج ۲، ص ۲۷۷.

۱۳- و در حق عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ». «در امت‌های گذشته کسانی بوده‌اند که به آنان سخن حق الهام می‌شد. اگر در امت من کسی باشد همانا او عمر است».

۱۴- علی رضی الله عنه می‌گوید: «برترین مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر هستند». و در حق اصحاب بدر قرآن می‌فرماید:

﴿وَيَذِهُبُ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُنَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال:

[۱۱].

«و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد».

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ نِعَمَ الْمَوْلٰى وَنِعَمَ التّٰصِيْرِ ﴿٦٠﴾﴾ [الأنفال: ۴۰].

«خداوند سرپرست و مددکار شما است. چه سرپرست خوبی و چه یاور خوبی».

﴿وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ ءَاوَا وَنَصَرُوْا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا مَعَكُمْ فَاُولٰٓئِكَ مِنْكُمْ﴾ [الأنفال: ۷۴-۷۵].

«و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنانی که (مهاجرین را) پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است (۷۴) و کسانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند».

قرآن مهاجرین و انصار را که در جنگ بدر شرکت کرده‌اند مؤمن بر حق معرفی می‌کند و همچنین کسانی که بعداً در خط ایشانند به آنان همین بشارت را می‌دهد اما فرقه‌ی سبائی گواهی قرآن را نادیده گرفته و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که الله تعالی درباره سیزده صحابه مجاهد بدری می‌گوید: «اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة أو قد غفرت لكم». «هر چه می‌خواهید بکنید همانا بهشت برای



شما واجب شده یا شما مورد بخشش قرار گرفتید»<sup>۱</sup>. خداوند برای صد و سیزده صحابه مجاهد که در بدر شرکت نمودند و همچنین هزار و پانصد نفری که در حدیبیه حضور داشتند، مژده بهشت را در حق آنان روا داشته و در قرآن به آن اشاره فرموده است. و همچنین از ایشان راضی و خوشنود است. و آنچه فرقه‌ای سبائی استنباط نموده لازم‌هاش اینست که در وعده خدا و رسولش تغییر و خلاف وعده روی داده است که از آینده آنان خبر نداشته و بدون خبر از آینده، به ایشان وعده جنت داده‌است. در حالی که به عقیده اسلام و مسلمین خلاف در وعده خدا هرگز صورت نمی‌پذیرد. چنانچه قرآن می‌گوید:

﴿إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل عمران: ۱۹۴]. «زیرا تو هیچ گاه از وعده خود تخلف نمی‌کنی».

پس وعده خدا و رسولش، صحیح و بجاست و غلط و جهالت در استنباط دشمن مقلد است، در خاتمه باید عرض کنم:

که جناب آیه الله مرتضی عسکری و محمد صادق نجمی؛ الحمدلله با تمام سعی و قدرت قلمی و عداوت قلبی و تقلیدی خود نتوانسته‌اند، مقصد نهائی خود را، با دلیل صحیح و سالم بر علیه فاتحین دنیا و یاران بر حق رسول خدا ﷺ ثابت کنند، و در آخر مجبور شدند با چند مسائل جزئی و فقهی، آن هم، با قطع و برید عبارات حدیث، بر علیه آنان حمله و اعتراض نابجا کنند، و این را هم ندانسته‌اند که اختلاف در مسائل فقهی و خطاء در فتاوی اجتهادی و قضاوت در همه مذاهب، از اول تا آخر بوده و هست، و بالاخص، خطاهای اجتهادی خلیفه چهارم علیه السلام چند برابر، بیشتر از خطاهای دیگران بوده است، چنانچه تمام آن مسائل و فتواهای علی علیه السلام را امام شافعی «حبر الامت و پسر عموی خاتم الانبیاء» در جلد هفت کتاب الام روایت نموده است. لکن، اهل سنت احترام و محبت چهار خلیفه بر حق، و تمام اصحاب رسول خدا ﷺ را (با آن اختلاف جزئی فقهی) بر خود واجب می‌دانند و به دشمنان ایشان: (همان گونه که قرآن موجود می‌فرماید و جواب داده) جواب ذلت بار داده‌اند و تا قیامت می‌دهند،

<sup>۱</sup> - بخاری: باب فضل من شهد بدرًا، ج ۲، ص ۵۶۷، مسلم، ج ۲، ص ۳۰۲، باب فضائل حاطب بن ابی بلتعته و اهل بدر.

انشاء الله جناب محمد صادق در (ص ۴۱۰ کتاب خود) آخرین حمله بی دلیل خود را با عنوان: اعتراف به حقیقت، با دو نکته ضعیف تمام نموده است؛

اول: سخن براء بن عازب رضی الله عنه که گفته: ولی چه کنم این همه را به رایگان از دست دادیم زیرا تو نمی دانی که ما پس از رسول خدا چه حوادثی به وجود آوردیم.

دوم: عمر رضی الله عنه گفته: «بخدا سوگند آرزو می کنم که همه این کره خاکی طلا می گردید و من همه آن را در راه خدا می دادم، پیش از آن که عذاب خدا را ببینم». جناب محمد صادق نجمی: این را نمی داند که بندگان خاص خدا - (از انبیاء و اولیاء) - همیشه در دربار الله عزوجل، خود را مقصر می دانند و به تقصیر خود معترف هستند و خوفشان از باقی مؤمنان بیشتر است.

قرآن به خاتم الانبیاء دستور می دهد:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعْوَا مَنْ أَرْسَلْتُ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الأحقاف: ۹].

«بگو من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، من تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم». و در سوره نصر می فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۳].

«و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است».

و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتَقَاكُمْ». [متفق علیه مشكاة: ص ۲۷].

«آگاه باشید سوگند به خدا من از همه شما نسبت به خدا زیاده می ترسم».

«وقال صلی الله علیه و آله: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». [بخاری].

و فی روایة: «فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً». [مسلم مشكاة ص ۲۰۳].

«رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «سوگند به خدا همانا من در هر روز بیشتر از هفتاد بار از خدا آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم». و در روایت مسلم صد دفعه آمده است».

۱ - زین العابدین می گوید: «أمرت به فأبطأت عنه ونهي نهيتني عنه فأسرعت

إلیه». «از امری که به آن فرمان داده‌ای و من در انجامش کندی کردم و کاری که مرا از آن نهی نمودی و من به سویش شتافتم. از تو آمرزش می‌خواهم»<sup>۱</sup>.

۲- «یا إلهی! إقراری عندك بسوء ما اکتسبت». «خدایا! اکنون که در برابرت، به زشتی اعمالم اعتراف می‌کنم، برایم سودی خواهد داشت؟». [مصدر سابق ص ۷۶].

۳- و آیا اقرار به زشتی آنچه انجام داده‌ام، مرا از عذاب تو نجات خواهد داد؟

۴- بلکه سخن بنده ذلیل را به زبان می‌آورم بنده‌ای که به خود ستم کرده و حریم حرمت پروردگارش را سبک شمرده، بنده‌ای که گنااهش عظیم است و روی هم انباشته و روزگار از او روی گردانده و عمرش سپری شده.

۵- منم که خطاها پشتم را گرانبار کرده، و منم که گناهان عمرم را به تباهی برده، و منم که از سر جهالت، تو را نافرمانی کرده‌ام - همان دعای ۱۶ در آمرزش خواهی از گناهان ص ۹۳.

۶- پس ای خدای من نادان‌تر از من به صلاح کار خود، کیست و غافل‌تر از من به نصیب و خط خویش کدام انسان است و چه کسی از من از اصلاح نفس خویش دورتر است. همان ص ۹۵.

۷- و خود را از گناهایی که آبرویم را می‌برد باز دارم.

۸- ای خدای من گناهانم فراوان‌تر و آثارم زشت‌تر و کردارم شنیع‌تر و گستاخیم در باطل شدیدتر.

۹- و هشیاری و مراقبتم در مقابل تهدیدت ناچیزتر از آن است که بتوانم عیوبم را در پیشگاهت شماره کنم یا قدرت یاد کردن گناهانم را داشته باشم. همان ص ۹۶ انتشارات پیام آزادی.

این نمونه‌ها از خروار تمام این اعترافات و اقرار به گناه دلیل صریح و روشنی است بر اینکه اهل بیت و اولادانش معصوم نبوده‌اند و ادعای عصمت، اختراع مدعیان عصمت بوده بدون اینکه به اقوال ائمه اهل بیت اعتناء بکنند بلکه از خود می‌بُردند و می‌دوزند اما قول براء بن عازب به اعتراف حوادث: ایشان متوفی هفتاد و دو هجری است و مرادش از حوادث جنگ‌های جمل و صفین بوده یعنی به جنگ‌هایی که بین علی و عائشه و طلحه و الزبیر و معاویه رضی الله عنهم واقع گردیده است تعبیر و پیش‌بینی شده‌اند.

<sup>۱</sup> - صحیفه کامله سجادیه: دعای ۱۲، ص ۷۵.

چنانچه بعضی از صحابه کنارگیری را اختیار نمودند و شرکت نکردند. درباره همین جنگ‌ها رسول خدا ﷺ فرموده بود: «سَتَكُونُ فِتْنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ». یا می‌فرماید: «وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ». یا «تَظْهَرُ الْفِتْنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ (ای القتل)».

اصحاب رسول الله ﷺ از بدعات و شرک بحفظ خدای عزوجل محفوظ و مصون بوده‌اند.

زیرا الله تعالی دیانت و ایمان آنان را معیار برای صحت ایمان دیگران قرار داده:

۱- ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِبَيْتِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾

[البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنها (یهود و نصاری) نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند».

۲- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

«و آنها را (ای صحابه بیعت کنندگان) به حقیقت تقوی ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست».

کسانی که شایسته و اهل تقوی باشند هرگز مبتلا به شرک و بدعات نمی‌گردند و مستحق چنین جائزه نمی‌شوند.

و رسول خدا ﷺ فرموده است: در زمانی که اختلاف و بدعات در امت ظاهر شود: در آن هنگام باید به سنت من و سنت خلفای راشدین متوسل شوید.

«فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ». «کسانی که از شما زنده باشند. اختلافی زیادی را می‌بینند پس بر شما لازم است که در مسیر من و خلفاء راشدین حرکت کنند». زیرا خط و مسیر خلفاء راشدین همان خط و مسیر رسول خدا ﷺ است. این حدیث از عرباض بن ساریه صحابی مشهور به دوازده شیوه در سنن اربعه روایت شده و یا می‌فرمایند: «وَتَفَرَّقُوا أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي». «امت من هفتاد سه فرقه می‌شوند: همه به دوزخ می‌روند مگر یک گروه از آنان. صحابه عرض

کردند: یا رسول الله، آن یک فرقه چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: کسانی هستند که از روش من و اصحاب من پیروی می‌کنند».

این حدیث را امام ترمذی از عبدالله بن عمرو روایت کرده و سند آن را حسن دانسته و همچنین از ابو هریره روایت نموده و آن را صحیح دانسته او ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الحاکم روایت کرده‌اند و از انس هم روایت شده و احمد و ابن ماجه روایت کرده‌اند و بویصیری در الزوائد گفته: «اسناد صحیح، رجاله ثقات». و از عوف بن مالک ابن ماجه روایت کرده است.<sup>۱</sup>

از آیات ۱۳۷ سوره بقره و صد سوره توبه و آیه ۴-۵-۱۸-۲۶ سوره الفتح و آیه ۱۱-۴۰-۷۴-۷۵ سوره انفال و از احادیث فوق‌الذکر به صراحت کامل روشن گردید اصحاب رسول الله ﷺ که اهل سنت به آنها عقیده دارند و پیرو خط آنان هستند، از جانب خداوند از شرک و بدعات مصون و محفوظ بوده‌اند. با این همه برهان درباره برتری آنان از قرآن و احادیث آنان: بشرند و از خطا و نسیان و احياناً از گناه نیز معصوم نبوده‌اند؛ بلکه پیامبران اولوالعزم هم از خطا و نسیان معصوم نیستند. چنانچه قرآن موجود بصراحت کامل این مسأله را بیان نموده است و بنده در صفحات گذشته آیه‌های متعلق به این مضمون را نقل نموده‌ام.

<sup>۱</sup> - مرآة المفاتیح: ج ۱، ص ۲۷۶.



## فائده

بعضی معاندین جاهل یا متجاهل، متخصصین را در فن حدیث متهم به تدلیس غیر جائز نموده‌اند.

باید بعرض برسانم که این معترض در اعتراض خود تدلیس و تلبیس (بمعنی کتمان حق) کرده و از اصطلاح جمهور محدثین متخصصین فن حدیث آگاهی نداشته بنابراین مطلق تدلیس را از خاص و عام جرح دانسته و عیب می‌داند حال آنکه اصل ماجرا و اصول چیز دیگر است.

چنانچه علامه محقق و مؤلف منصف، محمد بن ابراهیم الوزير الیمانی در صفحه ۸۴ کتاب خود [«العواصم والقواصم فی الذبّ عن سنة أبي القاسم» جلد هشت ص ۲۳۸] می‌فرماید: «فإنّ مذهب أهل البيت أن التدلیس جائز وأنه لا یجرح الراوی به وكذلك جماهير علماء المعتزلة ممن یقبل المرسل وكذلك جمهور أهل الحدیث أنّ المدلس لا یجرح عنهم ذلك مع الإجماع علی عدالتهم مثل الحسن البصری و سفیان بن عیینة و سفیان الثوری وخلق كثير».

«مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) و جمهور علماء معتزله و مذهب جمهور اهل حدیث: تدلیس را جائز می‌دانند و مثل مرسل همه راویان مدلس را مجروح نمی‌دانند: زیرا بسیاری از علماء ثقات و معتمد که بر عدالت شان اجماع امت است (احیاناً و ظاهراً و بضرورت خوف از اطرافیان خود) تدلیس کرده‌اند مثل حسن بصری و سفیان بن عیینة و سفیان الثوری و غیرهم».

۱- «وقد یجرح أهل الحدیث بالتدلیس إذا صدد ممن لیس له بصر بالإسناد و علم الرجال وکان یدلس أحادیث الضعفاء و یخلط الغثّ بالسمین و أمّا أهل البصر بهذا الشأن المجرب صدقهم و تحرّیهم فالکلام فیهم كما قدّمته علماء متخصصین أهل حدیث تدلیس».

«کسانی را جرح می‌دانند که علم و بینائی اسناد و علم رجال را ندارند و احادیث ضعفاء را تدلیس می‌کنند - و برای اهداف خود ضعیف را با صحیح خلط و بصورت

تلبیس تحویل مخاطب می‌دهند اما علماء متخصصین فن حدیث که صدق‌شان مجرب و جدیت در تلاش‌شان در عالم مشهور و ثابت شده احیاناً اگر به صورت تدلیس روایت کنند» جرح حساب نمی‌شود چنانچه قبلاً بیان گردید. مصدر سابق.

۲- و همچنین بعضی معاندین - علامه ابن شهاب زهري را به خاطر پوشیدن لباس نیروی انتظامی جرح نموده‌اند - «كان الزهري بزي (لباس) الأجناد وكان في رتبة أمير، فإن زي الأجناد غير محرّم لا في الكتاب ولا في السنة، كان له قبة معصفرة وملحفة معصفرة»<sup>۱</sup>.

ایشان عبا و روپوش زرد رنگی داشتند و درجه او امارت بوده است. پوشیدن چنین لباسی نه در قرآن ممنوع شده و نه در احادیث.

۳- عكرمه غلام ابن عباس و همچنین روایت جرح از یحیی البکاء عن ابن عمر در حق عكرمه صحیح و ثابت نیست؛ زیرا خود یحیی البکاء متروک الحدیث است ابن حبان می‌گوید: ممکن نیست عدل بکلام مجروح و متروک مجروح گردد و اهل حجاز کلمه کذب را به جای خطا اطلاق می‌کنند<sup>۲</sup>. و خود عكرمه می‌گوید: کسانی که مرا تکذیب می‌کنند، چرا مشافهتا با من صحبت نمی‌کنند؟ یعنی جرح‌شان بدون دلیل و حجت است و چنین جرح اعتبار ندارد<sup>۳</sup>. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «ما حدّثکم به عكرمة فصدّقوه فإنه لن یکذب علی»<sup>۴</sup>. «عكرمه را در آنچه که برای شما می‌گوید تصدیق کنید او هرگز بر علیه من دروغ نمی‌گوید»<sup>۴</sup>.

و ابن عباس به او می‌گوید: «انطلق فأفت الناس». «برو و برای مردم فتوی بده». جابر بن زید و شعبی و ابو حاتم و امام بخاری و نسائی و احمد بن حنبل و ابن معین و اسحاق بن راهویه و ابو ثور و علی ابن المدینی و همه اهل علم؛ عكرمه را ثقة عادل، أعلم، حجت، تابعی، امام الدنيا می‌دانند<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> - سیر أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۱۴۶ والعواصم والقواصم: ج ۸، ص ۲۳۹.

<sup>۲</sup> - سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۵۱۲.

<sup>۳</sup> - مصدر سابق: ج ۵، ص ۵۰۹.

<sup>۴</sup> - سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۵۰۷.

<sup>۵</sup> - العواصم من القواصم: ج ۹، ص ۲۵۰-۲۴۴، سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۲۰-۵۱۸ و تذكرة

الحفاظ: ج ۱، ص ۹۶.



امام بخاری از قتاده از عکرمه چهار حدیث روایت کرده است.

۱- [تکبیرات نماز: کتاب الاذان، باب التکبیر و إذا قام من السجود، ۱۱۷].

۲- [کتاب الديات، باب دية الأصابع، ۲۰ والخنصر والابهام سواء].

۳- [والمتشبهين بالنساء: کتاب اللباس، باب المتشبهين بالنساء والمتشبهات

بالرجال، ۶۱].

۴- [وفي زوج بريرة: کتاب النکاح، باب خيار الأمة تحت العبد، ۱۵].

و امام مسلم در «کتاب الحج» از عکرمه و طاوس در «حج ضباعة بنت الزبير بن

عبدالمطلب» یک روایت دارند.

و کسانی که او را جرح نموده‌اند، بخاطر رأی خوارج یا رأی نجده الحروری جرح کرده‌اند. از جمله رأی خوارج: (مرتکب کبیره را کافر می‌گویند). و در احادیث صحیحین یا سنن که از عکرمه روایت شده است، در هیچ یک از احادیث داعی به رأی خود نبوده، و کاذب در مسلک خوارج، «کافر» و در مسلک اهل سنت، «فاسق» است چون شرائط آنان در تشخیص راوی از شرائط محدثین اهل سنت شدیدتر است.

«قال أبو داود، ليس في أهل الأهواء أصح حديثاً من الخوارج ثم ذكر عمران بن

حظان وأبا حسان الأعرج»<sup>۱</sup>.

ابوداود گفته است: «اهل اهواء (بدعات)، غير از خوارج اصح الحديث نیست. بعد

بعنوان مثال نام عمران بن حطان و ابو حسان را ذکر نموده است».

<sup>۱</sup> - سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۲۱۲، میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۲۳۶.